

سید رسل حضرت محمد

اسلام و مذاہب آن

چاپ دوم

تالیف دکتربین قادی

سیدُ رسل حضرت محمد

اسلام و مذاہب آن

چاپ دوم

تألیف دکتور ریاض قدیمی

حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه می فرمایند:

"... باید سعی نمایند که از منابع موثق و محلّ اعتماد که عاری از اغراض خصوصیه و آراء و مآرب شخصیه تدوین شده باشد عرفانِ کامل و دقیق نسبت باساس و تاریخ دیانت اسلام، مصدر و مطلع این امر ابداع اعظم حاصل نمایند و با روحی فارغ از افکار و توهمات قبلیه قرآن کریم را که گذشته از آثار مقدسه حضرت باب و حضرت بهاءالله یگانه کتاب آسمانی و مُصْحَف ربّانی و مخزن کلمات الهی است که از هرگونه تصرّف و تبدل مصون و محفوظ مانده و موردِ ثقّه و اعتماد کامل می باشد، با رعایت احترام و تکریم مورد فحوص و تحقیق قرار دهند...".

(نقل از صفحه ۱۰۴ ترجمه کتاب ظهور عدل الهی)

تقدیم به روح متعالی جناب ملا علی بجزستانی که در
فجر ظهور حضرت ربّ اعلی و اشراق انوار شمس بهیّ
ابهی بشرف ایمان مشرف و در خاتمه حیات به عزّ نزول
زیارتنامه‌ای غرّاء از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء معزّز
گردید. و یک فرزند (جناب میرزا نصرالله) و یک نوه
(جناب یوسف قدیمی) بقربانگاه عشق حضرت معبود
فرستاد.

"فهرست عناوین"

فصل اوّل حضرت محمّد _ اسلام

۱	مهد اسلام _ عربستان
۳	نقشه عربستان کنونی
۴	نژاد و نسل
۴	نظام قبیله‌ای
۵	اخلاق عمومی
۵	دین اعراب
۸	شجره‌نامه قریش
۹	حضرت محمّد _ اصل و نسب
۱۰	تولد تا بعثت
۱۳	بعثت
۱۴	از بعثت تا هجرت
۱۵	اسراء و معراج
۱۶	هجرت
۱۹	تقویم
۲۱	نقشه عربستان در قدیم
۲۲	از هجرت تا رحلت
۲۲	سال اوّل هجرت

۲۳	زوجات حضرت رسول
۲۵	جدول زوجات مبارکه رسول الله
۲۷	سال دوم هجرت
۲۷	مکه و کعبه
۳۲	سال سوم هجرت
۳۴	سال چهارم هجرت
۳۶	سال پنجم هجرت
۳۸	سال ششم هجرت
۴۰	سال هفتم هجرت
۴۳	سال هشتم هجرت
۴۶	سال نهم هجرت
۵۱	سال دهم هجرت
۵۳	سال یازدهم هجرت
۵۵	اسلام
۵۵	قرآن
۶۳	تفسیر
۶۵	حدیث
۶۹	فقه
۷۲	تعالیم و احکام
۸۱	فصل دوم تاریخ و مذاهب
۸۲	تسنن یا اهل سنت
	خلفای راشدین
۸۳	(ابوبکر_ عمر_ عثمان_ حضرت علی)
۸۹	خوارج

ج

- مرجئه ۹۱
- امویان (بنی امیّه) ۹۲
- جدول خلفای اموی ۹۴
- عبّاسیان (بنی عبّاس) ۹۵
- جدول خلفای عبّاسی ۹۷
- عثمانیان (آل عثمان) ۱۰۱
- جدول خلفای عثمانی ۱۰۲
- جدول دودمانهای خلافت اسلامی ۱۰۵
- مذاهب فقهی اهل سنت:
- (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی و غیره) ۱۰۶
- مذاهب اصولی یا مکاتب فلسفی اهل سنت ۱۰۹
- معتزله ۱۱۱
- اشعریّه ۱۱۵
- مذاهب دیگر اصولی ۱۱۸
- قدریه و مُجَبَّرَه ۱۱۸
- تناسخیه ۱۲۱
- تصوف یا صوفیه ۱۲۱
- تشیع ۱۳۶
- شیعهٔ اثنی عشری جعفری و ۱۳۸
- شرح دوازده امام ۱۳۸
- نواب اربعه ۱۴۶
- تفاوتهای دیگر بین سنی و شیعه ۱۴۶
- سایر مذاهب شیعه ۱۴۸
- کیسانیه ۱۴۸
- ادارسه ۱۴۹
- شرفای مراکش ۱۵۰

۱۵۱	زیدیّه
۱۵۲	اسماعیلیّه
۱۵۵	قرامطه یا قرمطیان
۱۵۶	فاطمیه یا فاطمیان
۱۵۸	جدول دودمان خلفای فاطمی
۱۵۹	دروزیّه
۱۶۰	مستعلیه _ نزاریّه
۱۶۲	صباحیه
۱۶۲	آقاخانیه
۱۶۳	افطحیه _ جعفریه
۱۶۴	واقفیه
۱۶۴	غُلاة

فصل سوم مواردی از عقائد بهائیان

۱۷۲	مقام رسول الله در شریعت ابھی
۱۷۶	اثبات حقانیت اسلام باهل عالم
۱۸۱	خطای حصر توجّه بشؤون عنصری پیغمبران
۱۸۴	زوجات رسول الله
۱۸۷	غزوات رسول الله
۱۹۳	معراج رسول الله
۱۹۶	نامه های رسول الله بسلاطین
۱۹۷	امامت به تنصیص حقّ یا انتخاب خلق
۱۹۸	لقاء الله
۲۰۰	تنزیه الوهیت از تشبیه و تجسیم
۲۰۶	عینیت ذات و صفات الهی

۲۰۸	وحدت وجود
۲۲۱	جبر و اختیار
۲۲۵	تناسخ
۲۳۳	سیر و سلوک
۲۳۴	قال و حال و تأویلات عرفاء
۲۳۸	اعتکاف ، ریاضت ، خودزنی
۲۴۱	منکرین و رادّین منادی حقّند
۲۴۳	رجعت
۲۵۰	قیامت و معاد و حشر و نشر و صراط و جنّت
۲۶۴	امام دوازدهم ، حضرت قائم
۲۷۰	الوهیّت یا عبودیت حضرت علی
۲۷۲	مسلمانان نه اسلام _ عفونه انتقام
۲۷۵	مآخذ و منابع
۲۸۱	فهرست الفبائی

فصل اوّل: حضرت محمد _ اسلام.

مهد اسلام ، عربستان : (جغرافیا)

" جزیرهٔ الْعَرَب " شبه جزیره‌ایست بین آسیا و آفریقا که حدودش عبارتست:

از شمال به اراضی مقدّسه (کنعان یا فلسطین یا اسرائیل کنونی) _
شامات (سوریه و لبنان) _ عراق.

از مشرق به خلیج فارس و خلیج عمان

از مغرب به دریای سرخ (به نقشه مراجعه شود)

امروزه کشور عربستان محدود است:

از شمال به مرزهای جنوبی اُردُن و عراق

از مشرق به کویت و ساحل جنوبی خلیج فارس _ قطر و امارات

از جنوب به عُمان _ یَمَن جنوبی

از مغرب به یَمَن _ دریای سرخ .

در طول قسمت غربی این شبه جزیره یعنی در حاشیهٔ شرقی بحر احمر (دریای سرخ) بفاصلهٔ حاشیه‌ای از اراضی پست و مسطح بنام "تهامه" که از سینا تا عَدَن کشیده شده چند رشته کوههای آتشفشانی قدیمی وجود دارد و از همین کوهها و اراضی صخره‌ای با ارتفاع کمتر تا حدود ریاض (پایتخت کنونی عربستان) نیز ملاحظه می‌شود. بطور کلی می‌توان گفت که نیمهٔ غربی عربستان دارای کوههای آتشفشانی قدیمی و دامنه‌ها و اراضی صخره‌ای می‌باشد و نیمهٔ شرقی عربستان بیشتر بیابانی و پست و با خاک و شن متحرک است. هر دو قسمت مزبور محروم از باران مناسب و کافی و طبعاً خشک و عاری از سبزه و جنگل و رودخانه است و آنچه که بر سختی و صدمه این خشکی می‌افزاید بادهای

سوزانیست که در صحاری می‌وزد و گیاهان را می‌سوزاند و بر خشکی و حرارت محیط می‌افزاید. هوای عربستان در تابستانهای طولانی بسیار گرم و طاقت فرسا و در پائیز و زمستان خنک و در کوهستانها سرد است. در مناطق کوهستانی در غرب و در حاشیه دریای سرخ و در جنوب غربی بارندگی‌هایی وجود دارد که اغلب سیل‌آسا و کم استفاده است ولی موجب می‌شود که چاههای آب و چشمه‌های بیشتری در این مناطق وجود داشته باشد.

چاههای آب در بیابانهای وسیع و شنی مرکز و شرق این شبه جزیره بزرگ و خشک، بطور پراکنده وجود دارد که واحه‌ها و آبادیهای کوچکی را در پیرامون بوجود می‌آورد.

فراوانترین گیاهی که در بعضی مناطق عربستان وجود دارد نخل است که نهایت استفاده را از آن می‌نمایند یعنی از خرمایش استفاده غذایی برده و از شاخ و برگ آن خانه و سایبان و فرش حصیری و غیره می‌سازند اما غیر از نخل، قهوه - غلات و بعضی بوته‌ها و درختان و میوه‌ها نیز در نقاط خوش آب و هوای عربستان وجود دارد که خیلی فراوان نیست.

بعلت همین کم آبی و خشکی هوا، از حیوانات مختلفه شتر بیشتر از همه تحمل این محیط سخت را نموده و حیوان اصلی این منطقه است که در قدیم بهترین و در بعضی نقاط تنها وسیله حمل و نقل و عامل تجارت بل واحد مدنیّت و حیات بوده زیرا غیر از حمل و نقل، بهترین طعام از گوشت شتر - بهترین پارچه و پوشاک از پشم شتر - چرم از پوست شتر - لبنیات از شیر شتر - زه کمان از روده شتر - صفحه تحریر از استخوانهای پهن شتر - حتی پناه از آفتاب سوزان سایه شتر و در نتیجه بزرگترین واحد با ارزش معاملات نیز بوده است. غیر از شتر اسبهای اصیل و باهوش و تندرو و الاغ و گوسفند نیز در بعضی مناطق برای استفاده‌های منطقه‌ای وجود داشته و دارد.

نقشہ حدود و مجاورات کنونی عربستان

نژاد و نسل: اعراب مردمی از نژاد سامی بودند (سام پسر بزرگ و مؤمن حضرت نوح بود که حضرت ابراهیم و اقوام حاصله از اولاد آنحضرت از دودمان سام می‌باشند) و اعراب از قرن‌ها قبل از حضرت موسی بطور پراکنده در شبه جزیره عربستان وجود داشتند و در قدیمی‌ترین کتیبه‌های آشوری و توراۀ هم نامشان آمده‌است و آنها بطور چادرنشین و بیابان‌گرد زندگی می‌کرده‌اند ...

اعراب را از نظر نسل، از جمله، به سه گروه تقسیم می‌کنند:

اول: اعراب بائده یا از بین رفته مانند اقوام عاد - ثمود - امیم - جاسم - عبیل و عمالقه که تاریخ دقیقی از آنها در دست نیست.

دوم: اقوام عاریه یا مُتَعَرَّب مثل قحطانی‌ها که نَسَب آنها به قحطان (یا یَقُطان) و پسرش یَعْرَب بن قحطان می‌رسد و قحطانی‌ها را جدّ قبائل یَمَن و مناطق جنوب غربی عربستان دانسته‌اند و بعضی نسبت قحطان را به سام و نوح نیز رسانده‌اند.

سوم: اقوام مُسْتَعَرَّب یعنی گروه‌هایی که بعداً به عربستان رفته‌اند و بتدریج عَرَب شده‌اند مثل عدنانیها و نزاریها که نَسَب آنها از طریق عدنان و نزار (نوه عدنان یا پسر معدبن عدنان) به اسمعیل فرزند حضرت ابراهیم می‌رسد.

در غرب عربستان قبائل عرب به دو دسته جنوبی و شمالی نیز تقسیم می‌شدند که جنوبی‌ها بیشتر قحطانی و ساکن یمن و اکثر شهرنشین و شمالی‌ها بیشتر نزاری یا عدنانی و اغلب چادرنشین بودند.

اعراب را باقتضای اینکه بیابان‌گرد و یا شهرنشین بودند أَهْلُ الْوَبَرِّ و أَهْلُ الْمَدَرِ یعنی اهل بیابان و اهل شهر و قریه نیز می‌گفتند.

نظام قبیله‌ای: نظام زندگی اجتماعی اعراب چه در شهر و چه در بیابان و چادر " نظام قبیله‌ای " و همه اعراب تعصّب و حَمِیَّت قبیله‌ای و آداب و رسوم و سُنَن قبیله خود را حفظ

می‌کردند بحدّی که بزرگترین مجازات برای کسی که سبب بدنامی قبیله می‌شد اخراج او از قبیله بود و چنین فردی را خلیع می‌گفتند و اگر قبیله دیگری با او پناه می‌داد بقبائل همجوار اطلاع داده می‌شد که این موضوع را بدانند و در نظر گیرند زیرا اگر فردی از یک قبیله بدست مردمی از قبیله دیگر کشته می‌شد مُکَلَّف بودند که یا قاتل را تسلیم کنند و یا خون‌بها پردازند و الا قبیله شخص مقتول بجنگ برمی‌خاست، جنگی که آغازش معلوم بود و پایانش نامعلوم ... بعضی اوقات دو یا چند قبیله متحد و هم‌سوگند می‌شدند که بآنها حَلِيف یعنی متحد و هم‌عهد می‌گفتند.

رئیس قبیله در سیاست خارجی و امور داخلی حاکم مطلق بود و معمولاً شخصی انتخاب می‌شد که عاقل، مُدَبِّر، شجاع - سخی و باتجربه بود و باو منافع خاص و سهم‌های بیشتری از غنائم و عوائد قبیله تعلق می‌گرفت و در عوض پذیرائی از واردین یا میهمانی‌ها و مواظبت از غریب‌ها و فقراء هم با او بود.

اخلاق عمومی در نهایت درجه پستی بود. میگساری و قمار

و اقسام شهوترانی بصور مختلفه عمومیت داشت و جنگ و ستیز و انتقام‌جویی و قتل و غارت و راهزنی و سرقت رایج و شایع بود. قلیلی بسیار ثروتمند و کثیری فقیر مطلق بودند. زن و غلام یعنی برده و اسیر جزو اموال محسوب می‌شد، با این تفاوت که بسا قیمت شتر یا اسب بیش از قیمت زن یا غلام بود و نوزاد ماده هیچ حیوانی مذموم نبود جز نوزاد دختر که چه بسا نوزاد دختر را زنده دفن می‌کردند و بخاک می‌سپردند.

دین اعراب: دیانت اعراب، در اکثر نقاط، بت‌پرستی بود و

علاوه بر بت، به جن - ملائکه و غول (سَعْلَة) و بعضاً

به ماه و خورشید و زُهره نیز معتقد بودند. باین بتها بر حسب جنس یا

شکل آنها صَنَم (جمعش اَصْنَام) یا وَثَن (جمعش اَوْثَان) و یا

نُصَب (جمعش أَنْصَاب) می‌گفتند. "هیكل" در کتاب "زندگانی محمد" می‌نویسد که صنم بشکل انسان از چوب یا فلز ساخته می‌شد - وَثْنٌ بِشَكْلِ انْسانِ از سنگ و نُصَب هم‌سنگی بود که شکل معینی نداشت. (۱)

هر بُت نام بخصوصی داشت که در اسامی مردم نیز می‌آمد مثل عَبْدْمَنَافِ أَمْرُؤَالْقَيْسِ و عَبْدِالْعَزِيِّ که مَنْاف و قَيْس و عَزِيّ سه بت بودند. هر قبیله بُت یا بُت‌های خاص داشت و بعضی از بُت‌ها مورد ستایش چند قبیله بود. مثلاً "وَدّ" بت قبیله كَلْب و در دَوْمَةُ الْجَنْدَل بود و "هَبَل" بت قبیله بنی كِنَانَه و قریش، هردو بود و بصورت انسانی از عقیق سرخ در کعبه قرار داشت.

"لات" بُت بزرگ قبیله ثَقِيف بشکل سنگی سفید در نزدیکی طائف (در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه) بود. "عَزِيّ" بت مؤنث قبائل قریش و بنی كِنَانَه و غَطْفان بود و در داخل یک درخت افاقیا در محلی نزدیک طائف (بین مکه و شهر مزبور) قرار داشت. "مَنات" بت معبود هُدَیْل و خَزَاعَه بود.

در قرآن هم اسامی چند بُت دیگر آمده‌است (۲) ... می‌نویسند که در زمان ظهور رسول‌الله قریب سیصد و شصت بت فقط در داخل کعبه وجود داشته‌است.

غیر از بت‌پرستی ادیان توحیدی نیز در عربستان موجود بود از جمله دین حنیف یا دین حضرت ابراهیم بود که فی‌الحقیقه شریعتی خاص نبود و پیروانش فقط بت‌پرست نبودند. دیگر یهودیان یا بنی اسرائیل بودند که در نقاط آباد خصوصاً در مدینه و اطراف آن اقامت داشتند و از قبائل مشهور آنها بنی ثَعْلَبَه - بنی عِکْرِمَه - بنی قُرَيْظَه -

۱- صفحه ۱۲۴- اما این تعاریف قاطع بنظر نمی‌رسد زیرا دیگران به طرز دیگر وصف نموده‌اند. ۲- مانند یَعُوْث - سُوَاع - یَعُوْق - نَسْر در آیه ۲۳ سوره نوح.

بَنِي قَيْنُقَاع و بَنِي نَضِير بودند که اغلب با حضرت رسول جنگیدند و گشته شدند و یا فرار کردند و بعد هم عُمَرُ هَمَه را از عربستان اخراج نمود. دیگر نصاری یا مسیحیون بودند که از قدیم بگروهی از آنها "أَسَاقِفَةُ الْخِيَام" یا "أَسَاقِفَةُ أَهْلِ الْوَبَر" می گفتند. اینها در مسیر کاروانها صومعه‌ها و خیمه‌ها برای کمک به کاروانیان می ساختند و اینها غیر از مسیحیان شمال در شامات و حیره و مسیحیون جنوب در یمن و نجران می باشند دیگر مجوسیان یا زردشتیان بودند که در منطقه بحرین آنزمان که شامل منطقه وسیع و طویل ساحل جنوبی خلیج فارس و بحر عمان می شد اقامت داشتند.

حضرت ابراهیم

اسماعیل

عدنان

فہر (قریش)

قُصَیِّ بنِ کِلَاب

عَبْدُ العُزَیِّ

عَبْدُ قُصَیِّ

عَبْدُ مَنَاف

عَبْدُ الدَّار

اسد

عبد الشمس

ہاشم

مُطَلِّب

نُوفَل

خُوَیَلِد

أُمَیْمَة

عبد المطلب ابو صیفی

اسد

نُقَیْلَة

خدیحہ

فاطمہ (مادر حضرت علی)

حَرْب ابوالعاص

عباس

عبد اللہ

ابولہب حمزہ

ابوطالب

حارث

(سیدالشہداء)

(عمران)

ابوسفیان

حَكَم

عَفَّان

ابوسفیان

عبد اللہ

جعفر

عَقِیل

حضرت علی

طالب

مَروان

عثمان

معاویہ

حضرت محمد

(خلیفہ ۴ اموی)

(رسول اللہ)

علی

عبد الملک

محمد یزید

ائمہ شیعہ

(خلیفہ ۵ اموی)

معاویہ

(خلیفہ ۳ اموی)

أمویان (بنی امیہ)

مروان چہارم

سَفَّاح

(آخرین خلیفہ اموی)

(اولین خلیفہ عباسی)

(از ۱۲۲ ہجری)

"حضرت محمد"

اصل و نسب : جد پدر بزرگ یا پُشت پنجم حضرت محمد
 قُصَیِّ بنِ کِلَاب بود (بجدول مراجعه شود) که با کاردانی
 و کفایت بمقام تولیت کعبه و ریاست در شهر مکه رسید و قبیله خزاعه را از
 مکه براند و قبیله قریش را بر مکه مسلط ساخت . (۱) قُصَیِّ چهار پسر
 داشت بنامهای عَبْدِ الدَّارِ _ عَبْدِ مَنَافِ _ عَبْدِ قُصَیِّ و عَبْدِ العُزَیِّ که از آنها عبد
 مناف جد پدر یا پُشت چهارم حضرت محمد بود . عبد مناف هم چهار پسر
 مشهور داشت بنامهای نَوْفَلِ _ مُطَّلِبِ _ هَاشِمِ و عَبْدِ الشَّمْسِ که از ایشان
 هاشم جد رسول الله بود و مسؤول سِقَايَةِ و رِفَادَةِ در مکه (مناصب مهمه در
 مکه در زمان قُصَیِّ و بعد از او تا غلبه اسلام عبارت بود از ریاست دارالندوة
 یا انجمن شور شهر سِدَانَةِ یا پرده داری خانه کعبه _ لِوَاءِ یا نگهداری پرچم _
 سِقَايَةِ یا آبداری و رِفَادَةِ یا مالی که قریش برای اطعام زائرین و کمک به زُوَّار
 فقیر کعبه تقدیم می کردند . از این مناصب سِدَانَةِ و لِوَاءِ در اختیار اولاد
 عبدالدار بود و سِقَايَةِ و رِفَادَةِ در اختیار اولاد عبد مناف که گفته اند الرِّفَادَةُ و
 السِّقَايَةُ لِبنی هَاشِمِ و السِّدَانَةِ و اللِوَاءِ لِبنی عبدالدار) زوجه هاشم در مدینه
 پسری آورد که اسمش را عامر گذاشتند (۲) و چون دارای موی سفید بود باو
 "شِيبَةَ" لقب دادند و اسم "عامر" فراموش شد . شیبه پدر بزرگ حضرت
 محمد است . بعد از مرگ هاشم که ده سال (۳) بعد واقع شد ،
 برادرش "مُطَّلِبِ" به مدینه رفت و شیبه را که نوجوانی یتیم بود به مکه
 آورد و مردم بتصویر اینک ه شیبه غلامِ مُطَّلِبِ

۱_ از دائرةالمعارف فارسی ذیل قُصَیِّ ۲_ صفحه ۳۳۹ تاریخ انبیاء (اولیائی)
 ۳_ مأخوذ از لغتنامه دهخدا ذیل هاشم

می‌باشد او را عَبْدُ الْمُطَلَّبِ خواندند که بهمین نام شهرت یافت . "شبیبه" یا "شَيْبَةُ الْحَمْدِ" یا "ابوالحارث" یا عَبْدُ الْمُطَلَّبِ که مردی فصیح _ کاردان و مدبر و محترم و پس از مرگِ مُطَلَّبِ مسؤول سقایه و رفاده زائرین شده بود ، چون صاحب بیش از ده پسر گردید خواست که برابر نذرش یکی از پسران را قربانی سازد و قرعه قربانی بنام کوچکترین فرزندش عبدالله (پدر حضرت رسول) افتاد که براهنمائی زنی کاهنه در حضور هُبَلِ بین عبدالله و ده شتر قرعه زدند که باز بنام عبدالله درآمد و آنقدر ده ده شتر اضافه نمودند و قرعه کشیدند تا بالاخره قرعه بصد شتر افتاد و عبدالله نجات یافت و بعدها در ۲۴ سالگی با آمنه دختر وَهَبِ بن عبد مناف که بقولی دختر عموی هاله مادر عبدالله بود ازدواج کرد _ (۱) و هنوز فرزندش متولد نشده فوت نمود . اسم فرزند او را که ماهها بعد از مرگ پدر تولد یافت بدستور پدر بزرگش (عَبْدُ الْمُطَلَّبِ) "مُحَمَّد" گذاشتند .

تولد تا بعثت بشرحی که مذکور شد حضرت محمد در

(۵۷۰ _ ۶۱۰ میلادی) عربستان در منطقه حجاز (۲) که در حاشیه شرقی دریای سرخ است در شهر مکه در قبیله قریش که عدنانی و در آن موقع حاکم بر مکه بودند متولد شدند . در باره روز _ ماه و حتی سال تولد آنحضرت اختلاف است . در شیعه امامیه ، اکثریت روز ۱۷ ربیع الاول و در تسنن اکثریت روز ۱۲ ربیع الاول عام الفیل (سال فیل) را میلاد مسعود حضرت رسول می‌دانند که بحساب میلادی سال ۵۷۰ است

۱_ صفحه ۳۵۰ تاریخ انبیاء (اولیائی) ۲_ در ریح مختوم بنقل و ترجمه از دائرة المعارف فرید وجدی مسطور است: "کلمه حجاز بمعنی مانع و حائل است و چون مکه و مدینه و طائف که جزء سرزمین حجاز است در بین نجد و تهامه واقع و بمنزله مانعی بین این دو زمین قرار گرفته حجاز نامیده شده است .

(بعضی ۵۷۱ ثبت کرده‌اند) آن سال را از آنجهت عام الفیل می‌گویند که در آن سنه ابرهه حاکم یمن و خراجگزار نجاشی پادشاه حبشه با قشونی با فیل به مکه حمله کرد تا کعبه را خراب نماید و نوشته‌اند که هر قدر فیل بزرگ ابرهه را که محمود نام داشت چوب زدند تا کعبه را خراب کند، نمود (۱) و باز علی‌المشهور و بر حسب تفسیرهای سوره فیل، گروههایی از پرندگان سنگهایی بمنقار و چنگال گرفته بسمت لشکر ابرهه پرتاب کرده و آنها را کشته و یا منهزم نمودند (بعضی از محققین نوشته‌اند که شکست و انهزام لشکر ابرهه در اثر شیوع بیماری آبله در سپاه وی بوده‌است. (۲) حضرت محمد بقول شهر در این سال متولد شدند. بعد از یک هفته از تولد، بقولی چند روز (۳) و بقولی تا سه ماه (۴) ثویبه کنیز ابولهب (عموی رسول الله) که حمزه را هم شیر داده بود حضرت محمد را هم شیر داد بعد از مدتی آنحضرت را که پدر نداشتند و مادرشان هم فقیر بود برسم اعراب برای شیردادن و تربیت صحرائی به زنی بنام حلیمه از قبیله بنی سعد که چادر نشین و صحرائی بود سپردند. حلیمه بعد از ۴ تا ۵ سال (باختلاف بیشتر از یکسال) حضرت محمد را به مادرشان آمنه در مکه تحویل داد. سپس آمنه فرزند خود را در ۶ سالگی برای نشان دادن باقوام و خویشان به مدینه برد ولی در راه مراجعت از مدینه فوت کرد و حضرت محمد تحت تکفل پدر بزرگشان عبدالمطلب (شبهه) قرار گرفتند. دو سال بعد عبدالمطلب هم فوت کرد و حضرت محمد تحت سرپرستی عمویشان ابوطالب (پدر حضرت علی) قرار گرفتند و خود نیز بتدریج وارد معرکه زندگی شده و بکسب معاش پرداختند. یکبار در ۱۲ سالگی با کاروان تجارت بسمت

۱_ صفحه ۱۶۵۶ دائرةالمعارف فارسی ۲_ صفحه ۱۵۲ "زندگانی محمد" و صفحه ۱۶۵۶ دائرةالمعارف فارسی ۳_ صفحه ۱۵۹ "زندگانی محمد" ۴_ صفحه ۳۵۸ تاریخ انبیاء (اولیائی).

شام رفتند و بعد بقولی در جنگهای فجار که بین قُرَیش و بنی کِنانه از طرفی و قبیله قَیس هَوَازِنی از طرف دیگر در ماههای حرام درگرفت حضور یافتند (اعراب در چهارماه از سال هرگونه جنگ و قتال را ممنوع و حرام می دانستند و در آن ماهها با امنیت زیارت و تجارت و مبادله کالاها در بازارها می پرداختند و آن ماههای حرام عبارت بود از ذوالقعدة _ ذوالحجه _ مُحَرَّم _ رجب) . حضرت محمد مدتی هم در جوانی و بلوغ به چوپانی اشتغال ورزیدند و چون در جمیع شؤون و امور مظهر درستکاری بودند به "امین" مشهور گردیدند. در ۲۵ سالگی بنماینده خدیجه بنتِ خُوَیَلِدِ بنِ اَسَدِ بنِ عَبْدِ الْعَزْزِی که دختر نوه عموی جدشان بود (بجدول مراجعه شود) رسماً در کاروانِ عازمِ بشارت پرداختند و بعد از مراجعت از این سفر با خدیجه که از دو ازدواج قبلی خود صاحب ثروت بسیار شده بود ازدواج فرمودند (۵۹۵ میلادی) و صاحب دو پسر و چهار دختر شدند: دو پسر بنام قاسم و عبدالله ملقب به طیب و طاهر که در کودکی فوت کردند (۱) (بعضی طیب و طاهر را هم اسم دو پسر دیگر دانسته و تعداد پسران آن حضرت را از خدیجه چهار دانسته اند (۲) و بعضی هم سه بنامهای قاسم و طیب و طاهر و یا قاسم و طاهر و عبدالله (۳) و بعضی هم طیب الطاهر را لقب عبدالله نوشته اند) .

چهار دختر عبارت بودند از زینب که زوجه پسر خاله اش ابوالعاص بن ربیع شد و دختر آنها موسوم به امامه بعد از وفات حضرت فاطمه زن حضرت علی گردید _ رُقِیَّه و اُمّ کلثوم که زن عُبَّه و عُبَیَّه پسران اَبُولْهَب (پسرهای عموی پدرشان) شدند که چون بعد از بعثت طلاق

۱ _ صفحه ۱۸۴ زندگانی محمد و صفحه ۸۵۰ تاریخ انبیاء (عماد زاده)

۲ _ صفحه ۲۰ بنقل از ابن اثیر ۳ _ Muhammad and the Course of Islam لغتنامه دهخدا ذیل عنوان محمد بن عبدالله.

داده شدند همسر عثمان بن عفان (یکی بعد از مرگ دیگری) گشتند. چهارم حضرت فاطمه زهراء هستند که در ۹ یا ۱۰ سالگی همسر حضرت علی شدند (در باره تمام نکات مزبور عقائد مختلفه دیگر ابراز شده و مورخان و نویسندگان وحدت عقیده ندارند).

بعثت : حضرت محمد در چهل سالگی در سنه ۶۱۰ میلادی (۶۱۰ میلادی) در مکه برسالت مبعوث شدند و آن در غاری واقع شد در کوه حراء (جَبَلُ النُّور) واقع در چند کیلومتری شمال شرقی مکه که حضرت گاهی برای عزلت و تفکر بانجا تشریف می بردند. جبرئیل یا فرشته وحی بچه صورتی بر حضرت نازل شد (۱) کسی نمی داند. اما می نویسند که اولین ندایش این بود که به حضرت می فرماید: بخوان و حضرت محمد می فرمایند "ما أنا بِقَارِيءٍ" یا "لا أدري القراءة" (۲) یعنی خواندن نمی دانم. دو بار دیگر جبرئیل می گوید اِقْرَأْ و حضرت همان جواب را می فرمایند. در دفعه سوم جبرئیل ادامه می دهد: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَا يَعْلَم ... (آیات سوره علق) یعنی بخوان بنام پروردگارت که خلق فرمود _ خلق نمود انسان را از خون منعقد _ بخوان که پروردگار تو کریم ترین است _ پروردگاری که تعلیم داد بقلم _ تعلیم داد آنچه را که انسان نمی دانست ... حضرت محمد که سخت منقلب شده و می لرزیدند ، بسرعت به خانه آمدند و آرمیدند و روی خود را پوشانیدند و ضمناً چگونگی را برای خدیجه تعریف کردند و خدیجه بمحض استراحت آنحضرت نزد پسرعمویش وَرَقَةَ بنِ نَوْفَلِ

۱_ به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در باره جبرئیل بذیل عنوان "معراج رسول الله" در فصل سوم مراجعه شود. ۲_ از دائرةالمعاف محمد فرید وجدی از مقاله موجز و دقیق ذیل عنوان "محمد" .

رفت که او مردی روشن فکر و بقولی مُوحّد و یا متمایل به مسیحیت بود (۱) و نوفل اظهار نمود که ممکنست آنچه بر حضرت محمد گذشته همان باشد که زمانی بر حضرت موسی آشکار گردیده است... اما اولین مرد مؤمن در اسلام حضرت علی بودند که آنزمان در خانه حضرت محمد می زیستند و ده سال داشتند و چون ماجرا را از لسان مبارک شنیدند ایمان آوردند. بتدریج نفوس دیگری مانند زید بن حارثه که پسر خوانده حضرت محمد بود و باو زید بن محمد نیز می گفتند (۲) و ابوبکر و بعضی از صحابه اولیه مثل عثمان بن عفان، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبیدالله، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، سعید بن زید عدوی و غیره ایمان آوردند (۳).

در باره روز و ماه و حتی سال بعثت، روایات متفاوت است. عقیده غالب آنستکه در سال ۶۱۰ میلادی بوده است. شیعه امامیه هم روز مبعث را ۲۷ رجب می داند و جشن می گیرد.

از بعثت تا هجرت : حضرت رسول بمدت سیزده سال، سه

(از ۶۱۰ تا ۶۲۲ میلادی) سال بطور خصوصی و فقط نزد اقوام و خویشان و طالبان و سپس ده سال بطور علنی و عمومی در مکه اظهار امر فرمودند و آیات الهیه را که بیشتر نصحیه و باقتضای اول ظهور ملایم و در حدّ ظرفیت ناس و تحمل خواص بود بر خلق تلاوت نمودند. مع هذا روز بروز بیشتر مورد اذیت و آزار اهالی مکه خصوصاً افراد قبیله قریش و حتی بنی هاشم قرار گرفتند. چه بسا مسلمین مضروب و مصدوم شدند و بعضی کشته گشتند (۴) و خود آن حضرت مع حمایت قلیلی از بنی هاشم مورد شتم و هتک حرمت واقع گردیدند و زمانی شد که قریش و قبائل دیگر مقیم در مکه پیمان بستند که با مسلمین داد و ستد و

۱_ در صفحه ۱۴۵ جلد اول رهبران و رهروان مسطور است که از علماء مسیحی بود
 ۲ و ۳_ از دائرةالمعارف فرید وجدی از مقاله موجز و دقیق ذیل عنوان "محمد". ۴
 ۴_ از "مفاوضات" ذیل عنوان "حضرت محمد".

معاشرت نکنند و امر بمقامی رسید که آنحضرت با جمعی از مسلمین خصوصاً از بنی هاشم و از بنی مُطَلَّب بالاجبار مدّتی قریب سه سال به درّه‌ای مجاور مکه بنام شَعْبِ ابوطالب پناه بردند و جز در ماههای حرام اجازه ورود به بازار مکه و داد و ستد و معاشرت با مردم نیافتند و بعد که پیمان مزبور لغو شد و بمکه مراجعت فرمودند ناظر مرگ ابوطالب (۱) عموی بزرگوار خود و سپس مرگ خدیجه همسر گرامی و فداکار خویش گردیدند (۲) و هم بیش از پیش مورد آزار مکیان قرار گرفتند تا اینکه برای ابلاغ کلمة الله و جلب کمک قبیله ثَقِيف تنها و یا بقولی با پسرخوانده خود زید در سال دهم از بعثت بطائف رفتند و با اذیت و آزار مواجه شدند واحدی جز یک غلام نصرانی بنام عَدّاس اقبال ننمود. (۳)

دیگر از وقایع دوران مکه هجرت جمعی از مسلمین به حبشه می‌باشد که اقلّاً در دو گروه انجام گرفت. گروه اوّل که ۱۵ نفر بودند و در سال پنجم بعثت هجرت نمودند حدود سه ماه بعد بتصّور بهبود اوضاع بمکه باز گشتند و گروه دوم که با زن و بچه قریب صد نفر بودند تا هجرت رسول الله مراجعت نمودند.

اِسْرَاءُ وِ مِعْرَاجٍ : واقعه مهمّ دیگری که در کتب سیرت و

تاریخ حیات مبارک رسول الله ثبت است سیر و معراج حضرت محمد می‌باشد که وقوعش را بسال قبل از هجرت (یعنی در ۶۲۱ میلادی) بگونه‌های مختلف نوشته‌اند. از جمله اینکه حضرت رسول از منزل دختر عموی خویش (هند دختر ابوطالب مشهور به امّ هانی) (۴) بعد از نماز عشاء به بیت المقدّس پرواز نمودند (۵) و بقولی

۱ و ۲_ وفات ابوطالب و خدیجه کبری را در سال سوم قبل از هجرت نوشته‌اند.
 ۳_ به لوح مبارک صفحه ۳۸۵ پیام ملکوت مراجعه شود. ۴_ در تاریخ انبیاء (عماد زاده) بنقل از ابوالفداء در صفحه ۸۴۹ و در لغتنامه دهخدا ذیل "امّ هانی" آمده است که این خواهر حضرت علی بزوجیت رسول الله درآمده ۵_ مأخوذ از صفحه ۲۶۵ زندگانی محمد.

قبل از آنجا در مدینه و در کوه سینا و در بیت اللحم هم توقفی فرموده و چند رکعت نماز گزاشته (۱) و بعد از بیت المقدس تا آسمان هفتم و سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى عروج کردند و در این مسیر در هر طبقه از آسمان رسل و انبیاء و بسی فرشتگان و مخلوقات عجیب دیدند و بمقام قُرْبِ حَقِّ بفاصله قاب قوسین رسیدند و ندای لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ شنیدند و مراجعت فرمودند ... این اِشْرَاء (سیر در شب) از مسجد الحرام (در مکه) تا مسجد الاقصی (در اورشلیم) را که در اوّل سوره الاِشْرَاء یا سوره بنی اسرائیل بدان اشاره شده و معراج از بیت المقدس تا آسمان هفتم را کثیری جسمانی و قلبی روحانی دانسته اند و در اثبات عقائد خویش استناد بآیات و احادیث نموده اند (بفصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود).

"هجرت": بتدریج که اوضاع در مکه سخت ترمی شد جمعی

(۶۲۲ میلادی) در یَثْرِب (مدینه) که شهر آبادی در حدود ۴۰۰ کیلومتری شمال مکه بود باسلام روی می آوردند و واقع شد که در دو سال متوالی نمایندگان دو قبیله متخاصم اَوْس و خَزْرَج که در ماه زیارت و حج از مدینه به مکه آمده بودند بطور محرمانه با حضرت رسول در عقبه منی بین مکه و عَرَفَات، ملاقات کردند و پیمانها و بیعت هائی در نُصْرَت آنحضرت در مدینه و در ترک مخاصمات طولانی بین خودشان بوساطت و قیادت رسول الله ... منعقد ساختند که به پیمانهای اوّل و دوم عقبه (بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الْاُولَى و مُبَايَعَةُ الْعَقَبَةِ الثَّانِيَةِ) مشهور شد (۲) و بعد به تشویق رسول الله، مسلمانها بتدریج در سالهای اخیر از مکه

۱_ مأخوذ از صفحه ۵۸۸ تاریخ انبیاء (اولیائی). ۲_ مینویسند که این دو بیعت و پیمان (که شرحش قدری مفصل است) در سالهای یازدهم و دوازدهم از بعثت انجام گرفت. دائرة المعارف (در صفحه ۶۰۷ جلد ۱۲) تابستان ۶۲۱ و Britanica جون ۶۲۲ را معین میکند و در (صفحه Muhammad and the Course of Islam ۲۴ و ۴۴) سنوات ۶۲۰ و ۶۲۲ ثبت شده است.

به مدینه مهاجرت کردند تا اینکه بزرگان قریش و قبائل مکه قصد جان خود پیغمبر را نمودند و آنحضرت هم ناگزیر بطور مخفیانه بهمراهی ابوبکر بعزم مدینه ولی از راه جنوب (۱) (مخالف راه مدینه) از مکه خارج شدند و ابتدا در غاری در کوه ثور پنهان گشته و سه روز بعد از غار خارج شده از راههای مخفی و غیر عادی خود را بمدینه رساندند و این امر یعنی هجرت آنحضرت از مکه به مدینه مبدأ تاریخ اسلامی گردید. در تاریخ ورود آنحضرت به یثرب (مدینه) اختلاف است که نظر باهمیّت موضوع بآن تاریخها اشاره می‌گردد:

در اکثر کتب ماه ربیع الاول (۲) بعنوان ماه هجرت ثبت شده که حضرت رسول در اول این ماه مکه را ترک فرمودند و در ۱۲ ربیع الاول (۳) به قُباء (یا قُبا) که در حومه مدینه است رسیدند و پس از چند روز استراحت و ملحق شدن حضرت علی بداخل شهر "یثرب" که بعداً به "مَدِیْنَةُ النَّبِیِّ" یا "مدینه" مشهور گردید وارد شدند. (۴) اما در باره تاریخ ورود رسول الله به مدینه بر حسب تقویم گریگوری اختلاف عقائد بیشتر است:

* در صفحه ۱۹۸ جلد ۴ The Great Events by Famous Historian ۲۰ جون ۶۲۲ ثبت گردیده است.

* در صفحه ۵۰ Muhammad and the Course of Islam ۲۸ جون ۶۲۲ درج شده و بتاریخ هائی که دیگران گفته‌اند شامل ۲ جولای و ۲۴ سپتامبر نیز اشاره شده است.

۱_ صفحه ۲۹۶ زندگانی "محمد" ۲ و ۳ و ۴_ الف) لغتنامه دهخدا ذیل عنوان "محمد" ب) تاریخ انبیاء صفحه ۶۲۰ (اولیائی) ج) دائرةالمعارف فارسی ذیل کلمه "قُباء" د) صفحه ۸۵ (در باره ماه Muhammad and the Course of Islam هجرت) ه) تاریخ انبیاء (عمادزاده) صفحه ۸۲۰ بنقل از مسعودی در مروج الذهب و) صفحه ۱۸۹ جلد ۲ رهبران و رهروان.

* در ذیل عنوان "هجرتان" در لغت‌نامه دهخدا ۱۶ جولای ۶۲۲ مذکور گشته‌است .

* در ذیل عنوان "هجرت" در فرهنگ دکتر محمد معین ۱۶ جولای ۶۲۲ برای ترکِ مکه نوشته شده‌است. بنظر این عبد تاریخ ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ در ورود رسول‌الله به مدینه که در صفحه ۶۰۷ جلد ۱۲ دائرةالمعارف Britanica و صفحه ۳۷ جلد ۱۷ دائرةالمعارف Funk and Wagnalls و ذیل کلمه « محمد » دائرةالمعارف عربی محمد فرید وجدی و ذیل کلمه "قُباء" در دائرةالمعارف فارسی ثبت گردیده از همه صحیح‌تر و مطابق تاریخ قمری است زیرا نه تنها چهار دائرةالمعارف انگلیسی و عربی و فارسی مزبور معتبر هستند بلکه عُمَر خلیفه دوم هم که در سال ۶۳۹ میلادی هجرت رسول‌الله را رسماً مبدأ تاریخ اسلام قرار داد ، آنرا از اوّل سال مزبور یعنی از اوّل محرّم اعلام نمود (۱) و روز اوّل سال هجری قمری (اوّل محرّم سالی که در آن هجرت واقع شد) برابر ۱۶ جولای ۶۲۲ می‌گردد (۲) و فاصله ۱۶ جولای تا ۲۴ سپتامبر هم برابر فاصله اوّل محرّم تا ۱۲ ربیع‌الاول می‌شود و لذا ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ با ۱۲ ربیع‌الاول برای تاریخ ورود حضرت محمد به مدینه مطابق می‌گردد.

۱ _ دائرةالمعارف Britanica صفحه ۹۳ جلد ۵ Micropaedia ذیل عنوان Hijiriah و دائرةالمعارف Funk and Wagnalls صفحه ۲۸۵ جلد ۱۲ ذیل عنوان harigeH .

۲ _ الف : صفحه ۶۰۷ جلد ۱۲ دائرةالمعارف Britanica
 ب : صفحه ۶۵۸ دائرةالمعارف فارسی . ج : صفحه ۳۹ جلد ۵ Micropadia از دائرةالمعارف Britanica . د : برابر فرمول تبدیل تاریخ هجری قمری بمیلادی
 ۵۷۷۴ + ۶۲۱ X ۹۷۰۲۲۴ سال هجری که در رقم حاصله اعداد سمت چپ ممیز سال میلادی است و اعداد سمت راست ممیز ضرب در ۳۶۵ مساوی است با ←

" تقویم "

چون در مواضع مختلفه این کتاب ، بیک اقتضاء تاریخ های تقویم قمری و باقتضای دیگر تاریخ های شمسی گریگوری (میلادی) ، حتی المقدور بالمطابقه ، ذکر شده است ، لذا اسامی ماههای قمری و شمسی گریگوری با حفظ ترتیب ذیلاً درج می گردد و یادآور می شود که سال قمری که مجموعه ۱۲ ماه ۲۹ و ۳۰ روزه (بتفاوت) می باشد معمولاً ۳۵۴ روز و هرچند سال یکبار ۳۵۵ روز (از مجموعه ساعات اضافی سالهای قبل) است و سال شمسی معمولاً ۳۶۵ روز و هرچهارسال یکبار ۳۶۶ روز (از مجموعه ساعات اضافی سالهای قبل) می باشد. سال اول هجری قمری از اول محرم سالیست که در آنسال هجرت واقع شد و آن "اول محرم" برابر ۱۶ جولای ۶۲۲ میلادی بود که مبدأ قرار گرفت.

روز آن سال میلادی (با اختلاف یک روز) که در این مورد میشود روز ۱۹۹ از سال ۶۲۲ میلادی یعنی تقریباً ۱۶ جولای ۶۲۲ (صفحه ۴۷۶ جلد ۱۳ and Wagnalls

(Funk ۵: برابر صفحه ۲۹ Muhammad and the Course of Islam

که بدایت سال پنجم هجرت را ۲ جون ۶۲۲ ثبت نموده و لذا بدایت سال اول هجرت ۱۶ جولای ۶۲۲ میگردد.

سال قمری سال شمسی (گریگوری)

اسامی ماه‌ها	تعداد روزها (ملاحظات)	اسامی ماه‌ها	تعداد روزها
۱ مُحَرَّم	۳۰ از ماه‌های حرام	۱ جنواری	۳۱
۲ صَفَر	۲۹	۲ فبروآری	۲۸
۳ رَبِيعُ الْأَوَّل	۳۰	۳ مارچ	۳۱
۴ رَبِيعُ الْآخِر	۲۹	۴ اپریل	۳۰
۵ جَمَادِی الْأُولَى	۳۰	۵ می	۳۱
۶ جَمَادِی الْآخِرَة	۲۹	۶ جون	۳۰
۷ رَجَب	۳۰ از ماه‌های حرام	۷ جولای	۳۱
۸ شَعْبَان	۲۹	۸ آگوست	۳۱
۹ رَمَضَان	۳۰	۹ سپتمبر	۳۰
۱۰ شَوَّال	۲۹	۱۰ اکتبر	۳۱
۱۱ ذُو الْقَعْدَة	۳۰ از ماه‌های حرام	۱۱ نوامبر	۳۰
۱۲ ذُو الْحِجَّة	۲۹ از ماه‌های حرام	۱۲ دسامبر	۳۱

* بلا تردید ماه‌های قمری با ماه‌های شمسی تطبیق نمی‌کند.

* ترتیب ۳۰ و ۲۹ روزه کردن ماه‌های قمری بطوریکه در میان که برای تسهیل مقرر نموده‌اند مصنوعی است و در حقیقت ۳۰ و ۲۹ روز بودن ماه‌های قمری متغیر می‌باشد.

فرمول تبدیل تاریخ هجری قمری به میلادی:

$$\text{سال میلادی} = ۶۲۲ + (\text{سال قمری} \times ۳۳ / ۳۲)$$

$$\text{سال قمری هجری} = (\text{سال میلادی} \times ۳۲ / ۳۳) - ۶۲۲$$

نقشه محلّ تقریبی بعضی از نقاط مهمّه عربستان در زمان ظهور
بر نقشه امروزی

از هجرت تا رحلت : وقایع زندگانی حضرت رسول در

(۶۲۲ تا ۶۳۲ میلادی) ده سال بقیه دوره رسالتشان در مدینه بمراتب بیشتر از حوادث و وقایع دوران سیزده ساله مکه است و شامل غزوات و پیشرفت های اسلام و تکمیل شریعت الله از حدود و احکام و ابلاغ ظهور به سلاطین و فتح مکه و امحاء بت ها در حجاز می باشد که در کتب تاریخ بتفصیل درج شده و به بسیاری از آنها در قرآن اشاره گشته و در احادیث و اخبار آمده است. در این رساله فقط به رؤوس وقایع مهمه در هر سال اشاره می گردد:

در سال اول هجرت : ۱ - " مهاجرین " یعنی

(۱۶ جولای ۶۲۲ تا ۵ جولای ۶۲۳) مسلمانهاییکه قبل و یا بعد از هجرت حضرت رسول از مکه بمدینه مهاجرت کرده بودند ، مع فقر و محرومیت از مال و وسائلی که سابق داشتند بتدریج در مدینه مستقر شدند و بین آنها و "انصار" یعنی مسلمان های خود مدینه که بیاری مولایشان قیام کرده بودند بوسیله حضرت پیغمبر پیمان برادری بسته شد. تعداد این پیمانها را حدود پنجاه نوشته اند و خود آنحضرت نیز حضرت علی را برادر خود خواندند.

۲ - در همین سال بر تعداد رکعات نماز که ده رکعت بود افزوده شد و به ۱۷ رکعت بالغ گردید (۱) (دو رکعت صبح - چهار رکعت ظهر - چهار رکعت عصر - سه رکعت غروب - چهار رکعت شب) .

۳ - اذان نیز با جملات و کلماتی بیشتر از قبل و بصورت کامل اجراء گردید (در قبال یهودیان که با بوق و مسیحیان که با ناقوس مردم را برای عبادت دعوت می کردند) .

۴ - روزه نیز در یوم عاشورای تشری یعنی دهم ماه تشری (ماه اول

سال عرفی یا ماه هفتم سال مذهبی یهود) (۱) که "یوم کیپور" یا روز صیام و عبادت یهودیان بود و معمولاً در نیمه دوم سپتامبر تا نیمه اول اکتبر واقع می‌شد، مقرر گردید و خود حضرت رسول در آن روز صائم شدند تا اینکه در سال دوم روزه رمضان فرض گردید و از آن بعد روزه عاشورا نزد اهل سنت مستحب و نزد امامیه مذموم شد.

۵ _ دیگر اینکه مسلمانان در مقابل روز تعطیل و دعای شنبه یهودیان و یکشنبه نصاری، یَوْمُ الْعَرُوبَةِ یا روز جمعه را برای تجمع خویش انتخاب کردند (بقولی بدور أسعد بن زرارَة جمع شدند و لذا این جمع شدن را جمعه نامیدند) (۲) یَوْمُ الْعَرُوبَةِ در زمان قبل از ظهور پیغمبر هم وجود داشت ولی در مدینه بنام جمعه و روز عبادت گردید (۳)

۶ _ در همین سال عایشه دختر ابوبکر که در مکه مخطوبه شده بود بمنزل آنحضرت رفت.

زُوجَاتِ حَضْرَتِ رَسُولِ: در این مورد باید متذکر شد

که ازدواج های مبارک که بعد از وفات خدیجه و اغلب در مدینه برابر فهرست ضمیمه انجام گرفت، هم برابر آداب و رسوم قومی و هم بملاحظات سیاسی - اجتماعی و اخلاقی بود (۴) حضرت رسول میان مردم و قبائلی که هر مرد آنها

۱ _ صفحه ۶۴۳ دائرةالمعارف فارسی ۲ _ صفحه ۶۲۵ تاریخ انبیاء اولیائی

۳ _ مأخوذ از صفحه ۷۴۸ دائرةالمعارف فارسی.

۴ _ این مطلب را برخی از نویسندگان منصف نیز در مورد بعضی از ازدواجهای مبارک شرح داده‌اند. از آن جمله است دکتر محمدحسین هیکل در کتاب "زندگانی محمد" و نویسندگان غربی مانند پروفیسور Watt و Sir J. Glubb که جملائی از نظریات آنان در صفحه ۱۹_۲ درج Muhammad and the Course of Islam شده‌است.

بهر تعداد که می خواست زن می گرفت و اغلب بیش از ده زن داشتند، در قسمت اعظم دوران حیات مبارک فقط یک همسر اختیار کردند و آن خدیجه بود که بعد از ازدواج با او، با وجودیکه پانزده سال از آن حضرت بزرگتر بود و دوبار هم قبلاً ازدواج نموده بود، تا ۲۵ سال که خدیجه حیات داشت، یعنی در تمام دوران جوانی خودشان، ازدواج دیگری نفرمودند و برسم زمان و محیط عمل ننمودند. بعد از فوت خدیجه، در مکه و مدینه بملاحظات اجتماعی - سیاسی و اخلاقی ازدواج‌هایی انجام گرفت. مثلاً برای ایجاد قرابت با خانواده‌ای متنفذ از دودمانهای غیر بنی هاشم، از خاندانهای ابوبکر - عمر - ابوسفیان با عایشه - حفصه - ام حبیبه ازدواج فرمودند و یا بجهت اخلاقی با بیوه‌زنان بی‌پناهی چون زینب خُزیمه و ام سلمه که شوهرانشان در راه اسلام شهید شده و خود در معرض فقر و ذلت قرار گرفته بودند و یا زنان برده و اسیر جنگی مانند جویریّه و صفیّه که ابداً مرسوم نبود به همسری گرفته شوند ازدواج فرمودند که در همان موقع نتایج اخلاقی این وصلت‌ها میان مسلمان‌ها هویدا گردید مثلاً به حرمت زنان شهداء پی بردند و یا از بدرفتاری با زنان اسیر خودداری کردند ... (۱) بعضی از ایشان بسیار فقیر، شکسته و کثیرالاولاد و حتی مریض بودند و یکی از آنها بعرض رسانید که قابل ازدواج با رسول الله نیست ولی او را به حرمت شوهر شهیدش عقد فرمودند و ام المؤمنین و معزز شد ولو اینکه چند ماه بعد فوت کرد.

حضرت رسول بعد از خدیجه صاحب اولادی نشدند جز از ماریه کنیز مصری که دارای پسری گشتند و اسمش را ابراهیم گذاشتند ولی در طفولیت (بعد از دو سال و چند ماه) فوت کرد (ماریه قبطیه کنیزی بود کم سن و سال که مقوقس حاکم مصر با کنیز دیگری بنام شیرین

۱ - بفصل سوم این کتاب مراجعه شود.

و یک الاغ بنام یَعْفُور و یک اسب بنام دُل دُل برای حضرت رسول فرستاده بود. (به جدول ذیل نیز مراجعه فرمائید).

زُوجَاتِ مُبَارَكَةِ رَسُولِ اللَّهِ

- ۱_ خَدِیجَه
بِنْتِ خُوَیْلِدِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قُصَیِّ بْنِ كِلَابِ كِه
قبلاً دو بار ازدواج نموده بودند _ در چهل سالگی حَرَمِ
حضرت رسول شدند و تا آخر الحیات یعنی ۲۵ سال زوجه
منحصر بفرد آنحضرت بودند.
- ۲_ سَوْدَةَ
بِنْتِ زَمْعَةَ الْعَامِرِيَّةِ وَ زَوْجَةُ سَكْرَانَ بْنِ عَمْرٍو وَ مَهَاجِرِ
حبشه بودند، بعد از مراجعت از حبشه، سکران در مکه
فوت کرد و حضرت پیغمبر او را که نه جمال داشت و نه
مال بعد از فوت خدیجه عقد فرمودند.
- ۳_ عَایشَه
دختر ابوبکر، بعد از وفات خدیجه در هفت سالگی در
در مکه مخطوبه حضرت شد ولی در سن بلوغ عرب یعنی
در ۹ سالگی در مدینه در سال اول هجرت بخانه پیغمبر
رفت و بین خاندان ابوبکر و رسول الله پیوند بوجود آمد.
- ۴_ حَفْصَةَ
دختر عُمَرُ بْنُ خَطَّابِ، قبلاً زَنُّنِیسِ بود و هفت ماه بعد از
بعد از مرگ خنیس در شعبان سال سوم هجرت زوجه
رسول الله گردید و بین عُمَرُ و خاندان او و حضرت رسول
پیوند وصلت نیز بوجود آمد.
- ۵_ زَیْنَبُ
دختر خُزَیْمَةَ مَلَقَّبَ وَ مَشْهُورٌ بِهِ أُمُّ الْمَسَاكِينِ كِه شوهرش
عُبَیْدَةُ بْنُ حَارِثِ در بدر شهید شد و حضرت پیغمبر در
رمضان سال چهارم هجرت او را عقد فرموده و عزت
بخشیدند. زینب چند ماه بعد فوت کرد.
- ۶_ أُمُّ سَلْمَةَ
هِنْدِ بِنْتِ أَبِي أُمِّيَّةِ كِه شوهرش أَبُو سَلْمَةَ عَبْدِ الْأَسَدِ مَخْزُومِي

بود که بعد از جنگ بنی آسَد در اثر جراحات جنگی قبل فوت کرد و حضرت رسول او را که چند فرزند کوچک داشت در سال چهارم هجرت عقد فرمودند.

۷ - زَيْنَب

دختر جَحْش و دختر عمه رسول الله و همسر زید بن حارثه پسرخوانده پیغمبر که او را طلاق داد و رسول الله زینب را در سال پنجم هجرت عقد فرمودند.

۸ - جُوَيْرِيَّة

بَرَّة دختر حارث بن ابی ضرار خزاعی پیشوای قبیله بنی مُصْطَلَق بود که جزو اَسْرَاء گردید و حضرت رسول در سال پنجم هجرت او را خریدند و زوجه خویش فرمودند و نامش را جُوَيْرِيَّة نهادند - این امر باعث خوشرفتاری مسلمین با اَسْرَاء گردید.

۹ - مَارِيَّة

کنیز خردسال مصری هدیه مُقَوَّقَس حاکم مصر بود که در سال ششم هجرت کنیز رسول الله شد و در سال هشتم پسری بنام ابراهیم آورد که دو سال بعد فوت کرد. ماریه بعد از تولد ابراهیم مخطوبه و زوجه رسول الله گردید.

۱۰ - صَفِيَّة

دختر حَيْي بن أَخْطَب، یهودی و از قبیله بنی نضیر و همسر کِنَانَة بن رَبِيع بود که بعد از غزوه خیبر هردو اسیر شدند و کِنَانَة به رسول الله دروغ گفت و کشته شد و حضرت پیغمبر در سال هفتم هجرت صَفِيَّة را آزاد و عقد فرمودند.

۱۱ - أُمّ حَبِيْبَة رَمْلَة دختر ابوسفیان و خواهر معاویه و زوجه عبیدالله

بن جَحْش پسر عمه رسول الله بود. زن و شوهر مسلمان و مهاجر حبشه بودند عبیدالله در حبشه مسیحی شد و فوت کرد. اُمّ حَبِيْبَة مسلمان ماند و بمدینه بازگشت و در سال هفتم هجرت حَرَم حضرت رسول شد.

۱۲ - مَيْمُونَة

دختر حارث هلالیه، خواهر ۱۶ ساله زوجه عباس عموی

رسول الله و خاله خالد بن ولید و همسر مردی مسلمان بود و بعد از مرگ او در سال هفتم هجرت در عُمَرَة قضاء زوجه پیغمبر و آخرین حرم مبارک شد و در نتیجه خالد نیز مسلمان گردید.

رَبْحَانَة

بنت زید قبطی (از لغتنامه دهخدا) ، یهودی و از اَسْرایی بنی قریظه بود که در سال پنجم کنیز رسول الله شد و ترجیح داد که یهودی بماند ولو حرم آنحضرت نشود و تا آخر کنیز بماند.

در سال دوم هجرت

۱ - حضرت رسول بوحی الهی

(۵ جولای ۶۲۳ تا ۲۴ جون ۶۲۴) قبله را تغییر دادند. مسلمانان در مدینه تا سال دوم هجرت رو به بیت المقدس (اورشلیم) که قبله یهودی ها هم بود نماز می گذاشتند و کلیمی ها در مدینه مسلمانان را مسخره می کردند که این چه دین جدیدیست که رو بقبله یهود نماز می گذارد ... لذا بشرحی که در قرآن مسطور است و در ایقان نیز بدان اشاره شده است قبله مسلمین عوض گردید و خانه کعبه قبله مسلمین شد.

کعبه و مکه: کعبه یا "بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ" یا "بَيْتُ الْحَرَامِ" یا

"بَيْتُ الْعَتِيقِ" یا در قدیم "قَادِس" و در فارسی

"خانه خدا" در شهر مکه یا "أُمُّ الْقُرَى" یا "بَلَدُ الْأَمِينِ" و در قدیم "ناذر"

واقع است.

مکه

در حجاز در میان سلسله کوههای شمالی جنوبی "سِراة"

که در غرب عربستان از شام تا یمن کشیده شده بفاصله

۷۲ کیلومتری شرق بندر جدّه که بر ساحل بحر احمر (دریای سرخ) است قرار

دارد.

اطراف مکه کوههایی است که اسامی بعضی از آنها در تاریخ آمده است

مانند "ابوقُبَيْس" با ارتفاع ۴۲۷ متر در شرق مکه و "حِراء" با ارتفاع ۶۳۴ متر در شمال شرق مکه و "ثَوْر" با ارتفاع ۷۵۹ متر در جنوب مکه و این موقعیت کوهستانی چهار معبر طبیعی برای مکه بوجود آورده است: یکی معبر شمال شرقی که به مِنی (در فاصله سه کیلومتری) و عَرَفَات (در فاصله ۱۹ کیلومتری) و طائف (در فاصله ۱۲۰ کیلومتری) می رود. دیگر معبر شمال غربی است که به مدینه می رود. دیگر معبر غربی است که به جدّه می رود. و چهارم معبر جنوبی است که به یمن می رود. (۱) طبعاً چنین شهر کوهستانی و کم آب و گرم که درجه حرارت هوایش در تابستانها به ۴۵ درجه سانتیگراد می رسد محلّ سبز و خرمی نبوده و فقط بعَلّت موقعیتش در قدیم از مراکز تجارت و توقف کاروانها بوده و بعد از ظهور اسلام شهر زیارتی و محلّ حجّ مسلمین جهان گردیده است.

کعبه اطاق یا بنائی بشکل مکعب است که در وسط مسجدالحرام در قلب شهر مکه قرار دارد حالیه ارتفاعش ۱۵ متر و اضلاعش ۱۰ تا ۱۲ متر است (۲) و از جنس سنگهای خاکستری رنگ کوههای مکه می باشد. کعبه سابقه ای بسیار قدیمی و نامعلوم دارد. بعضی می گویند از زمان حضرت آدم است که در طوفان نوح زیر گِل و لای رفت و حضرت ابراهیم آن را تعمیر نمود اما غالب را عقیده بر آنستکه برابر آیات قرآنیّه مانند ۱۲۵ - ۱۲۶ و خصوصاً ۱۲۷ سوره بقره و ۳۵ و ۳۷ سوره ابراهیم، خانه کعبه را حضرت ابراهیم با کمک فرزندشان حضرت اسمعیل بنا کرده اند و حتی سنگی را که حضرت ابراهیم بر آن می ایستادند مُعین نموده و در محلّی قرار داده و دورش بنای

۱ - در فتح مکه در سال ۸ هجرت لشکر اسلام از چهار معبر مزبور همزمان وارد مکه شدند. ۲ - صفحه ۲۲۳۴ دائرةالمعارف فارسی.

کوچکی ساخته و بر آن قبه‌ای نهاده و آن را "مقام ابراهیم" نامیده‌اند که در تصاویر مسجدالحرام (مسجدی که کعبه در وسط آنست) بفاصله کمی از کعبه و نزدیک چاه زمزم (۱) بخوبی نمایان و مشخص است. کعبه چه قبل از حضرت رسول و چه بعد از آنحضرت مکرر خراب و تعمیر شده‌است، حتی دیوار نیم‌دایره‌ای که دو انتهایش بفاصله دومتري از گوشه‌های شمالی و غربی کعبه می‌باشد و "حَطِيم" نام دارد علامت اینستکه زمانی دیوار خود کعبه تا آنجا بوده‌است (۲) و بهمین علت در قسمت داخل حطیم تا کعبه که "حِجْر" یا "حِجْر اسمعیل" نام دارد طواف انجام نمی‌گیرد زیرا این محوطه جزو خود کعبه منظور می‌شود و باید دور آن یعنی از قسمت خارجی آن چرخید و طواف کعبه نمود. ارتفاع دیوار حطیم یک متر است و از جنس مرمر سیاه می‌باشد. خود ساختمان کعبه بعلت شکل مکعبی که دارد "کَعْبَة" نام گرفته و در داخل آن جز سه ستون برای نگهداری سقف و چند قندیل آویزان از سقف چیزی وجود ندارد ولی در زمان ظهور و تا فتح مکه حدود ۳۶۰ بت در آن قرار داشته‌است. چگونه بنای حضرت ابراهیم بتدریج بت خانه شده بود مشخص نیست و در این باره سخن بسیار گفته‌اند.

حَجْرُ الْأَسْوَدِ سنگ سیاهیست متمایل بقرمز که قطرش تقریباً سی

سانتیمتر می‌باشد. این سنگ مقدس که می‌گویند جبرئیل برای حضرت ابراهیم آورده است در قدیم یکپارچه بوده که بتدریج در اثر حوادث روزگار و حملاتی که به مکه و کعبه شده بصورت کنونی یعنی سه قطعه بزرگ و چند قطعه کوچک در آمده که با بندهای نقره‌ای بهم

۱ - چاهی است که آبش بر حسب روایات برای اسماعیل و هاجر از زمین جوشید و قرن‌ها بعد عبدالمطلب همانجا را حفر نمود و به آب رسید. ۲ - ذیل صفحه ۱۸۰ کتاب فقه تطبیقی مندرج است که "حجر اسماعیل خانه او بوده و در آن قبر مادرش میباشد".

متصل شده (۱) و در قاب فلزی و در محفظه سنگی در سطح خارجی دیوار کعبه در زاویه شرقی در ارتفاع یک متر و نیم از زمین جاسازی و نصب گردیده است و حاجیان بهنگام طواف برسم رسول الله آن را لمس می کنند (اِسْتِلام حَجَر) و بعضی می بوسند. قِدْمَت این سنگ کمتر از قِدْمَت کعبه نیست و از قرن‌ها قبل از ظهور اسلام وجود داشته است. در زمان حضرت رسول و قبل از بعثت ایشان کعبه در اثر سیل (۲) خراب می شود و آن را از نو می سازند تا جایی که دیوارها بالا می آید و آنموقع بر سر بردن حَجَرِ الْأَسْوَد و نصب آن دچار اختلاف می گردند که این افتخار نصیب کدام قبیله شود. بالاخره به حَکَمِیَّت حضرت محمد راضی می شوند و آنحضرت ردای خود را بر زمین می گسترانند و حَجَرِ الْأَسْوَد را بر آن می نهند و می فرمایند که نماینده هر قبیله گوشه‌ای از آن را بگیرد و همه با هم حَجَرِ مَقْدَس را بپای دیوار می برند و آنگاه خود در دیوار کار می گذارند. محل آن در رکن یا گوشه شرقی کعبه در رویه خارجی دیوار و با ارتفاع تقریباً یک متر و نیم از زمین و نزدیک در کعبه می باشد.

کِسْوَة : روی دیوارهای کعبه را با پارچه‌های مشکی مخصوصی که در مصر بافته و تهیه می شود و کِسْوَة نام دارد می پوشانند (غیر از روی حجرالاسود و درب و ناودانها) و هر سال در ۲۵ تا ۲۸ ذوالقعدة این پارچه‌ها یا کِسْوَة را بر می دارند و کعبه را برای حج با پارچه سفید می پوشانند یعنی کعبه احرام بسته است (۳) و بعد از حج کِسْوَة تازه و نو بر آن می پوشانند یعنی هر سال در دهه ذوالحجه کِسْوَة جدید را در حضور شریف مکه و زعماء بر کعبه می اندازند و ضمناً قطعات کِسْوَة

۱ _ صفحه ۸۳۴ دائرةالمعارف فارسی.

۲ _ در بعضی کتب نوشته شده است که بر اثر حریق خراب شده بود.

۳ _ دائرةالمعارف فارسی صفحه ۲۲۳۵ ذیل عنوان کِسْوَة کعبه و صفحه ۶۴۹ جلد

۵ Micropadia از دائرةالمعارف Britanica.

قدیم را به زواری می‌فروشد.

۲ و ۳ - ایضاً در سال دوم هجرت احکام صیام در رمضان (آیات ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ سوره بقره) و احکام زکاة نازل گردید که چون أخذ زکاة عملاً از سال نهم هجرت آغاز گردید ضمن وقایع سال مزبور بدان اشاره شده‌است و شماره آیات مربوط بآن در ذیل عنوان "تعالیم و احکام" آمده‌است.

۴ - در همین سال باقتضای حملات معاندان و هجمات دشمنان احکام دفاع و قتال با مهاجمان و کافران نازل شد و غزوه بدر کبری رخ داد (جنگهایی که شخص حضرت رسول در آن شرکت داشتند "غزوات" و هر یک از آنها "غزوه" نام دارد و تعداد غزوات را بین ۱۹ تا ۳۰ نوشته‌اند (۱) و علت اختلاف در رقم آنستکه بعضی از راویان و مؤرخین مواردی از خروج‌های رسول‌الله از مدینه و حرکات دفاعیه اولیه را هم "غزوه" محسوب داشته‌اند - اما جنگهایی که خود آن حضرت در آنها شرکت نداشتند و فرماندهی لشکر اسلام با نفوس معین شده از طرف آن حضرت بود "سرایا" و هریک از آنها "سریه" نام دارد و تعداد سرایا را تا ۴۵ نوشته‌اند (۲) قبل از بدر کبری چند غزوه و سریه کم اهمیت رخ داده بود مثل غزوات ابواء - بواط - عشیره و بدر اولی - اما غزوه بدر کبری که می‌نویسند در ماه رمضان اتفاق افتاد (۳) مهمتر از همه بود زیرا در این غزوه لشکر اسلام که مرکب از ۳۱۳ نفر بود مع قلت سلاح و اسب و شتر در محلی بین مکه و مدینه که چاههای آب بنام بدر داشت بر لشکر مهاجم قریش که از هر نظر چند برابر آنها بودند فائق آمدند و فاتح شدند و ابو جهل نیز در این جنگ کشته شد (ابو جهل ، عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی ، از

۱ و ۲ - تاریخ انبیاء (عمادزاده) صفحه ۸۲۱ بنقل از "واقعی".

۳ - در دائرة المعارف Britanica (صفحه ۶۰۷ جلد ۱۲) تاریخ میلادی ۱۵ مارچ ۶۲۴ ثبت گردیده‌است.

محترمین قریش و ملقب به اَبُو الْحَكَم بود که چون با شریعت الله مخالفت ورزید به ابوجهل ملقب گردید) .

۵ _ بعد از جنگ بدر مخالفت یهودیان مدینه با مسلمانان بیشتر و یا آشکارتر شد ... تا روزی یک یهودی بدست مسلمان و آن مسلمان بدست یهودیان در بازار مدینه مقتول گردید ... و بعد قبیله یهودی بنی قینقاع بوسیله مسلمانان محاصره شد که بعد از دو هفته تسلیم شدند و از مدینه اخراج گشتند. می نویسند که این غزوه بنی قینقاع در ماه شوال سال دوم هجرت واقع شد.

۶ _ ایضاً غزوه سَویق در همین سال واقع و چنان شد که ابوسفیان (صخر بن حَرَب بن اُمیّه پدر معاویه) که از بزرگان قریش و از دشمنان سرسخت حضرت پیغمبر بود بانتقام غزوه بدر با چهل و بقولی با صد نفر بطور مخفی به مدینه رفت و چون به تحریک رؤسای یهود بجنگ با رسول الله موفق نشد، در حومه شهر یکی از انصار را کشت و چند خانه و نخلستان را آتش زد که مورد تعقیب حضرت رسول و مسلمین قرار گرفت و لذا بسرعت فرار نمود که چون برای سبکباری کیسه های سَویق (مخلوطی از آردهای گندم و جو) را در راه می ریختند و مسلمین جمع می کردند این غزوه بنام غزوه السَویق معروف شد. تاریخ این غزوه را آخر ذوالحجّه نوشته اند (تاریخ انبیاء "عماد زاده" صفحه ۸۲۵)

در سال سوم هجرت : ۱ _ کَعْبِ بنِ اَشْرَفِ که از

(۲۴ جون ۶۲۴ تا ۱۳ جون ۶۲۵) متنفذین و شعرای یهود بود و علیه

رسول الله و مسلمین تحریکات بسیار می نمود بوسیله چند مسلمان بخارج از خانه اش دعوت شد و مقتول گردید (۱).

۱ _ دکتر محمدحسین هیکل در کتاب "زندگانی محمد" طوری مرقوم داشته که بنظر میرسد کعب بن اشرف قبل از غزوه بنی قینقاع و طبعاً در سال دوم هجرت بقتل رسیده است ولی در صفحه ۱۲۹۹ قاموس ایقان و در صفحه ۸۲۶ ←

۲ _ در اوائل این سال چند سریّه و غزوه کوچک رخ داد که از آنجمله غزوه غطفان یا غزوه بنی امر و غزوه بخران ولی مهمّترین جنگ در این سنه غزوه اُحد بود و چنان واقع شد که کفار مکه بانتقام غزوه بدر لشکری بزرگ از قریش و قبائل متحد آنها در حدود سه هزار نفر برای از بین بردن رسول الله و مسلمین بسمت مدینه حرکت کردند و حضرت محمد با هفتصد و بقولی هزار مسلمان بمقابله و دفاع برخاستند و در نزدیک مدینه در دامنه کوه اُحد مستقر گشتند و با لشکر قریش مصاف دادند و در ابتداء بعثت توجه مؤمنین بخدا و اطاعت از رسول الله فاتح شدند و حتی لشکر قریش را بعقب راندند ولی بعد بعثت توجه بمال دنیا و اشتغال بجمع آوری غنائم و ترک موضع های مرتفع شکست خوردند و جمعاً ۷۰ و بقولی ۷۴ کشته دادند که از آنجمله حمزه بن عبدالمطلب عموی دلیر پیغمبر بود که بدست "وحشی" غلام جبیر بن مطعم شهید گردید و بخواهش "هند" زن ابوسفیان و مادر معاویه جگر آن بزرگوار را بیرون آوردند تا او بجود که بهمین لحاظ به "هند جگر خوار" یا "آکله الاکباد" مشهور شد و حضرت حمزه از لسان رسول الله لقب "سید الشهداء" یافت (۱). در این غزوه که در شوال این سنه (۲) (۲۱ مارچ ۶۲۴ میلادی) واقع شد حضرت رسول نیز مجروح شدند و دندان مبارک شکست. در سپاه کفار ابوسفیان قائد قریش و خالد بن ولید هم از سران لشکر بود.

تاریخ انبیاء (عماد زاده) و در دائرة المعارف قرن بیستم محمد فرید وجدی و در صفحه ۷۳ بصراحت نوشته شده که قتل کعب در Muhammad and the Course of Islam سال ۳ هجرت واقع گردیده است.

۱ _ الف) ایقان مستطاب. ب) صفحه ۶۲۷ قاموس ایقان (حضرت عبدالبهاء در لوحی که قسمتی از آن در صفحه ۶۳۶ قاموس ایقان درج گردیده طرز ایمان حمزه را شرح میدهند. ج) صفحه ۸۶۶ دائرة المعارف فارسی.

۲ _ صفحه ۶۰۸ جلد ۱۲ دائرة المعارف بریتانیکا.

در سال چهارم هجرت

۱ - حملات قبائل و طوائف و

(۱۳ جون ۶۲۵ تا ۲ جون ۶۲۶) عشائر غیر مسلمان بر مسلمین ادامه یافت که اگر با پیشدستی‌های مُدَبَّرانهُ حضرت رسول جلوگیری نمی‌شد تلفات سنگین وارد می‌ساخت و یا خسارات بسیار وارد می‌آورد. یک مثال بر پیشدستی و حملهٔ جلوگیری، سَرِيَّةِ بَنِي اَسَد است که چون حضرت باخبر شدند که جمعی از بنی اَسَد قصد حمله به مدینه دارند ابا سَلَم بن عَبْدِاَلْاَسَد را با گروهی از مسلمین بمقابله و غافلگیری فرستادند و آنها نیز چنان کردند و با غنائم باز گشتند. این واقعه دو ماه بعد از غزوة احد رخ داد لذا بعضی وقوعش را در آخر سال سوم نوشته‌اند. (۱)

۲ - بعضی از قبائل عرب در حجاز و حومهٔ آن منطقه از در خدعه و تزویر در آمدند و نمایندگانی برای اظهار ایمان خویش و تقاضای معلّم بحضور رسول الله فرستادند و بعد آن معلّمین و مُبَلِّغین مسلمان را کشتند چنانکه در واقعهٔ رَجِيْع از ده مبلّغ و معلّم که حضرت رسول همراه نمایندگان خادع فرستادند هشت نفس را وسط راه کشتند و دو نفر را باسارت به مکه فرستادند که در آنجا شهید شدند و در واقعهٔ بئر مَعُوْنَةُ چهل و بقولی هفتاد نفر معلّمین و مبلّغین مسلمان را که حضرت محمّد بخوازش و بضمانت ابوعامر بن مالک به نجد اعزام داشته بودند بقتل رساندند.

۳ - بتدریج اختلاف مسلمین و یهودیان در مدینه شدت یافت - کلیمیان از ترس مسلمانان و برای از بین بردن آنها به خدعه و دسیسه متشبّث می‌شدند و علیه پیغمبر و مسلمین تحریکات می‌نمودند حتّی خواستند با انداختن سنگ از بالای بام آنحضرت را که برای مذاکره بقبیله

۱ - تاریخ انبیاء صفحه ۶۵۳ (اولیائی) ولی در تاریخ انبیاء (عمادزاده) صفحه ۸۲۷ حتّی روز آن مسطور است و اوّل محرّم سال چهارم ثبت گردیده است.

بنی نضیر رفته بودند بقتل رسانند ... بالاخره رسول الله امر فرمودند که قبیله کلیمی بنی نضیر از مدینه برود و آنها پذیرفتند و تن بجنگ دادند و بقلعه رفتند و محاصره شدند تا اینکه بعد از ۲۰ روز چون مغلوبیت را احساس کردند حاضر به ترک مدینه گشتند و بالاجبار با حد اقل وسائل مُجاز به خَیْبَر (در شمال مدینه) و بعضی بشام عزیمت نمودند. زمین‌ها و باغات ایشان بین مهاجرین قسمت شد. (صفر سال چهارم برابر تاریخ انبیاء عماد زاده صفحه ۸۲۹).

۴ _ ابوسفیان مجدداً با دو هزار سپاهی از مکه حرکت نمود تا تلافی شکست بدر را بنماید و حضرت پیغمبر هم با قریب هزار و هفتصد نفر بمقابله رفتند و در بدر منتظر ماندند اما ابوسفیان که ترسیده بود به مکه مراجعت نمود. این واقعه و لشکرکشی را بَدْرُ الْآخِرَةِ یا بَدْرُ صُغْرَى یا بَدْرُ الثَّلَاثَةِ نیز نامیده‌اند.

۵ _ در آخر سال چهارم هجرت و یا اوّل سال پنجم (۱) غَزْوَةُ ذَاتُ الرِّقَاعِ واقع شد که چون به حضرت پیغمبر خبر رسید که از طائفه غُظَفَانِ جمعی بعزم جنگ با مسلمین حرکت کرده‌اند، رسول الله با چهار صد یا بقولی هفتصد نفر برای دفاع و مقابله تا ذَاتُ الرِّقَاعِ که در ۹۰ کیلومتری مدینه است پیش راندند ولی معاندان از خبر عزیمت حضرت رسول و مسلمانان

۱ _ در کتاب "زندگانی محمد" در صفحه ۴۲۶ با توجه به پاراگراف آخر صفحه ۴۲۷ و در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین در صفحه ۵۵۸ جلد اوّل اعلام و در لغتنامه دهخدا ذیل "ذات الرقاع" و در تاریخ انبیاء عماد زاده صفحه ۸۲۹ وقوع غزوه "ذات الرقاع" در سال چهارم هجرت منظور گردیده ولی در کتاب

Muhammad and the Course of Islam در صفحه ۹۲ در سال پنجم هجرت آمده و در دائرةالمعارف فارسی سال چهارم یا محرّم سال پنجم ثبت شده است.

وحشت کرده و غنائم بجای گذاشته و فرار کردند.

در سال پنجم هجرت ۱_ مخالفتها، تحریکات، تضییقات

(۲ جون ۶۲۶ - ۲۲ می ۶۲۷) و حملات علیه حضرت رسول و مسلمانان ادامه یافت ولی در اکثر موارد باعث پیشرفت اسلام و بهبود وضع مسلمین گردید چنانکه در اوائل این سال به حضرت رسول خبر رسید که لشکری از اعداء از دُومَةُ الْجَنْدَل منطقه‌ای ورای مرز شمالی حجاز با قریب ششصد کیلومتر فاصله از مدینه قصد هجوم نموده‌اند لذا حضرت پیغمبر با حدود هزار مسلمان بمقابله رفتند و این راه دشوار و طولانی را تا وادی جَوْفُ السَّرْحَان که دومة الجندل در آنجا بود و حالیه جَوْف نام دارد طی فرمودند اما مَصَاف رخ نداد و لشکر کفار بسیار ترسیدند و فرار را بر قرار ترجیح دادند ولی اموال بر جای گذاشتند و به غنیمت دادند.

۲_ مسلمانان به مدینه باز گشتند اما چند ماه بعد در محاصره لشکر جرار قریش و قبائل دیگر قرار گرفتند. توضیح آنکه رؤسای بعضی قبائل یهودی حومه مدینه خصوصاً حُی بن أَخْطَب رئیس قبیله اِخْرَاجی بنی نَضِیر آنقدر به تحریک قبائل قریش، بنو غطفان، بنو أشجع، بنو سلیم، بنو مَرَّة، بنو سَعْد، بنو اَسَد، بنو قَیس و بعضی قبائل دیگر پرداختند تا بالاخره سپاهی عظیم بمقیاس آنزمان، مرکب از ده هزار مرد با هزاران شتر و اسب و سلاح و آذوقه در اوّل بهار (مارچ ۶۲۷ برابر شوال سال ۵ هجرت) از مکه و دیگر نقاط حجاز عزم مدینه کردند که چون خبر عزیمت آنها برسول الله رسید، به پیشنهاد سلمان فارسی امر فرمودند که مسلمین با شتاب تمام خندقی بدور قسمت سهل الورد بمدینه حفر کنند و دیوارهای منازل مشرف بر خندق را محکم سازند و بتعداد سه هزار نفر آماده دفاع شوند. طبعاً سپاه ابوسفیان در خارج خندق متوقف شد... تا بعد از دو یا سه هفته جنگهای تن به تن و پرتاب سنگ، طوفان و باران و سرمای بیسابقه و شدید سپاه کفر را ناگزیر بمراجعت با خفت و ذلت کرد و این واقعه در تاریخ بنام غَزْوَةُ خَنْدَق یا غَزْوَةُ اَحْزَاب ثبت گردید. آیاتی از سوره

احزاب نیز اشاره باین غزوه می‌باشد.

۳ _ بعد از مراجعت سپاه ابوسفیان غزوهٔ بَنی قُرَیظَه واقع شد زیرا قبیلهٔ یهودی بنی قریظه در جریان غزوهٔ خندق بتحریک و تشویق حُی بن اَخْطَب پیمان خود را با رسول الله و مسلمین شکستند و قرار همکاری با لشکر قریش و حمله بمسلمین از داخل مدینه و از پشت سر گذاشتند که اگر طوفان و باران رخ نمی‌داد، کار بر مسلمانان دشوار و بسی خطرناک می‌شد ... حالا مسلمین از کنار خندقها آمده و می‌خواهند به حساب بنی قریظه برسند چه که به نمایندگان رسول الله هم جواب سخت و خشن داده و مُنکر هر پیمان قبلی شده بودند ... یهودیان چون قدرت جنگ با مسلمین را نداشتند بداخل حصون و قلاع خویش رفته و تن بمحاصره دادند. محاصرهٔ آنها ۲۵ روز طول کشید و در پایان تسلیم شده و راضی به حَکَمِیَّت گشتند و به حکمِیَّت سَعْدِ بْنِ مُعَاذِ مَرْدَانَ قَبِیْلَه که حدود هفتصد نفر بودند مقتول (۱) و زنان و کودکان اسیر شدند.

۴ _ غزوات "بَنی لِحِیَان" "ذِی قَرْد" و "بَنی مُصْطَلَق" نیز باختلاف تواریخ در همین سال رخ داد که در تمام آنها ظفر با مسلمین بود و در وقایع و حوادثی که حین غزوات یا متعاقب آنها پیش می‌آمد گاهی آیات الهیه نیز باقتضاء نازل می‌شد چنانکه بعد از غزوهٔ بَنی مُصْطَلَق که پیرامون چاههای آب مُرِیْسَع واقع شد و مهاجمین شکست خوردند و در مراجعت به مدینه، مردم در حق عایشه که همراه رسول الله بود و از قافله عقب افتاده و با یکی از اصحاب موسوم به صَفْوَان خود را بمدینه رسانده بود مفتریاتی زدند، آیاتی در بیگناهی عایشه و مجازات مفتری نازل گردید (۱۱ تا ۲۰ سورهٔ نور) _ (غزوات ذی قَرْد و بَنی لِحِیَان را بعضی جزو وقایع سال ششم نوشته‌اند).

۵ _ حکم حج نیز در همین سال نازل گردید. (فَرَضَ اللهُ الْحَجَّ عَلٰی

۱ _ بفصل سوم "غزوات رسول الله" نیز مراجعه شود.

المسلمين في السنة الخامسة من الهجرة "محمد فرید وجدی")

در سال ششم هجرت ۱- در این سال حضرت رسول
 . (۲۲ می ۶۲۷ تا ۱۱ می ۶۲۸) بعزم زیارت کعبه و حج عُمَرَة (که در
 غیر دهه ذُو الْحِجَّة انجام می گیرد) با عده‌ای قریب یکهزار و پانصد نفر و
 هفتاد شتر برای قربانی بدون سلاح رزمی در اوائل ذوالقعدة (حدود ۱۳
 مارچ) از مدینه خارج شدند. به نزدیکی‌های مکه که رسیدند در محلی بنام
 حُدَیبِيَّة فرود آمدند. از آن طرف هم از مکه لشکری به سرداری خَالِدِ بْنِ وَلِيد
 و عَكْرَمَةَ بْنِ ابوجهل از راه عادی برای جلوگیری از ورود مسلمین حرکت
 کرده بودند که چون راه رسول الله متفاوت بود، با هم مواجه نشدند. بعد
 مکرر نمایندگانی از قریش بحضور مبارک آمدند و آنحضرت تفهیمشان
 فرمودند که قصد جنگ ندارند و فقط برای زیارت آمده‌اند و چون قانع
 نشدند حضرت پیغمبر عثمان بن عفان را (که بعدها خلیفه سوم شد) برای
 مذاکره به مکه فرستادند و در این فاصله که هر آن بیم حمله بر آنان
 می‌رفت از اصحاب خویش بیعت گرفتند که در صورت لزوم تا آخرین
 نفس با شمشیر که تنها سلاحشان در این سفر بود در رکاب رسول الله بدفاع
 و جنگ پردازند. این پیمان را که در زیر درختی منعقد گردید "بَيْعَت
 شَجَرَة" (۱) و "بَيْعَت رِضْوَان" (۲) و "بَيْعَت حُدَیبِيَّة" می‌نامند. عثمان
 مراجعت کرد و حضرت رسول با تقاضاهای قریش موافقت کردند و با
 نمایندگان قریش عهدنامه امضاء فرمودند که از موادش این بود که در آن
 سال از زیارت منصرف شوند و سال بعد زیارت بروند... بعضی از
 مسلمین بتصور شکست و زبونی محزون یا خشمگین شده بودند که آنهم با

۱ - این اسم پیمان در قرآن هم آمده است بقوله تعالی: "لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ
 الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...". آیه ۱۸ سوره فتح.

۲ - رضوان هم بمعنای راضی شدن و مصدر رَضِيَ - يَرْضِي میباشد که در آیه فوق
 آمده است.

نزول آیات سوره فتح در راه بازگشت بمدينه مرتفع گرديد. (شرح واقعه حَدِيثِيَّة و مفاد عهدنامه مزبور در كتاب "بيان حقائق" از صفحه ۲۶۴ بعد آمده است).

۲ _ در اواخر اين سال و اوائل سال هفتم حضرت رسول با ارسال مكاتيب مباركي بوسيله نمايندگان مخصوص بسلاطين و زمامداران همجوار كه ذيلاً اسامی آنها درج می شود ، ظهور حضرتشان را رسماً اعلام فرموده و آنان را به ايمان دعوت نمودند:

_ هرقل يا هراكليوس امپراطور روم شرقی كه جانب حُرمت را نگهداشت.

_ كسرى، خسرو ۲ يا خسرو پرويز ، پادشاه ايران، كه بی حرمتی نمود و مکتوب رسول الله را پاره كرد.

_ مُقَوِّس ، زمامدار مصر كه نامه حضرت رسول را پاسخ داد و دو كنيز بنامهای ماریه و شیرین با يك اسب (يا قاطر) بنام دُل دُل و يك الاغ بنام يَعْفُور و بعضی امتعه مصری بحضور مبارك تقديم نمود.

_ نجاشی (أَضْجَمَه أَبْجُر يا أَصْحَمَه يا أَصْمَحَه ...) حاكم حبشه كه از قبل با اسلام آشنا بود و در اين مورد مهم از جعفر طيار (برادر حضرت علی) كه از مهاجرین بود تحقیقاتی نموده بود (۱) بقولی نجاشی فرزند خود را بنمایندهای با یکی از کشتیهای مهاجرین كه بمدينه باز می گشتند اعزام داشت كه اتفاقاً آن کشتی غرق شد.

_ حارث بن ابي شمّر غسانی ، امیر شام در بصری (شهری قدیمی در جنوب سوریه) كه غضبناك شد و قصد حمله به مدينه كرد.

_ مُنْذِرِبن ساوی ملك بحرین كه بقول اشهر ايمان آورد.

۱ _ در لوح مبارك سلطان باين امر اشاره شده است بقوله تعالى: "ثُمَّ أَذْكُرْ إِذْ دَخَلَ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى النَّجَاشِيِّ وَ تَلَا عَلَيْهِ سُورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ إِنَّهَا نَزَّلَتْ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ"

_ هُوَذَةُ بنِ عَلِي حَنْفِي ملك يَمَامَةَ كه خيال نمود اگر اسلام آورد مال يا حكومتى بوى عطا خواهد شد.

_ جَيْفَر ملك عمان و برادرش كه بقولى هردو مؤمن شدند (۱).

۳ _ احكام نهى از مسكرات و قمار و بعضى محرمات ديگر نيز در همين سال نازل شد (۲).

در سال هفتم هجرت _ ۱ مسلمانان ديگر به يهوديان

(۱۱ مى ۶۲۸ تا ۳۰ اپريل ۶۲۹) : اطمينان نمى كردند و پيوسته از تحريكات و دسائس آنها در مواقع بحراني خائف بودند تا اينكه مُصَمَّم شدند تكليف خود را با طوائف باقيمانده بنى اسرائيل در حومه دور و نزديك مدينه معين كنند كه يا آنها از آن منطقه بروند و يا مسلمان شوند و قرآن را كه مصدق كتاب آنهاست تصديق كنند و يا كليمى و در منطقه و محل خويش بمانند و تسليم باشند و جزيه بدهند (جزيه مالى است كه اهل كتاب يعنى يهودى و نصارى كه در مملكت اسلامى ساكنند بايد به حكومت اسلامى مرتباً پردازند) . يهوديان نيز با خصومت و كينه و ترس بيشتر به روش سابق خود ادامه مى دادند و در اندیشه اتّحاد با قبائل غطفان و بَنُو اَسَد و با يهوديان فَدَك و تَيْمَاء و وادى القُرى براى جنگ با مسلمانها بودند ... اما حضرت رسول قريب يكماه بعد از مراجعت از حُدَيْبِيَّه با لشكري از مسلمانان بتعداد يک هزار و ششصد نفر كه اكثر آنها "شَجَرِي" يعنى هم پيمانهاى بيعت شجره در حُدَيْبِيَّه بودند بسمت قلعه هاى

۱ _ در دائرةالمعارف محمّد فريد وجدى ذيل عنوان محمّد ذكر ايمان جَيْفَر و برادرش گرديده ولى در كتاب "زندگاني محمّد" درج شده است كه "امير يمن و عمان جوابهاى ناروا دادند" (صفحه ۵۳۴)

۲ _ بعضى از مورّخين تاريخ نهى از مُسْكِر و مَيْسِر را قبل از سال ششم هجرت دانسته اند.

مستحکم خَیْبَر که مقرّ یهودیان در شمال مدینه بود حرکت فرمودند و بعد از چند روز که بیای قِلاع یهود رسیدند اقدام بمحاصره فرمودند که بر اثر مدافعات و حملات یهودیان جنگهای متعدد و نبردهای تن به تن نیز رخ داد که از هر دو طرف جمعی مقتول و مجروح شدند تا اینکه بالاخره در کمتر از یکماه در اثر شجاعتهای حضرت علی قلاع خیبر فتح شد و یهودیان تسلیم شدند و حضرت رسول بآنها امان دادند که بدون تَخَطُّی از آداب صلح و سلامت بزراعت پردازند و از نصف محصول برخوردار گردند. بعد از همین صلح زینب زوجهٔ سَلام بنِ مِشْکَم (۱) خواست پیغمبر را با گوشت زهرآلود مسموم کند ولی موفق نشد.

۲ _ بعد از غزوهٔ خَیْبَر یهودیان فدک نیز تسلیم شدند و متعهد گشتند که نیمی از اموال و محصولات زراعی و نخلستانها و باغات را تقدیم نمایند اما یهودیان وادی الْقُرَیْ بجنگ پرداختند و شکست خوردند و تسلیم و متعهد گشتند. سپس یهودیان تِیْماء که قریه‌ای بقرب مدینه است بدون جنگ و دفاع تسلیم شدند و تعهد جزیه نمودند.

۳ _ در اواخر همین سال یعنی در ذوالقعدةٔ سال هفتم هجرت حضرت پیغمبر عزم عُمَرَة قُضَاء نمودند. "عُمَرَة" زیارت خانهٔ خدا در هر موقع از سال می‌باشد و "قضاء" در فقه اجراء یا جبران عبادتی است که فوت شده باشد.

حَجَّ : حَجَّ عبارت از زیارت خانهٔ خدا (کعبه) با اجرا مناسک و آداب خاص است که بر هر مسلمان بالغ و عاقل و مستطیع فرض می‌باشد. حَجَّ بر دو قسم است: حَجَّ اصْغَر یا عُمَرَة که در هر موقع از سال می‌شود انجام گیرد و اعمالش هم تقریباً مانند اعمال حَجَّ اکبر است و نزد امامیه عبارت از نیت - اِحْرَام - طَوَاف - دو رکعت نماز طواف

۱ _ سلام بن مِشْکَم یکی از سرداران یهود بود که در همین جنگهای خیبر کشته شده بود.

سعی - تقصیر - طواف نساء - دو رکعت نماز طواف نساء می باشد (۱)
 حَجَّ اکبر آنستکه در دههٔ اوّل ذوالحجّه با آداب و مناسک خاصّ انجام
 می گیرد که شامل عید قربان در دهم ذوالحجّه نیز می گردد و اعمالش نزد
 امامیه عبارتست از: إحرام - توقف در عرفات - وقوف در مشعرالحرام - ورود
 به منی - رمی جَمْرَة عقبه - ذبح قربانی - تقصیر - طواف - دو رکعت نماز
 طواف - سعی - طواف نساء - دو رکعت نماز طواف نساء. (۲) (بذیل
 "حَجَّةُ الْوِدَاع" در سال دهم هجرت نیز مراجعه شود).

در این سال حضرت رسول بر حسب قرار داد حُدَیبِیّه با قریش، برای عُمَرَة
 یا حجّ اصغر تشریف می بردند و اصحاب نیز شوقی عجیب داشتند و
 تعدادشان قریب دو هزار نفر بود از جمله همه آنها که سال قبل همراه
 رسول الله بودند و حجّ نکرده از حُدَیبِیّه باز گشتند. اهالی مکه قبل از ورود
 مسلمین از شهر خارج شده و بر بلندی های اطراف شهر مستقر گشتند تا
 حضرت محمد و مسلمانان برابر قرارداد بمدّت سه روز مراسم عبادت و
 زیارت را انجام داده و خارج شوند که همین طور شد ولی ملاحظه اخلاق و
 رفتار و آداب مسلمین موجب حیرت و تمایل بسیاری از مردم قریش باسلام
 گردید که از آنجمله خالد بن ولید سردار قریش و عمرو بن عاص و عثمان بن
 طلحه بودند که بعد به مدینه رفتند.

۴ - در این سال چهار سَرِیّه (و یا بیشتر یا کمتر باختلاف مُورّخین) رخ
 داد و همانطور که قبلاً مذکور گردید سَرِیّه که بمعنای قسمتی از لشکر است
 بهر یک از جنگهائی اطلاق شد که در زمان رسول الله بین مسلمین و
 کفار واقع گردید ولی خود حضرت پیغمبر در آن شرکت نداشتند.

۱ - عُمَره بر دو قسم است: عُمَرَة اِفراد یا مُفَرَدَة که مستقلاً انجام میگیرد و عُمَرَة تَمَتُّع
 که بضمیمه حجّ بعمل می آید. ۲ - حجّ اکبر را هم بر حسب اینکه عمره را قبل یا بعد
 از آن انجام دهند به حجّ تَمَتُّع و حجّ اِفراد و اگر احرام توأمأ انجام گیرد به حجّ قِران
 تقسیم کرده اند.

و جمع سرّیه ، سرایا می‌باشد و تعداد سرایا را تا ۳۵ (باختلاف اقوال) نوشته‌اند.

در سال هشتم هجرت ۱ _ در اوائل این سال (ماه

(۳۰ اپریل ۶۲۹ تا ۲۰ اپریل ۶۳۰) (۱) صفر سه سرّیه رخ داد که سرداری غالب بن عبدالله و کعب بن عمیر انجام گرفت .

۲ _ جنگ مؤتّه : در جمادی‌الاول این سال که مصادف با سپتمبر ۶۲۹ میلادی بود، خبر رسید که یکی از امرای شام در بُصری ، حارث بن عمیر نماینده حضرت رسول را بقتل رسانیده‌است که انگیزه‌اش معلوم و دلالتش بر نیاتِ سوءِ حکومت شام که دست‌نشانده حکومت رُم شرقی بود واضح و روشن بود. حضرت پیغمبر لشکری بتعداد سه هزار نفر بفرماندهی زید بن حارثه و فرماندهی دوم جعفر بن ابی طالب و فرماندهی سوم عبدالله بن رواحه به شام اعزام داشتند و این سپاه صدها مایل راه پیمودند تا به معان که امروزه در کشور اردن قرار دارد رسیدند و با لشکر عظیم نماینده هرقل و فرماندار شام شَرَحِیْل مواجه شدند. (تعداد افراد سپاه شَرَحِیْل را از صد هزار تا دویست هزار نوشته‌اند که می‌رساند لشکری عظیم بوده‌است) دو سپاه در مؤتّه در نزدیکی معان مصادف دادند. در اولین برخورد جنگی سه سردارِ مسلمان یکی بعد از دیگری با دلاوری در رزم کشته شدند لذا خالد بن ولید که خود با این سپاه رفته بود بعد از کشته‌شدن زید و جعفر و عبدالله ، فرماندهی را پذیرفت و با مهارت و حیلۀ جنگی روز بعد لشکر اسلام را سالمًا بعقب برد و به مدینه بازگردانید که با ملامت و تحقیر مردم مواجه شدند ولی حضرت پیغمبر خالد را تحسین نموده و باو "سَیْفُ اللَّهِ" فرمودند. این نبرد به "جنگ مؤتّه" و در بعضی کتب به "غزوة مؤتّه" (۲) نامیده شده‌است.

۱ _ با اختلاف ۱ تا ۲ روز. ۲ _ دائرةالمعارف قرن بیستم محمد فرید وجدی ذیل عنوان "محمد". (تاریخ انبیاء صفحه ۶۸۶ اولیائی).

۳ - چیزی نگذشت که سرّیه "ذات السّلاسل" رخ داد که عمرو بن عاص که مثل خالد بن ولید سال قبل مؤمن شده بود، بفرمان رسول الله برای جلوگیری از حمله قبائلی که در وادی القری متحد شده بودند عزیمت نمود و با قوای کمکی بسرکردگی ابو عبیده جراح و ابوبکر و عمر، دشمنان را شکست داد.

۴ - فتح مکه : قریش یکی از مواد مهم پیمان حدیبیه را لغو کرده و عملاً از بنو بکر که حدود بیست نفر از قبیله خزاعه را، که هم پیمان با مسلمین بود، کشته بودند، حمایت نموده بود و مردم خزاعه نمایندگانی بدادخواهی بحضور پیغمبر فرستاده بودند. ابوسفیان خطر را دریافت و برای شفاعت به مدینه رفت. دخترش امّ حبیبه که زوجه رسول الله بود اجازه نداد که او بر مُخده رسول الله تکیه کند حضرت پیغمبر هم سخن وی را نپذیرفتند و او خائب و ناامید بمکه مراجعت نمود. حضرت رسول با سپاهی بزرگ در رمضان سال هشتم هجرت برابر ژانویه ۶۳۰ میلادی بسمت جنوب حرکت نمودند و در منازل بین راه از قبائل مسلمان جماعتی کثیر به لشکر اسلام پیوستند بدون اینکه بدانند مقصد کجاست و هدف چیست. می نویسند که تا نزدیک مکه سپاه رسول الله به ده هزار نفر رسید و همه دانستند که هدف مکه است. قبل از ورود به شهر، عباس عموی پیغمبر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی حضرت رسول (به جدول مراجعه شود) و عبدالله بن ابی امیه پسر عمه آنحضرت، بالتماس بحضور مبارک رسیدند و اسلام آوردند.

حضرت پیغمبر مقرر فرمودند که اگر مکیان بداخل خانه خویش یا مسجد الحرام پناه برند در امان باشند.

آنگاه سپاه اسلام از چهار معبر یا باصطلاح دروازه شهر مکه بدون جنگ وارد شدند جز در معبر جنوبی شهر که خالد بن ولید با مقاومت مسلحانه مواجه شد و در نتیجه تعدادی از مکیان در این مسیر مقتول شدند. مکه فتح شد ... حضرت رسول کعبه را طواف نمودند و آن را از لوث بت ها پاک

فرمودند ... بلال حبشی بر فراز رفت و اذان گفت ... مسلمین در مسجدالحرام در حول کعبه مقدّس از اصنام نماز گزاردند ... رسول الله عفو عمومی اعلام فرمودند ... رجال مکه گروه گروه شرفیاب شدند و اسلام آوردند. نساء نیز چنین کردند ... کعبه مطاف ملائکه شد و مکه مغبوط بهشت گردید. خالد بن ولید ، عمرو بن عاص و سعد بن زید مأمور امحاء بت‌های عزی - سواع و مناة که در خارج مکه بودند گردیدند و در طول دو هفته که رسول الله در مکه ماندند آثار بت پرستی و کفر در آن خطّه محو شد.

۵ - غزوه حنین : مدّت توقف رسول الله را در مکه ۱۴ تا ۱۹ روز نوشته‌اند. قبل از ترک مکه خبر یافتند که مردان قبیله هوازن و قبیله ثقیف که هر دو بشجاعت مشهور بودند و در جنوب مکه صف‌آرایی نموده و عزم جنگ با سپاه اسلام دارند لذا حضرت محمد با لشکر مسلمین که تعدادش را با اضافه‌شدگان از قریش تا ۱۲ هزار نفر نوشته‌اند بسمت جنوب حرکت نمودند. بیش از یک روز راه نپیموده بودند که در سحرگاه مورد حمله شدید و غافلگیرانه قبائل ثقیف و هوازن بفرماندهی مالک بن عوف در دره حنین واقع شدند. شیخون بقدری شدید بود که عده‌ای از مسلمین کشته شدند و بقیه پراکنده و فراری گشتند بغیر از حضرت رسول و بعضی از صحابه قدیمی که با نهایت قدرت ایستادگی فرمودند و با ندا و صدای بلند عباس (عموی پیغمبر) مسلمین را تشویق باستقامت نمودند و مسلمانان هم باز گشتند و حمله متقابل نمودند تا دشمن فراری و منهزم گردید و زن و فرزند و مال کثیر که به‌مراه آورده بود بر جای نهاد و به غنیمت داد.

۶ - محاصره طائف : غزوه حنین که در ماه شوّال واقع شد ، تلفات بسیار وارد آورد و موجب حزن رسول الله گردید. بحدی که برای تعقیب مالک بن عوف که بطائف فرار نموده‌بود، بسمت طائف حرکت نمودند و طائف را که بُرج و باروی محکم داشت مدّتی محاصره کردند ولی چون

ذوالقعدة که از ماههای حرام (۱) بود فرا می‌رسید از ادامه محاصره منصرف شده برای نظارت بر تقسیم غنائم و حج اصغر (عُمرة) مراجعت فرمودند و بعد از انجام این دو و پذیرش اسلام مالک بن عوف که باستغفار آمده بود و ابراز نهایت گرم و عطا و عفو و بخشش و وفا به اعدای قدیم و یاران جدید و مهاجرین و انصار و تعیین متولیان مکه به مدینه مراجعت فرمودند.

سال نهم هجرت

۱_ اخذ زکاة ، بصورت یک دهم از

(۲۰ اپریل ۶۳۰ تا ۹ اپریل ۶۳۱) درآمد (۲) عملاً از سال نهم هجرت

آغاز گردید و اگر چند قبیله مقاومت نمودند مجبور باطاعت گشتند ...

زکاة یا زکوة و برسم الخط فارسی زکات از فروع دین و از

واجبات است و بیش از سی بار در قرآن مذکور گشته و آن بر دو قسم است: یکی زکات مال که بر ۹ چیز تعلق می‌گیرد: انعام ثلاثه (شتر_ گاو _ گوسفند) غلات اربعة (گندم _ جو _ خرما _ مویز) و نقدین (طلا و نقره) که هر یک را در هر یک از مذاهب اسلام شرائط و حد نصاب خاصی است (زیرا در قرآن مقدارش معین نشده است) ولی مقدار حاصله باید صرف فقراء _ مساکین _ غُرباء (مسافرین و رهگذاران فقیر) بدهکاران _ آزادی بندگان _ حقوق مأمورین وصول زکات _ مجاهدین فی سبیل الله و متمایلین به اسلام گردد. دیگر زکات فِطْر است که یک صاع (حدود سه کیلوگرم) گندم ، ذرت ، برنج ، خرما یا هر غذای پُر مصرف زکاة دهنده است که باید در عید فطر (در امامیه از شب عید تا ظهر روز عید) بفقراء و مساکین (همان مستحقین زکاة مال) داده شود.

۱_ اسامی ماههای حرام در این کتاب ذیل عنوان "تولّد تا بعثت" درج شده که ذوالقعدة، ذوالحجّه، محرّم و رجب میباشد و در قرآن هم ذکر حرمت این چهار ماه گردیده است (آیه ۵ سورة توبه یا براءت). ۲_ صفحه ۶۱۴ کتاب "زندگانی محمد".

خُمس : از قبل حُکْمش (آیه ۴۱ سوره انفال) نازل شده بود و اجراء می‌گردید و عبارت بود از یک پنجم غنائم جنگی که بحضور رسول الله تقدیم می‌شد که صرف ایتام و مساکین و بینوایان و امور خیریه می‌فرمودند اما حالیا در فقه امامیه خمس فقط شامل غنائم جنگی نمی‌گردد بلکه برگنج - معدن - مستخرجات تحت البحری مثل مروارید و غیره - و بالاخره به هر نوع یا هر قدر درآمد سالیانه که علاوه بر مخارج زندگی باشد (چه از مال حلال و چه از مال مخلوط حرام و حلال) نیز تعلق می‌گیرد و با کمی اختلاف در مکاتب فقهی سهم امام و صرف ذوی القربای هاشمی - یتیمان و مسافرین غریب و رهگذران فقیر می‌شود.

۲ - غزوة تبوک : در اواخر تابستان سال نهم هجرت خبر رسید که رومیان با سپاهی بزرگ قصد حمله از جانب شام دارند، لذا حضرت رسول بفوریت با لشکری احتمالاً در حدود سی هزار نفر در گرم‌ترین موقع سال عازم تبوک در مرز شام که صدها مایل با مدینه فاصله داشت گردیدند و چون بانجا رسیدند ملاحظه فرمودند که سپاه روم (احتمالاً) پس از اطلاع از عظمت لشکر دلیر اسلام تبوک را ترک نموده و بداخل شامات بازگشته‌اند. (۱) حضرت رسول هم بعد از مطیع ساختن فرمانداران محلی و رؤسای قبائل آن حدود با سپاه اسلام به مدینه بازگشتند.

۱ - صفحه ۶۲۰ کتاب "زندگانی محمد"، اما در تاریخ انبیاء اولیائی مذکور است که چون رسول الله به تبوک رسیدند مستحضر شدند که خبر حمله قیصر به مدینه دروغ بوده است (صفحه ۶۹۷)، در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان تبوک بنقل از ترجمه تاریخ طبری مذکور است که "آن حضرت چنان دانست که از روم سپاه آمده است و کس نیامده بود"، در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین در مجلد اعلام ذیل همین عنوان مرقوم است "پیش از آنکه سپاه روم برسد بعلت صدمات بسیاری که در راه به سپاهیان رسیده بود بمدینه بازگشت."

۳ - **سَرِيَّةُ دُومَةَ الْجَنْدَلِ**: حضرت رسول قبل از مراجعت، خالد بن ولید را با پانصد سوار به دُومَةُ الْجَنْدَلِ که حاکمش مسیحی بود اعزام داشتند و خالد دُومَةَ را فتح کرد و غنائم بسیار با خود اُکَیْدِر بن عَبْدِ الْمَلِکِ، حاکم مسیحی محلّ، به مدینه بُرد. اُکَیْدِر مسلمان و متعهد و آزاد شد. (این سَرِيَّة مسلماناً غیر از غزوة دومة الجندل است که در سال پنجم هجرت بسرمداری رسول الله رخ داد).

۴ - **مَسْجِدِ ضِرَارٍ - مٌ نَافِقُونَ**: در مدینه علاوه بر حملات مسلحانه قبائل مختلفه که پیوسته پیغمبر خدا و مسلمین را در معرض خطر نابودی قرار می داد (۱) و آنها را بجای زراعت و تجارت مجبور بدفاع می نمود و علاوه بر فقر و گرسنگی که تا سالها موجب رنج و سختی زندگانی رسول الله و مسلمین خصوصاً مهاجرین می گردید و علاوه بر سستی ایمان بعضی از مؤمنین و عدم بلوغ روحانی آنها که باعث مشکلات برای حضرت پیغمبر می شد و علاوه بر آلام عاطفی و روحی، از مفارقت عزیزان مثل فوت خدیجه و پسران در مکه، و رقیه و ام کلثوم و زینب و ابراهیم در مدینه، که قلب حضرت را می سوزانید ... عده ای منافق یعنی بظاهر مؤمن و موافق ولی بباطن دشمن و مخالف، پیوسته با اقدامات مودیان و تحریک اعدای مسلمین و تضعیف اعتقادات مؤمنین و تمسخر و هجو و بی حرمتی اسباب تأسّف و تأثر حضرت پیغمبر می شدند.

از جمله منافقین یکی عَبْدُ اللَّهِ بن اَبِي بن سَلُول بود که از علماء و رئیس قبیله خزرج در مدینه بود و بظاهر ایمان آورد ولی تا آخر حیاتش یعنی تا همین سال نهم هجرت مُنافق ماند. در غزوات از جمله در غزوة اُحُد و غزوة تَبُوک بعدرهای مختلفه شرکت نمود و در خفاء از تحریک معاندین و تضعیف ایمان مسلمین و تحقیر و توهین و تزییف و حتی افتراء به عایشه حرم رسول الله باز نایستاد تا اینکه در این سال بعد از

۱ - به فصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود.

غزوه تبوک در مدینه بیمار شد و فوت نمود ولی حضرت رسول، هم از او عیادت فرمودند و هم بر جنازه‌اش نماز گزاردند. بعضی از آیات سوره منافقون در باره این منافق و اعمالش عزّزول یافته است (۱).

دیگر از منافقین بل مرتدین وهب بن راهب مشهور به ابو عامر (۲) است که از علماء و بزرگان مدینه و مُطَّلَع بمسائل مسیحی بود ولی مسلمان شد و پس از مدتی مُرتد گردید و به عداوت پرداخت و بعد فرار نمود و بقول آشهر به بلاد روم رفت (۳) و برای اخذ کمک جهت مبارزه با اسلام از قیصر مدد خواست.

... در همین سال نهم هجری یاران او در مدینه به تشویق وی مسجدی به نفاق نزدیک مسجد قُباء ساختند که حضرت رسول در مراجعت از تبوک امر فرمودند که آن مسجد را خراب کنند و در این باره آیات در سوره براءت (توبه) وجود دارد و آن مسجد برابر آیه ۱۰۷ سوره مزبور مَسْجِدِ ضِرار نام گرفت. چیزی نگذشت که ابو عامر در غربت بقولی در بلاد روم و بقولی در حبشه (۴) فوت کرد.

۵ - **وُفُود:** دیگر شهرت اسلام و آوازه قدرت مسلمین بهمه نقاط پیرامون حجاز رسیده بود و رؤسای قبائل مختلفه عرب و یا نمایندگان ایشان برای عرض ایمان یا اظهار تمکین به مدینه می آمدند و بحضور مبارک مشرف می شدند که اسامی بسیاری از این وافدین در تاریخ ثبت است و بهمین جهت این سال به سنه وُفُود مشهور شد (بعضی سال دهم را سال وفود نوشته اند و بعضی هردو سال را در حقیقت در سال دهم نیز برای عرض مراتب ایمان و بیعت مشرف می شدند).

۱ و ۲- نام این دو در ایقان مستطاب و لوح مبارک سلطان آمده است.

۳ - صفحه ۴۶۳ کتاب لئالی درخشان و صفحه ۳۰ قاموس ایقان و صفحه ۹۷۳

محاضرات. ۴ - صفحه ۱۴۲ کتاب Muhammad and the Course of Islam

به نقل از ابن اثیر.

۶ - **قبیله ثقیف، طائف** : گروهی از این نمایندگان قبائل کثیره که نام ۷۰ قبیله و طائفه از آنها در صفحه ۶۵۳ کتاب زندگانی محمد درج شده، نمایندگان قبیله ثقیف از طائف بودند که اجازه می‌خواستند بت‌های خود را تا مدتی نگهدارند و از نماز هم معاف باشند که البته رسول‌الله موافقت فرمودند و آنها نیز اسلام آوردند و با ابوسفیان و مُغیره بن شعبه (۱) که از طرف پیغمبر مأمور امحاء بت‌های طائف شده بودند بقبیله خویش بازگشتند و طائف هم از لوث بت‌ها پاک شد.

۷ - **مُسَیْلَمَةُ كَذَّاب** : واقعه دیگری که در این سال و یا برابر بعضی اقوال در سال دهم هجرت رخ داد ادعای پیغمبری از طرف مُسَیْلَمَةُ بنِ کَثِیرِ بنِ حَبِیبِ بنِ الْحَارِثِ از قبیله بنی حنیفه بود که با جمعی از نمایندگان یمامة به مدینه رفت ولی بجای "اسلام" "رسالت" آورد و در مراجعت به یمامة نامه‌ای هم بحضور حضرت رسول‌الله نوشت و پیشنهاد مناصفة نمود ... این مرد بعدها با سَجَاحِ بنتِ الْحَارِثِ بنِ سُویِدِ که او هم ادعای پیغمبری کرده بود ازدواج نمود ... مسیلمه در زمان ابو بکر در حمله لشکر اسلام بسرداری خالد بن ولید بقولی بدست "وَحْشِی" که حضرت حمزه را در اُحُد شهید کرده بود کشته شد. علی‌المشهور سَجَاحِ اسلام آورد و در بصره فوت کرد.

۸ - **اولین حج اکبر با ابوبکر** : در اواخر ذوالقعدة این سال حدود سیصد مسلمان بسریستی ابوبکر (بامر رسول‌الله) برای حج اکبر عازم مکه شدند. و در میان راه حضرت علی نیز بآنها ملحق شدند تا بفرمان حضرت پیغمبر آیات سوره براءت (توبه) را در مکه بصدای بلند برای

۱ - مُغیره بنِ سَعید بنِ اَبی عامر بنِ مسعود ثقفی در سال پنجم هجرت مؤمن شد و یکی از سرداران اسلام و بعد از رحلت رسول‌الله والی بصره و کوفه گردید و در سال ۵۰ فوت نمود.

عموم بخوانند و ایشان هم چنان فرمودند و همگان دانستند که از جمله: دیگر مشرکین اجازه ورود به مسجدالحرام و زیارت ندارند و باین ترتیب آخرین تماس شرک و کفر با کعبه قطع شد.

در سال دهم هجرت ۱_ تشریف نمایندگان قبائل عرب

(۹ اپریل ۶۳۱ تا ۲۹ مارچ ۶۳۲) بحضور رسول الله جهت عرض تمکین و اظهار ایمان ادامه یافت و تقریباً جمیع قبائل عرب در حجاز و کثیری از طوائف مناطق شمال و شرق و جنوب حجاز بشرف ایمان فائز شدند و رؤساء بعضی قبائل هم که صدّ مردم از ایمان می نمودند و قصد طغیان و خروج داشتند مجبور باطاعت گشتند چنانکه رسول الله بهمین منظور حضرت علی را به یمن و خالد بن ولید را به نجران در شمال یمن اعزام فرمودند که هر دو با موفقیت باز گشتند گو اینکه یمنی ها بر حضرت علی هجوم آوردند و سخت جنگیدند ولی آخر الامر اسلام آوردند و حضرت علی در پایان این سریّه طولانی زکاة قبیلۀ بنی مذحج را هم آوردند و خود در مکه در حجّ وداع بحضور مبارک رسیدند.

۲_ حَجَّةُ الْوِدَاعِ حضرت پیغمبر در اواخر سال دهم هجرت که برابر

اوائل بهار ۶۳۲ میلادی بود اعلام حجّ اکبر فرمودند که چون خبرش بمسلمانان دور و نزدیک رسید جمع کثیری به مدینه آمدند و در ۲۵ ذُو الْقَعْدَةِ عازم مکه شدند و تا وصول به مکه به هفتاد هزار و بقولی بیشتر بالغ گشتند و در بین راه مُحْرِم شده، روز چهارم ذُو الْحِجَّةِ با لباس ساده احرام وارد مکه شدند و حضرت رسول در زیارت کعبه بعد از "هفت طواف" و "اِسْتِلام حَجْرُ الْأَسْوَد" (استلام یعنی دست مالیدن و لمس کردن) در مقام ابراهیم "دو رکعت نماز" گزارده و پس از آشامیدن از آب زمزم هفت بار بین صفا و مَرَوَه (۱) را "سعی" فرمودند (سعی در پیاده: با قدم سریع

۱_ "صفا" صخره یا تپه‌ای است در دامنه کوه ابو قُبَیس در شرق مکه و "مروه" صخره دیگری است بفاصله ۴۰۰ متری صفا و مینویسند که در دوران جاهلیت بر ←

و بلند طیّ کردن است ولی بجز در مذهب حنبلی، "سعی" بطور سواره نیز مجاز است).

در هشتم ذوالحجّه به "مِنی" که محلّ قربان کردن ذبائح در سه کیلومتری شرق مکه است تشریف بردند و صبح روز بعد به "عَرَفَات" که دشتی است در ۱۹ کیلومتری شرق مکه و بر کوه "عَرَفَة" یا "جَبَلُ الرَّحْمَة" که مُشرف بر این دشت است تشریف بردند و خطبه‌ای مهمّ که خُطْبَةُ الْوِدَاع بود آداء فرمودند و ده‌ها هزار مسلمان در دامنه و پای کوه بفرمایشات حضرتش که جمیع وصایا و نصائح بود گوش دادند و لَبَّیک گفتند. شب را در "مُزْدَلِفَة" که بین عَرَفَات و مِنی است بسر بردند و صبح روز دهم ذوالحجّه (عید قربان) از مَشْعَرُ الْحَرَام "مُزْدَلِفَة" بسمت مِنی حرکت فرمودند و "رَمَى جَمْرَة" (۱) نموده در مِنی ۶۳ شتر بتعداد سالهای عمر خویش قربان فرمودند (بقیه تا صد شتر را هم حضرت علی که از سَرِيَّةِ يَمَن بازگشته بودند قربان کردند) و بعد "تَقْصِير" نمودند یعنی موی سر بزدند و به مسجدالحرام تشریف بردند و طواف کعبه فرمودند و نماز گزارند ... و به مِنی مراجعت کردند که آنچه فرمودند کلّ سنّت رسول الله و اعمال و مناسک حجّ گردید (۲). بعد از سه شب اقامت در مِنی عزم مدینه فرمودند.

این دو صخره دو بت سنگی بنامهای إِسَاف و نائِلة وجود داشته که در فتح مکه بامر رسول الله آنها را منهدم کردند.

۱ - "رَمَى" بمعنای پرتاب کردن تیر، سنگ و غیره میباشد و "جَمْرَة" بهریک از سه موضعی اطلاق میشود که در مِنی واقع است و بر هر حاجی فرض است که در ایّام اقامت در مِنی بهریک از آنها هفت سنگریزه، یکی یکی پرتاب کند. در روز عید قربان (دهم ذوالحجّه) مرَجْحاً به "جَمْرَة الْعَقْبَة" و در روزهای تشریق (یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذوالحجّه) بهریک از جمرات شامل جَمْرَة الْاُولَى یا جَمْرَة الدُّنْيَا، جَمْرَة الْوَسْطَى و جَمْرَة الْعَقْبَة که کل رمز از رمی شیطان میباشد.

۲ - به اعمال و مناسک حجّ اکبر و عمره یا حجّ اصغر ذیل وقایع سال هفتم هجرت نیز مراجعه شود.

۳ - غدیر خُم : حضرت رسول در بازگشت از "حَجَّةُ الْوِدَاع"، قبل از جدا شدن قبائلِ مختلفه که برای حج آمده بودند، در آبگیری پست (غدیر) بنام "خُم" بر منبری از جهاز ستوران بالا رفته و بعد از ایراد خطبه‌ای بازوان حضرت علی را گرفته و فرمودند "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَ انصَرَ مِنْ نَصْرِهِ وَ اخذَ مِنْ خِذْلِهِ". مسلمین بحضرت علی تبریک گفتند و بتدریج قبائل براه خویش رفتند. این روز "هجدهم ذوالحجّه" بود که شیعیان عید می‌گیرند. اهل تسنن یا از این واقعه یاد نمی‌کنند و یا فرمایشات رسول الله را صرفاً مدح و تعریف از حضرت علی تلقی می‌نمایند نه تعیین وصی. (بفصل سوم ذیل عنوان "امامت به تنصیص حق یا انتخاب خلق" نیز مراجعه شود).

در سال یازدهم هجرت رحلت رسول الله: حضرت محمد (۲۹ مارچ ۶۳۲ تا ۱۹ یا ۱۸ مارچ ۶۳۳) در مراجعت به مدینه امر فرمودند که سپاهی جهت حرکت بشام و مقابله با قوای روم آماده شود و اسامه فرزند جوان زید بن حارثه (پسر خوانده حضرت پیغمبر که در جنگ با رومیان در مؤتة شهید شده بود) را بفرماندهی سپاه برگزیدند در حالیکه نفوسی مانند ابوبکر - عمر - عثمان و سعد بن ابی وقاص نیز در این سپاه بودند که ناراضی شدند ... اما این سپاه حرکت نکرد زیرا حضرت رسول بسختی بیمار و در خانه عایشه بستری شدند و فقط چند بار و بزحمت و با تکیه دادن به حضرت علی و فضل بن عباس بمسجد تشریف بردند و دیده مشتاقان را روشن نمودند ولی از بستر این بیماری برنخاستند و در سن ۶۳ سالگی، روز دوشنبه، باعتقاد شیعه امامیه در ۲۸ صفر (برابر ۲۵ می ۶۳۳) و باعتقاد غالب اهل سنت در ۱۲ (و یا ۱۳) ربیع الاول سال یازدهم هجرت (برابر ۸ جون ۶۳۳) بملکوت خویش عروج فرمودند. بعد از صعود مبارک، عمر و ابوبکر بمسجد رفتند و در باره اداره امور بعد از آنحضرت با مردم سخن گفتند و برای خلافت ابوبکر، از انصار و مهاجرین بیعت گرفتند. حضرت علی هم با کمک عباس بن عبدالمطلب و فرزندش

فَضْلٌ وَ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَرْشَ مُطَهَّرَ آنحضرت را غسل داده و در همان خانه که بستری بودند مدفون ساختند.

حضرت رسول غیر از اینکه مَهْبُطٌ وَحَى الٰهَى، پیغمبر اولی العزم و از هُدَاةِ عالم انسانی بودند، شخصاً، یعنی از جنبهٔ بشری نیز جامع صفات حسنه و مظهر اخلاق روحانیّه و معدن کمالات عالیّه بودند از جمله: مهربان _ خوشرو _ متواضع _ خادِمِ جَمِيعِ خُصُوصاً ضَعْفَاءَ _ یاوَرِ فُقَرَاءَ _ بسیار باسَخَاوَتِ _ قَانِعٍ _ مَنقَطِعٍ _ صَبُورٍ _ مَتَحَمِّلٍ _ بَاوْفَاٍ _ عَادِلٍ _ عَفْوٍ _ رَثُوفٍ وَ رَحِيمٍ حَتَّى نَسَبَتْ بِحَيَوَانَاتٍ بَوَدَدُوا.

اسلام

با غیبت عنصری حضرت رسول شریعت اسلام غائب نشد و بمبدأ قدسی و الهیش عروج نمود بلکه بصورت نوزادی بالقوه بسیار عظیم و مستعد رشد و کمال بل احاطه و تسلط باقی ماند.

حکایت رشد و نمو این مولود الهی یعنی شریعت اسلام خود کتابی مفصل است و خارج از حدود این رساله مختصر. فضلاء و محققین متقدم و متأخر در این باره تألیفات مفصّله و نفیسه نموده‌اند.

در این اوراق فقط برؤوس مطالب عمومیّه و عناوین مباحث کلیه اشاره خواهد شد. آنچه در این مقام باید ذکر شود اینست که مبدأ جمیع تعالیم و احکام در شریعت اسلام کتاب آسمانی قرآن است که آیاتش طیّ ۲۳ سال دوران رسالت حضرت پیغمبر بر قلب ممرّد آن سید اصفیاء نازل می‌گشت و چون از لسان اطهر جاری می‌گردید برخی از صحابه بر صفحات مختلفه می‌نوشتند و برخی بر صفحه ضمیر نقش می‌نمودند و بحافظه می‌سپردند که مجموعه آنها بعداً بصورت قرآن کنونی درآمد. بعداً و بتدریج "حدیث" و "رای" هم بکمک آمد و در مواردی که احکامش بوضوح در قرآن ملاحظه نمی‌شد، دستورالعمل گردید.

قرآن یا "فُرْقَان" که پنجاه نام دیگر هم دارد "حُجَّت باقیه" _

"کلامُ الله" _ کتاب آسمانی اسلام _ فارق بین حقّ و باطل و

هادی مسلمانان جهان می‌باشد.

آیاتش طیّ ۲۳ سال (سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه) باقتضای هر واقعه یا موردی بتدریج عزّ نزول یافته است. برخی از مؤمنین آن آیات را از حفظ می‌کردند و بعضی بر اوراق و صفحات صاف از جنس چوب یا

سنگ یا استخوان یا پوست و چرم و پارچه و غیره می نوشتند و از آن نوشته‌ها نگهداری می کردند. بکسانی که اغلب ملازم حضور بودند و آیات را می نوشتند "کاتبین وحی" و بکسانی که قرآنرا جمع و حفظ می کردند "حافظین قرآن" می گفتند و بعضی از کاتبین وحی، حافظ قرآن هم بودند. تخصص بعضی هم قرائت صحیح و تعلیم قرآن بود. در تعداد و اسامی کتاب وحی و حفاظ قرآن اختلاف وجود دارد. مسلماً کسی به تنهایی کاتب وحی نبوده و نه کسی تمام آیات نازل را بطور کامل از حفظ داشته است بلکه تعدادی از صحابه که عدده آنها را تا ۷۰ نوشته‌اند بدرجات مختلفه قرآن را در حفظ داشته‌اند و بعضی که بیشتر حضور مبارک بوده اند آیات را در موقع نزول ثبت می کرده‌اند که اسما آنها در کتب سنی و شیعه بعضاً مشترک و بعضاً متفاوت آمده‌است. از مشاهیر صحابه که کاتب وحی بودند و تعداد آنها را تا ۲۲ و بعضی تا ۴۵ نوشته‌اند نام حضرت علی _ عثمان _ اَبی بن کَعْب _ زید بن ثابت _ ابوبکر _ عُمَر _ زُبَیر بن عَوَام _ خَالِد بن سَعِید بن العاص و علاء بن حَضْرَمِی بیشتر ذکر شده‌است. بقیه تا آن تعدادها بمدت‌های کم کاتب وحی بوده‌اند مثل مُعَاوِیَة بن اَبی سُفْیان و حتّی عبدالله بن اَبی سَرَح که مدتی کاتب وحی بود و بعد مرتد شد و در فتح مکه بشفاعت عثمان که برادرشیری وی بود بخشوده گردید و بعدها جزو فاتحین شمال آفریقا گشت. در مورد حافظین قرآن و آنها که تمام یا اکثر آیات قرآن را جمع کرده بودند نام حضرت علی _ عبدالله بن مسعود (ابن مسعود) _ زید بن ثابت _ اَبی بن کَعْب _ مُعَاذ بن جَبَل _ اَبُو موسی اشعری _ مِقْدَاد بن اَسْوَد _ اَبُو دَرْدَاء _ عبدالله بن عَبَّاس _ عُوَیْر بن زید _ سالم مولى حَدِیْفَه _ ابوبکر _ عمر _ عثمان _ عایشه _ حفصه _ اُمّ سَلْمَه ... بیشتر نوشته شده است. بعضی از ایشان مجموعه نسبتاً کاملی از آیات قرآنیّه داشتند که بآن مُصْحَف می گفتند مثل مُصْحَف حضرت علی و مُصْحَف ابن مسعود و مُصْحَف اَبی بن کعب و مُصْحَف ابو موسی اشعری و مصحف زید بن ثابت و مصحف مِقْدَاد بن اَسْوَد و غیره ... و این

مَصَاحِفِ با هم اختلاف داشتند و حتی تعداد سوره‌های آنها یکسان نبود و مردمی هم که این مَصَاحِفِ را می‌خواندند بلهجه‌های محلی و با اِعراب‌های متفاوت قرائت می‌کردند که بر معانی اثر می‌گذاشت و مهم‌تر از همه اینکه در جنگها و حوادث بعضی از حُفَّاز و قُرَّاءِ قرآن از بین می‌رفتند چنانکه در زمان ابوبکر در جنگ یَمَامَةَ علیه مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب و یارانِش، تعدادی از قُرَّاءِ قرآن کشته شدند و عُمر بن خَطَّاب متوجّه اهمیّت این امر شد و خلیفه را متذکر نمود و در نتیجه ابوبکر امر نمود که زید بن ثابت قرآن جامع و واحدی تنظیم نماید و زید اکثر حافظین و قارئین قرآن را جمع نمود و با مشورت آنها و مقایسهٔ مُصَحَّف‌ها، قرآنی تنظیم و به ابوبکر تحویل داد که او حفظ نمود و بعد عُمر آن را به دخترش حَفْصَةَ که زوجهٔ رسول‌الله بود سپرد تا زمان خلافت عثمان رسید که اختلاف در قرائت قرآن واضح‌تر شد و عثمان قرآن تنظیمی زید را از حفصه گرفت و امر نمود که از روی آن، و بقولی پس از تصحیح مجدد، چهار نسخه برسم الخَطِّ قریش بنویسند و به کوفه (که مصحف عبدالله مسعود را می‌خواندند) و به بصره (که مصحف ابو موسی اشعری را می‌خواندند) و به شام (که مصحف مقداد بن اسود و مصحف اُبی بن کعب را می‌خواندند) بفرستند و مصحف‌های دیگر و ضبط‌های متفرقه و مختلفه را بسوزانند. این امر اجراء شد و البته با اعتراضاتی هم مواجه گردید مثلاً ابن مسعود (عبدالله) در کوفه مخالفت نمود خصوصاً که زید مصحف او را برای تنظیم قرآن نخواستند بود و از او دعوت ننموده بود ... بعدها در کتب و احادیث شیعه هم ملاحظه شد که بعقیدهٔ آنها مُصَحَّفِ حضرت علی صحیح‌ترین و جامع‌ترین مَصَاحِفِ بوده که نزد خودشان ماند و آنحضرت برای جلوگیری از اختلاف آن را ظاهر ننمودند ...

هر چند با انتشار قرآن تنظیمی عثمان مصحف‌های دیگر بتدریج محو گردید ولی قرائت قرآن بالفاظ و لهجه‌های مختلفه و تحریر آن برسم الخَطَّهای متفاوت که آنها نیز در معنی اثر می‌گذاشت باقی ماند

مخصوصاً که قرآن تنظیمی عثمان نقطه و اعراب هم نداشت (۱) و اجرای دستور عثمان که همه جا قرآن را بلفظ قریش قرائت کنند عملی نبود... تا اینکه نقطه‌گذاری و اعراب قرآن در همان قرن اول هجری تکمیل گردید و در قرن دوم نیز نفوسی ظاهر شدند که قرآن را بطور صحیح قرائت نمودند یعنی برای قرائت صحیح، به تواتر معتبر و موثق اخبار که خود حضرت رسول چطور تلفظ می‌فرمودند و مطابقت آن اخبار متواتره (و یا مفردۀ صحیح) با قواعد لسان عرب و بالاخره انطباقشان با رسم الخط قرآن تنظیمی عثمان اهمیت بسیار دادند و قرآن را با این مراعاتها و قیود قرائت کردند که مشهورترین آن قارئین عبارتند از:

- ۱ _ ابوالحسن نافع بن نَعِيم (یا رُويم) در مدینه (متوفی بسال ۱۶۹).
 - ۲ _ عبدالله بن کثیر _ در مکه (متوفی بسال ۱۲۰).
 - ۳ _ ابو عمرو بن العلاء _ در بصره (متوفی بسال ۱۵۴).
 - ۴ _ عاصم بن ابی النّجود (عاصم کوفی) در کوفه (متوفی بسال ۱۲۹ یا ۱۲۷).
 - ۵ _ ابو عمارة حمزة بن حبيب الزيات _ در کوفه (متوفی بسال ۱۵۴).
 - ۶ _ امام ابوالحسن علی بن حمزة کسائی _ در کوفه (متوفی بسال ۱۸۹).
 - ۷ _ ابو عمران عبدالله بن عامر _ در دمشق (متوفی بسال ۱۱۸).
 - ۸ _ ابو محمد خلف بن هشام البزاز _ در کوفه (متوفی بسال ۲۲۹).
 - ۹ _ ابو محمد يعقوب بن اسحق الحضرمی _ در بصره (متوفی بسال ۲۰۵).
 - ۱۰ _ ابو جعفر يزيد بن القعقاع المخرومي _ در مدینه (متوفی بسال ۱۳۲). (۱).
- بتدریج قواعد و اسالیب قرائت صحیح قرآن تنظیم گردید و علم "تجوید" بوجود آمد و بحث‌هایی در باره نزول قرآن _ مطالب قرآن _ ناسخ و منسوخ‌ها در قرآن _ وجوه اعجاز قرآن _ قدمت یا حدوث قرآن و نظائر آنها بصورت مباحث مستقل در "علوم قرآن" درآمد که به بعضی از

۱ _ صفحه ۲۰۳۰ دائرة المعارف فارسی با استفاده از لغتنامه دهخدا و قاموس ایقان و اعلام معین.

آنها اشاره خواهد شد ولی تفصیلش خارج از حدّ این کتاب است.

آیات قرآن: با آنکه قرآن در تمام عالم واحد و کلمات و حروفش

یکسان می باشد، از لحاظ تعداد آیات، قرآنها متفاوتند یعنی آیه بندی قرآنها مختصری با یکدیگر فرق دارد. تعداد آیات قرآن بتفاوت در حدود ۶۲۰۰ آیه است. در مجمع البیان طبرسی تألیف ابوعلی فضل بن حسن، امین الاسلام علامه قرن ششم هجری، رقم عاصم کوفی که ۶۲۳۶ می باشد از همه صحیح تر دانسته شده و حدیثی هم از حضرت علی در تأیید صحّت عدد مزبور درج گردیده است. از ابی بن کعب که خود مصحف خاص داشت رقم ۶۲۱۰ و از محمد بن اسحق معروف به ابن الندیم مؤلف "الفهرست" و متوفی بسال ۳۸۵ رقم ۶۲۲۶ و از ابو محمد عطاء بن یسار که از محدّثین تابعی بود رقم ۶۱۷۰ و از محمود بن عمر بن محمود در تألیف مشهورش بنام مُهذَّبُ الاسماء رقم ۶۲۳۵ مثبت است.

در بعضی کتب (اسم برده نمی شود تا جنبه انتقاد یا عیب جوئی یا غیبت پیدا نکند) و در مقدمه یا مؤخره بعضی قرآنها تعداد کلمات و حروف قرآن را هم به تفکیک نوشته اند که با یکدیگر اختلاف دارند. تعداد کلمات قرآن را اغلب بین ۷۷۴۰۰ تا ۷۷۷۰۰ و تعداد حروف آن را اکثر بین ۳۲۱۵۰۰ تا ۳۲۳۰۰۰ نوشته اند که اختلاف آنها احتمالاً نتیجه اشتباه در شمردن بوده و الاً چگونه می شود که تعداد حرف "ب" در یک قرآن ۱۲۴۲۸ و در قرآن دیگر ۱۱۲۰۱ یعنی با ۱۲۲۷ اختلاف، و یا حرف "ن" در یک قرآن ۲۶۰۵۵ و در دیگری ۲۰۳۶۰ یعنی با ۵۶۹۵ اختلاف باشد و قس علی ذلک.

آیات قرآنیّه را از لحاظ معنی باقسام مختلفه تقسیم بندی کرده اند که از آن جمله است: "آیات مُحکّمات" یعنی آیاتی که احتیاج به تفسیر و تأویل ندارد و تمام معانی آنها از ظاهر آیات مستفاد می شود. "آیات مُجْمَلَه" یعنی آیاتی که بعلت اجمال تمام معانی آنها از ظاهر آیات مفهوم نمی گردد.

"آیات مُؤَوَّلَة" یعنی آیاتی که معانی اصلیه آنها از ظاهر آیات مستفاد نمی‌شود و یا به چند معنای مختلف قابل تعبیر است و در هر حال احتیاج به تأویل دارد. از جهت دیگر بعضی آیات قرآن را ناسخ و بعضی از آنها را منسوخ دانسته و گفته‌اند که برخی از آیات نازل در قبل بوسیله آیاتی که بعداً نازل شده نسخ گردیده‌است مثلاً آیه "... فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ" (آیه ۵ سوره براءت یا توبه) را ناسخ آیه "لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ" (آیه آخر سوره کافرون) می‌دانند و آیه اخیر را منسوخ تلقی می‌کنند... فاضل عظیم‌الشان حضرت اشراق خاوری در "قاموس ایقان" شرحی تحت عنوان نسخ مرقوم فرموده‌اند که هر خواننده را متوجه تفصیل و بسط موضوع در اسلام می‌نماید.

سوره‌های قرآن: تعداد سوره‌های قرآن ۱۱۴ و در همه قرآن‌ها

یکسانست ولی این سوره‌بندی در نزول قرآن نبوده بل کُتَّاب وحی بتأیید الهی و بقولی هم باشارات و دلالات خود حضرت رسول آن را باین نظم درآورده‌اند و در ابتدای هر سوره "بسم الله الرحمن الرحيم" قرار داده‌اند (جز در سوره براءت یا توبه که بعضی هم آن را با سوره انفال که قبل از آنست یک سوره دانسته و بهمین جهت سُورِ قرآنیّه را ۱۱۳ حساب کرده‌اند). ایضاً بر هر سوره نامی نهاده‌اند که معمولاً مربوط باوّل سوره و یا بمطالب یا موضوع آن سوره و یا به اسمی که در آن سوره آمده می‌باشد.

سوره‌های قرآن را بر حسب محلّ نزول مکی یا مدنی دانسته حتی زمان نزول هر سوره را نیز معین کرده‌اند که چه سوره‌هایی در چه سالهائی در مکه و چه سوره‌هایی در چه سنواتی در مدینه نازل شده‌است (۱) ولی قضیه باین راحتی نیست زیرا اولاً ترتیب درج آیات در قرآن و در بعضی سوره‌ها به ترتیب تقدّم و تأخر نزولشان نیست و حتی بعضی از علماء آیاتی

از یک سوره را مکی و آیات دیگر همان سوره را مدنی دانسته‌اند. ثانیاً مکی یا مدنی بودن تمام سوره‌ها مورد اتفاق عموم نیست و تعدادی از سوره‌ها را که بعضی مکی نوشته‌اند دیگران مدنی دانسته‌اند و بهمین نحو در قرآن‌ها متفاوت آمده‌است مثلاً در چهار قرآن که الآن مقابل است در یکی (قرآن چاپ انتشارات صالحی) ۸۵ سوره مکیه و ۲۹ سوره مدنیّه و در دیگری (قرآن با ترجمه انگلیسی محمد علی حبیب شاکر چاپ سوم در نیویورک) ۸۷ سوره مکیه و ۲۷ سوره مدنیّه و در سومی (یک قرآن قدیمی) ۸۹ سوره مکیه و ۲۵ سوره مدنیّه و در چهارم (قرآن بزرگ چاپ علی اکبر علمی) ۹۰ سوره مکیه و ۲۴ سوره مدنیّه است. در مؤخره قرآن چاپ صالحی مسطور است که در کتاب "الناسخ و المنسوخ" و در "پژوهشی در تاریخ قرآن" آمده که ۸۲ سوره با اتفاق علماء مکیه و ۲۰ سوره با اتفاق مطلعین مدنیّه و ۱۲ سوره مورد اختلاف است که بعضی مکیه و برخی مدنیّه و گروهی مخلوط دانند.

جدا از این اختلاف، منظور از مکی یا مدنی بودن هم بوضوح و دقت معلوم نیست. (۱) اکثریت گفته‌اند که آیات سوره‌های مکیه در مکه و آیات سُور مدنیّه در مدینه نازل شده‌است. در اینصورت آیات نازل در خارج از این دو شهر در غزوات و اسفار دور و نزدیک بحساب کدام شهر است؟ سوره فتح را می‌نویسند که در راه مراجعت از حُدیبیّه که نزدیک مکه بود نازل شده اما آن را مدنیّه نوشته‌اند، لابد چون محلّ اقامت آن حضرت در آن زمان مدینه بوده است، ولی سوره نصر را که در حجّه الوداع نازل شده بعضی مکیه و اغلب مدنیّه نوشته‌اند... برخی هم گفته‌اند که سوره‌های مکیه آنهاست که تا قبل از هجرت نازل شده و سوره‌های مدنیّه آنهاست که بعد از هجرت عزّ نزول یافته است ولی اینهم مورد قبول عموم نیست و ملاحظه می‌شود که سوره‌هایی مثل نصر و زلزال را که نازل بعد از هجرت

۱ _ با استفاده از دائرةالمعارف فارسی ذیل عنوان "قرآن".

می‌باشد در بعضی قرآن‌ها مکیه منظور نموده‌اند. بالاخره بعضی اظهار داشته‌اند که سوره‌های مکیه در خطاب به مکیان و سوره‌های مدنیّه در خطاب باهل مدینه عزّ نزول یافته ... که مسلماً ایرادات وارده بر این نظریه بیشتر است از جمله آنکه بعضی از سوره‌ها آیاتش مخاطب ندارد و یا مخاطبِ خیلی از آیات قرآنیّه، بنی‌آدم - مؤمنون - بنی‌اسرائیل - کافرون و یا گروه‌های دیگر بوده‌اند و یا در بسیاری از موارد خصوصاً بعد از هجرت آیات الهیّه در مواقعی نازل می‌شده که هم از مهاجرین و هم از انصار یعنی هم از اهالی مکه و هم از اهل مدینه در حضور بوده‌اند ... در هر حال بحث محل نزول آیات و سوره بندی و نظائر آن ربطی به صحّت و تقدیس قرآن ندارد.

جدا از سوره‌بندی، قرآن را به سی جزو هم تقسیم کرده‌اند (شاید برای اینکه هر شب یک جزو قرآن و در هر ماه یک دوره تمام قرآن تلاوت گردد). جزو سی‌ام که از اول سوره ۷۸ یعنی سوره نباء شروع می‌شود بنام "عمّ جزء" مشهور است زیرا اول سوره نباء با عمّ که مخفف عنّ ما می‌باشد آغاز می‌گردد. ایضاً هر جزو را به چهار حزب نیز تقسیم نموده‌اند.

اعجاز قرآن: در باره اعجاز قرآن سخن بسیار رفته است و قرآن را اقلّاً از جهات ذیل معجزه دانسته‌اند:

- ۱ - فصاحت و بلاغت بی نظیر
- ۲ - اسلوب خاص و بی‌همتا که آن را ممتاز از نثر و نظم نموده‌است.
- ۳ - عجز خلق از اتیان بمثل مع تَحَدّی و اِدْعای قرآن که مکرر می‌فرماید فَلَیَأْتُوا بِحَدِیْثٍ مِثْلِهِ اِنْ كَانُوْا صَادِقِیْنَ (آیه ۳۴ سوره طور) "فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ" (آیه ۱۳ سوره هود) "قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاَنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَّلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا" (آیه ۸۸ سوره بنی‌اسرائیل)

۴ - اخبار از غیب (به زیر نویس صفحه بعد نیز مراجعه شود).

قَدَمَتِ يَآ خَلْقِ قُرْآن: درباره "مخلوق" یا "قدیم" بودن قرآن که آیا کلام الهی در زمان وحی به رسول الله خلق شده یا مانند صفات خدا قدیم است، بحثی مفصل و طولانی در اسلام بوجود آمده است. اهل سنت و حدیث از جمله حنبلی ها "کلام الله" یا قرآن را مانند صفات خدا قدیم دانسته و معتقد بودند که قرآن در زمان رسول الله خلق نشده بلکه بقدمت خدا قدیم بوده و در آن موقع بوسیله حضرت پیغمبر در این عالم ظاهر و آشکار گردیده است ولی مُعْتَزِلَه بدلائل متعدده کلام الله را مخلوق خدا دانسته و اظهار می داشتند که نمی شود خطاب "قدیم" و مخاطب "حادث" باشد یعنی قرآن که خطاب است قبل از مخاطب وجود داشته باشد و بعلاوه نفس اینکه خطاب الهی در هر عصر و زمان فرق کرده دلیل بر مخلوق بودن آنست، ثالثاً در خود قرآن آیاتی وجود دارد که دلالت بر خلق آن می نماید مثل اینکه در اول سوره زُخْرَف می فرماید "إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" که "جَعَلَ" فعل حدوث است و قس علی ذلک ... اشاعره هم گفته اند که معانی قدیم بوده و الفاظ حادث.

تفسیر: که در این مقام بمعنای شرح و توضیح دادن معانی آیات قرآنیّه است بتدریج بعد از رحلت رسول الله اهمیت بل ضرورت یافت زیرا معانی بعضی از آیات قرآنیّه واضح نبود و شرح و تفسیر و حتی تأویل می خواست که "صَحَابَه" یعنی مسلمانانی که بحضور مبارک مشرف شده و فرمایشات آنحضرت را اصغاء نموده بودند آنچه را در شرح و معانی آیات می دانستند از توضیحات رسول الله یا سنت پیغمبر بیان می کردند. از مشاهیر ایشان حضرت علی بودند و ابن عباس (عبدالله) و

۱ - اهل بهاء اعجاز قرآن را، اعظم از جهات مزبور، در هدایت خلق و تقلیب قلوب و تحسین اخلاق و تجدید روحانیات و ایجاد مدنیّت روحانی در عالم انسانی میدانند.

ابن مسعود (عبدالله) و ابوبکر و عمر و عثمان و اُبی بن کعب و زید بن ثابت و ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر و انس بن مالک و جابر بن عبدالله و ابوهریره و عمرو بن العاص ... بعد از آنها "تابعین" یعنی مسلمانانی که بحضور حضرت رسول مشرف نشده ولی در خدمت صحابه بوده‌اند این احادیث را نقل می‌کردند و تفسیر مبتنی بر احادیث نبویّه بود.

اما بتدریج در مقابل این گروه که فقط اهل تفسیر بمأثور بودند مفسرینی ظاهر شدند که بر حسب عقل و استنباط و بررسی شأن نزول آیات و توجه بمعانی لغات و سایر شرائط و مؤثرات مبادرت به تفسیر آیات نمودند که از مجموعه مباحث آنها "علم تفسیر" بوجود آمد و کتب کثیره در این زمینه تألیف گردید. ولی مکاتب تفسیر محدود به دو گروه مزبور نماند و از جمله "باطنیان" یا "باطنیّه" که شامل فرقه‌هایی از اسماعیلیّه می‌گردد بمعانی ظاهره آیات قرآنیّه اهمیت نداده بوجود باطن‌ها و رای معانی ظاهره معتقد شدند. تفاسیر آنها فی الحقیقه تاویل بباطن است باطنی که مؤول بگوید ... تفاسیر "متصوفه" بکلی متفاوت از تفاسیر دیگران است و جنبه عرفانی و مذاق و مشرب صوفیانه دارد.

از کتب مشهور تفسیر چند مثال و نمونه عبارتست از:

- ۱ - تفسیر طبری یا "جامع البیان فی تفسیر القرآن" تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰ - ۲۲۴ هجری)
- ۲ - "الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور" تألیف عبدالرحمن بن ابوبکر جلال‌الدین سیوطی (۹۱۱ - ۸۴۹ هجری).
- ۳ - "کشاف" زمخشری یا "الکشاف عن حقائق التنزیل" از ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد زمخشری (۵۳۸ - ۴۶۷ هجری).
- ۴ - تفسیر کبیر رازی یا "مفاتیح الغیب" تألیف امام فخرالدین محمد بن عمر بن حسین رازی (۶۰۶ - ۵۴۶ هجری).
- ۵ - "تبیان" طوسی تألیف شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ هجری).

۶ - "مَجْمَعُ الْبَيَانِ" طبرسی تألیف امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی یا طبرسی (۵۴۸ - ۴۷۰ هجری باختلاف).

۷ - تفسیر ابوالفتوح رازی یا "رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ" از حسین بن علی بن محمد (ابوالفتوح) (۵۲۵ - ۴۸۰ هجری).

۸ - "تفسیر صافی" تألیف شاه مرتضای کاشی مشهور به ملا محسن فیض (۱۰۹۰ - ۱۰۰۶ هجری).

چهار تفسیر اخیر از تفاسیر معتبره شیعه امامیه است و تفسیر ابوالفتوح رازی بفارسی می باشد.

۹ - کَشْفُ الْأَسْرَارِ وَ عُدَّةُ الْأَبْرَارِ" تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی که نمونه خوبی از تفاسیر عرفانی و مقبول صوفیه می باشد و بزبان فارسی در ۵۲۰ هجری تدوین گردیده است.

* اما فصل الخطاب، تفسیر حق بر کلام حق، تفاسیر حضرت ربّ اعلی بر آیات قرآن می باشد که حضرت ولی امرالله در کتاب بی همتای

بشرح ذیل بدان اشاره می فرمایند: God Passes By

"در دوران سجن ماه کو ۹ تفسیر از قلم مبارک بر آیات قرآنیّه مرقوم گردیده که مشحون از حقایق دقیقه لطیفه بوده و حتی آن حضرت یکی از تفاسیر مذکوره را از پاره ای جهات از کتاب قیوم الأسماء که اشهر و اعظم آثار دور بیان است افضل و اکمل شمرده اند ولی متأسفانه معلوم نگردید آن تفاسیر در کجاست و به چه سرنوشتی دچار گردید" (ص ۱۵۰ ک قرن بدیع)

حدیث: حدیث یا خبر عبارت از نقل فرمایشات رسول الله و روایت رفتار و کردار و اعمال آن حضرت یا سنت پیغمبر است که هر گاه از نظر متن و اسناد و رواة صحیح و معتبر باشد، بعد از قرآن، حجّت و سنداست. نزد شیعه امامیه احادیث وارده از ائمه اطهار و نزد کثیری از اهل سنت احادیث وارده از "صحابه" و احیاناً "تابعین" هم حجّیت دارد. احادیث منسوب به حضرت پیغمبر یا "قدسی" است و یا "نبوی".

حدیث قدسی یا الهی حدیثی است که حضرت رسول کلام خدا را نقل می‌فرمایند یعنی مثل آیات قرآنیّه صادره از حقّ است که بلسان رسول الله آداء شده ولی مثل آیات قرآن جنبه إعجاز ندارد و جزو قرآن نمی‌باشد. بعضی در تعریف حدیث قدسی گفته‌اند هو من حیث المعنی من عند الله و من حیث اللفظ من رسول الله، مثال حدیث قدسی "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" (۱) می‌باشد. اما حدیث نبوی کلام و تقریر خود نبی یعنی حضرت رسول است.

احادیث را بطور کلی از نظر متن و محتوی و یا از لحاظ اسناد و سلسله رُواة و یا از جهات دیگر تقسیم‌بندی‌های مختلف و متفاوت نموده و بر هر قسمی نامی نهاده‌اند. در دائرةالمعارف فارسی ذیل عنوان حدیث مرقوم است: "حدیث هم از جهت متن هم از لحاظ شخص راوی و هم از لحاظ طُرُق و اسناد اقسام گوناگون دارد. مثلاً از جهت متن ممکنست ناسخ باشد یا مَنْسُوخ، مُشکِل باشد یا مُصَحَف، مُدْرَج (۲) باشد یا مُضْطَرِب. از جهت اسناد ممکنست مُسَلْسَل باشد یا مُسْنَد، مُتَّصِل باشد یا مُنْقَطِع، مُرْسَل باشد یا عالی. و همچنین از جهت طریق ممکنست مشهور باشد یا غریب، مُتواتِر باشد یا آحاد. و از جهت شخص راوی ممکنست مُنْكَر باشد یا مُنْفَرِد، مُتْرُوك باشد یا موضوع. بدینگونه تعداد و اقسام حدیث بسیار است و نام و تعداد این اقسام نیز نزد عامّه مُحَدِّثین یکی نیست... "فاضل جلیل‌القدر حضرت اشراق خاوری اعلی الله مقامه الرفیع در "قاموس ایقان" تحت عنوان حدیث شرحی جامع الاقوال مرقوم فرموده‌اند و تعریف ۲۲ نوع حدیث را بنقل از کتاب "نفایس الفنون" (۳) درج نموده‌اند. در این اوراق

۱ - صفحه ۵ جلد دوم مکاتیب. ۲ - این کلمه در وصف نوعی حدیث در لغتنامه دهخدا و در قاموس ایقان مُدْرَج اعراب شده است. ۳ - "نفایس الفنون فی عرائس العیون" تألیف محمدبن محمود آملی در نیمه قرن هشتم هجری میباشد.

بعنوان مثال، تعریف دو نوع حدیث که ذکر آن دو در این کتاب آمده است و تقسیم بندی کلی احادیث با استفاده از کتب مزبور و سایر آثار نفسیه مانند کتاب فرائد نوشته می شود.

حدیث "متواتر" آنست که تعداد راویانش در هر طبقه بحدی باشند که تصور اجماع و اتفاق آنها بر کذب در هر طبقه محال باشد و بعلاوه متن حدیث هم باید از امور حسیه باشد نه از مطالب عقلیه غیر محسوسه تصویری. بدین ترتیب چنین حدیثی که مسلماً کمیابترین است، بسیار معتبر و عاری از ظن و خطاست. اما حدیث "آحاد" که از فراوانترین است، آنستکه متن حدیث را شخصی از قول احدی و آن احد هم از قول فردی و آن فرد هم از قول دیگری تا برسد بمعصوم روایت و نقل کند که البته این نوع حدیث محتمل الخطا و قابل ظن است.

بطور کلی احادیث را از نظر درجه صحت و اعتبار به سه نوع تقسیم کرده اند:

۱ - "صَحیح" و آن حدیثی است که بری از خطا باشد و در سلسله رواة آن قطع و بریدگی ملاحظه نشود و جمیع راویانش معروف بامانت در روایت و موثوق در نقل حدیث باشند. یا بتعریف دقیقتر: "صَحیح" هوالحدیثُ المرفوع المتصل. بنقل عدل ضابط فی التَّحمل والأداء سالمًا من شُدُوذٍ و علة. یعنی حدیثی است که باید مرفوع باشد (یعنی بحضرت رسول برسد) و متصل باشد (یعنی در سلسله راویانش قطع و بریدگی نباشد) و بروایت از عدلی ضابط در تحمّل و اداء باشد (یعنی بنقل از شخصی پرهیزکار و دقیق و بری از غفلت و فراموشکاری و لاقیدی باشد) و بدون شُدُوذٍ (یعنی بدون اینکه همان حدیث را راویانی معتبرتری با تفاوت ذکر نموده باشند) و بدون علت باشد (یعنی بدون ضعف و سستی و عیب).

۲ - "حَسَن" حدیث حَسَن هم بعد از حدیث صحیح معتبر است و حجیت دارد و در سلسله رواة آن قطع و بریدگی نباید باشد و راویانش

باید نفوسی معتبر باشند ولو اینکه در دقت و امانت در نقل خبر و روایت به حسن شهرت رُوایة حدیث صحیح نباشند.

۳ - "ضعیف" و آن حدیثی است که حائز شرایط "صحیح" و "حسن" نباشد یعنی بالمثل در سلسله رُوایة آن قطع (بریدگی) وجود داشته باشد و یا همه راویانش مؤثّق نباشند یا در متن حدیث احتمال خطا رود و قابل ظنّ و تردید باشد.

احادیث "صحیح" و "حسن" و "ضعیف" را هم باقسام ثانویه تقسیم کرده‌اند که در لغتنامه دهخدا بنقل از تهانوی (۱) مندرج است و خلاصه‌اش اینکه احادیث صحیح و حسن سیزده قسم است: مُسْنَد - مُتَّصِل - مَرْفُوع - مُعَنَّع - مُعْلَق (۲) - فَرْد - مُدْرَج - مَشْهُور - عَزِيز - غَرِيب - مُصَحَّف - مُسَلْسَل - زَائِدِ الثَّقَةِ. و حدیث ضعیف دوازده نوع دارد: مَوْقُوف - مَقْطُوع - مُرْسَل - مُنْقَطِع - مُعْضَل - شاذ - مُنْكَر - مُعَلَّل - مُدَلَّس - مُضْطَرِب - مَقْلُوب - مُوَضُّوع.

کتاب حدیث خیلی زیاد و متفاوت است، مفصل و مختصر، معتبر و کم‌اعتبار، از همه نوع در هر یک از مذاهب سنت و شیعه وجود دارد ولی شش کتاب حدیث نزد اهل سنت بسیار معتبر است که بآنها "صحاح سته" می‌گویند و آن شش صحاح عبارتند از:

۱ - صحیح بخاری تألیف ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخارائی (۲۵۶-۱۹۴ هجری).

۲ - صحیح مسلم تألیف امام ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری مشهور به ابی اسحق (۲۶۱-۲۰۴ هجری).

۱ - محمد بن علی تهانوی از علمای حنفی مذهب هندوستان در قرن ۱۲ هجری و مؤلف "کشاف اصطلاحات الفنون" بوده است. ۲ - حدیث مُعْلَق هم داریم و آن حدیثی است که از اول سند یکی یا بیشتر را حذف کرده باشند ولی در لغتنامه دهخدا و در قاموس ایقان بنقل از لغتنامه مزبور مُعْلَق درج شده است.

۳ - صحیح یا سنن ابی داود یا سنن داودی از ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی (۲۷۵ - ۲۰۲ هجری).

۴ - صحیح یا سنن ابن ماجه تألیف ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (۲۷۳ - ۲۰۹ هجری)

۵ - صحیح یا سنن نسائی تألیف ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب نسائی (۳۰۳ - ۲۲۵ هجری).

۶ - صحیح یا جامع ترمذی یا سنن ترمذی تألیف ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (۲۷۹ - ۲۰۹ هجری)

و چهار کتاب نزد شیعه اثنی عشریه (امامیه) بسیار معتبر می باشد که عبارتند از:

۱ - "کافی" تألیف ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۲۹ هجری.

۲ - "من لا یحضره الفقیه" تألیف ثقه الاسلام، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی (ابن بابویه) متوفی بسال ۳۸۱ هجری.

۳ - "استبصار" یا "الاستبصار فی ما اختلف فیهِ من الاخبار"،

۴ - "تهذیب" یا "تهذیب الأحکام" هر دو کتاب ۳ و ۴ تألیف شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ هجری).

فقه : در صدر ظهور اسلام احکام شرعی همانها بود که در قرآن آمده بود و در محیط حجاز اگر مواردی پیش می آمد که احکامش در قرآن نبود یا از رسول الله سؤال می کردند و یا بعد از آنحضرت بر حسب سنت یا بقیاس و یا به مصلحت عمل می نمودند ولی بعد که اسلام شامات و بین النهرین و ایران و مصر و شمال آفریقا و سپس ممالک دورتر را در شرق و غرب عالم فتح نمود و حکومت های اسلامی برقرار ساخت موارد بسیاری در مسائل مدنی و فرعی و شخصی پیش آمد که احکامش بوضوح در قرآن نبود و لازم می نمود که به سنت یعنی کلام و

کردار رسول الله توجه شود و یا ناگزیر به قیاس و یا به عقل یا به اجماع یا به مصلحت و یا به استحسان احکامی در آن موارد صادر گردد و همین امر علم فقه یعنی "علم احکام دینی" یا "علم احکام شرعی در مسائل فرعی و شخصی" را بوجود آورد.

بعد از رحلت رسول الله، تا مدتی، احکام فرعی (غیر از اصول و احکام اعتقادی و تعالیم کلیه و عمومی) از "کتاب" یعنی قرآن یا "سنت" یعنی اعمال و اقوال پیغمبر که بوسیله صحابه روایت و نقل می شد استخراج می گردید. بعد از صحابه، تابعین اخبار و احادیث مزبور را نقل نموده و احکام مستخرجه از آنها را بیان می نمودند که بعضی از ایشان شهرت بسیار یافتند که از آن جمله اند "فقهای سبعة" یعنی: سعید بن مسیب مخزومی، عبیدالله بن عبدالله مخزومی، قاسم بن محمد بن ابی بکر، عروه بن زبیر، سلیمان بن یسار، خارجه بن زید بن ثابت و ابوبکر بن عبدالرحمن مخزومی که کلّ تا سالهای ۹۰ الی ۱۰۸ می زیسته اند.

اما از همان اوائل در مقابل این قبیل از علمای فقه که مدنی و بیشتر "اهل حدیث" و معتقد بمأثور بودند، "اصحاب رأی" یا "اهل رأی" یا "اهل قیاس" نیز پیدا شدند که عقیده داشتند هرگاه در مسائل شرعی و فقهیه در "کتاب" یا "سنت" جواب نباشد می توان به اجماع و یا قیاس و یا عقل و یا مصلحت و یا استحسان... متشبث شد و رأی و حکم صادر نمود. مرکز این گروه از فقهاء عراق خصوصاً کوفه بود و هرچه احتمال وجود اخبار و احادیث غیر معتبر و ناصحیح بیشتر می شد اعتبار و اهمیت "رأی" زیادتر می گردید بطوریکه بعضی آن را بر حدیث نیز ترجیح می دادند...

اصطلاحات فقهی بسیار زیاد است، از آن همه به چند اصطلاح که روش و طریقه عمل است اشاره می کنیم:

"قیاس" در فقه آنستکه برای صدور حکم و رأی در امری جدید آن را با امر دیگری که در علت متحد باشد و حکمش هم در کتاب الله یا سنت رسول معین باشد بسنجند و همان حکم را در باره امر جدید صادر

کنند.

منظور از "عقل" بدیهی و عقلانی بودن بسیاری از امور و مسائل است چنانکه خوبیِ عدل و انصاف و بدیِ ظلم و اعتساف بدیهی و عقلانی است (اصول عقلانی خاصی هم در اجتهاد بعقل در فقه معین کرده‌اند).

"إجماع" اتفاق عقیده علماء (یا صحابه) در مواردی است که "کتاب" و "سنت" جوابگو نباشد (در اینکه علماء چه نفوسی باشند اختلاف است).

"إستحسان" ترجیح دادن و نیکو شمردن است که فقیه یا قاضی امری را پس از بررسی بعقل خویش مرجح داند و حتی از نتایج قیاس اگر برخلاف مصلحت باشد عدول کند (تعاریف دیگر هم دارد).

"مصلحت" در فقه بمعنای مصلحت شخصی و صلاح انفرادی نیست بلکه مصلحت اسلام و مسلمین منظور است.

"إستصحاب" در فقه عبارت از شامل کردن حکم قدیم امریست به حالت مورد شک همان امر در حال حاضر یا برای آینده. بعبارة اخری إبقاء حکم سابق امری از امور است که در حال حاضر مورد شک و سؤال واقع شده‌است. مثل اینکه اگر شخصی بعلت نبودن آب بعد از تیمم آغاز نماز نماید و در حین نماز آب ظاهر گردد بحکم استصحاب اعتبار تیمم برای او باقی است و باید نماز را ادامه دهد و یا: آبی تمیز بود، حالا بعلت ماندن یا احتمال دست‌خوردگی مورد شک است، بحکم استصحاب تمیز بودن قبلی آب برای حالا نیز تأیید میشود و یا: مردی فوت میکند معلوم میشود پدرش هم فوت کرده است اگر پسر قبل از پدر فوت کرده باشد ارث نمیبرد اما استصحاب حکم میکند که چون طبق معمول پدر قبل از پسر فوت میکند فوت پدر را باید قبل از مرگ پسر دانست (اصالت تأخر حادث) و یا: شخصی مفقود الاثر است حکم بزنده بودن او میگردد تا مگر خبر مرگ قطعی او برسد.

بطوریکه مذکور افتاد، در آن زمان فقهای حجاز بیشتر اهل حدیث بودند و علمای عراق اکثر اهل قیاس و از مذاهب فقهی و کلامی بشرحی

که بعداً خواهد آمد مالکی‌ها و حنابلّه (حنبلّی‌ها) و تا حدّی شافعی‌ها و اشاعره اصحاب حدیث بودند و جَهْمِیَّة و حَنْفِیِّها و مُعْتَزَلَة اهل رأی و قیاس. در فصل دوم این کتاب ذیل عنوان "مذاهب فقهی تَسَنَّن" اشاره‌ای باختلاف عقائد فقهی اهل سنّت بعمل آمده‌است.

در شیعه امامیه اصول استخراج احکام فقهی و بطلان یا مقبولیت قیاس و استحسان و عقل و اجماع متفاوت است. بطور کلی امامیه بغیر از رسول‌الله. دوازده امام و حضرت فاطمه را هم معصوم می‌دانند ولی نه صحابه را. حتّی اجماع صحابه را که مورد قبول اکثر اهل سنّت است حجت نمی‌دانند و قیاس را هم مستقلاً معتبر نمی‌شمارند و بعد از "کتاب" و "سنّت رسول" و "ائمّه" به اجتهاد عقلی بیشتر اهمیّت می‌دهند. بعبارة اخری در شیعه "اخباری‌ها" فقط اهل "کتاب" و "خبر" (حدیث) هستند و "اصولی‌ها" علاوه بر کتاب (قرآن) و "حدیث" به اجماع علماء در غیبت امام و اصول عقلی در صدور احکام فقهی مانند استصحاب - برائت - اشتغال و غیره نیز عقیده دارند.

کُتُب فقهی در مذاهب مختلفه بکلی متفاوتند زیرا اختلافات فقهی بعد از مسأله جانشینی (امامت) از بزرگترین عوامل اختلاف مذاهب است و فقهای هر مذهب فقط نزد معتقدین بآن مذهب معتبرند حتّی در هر مذهب کُتُب فقهی مجتهدین نظیر یکدیگر نیست. و تعداد این فقهاء و کتب آنها، از صدر اسلام تا حالا، خارج از حدّ احصاء می‌باشد و انتخاب برخی از آن اسامی کثیره و کتب فقهی مذاهب مختلفه در ازمنه متفاوته بملاحظه احتراز از تفصیل و ترجیح یکی بر دیگری مقدور نمی‌باشد.

تعالیم و احکام : دیانت اسلام از بسیاری جهات کامل‌تر از

ادیان قبل بوده و تعالیم و احکامش وسیع‌تر و

جامع‌تر و کلاً نازل از لسان وحی و جمیعاً مثبت در زمان نزول

می‌باشد که جدا از زندگی نامه رسول‌الله حتّی جدا از فرمایشات ذات مبارک

خود آنحضرت بصورت آیات الهیّه، مصون از تحریف و تصحیف لفظی، در قرآن مجید تنظیم شده است.

برای پی بردن بدرجه وسعت و کمال مبادی روحانیّه و تعالیم اخلاقیّه اسلام عنوان ۶۲ موضوع از آن تعالیم قدسیّه و شماره قریب ۴۰۰ آیه از آیات کثیره مربوطه، بطور تفکیک برای هر موضوع و با حفظ نظم تقدّم و تأخر سوره‌ها در قرآن، جهت مزید استبصار و تسهیل مراجعه باصل کلمات الهیه ذیلاً درج می‌گردد و یادآوری می‌شود که شماره بعضی از آیات قرآنیّه در قرآن‌های مختلفه ممکنست قدری متفاوت باشد.

خداپرستی و توحید: نام خدا و کلمه مبارکه الله بیش از ۲۶۹۰ بار در قرآن آمده و اقلّاً ۱۷۰ جمله در باره توحید حقّ جلّ و عزّ نازل شده است. در آیاتی نظیر ۲۵۵ سوره بقره و ۱۸ آل عمران و ۱۷۱ نساء و ۵۱ نحل و ۲۲ اسراء (بنی اسرائیل) و ۶۲ و ۶۵ مؤمن و ۱۹ محمد و ۱۳ تغابن و ۴ اخلاص و آخر اسراء و در صدها آیه دیگر ذکر صفات خداوند متعال آمده است.

ایمان: از اعظم موضوعات قرآنست و فقط خطاب "آمنوا" یعنی ایمان بیاورید در ۱۸ آیه آمده است و آمنوا در متجاوز از ۲۵۰ آیه "مثل آیات ۱۳ سوره بقره و ۴۸ و ۴۹ انعام و ۱۰۳ و ۱۰۴ یونس و ۶۵ مریم دهها آیه در ایمان و ستایش یزدان وجود دارد.

ایمان به کتب قبل (توراة و انجیل): لزوم ایمان بانبیاء و رُسل قبل خصوصاً تصدیق توراة و انجیل در آیاتی مانند ۴ - ۴۱ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱ و ۱۳۶ سوره بقره - ۳ آل عمران - ۴۶ عنکبوت و دهها نظائر آنها بوضوح تأکید گردیده است.

اطاعت از خدا و اولیاء: در آیاتی مانند ۱۳۲ سوره آل عمران - ۵۹ نساء - ۹۲ مائده - ۴۶ انفال - ۵۴ و ۵۶ نور - ۱۴ حجرات - ۱۲ تغابن و نظائر آنها امر شده است.

تقوی: در قریب چهل آیه مانند آیات ۱۸۹ و ۱۹۴ سوره بقره -

۱۵ و ۷۶ آل عمران _ ۲۶ سورة اعراف _ ۱۲۸ سورة نحل _ ۱۳۲ طه _ ۳۷ حج _ ۳۷ شوری _ ۲۶ فتح _ ۱۳ حُجرات و ۹ مُجَادَلَة بِصُورٍ مُخْتَلَفَةٍ تَقْوَى امر گردیده است.

عَفَّتْ وَحِجَابٌ : در آیاتی نظیر ۵ سورة مؤمنون _ ۳۰ و ۳۱ و ۳۳ نور _ و ۳۵ و ۵۹ اَحْزَاب تأکید شده است.

احسان و نیکوکاری : تأکید اسلام باحسان و نیکوکاری در آیاتی مانند ۱۷۷ و ۱۹۵ و ۲۷۷ سورة بقره _ ۳۰ آل عمران _ ۱۴۹ نساء _ ۹۳ مائده _ ۱۶۰ انعام _ ۲۲ رعد _ ۹۰ و ۹۷ نحل _ ۱۲۸ سورة نحل _ ۸۰ سورة قصص _ و ۳۴ فصّلت ملاحظه می شود.

خدمت بوالدین : در قرآن مکرر امر شده است از جمله در آیات ۸۳ و ۲۱۵ سورة بقره _ ۳۶ نساء _ ۱۵۱ انعام _ ۲۳ و ۲۴ بنی اسرائیل (اسراء) _ ۸ عنکبوت _ ۱۴ لقمان _ ۱۵ اَحْکَاف.

انفاق فی سبیل الله : قدر و مقام این حَسَنه در متجاوز از سی موضع از قرآن آمده است مانند آیات ۱۹۵ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۵ سورة بقره و ۹۲ آل عمران.

زکاة : در بیش از ۳۰ آیه نظیر آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۷۷ و ۲۷۷ سورة بقره _ ۶۰ توبه _ ۷۸ حج _ ۴ مؤمنون _ ۵۶ نور زکاة امر شده و ثواب آن مذکور آمده است.

انفاق بخلق _ صدقه و عطاء بفقراء : در دهها آیه مانند ۸۳ و ۱۷۷ و ۲۱۵ و ۲۶۷ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۸۰ سورة بقره _ ۱۷ و ۹۲ و ۱۳۴ آل عمران _ ۳۶ نساء _ ۶۰ توبه _ ۲۲ رَعْد _ ۳۵ حج _ ۱۶ تَغَابُن _ ۳۴ حَاقَّة _ ۱۶ بَلَد _ و ۳ مَاعُون ذکر این امر پُرثواب آمده است.

محافظة از یتیمان : کمک به یتیمان و نگهداری از آنان در آیات بسیاری امر شده است از جمله در آیات ۸۳ و ۱۷۷ و ۲۱۵ و ۲۲۰ سورة بقره _ ۲ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۳۶ و ۱۲۷ سورة نساء _ ۱۵۲ سورة انعام _

۴۱ سوره انفال _ ۷ سوره حشر _ ۹ ضحی _ ۱۵ بَلَد و ۲ ماعون.

استقامت : آیات ۱۱۲ سوره هود و ۱۵ شوری در امر حق بااستقامت آنقدر محکم و شدید است که حضرت رسول در باره این دو آیه فرموده‌اند "شِئْتِنِي الْآيَاتَانِ" (یعنی دو آیه مرا پیر کرد) آیات ۳۰ سوره فُصِّلَتْ و ۱۳ أَحْقَاف دو مثال دیگرند.

توکل : مقام رفیع توکل که شأن مؤمنان و عارفان است در چندین آیه قرآنیّه مذکور آمده‌است از جمله در آیات ۱۵۹ سوره آلِ عِمْران _ ۸۱ نساء _ ۱۱ مائده _ ۵۱ توبه یا بَرَاءت _ ۱۲ ابراهیم _ ۲۱۷ شعراء _ ۳ احزاب _ ۳۶ شوری _ ۱۳ تَغَابُن _ ۳ طلاق.

صبر : امر به صبر و تحمل و ثواب بی حساب این حَسَنه در قریب سی آیه در قرآن آمده است مانند ۴۵ و ۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۷۷ بقره _ ۱۷ و ۲۰۰ آلِ عِمْران _ ۴۶ و ۶۵ و ۶۶ انفال _ ۲۲ رعد _ ۹۶ نَحْل _ ۳۵ حج _ ۸۰ قَصَص _ ۱۷ لقمان _ ۱۰ زُمَر _ ۴۳ شوری _ ۱۷ بَلَد _ ۳ عصر.

شُکْر : در آیاتی نظیر ۱۴۷ سوره نساء _ ۷ ابراهیم _ ۱۱۴ نَحْل _ ۱۲ لقمان _ ۷ زُمَر مقام عرفانی شُکْر مذکور آمده‌است.

وفا بعهد : اهمیّتش در قرآن مصرّح است از جمله در آیات ۱۷۷ سوره بقره _ ۷۶ آلِ عِمْران _ ۱ مائده _ ۲۰ رَعْد _ ۹۱ نَحْل.

صِدق : از اوامر الهیّه در قرآن می باشد و ذکر صدق و صادقین در آیاتی نظیر ۱۱۹ سوره بَرَاءت (توبه) _ ۳۵ احزاب _ ۳۳ زُمَر آمده‌است.

امانت : امرش در قرآن مؤکّد است از جمله در آیات ۲۸۳ سوره بقره _ ۵۸ نساء _ ۸ مؤمنون _ ۳۲ معارج.

عدالت : در بیش از ۱۵ آیه عدل و انصاف در امور بآنحاء مختلفه امر شده‌است منجمله در آیات ۵۸ و ۱۳۵ نساء _ ۸ مائده _ ۲۹ اعراف _ ۱۵۲ اَنعَام _ ۷۶ و ۹۰ نَحْل _ ۹ حُجُرَات.

مشورت : نمونه حکم الله در این باره آیه ۳۸ سوره شوری می باشد.

تواضع : امرش بتکرار در قرآن آمده است از جمله در آیات ۲۰۶ اعراف _ ۶۳ فرقان _ ۸۳ قصص _ ۱۸ لقمان _ ۳۵ احزاب.

عفو: از احکام لطیفه قرآنی می باشد که در حدود ده آیه توصیه گشته است از جمله در آیات ۱۳۴ سوره آل عمران _ ۱۴۹ نساء _ ۱۳ مائده _ ۱۹۹ اعراف _ ۲۲ نور _ ۴۰ و ۴۳ شوری _ ۱۴ جاثیه _ ۱۴ تغابن.

کَظْم غِیْظ : (فرو خوردن خشم) بصراحت در قرآن مدح شده است مثلاً در آیات ۱۳۴ سوره آل عمران و ۳۷ شوری.

صُلْح : مثال بر این حکم مبارک آیه ۶۱ سوره انفال است و چندین آیه دیگر مثل ۶۴ سوره آل عمران ... که بعضی از علماء این قبیل احکام لطیف قرآن را پس از نزول آیات جهاد و دفاع و اجازه مجازات منافقین و مهاجمین، منسوخ تصور نموده اند. **الْعُهُدَةُ عَلَيْهِم.**

طَهَارَت و پاکی : از اوامر مبارکه قرآنست و در آیاتی نظیر ۴۳ سوره نساء _ ۶ مائده _ ۱۱ انفال و ۴ مدثر ملاحظه می شود.

از احکام عبادتی :

زکاة : مذکور گردید (به دو صفحه قبل مراجعه شود ایضاً بذیل وقایع سال نهم هجرت).

وضو : احکامش در آیه ۶ سوره مائده مُصْرَح است.

نماز : بیش از ۶۵ بار نام این فریضه اعظم عبادتی در قرآن آمده است از جمله در آیات ۸۳ و ۲۳۸ و ۲۷۷ سوره بقره _ ۱۰۳ نساء و ۱۱۴ هود _ ۲۲ رعد _ ۷۸ اسراء (بنی اسرائیل) _ ۱۳۲ طه _ ۳۵ و ۷۸ حج _ ۲ و ۹ مؤمنون _ ۴۵ عنکبوت _ ۳۴ معارج _ ۱۵ اعلی.

دُعا و ذکر و تسبیح : مکرر در قرآن توصیه شده است از جمله در

آیات ۲۰۵ سوره اعراف _ ۴۱ احزاب _ ۱ اعلی .

روزه : در آیات ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۷ سوره بقره این حکم محکم الهی ملاحظه می شود.

حجّ : احکام حجّ در بیش از ۱۵ آیه مذکور آمده است نظیر آیات ۱۵۸ و ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره بقره _ ۹۷ آل عمران _ ۲۷ حجّ .

مُهَاجِرَت : مقام این امر اصیل و خدمت عاشقانه در سبیل خداوند یگانه در آیات قرآنیّه بتکرار نازل شده است از جمله در آیات ۲۱۸ بقره _ ۱۹۵ آل عمران _ ۱۰۰ نساء _ ۷۲ و ۷۴ و ۷۵ انفال _ و ۵۸ حجّ .

از جمله احکام احوال شخصیّه :

ازدواج : احکام مربوط بازدواج در بیش از ۲۰ آیه نظیر آیات ۳ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ سوره نساء و ۳۲ نور آمده است.

طَلّاق : طلاق تحت قواعد و ملاحظاتی در اسلام مجاز است و احکامش در متجاوز از ۲۰ آیه نازل شده است مانند آیات ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۴۱ سوره بقره _ ۳۵ و ۱۲۸ نساء _ ۱ و ۲ و ۴ طلاق .

وصیّت : وصیّت کردن در موقع نزدیک شدن مرگ بکمال صراحت در آیات ۱۸۰ و ۱۸۱ سوره بقره _ ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ مائده توصیه گردیده است.

ارث : احکام ارث و میراث در حدود ۲۰ آیه از جمله در آیات ۱۸۱ و ۱۸۲ بقره _ ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۳۳ سوره نساء نازل شده است.

از منهیّات (از نهی شدید یا تحذیر) :

نهی از قتل : قتل جز در موارد مجاز شرعی و قضائی نهی شده است

و این نهی در آیاتی نظیر ۹۲ و ۹۳ سوره نساء _ ۳۲ مائده _ ۱۵۱ انعام _ ۳۳ بنی اسرائیل (اسراء) ملاحظه می شود.

نهی از خودکشی و قراردادن خویش در معرض هلاک : در آیه ۱۹۵ سوره بقره صراحت دارد.

نهی از ظلم و تعدی : ظلم در قرآن نهی شده و ظالمین مورد لعن و انذار بعذاب الهی قرار گرفته اند از جمله در آیات ۱۹۰ سوره بقره _ ۲۳ و ۵۲ و ۵۴ سوره یونس _ ۲۲۷ شعراء _ ۴۰ و ۴۴ شوری.

نهی از خیانت : مکرر در آیات قرآنیّه مانند ۱۰۷ سوره نساء و ۲۷ انفال آمده است.

نهی از زناء : احکام آن در متجاوز از ده آیه مذکور می باشد از جمله در آیات ۳۲ بنی اسرائیل (اسراء) _ ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۳۳ نور.

نهی از فحشاء (اعمال و اقوال قبیحه) : در آیاتی نظیر ۱۵۱ سوره انعام _ ۹۰ نحل _ ۳۳ نور _ ۴۵ عنکبوت ملاحظه می شود.

نهی از دزدی : شدت این نهی از مجازات مقرره برای سارق و سارقه در آیه ۳۸ سوره مائده استنباط می شود.

نهی از افتراء (تهمت و بهتان) : در آیاتی مانند ۱۱۲ سوره نساء _ ۴ و ۶ و ۲۳ سوره نور نازل شده است.

نهی از غیبت و عیب جوئی : بکمال صراحت و بتکرار در آیاتی نظیر ۱۱ و ۱۲ سوره حُجرات و ۱ هُمَزَه این نهی ملاحظه می شود.

نهی از تجسس در امور دیگری : در آیه ۱۲ سوره حُجرات نازل شده است.

نهی از سوء ظن نسبت بدیگران : در آیه ۱۲ سوره حُجرات صراحت دارد.

نهی از مسخره کردن یکدیگر : در آیه ۱۱ سوره حُجرات و آیه اول سوره هُمَزَه نازل گشته است.

نهی از فتنه انگیزی : حتی می فرمایند **أَلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ** یعنی

فتنه‌انگیزی بدتر از قتل است و این در آیه ۲۱۷ سوره بقره می باشد.

نهی از فساد کردن : بصور مختلفه در سور قرآنیّه آمده‌است از جمله در آیات ۲۷ سوره بقره _ ۵۶ و ۸۵ اعراف _ ۸۱ یونس _ ۲۵ رعد _ ۱۵۲ شعراء _ ۷۷ و ۸۳ قصص و ۲۲ محمد.

نهی از غل و کینه : آیه ۱۰ سوره حشر، مثال بر این نهی است.

نهی از دروغگوئی : از جمله در آیات ۸ و ۹ سوره بقره _ ۱۱۶ نحل _ ۲ و ۳ صف نازل شده‌است.

نهی از مکر و حيله : بطرزست که در آیات ۵۴ سوره آل عمران _ ۲۱ یونس _ ۵۲ یوسف _ ۴۲ رعد _ ۲۶ و ۴۵ نحل _ ۵۰ نمل _ ۱۰ و ۴۳ فاطر نازل گردیده‌است و باید توجه داشت که هر جا ذکر مکر خدا در قبال مکرهای بشر آمده‌است که "وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ" منظور جزا دادن مکر است و "ماکر" در وصف حق بمعنای "جزا دهنده مکر" می باشد و این معنی در "لِسَانُ الْعَرَبِ" نیز آمده‌است.

حذر از فریب دنیا: در قرآن مکرر است از جمله در آیات ۵۱ اعراف _ ۳۳ لقمان _ ۵ فاطر.

نهی از کبر و غرور: در آیات مختلفه قرآنیّه ملاحظه می شود نظیر آیه ۵۱ سوره اعراف _ ۳۷ اسراء (بنی اسرائیل) _ ۱۸ و ۳۳ لقمان _ ۲۳ حدید.

نهی از بخل و اِمساک : عبارات مختلفه نازل شده‌است نظیر آنچه در آیات ۱۸۰ سوره آل عمران _ ۳۷ نساء _ ۱۰۰ بنی اسرائیل (اسراء) _ ۲۴ حدید _ ۹ حشر _ ۱۶ تغابن ملاحظه می شود.

نهی از اِسراف : در آیاتی نظیر ۳۱ سوره اعراف _ ۲۷ اسراء (بنی اسرائیل) _ ۱۵۱ شعراء آمده‌است.

نهی از حرص و آز : از جمله در آیاتی مانند ۳۴ سوره توبه (برائت) ۹ حشر _ ۱۸ و ۱۹ معارج _ ۲ و ۳ همزه نازل شده‌است.

نهی از شُرْبِ مُسْكِرَات : شرب خمر بکمال صراحت و قاطعیّت اما

بتدریج و در دو مرحله نهی گردید. آیات ۲۱۹ سوره بقره و ۴۳ نساء مربوط به مرحله اولی و آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده مربوط بمرحله قاطع بعدی می باشد.

نهی از قمار: در آیات ۲۱۹ سوره بقره _ ۹۰ و ۹۱ مائده مصرح است.
 استغفار و توبه از معاصی : در قرآن در متجاوز از ۳۰ آیه ندامت از معاصی و توبه و استغفار مذکور شده است از جمله در آیات ۱۳۳ سوره آل عمران _ ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۰۶ نساء _ ۳۹ مائده _ ۳ و ۵۲ و ۶۱ و ۹۰ هُود _ ۵ نور _ ۷۰ و ۷۱ فرقان _ ۲۵ شوری _ ۸ تحريم.

فصل دوم : تاریخ و مذاهب اسلام

مسلمین در دوران حیات حضرت محمد، با وجود اختلافات سنتی و مشربی و قبیله‌ای، بظاهر متحد بودند و اختلاف مذهبی نداشتند و اگر کسی راه نفاق می‌گرفت طرد و احیاناً مجازات می‌گردید. اما این اتحاد بعد از رحلت رسول‌الله باقی نماند و ریشه اختلاف از اینجا شروع شد که وقتی حضرت علی با عباس بن عبدالمطلب عموی رسول‌الله و فضل و قثم فرزندان وی و أسامة بن زید (فرزند پسر خوانده حضرت پیغمبر) و شقران (خادم پیغمبر) مشغول مراسم تغسیل و تکفین و تدفین عرش مبارک حضرت رسول بودند. مردم به تدبیر عمر با ابوبکر بیعت کردند و او را بمناسبت قدمت در ایمان و شیخوخت و نسبتش بقریش و به اجداد رسول‌الله (۱) بخلافت برگزیدند. عامل دیگری هم که احتمالاً در انتخاب مردم اثر داشت این بود که در پانزده روز آخر که حضرت پیغمبر مریض بودند و در یک جمعه نتوانستند برای نماز جماعت تشریف ببرند ابوبکر را فرستادند (یا بقول بعضی از شیعه خود ابوبکر بجای رسول‌الله رفت) و او پیش‌نماز شد. اما همان موقع که مسلمین مدینه ابوبکر را بخلافت انتخاب کردند، عدّه‌ای قلیلی معترض شدند و بر حسب وصیت شفاهی حضرت رسول، حضرت علی را خلیفه اول و امام مؤمنین دانستند. از آنجمله بودند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، جابر بن عبدالله، عباس بن عبدالمطلب، ابی بن کعب و حذیفه و عدّه‌ای دیگر... این جدائی مستور و اختلاف عقیده، مبدأ و سرچشمه انشقاق و دوگانگی و تقسیم شریعت.

اسلام بدو مذهب بزرگ سنی و شیعه در آتیه گردید و موافقت حضرت علی هم با خلافت ابوبکر و بعد از او عُمَر (۱) و بعد از او عثمان، جلو این تفرقه را نگرفت بلکه موقتاً پنهان ساخت و سی سال نگذشت که اختلاف بکمال شدت نمایان شد و موجب جنگهای خونین میان دو گروه گردید و بعدها اختلافات عقیدتی در اصول و فروع دین و آداب و رسوم مذهبی نیز اضافه شد. بحدی که یکدیگر را کافر، منافق و غیر مسلمان خواندند و خود نیز در داخله تشیع و تسنن به دهها شعبه و مذهب کوچک و بزرگ دیگر تقسیم شدند.

تَسْنُنْ یا اَهْلُ سُنَّتْ :

چون مذهب سنّت وسیعترین مذهب اسلام و پیروانش از همه بیشتر است از تسنن آغاز می‌کنیم. به مسلمان‌هایی که ابوبکر را بعد از حضرت رسول خلیفه اول می‌دانند سنی یا اهل سنّت می‌گویند. سنّت بمعنای راه و روش، سیرت و عادت، اقوال و اعمال است و از این جهت بآنها سنی اطلاق کردند که آنها معتقد بودند بعد از قرآن معصومی وجود ندارد و لذا پس از کتاب الله باید ناظر به سنّت پیغمبر (اقوال و اعمال آنحضرت) بود که خلفای راشدین (چهار خلیفه بعد از رسول اکرم) و صحابه معرف آن سنن بودند، چه در نقل سنّت رسول الله و چه در عمل و تقلید آنها از سنن پیغمبر، و همچنین برای فهم آیات معضله و مبهمه قرآنیّه در مرحله اول بدنبال سنّت پیغمبر می‌رفتند و اگر مشخص نبود به سنّت صحابه توجه می‌نمودند.

البته شیعه نیز باین امر یعنی حُجِّیَّتْ سُنَّتْ پیغمبر عقیده دارد و هر دو گروه قرآن را قَطْعِیُّ الصُّدُورِ و ظَنِّیُّ الدِّلَالَةِ و سُنَّتْ را ظَنِّیُّ الصُّدُورِ و

۱ - در عربی "عَمْرُو" با تلفظ اَمْر خوانده میشود و اگر واو نداشته باشد عَمْر تلفظ می‌گردد.

قطعی الدلالة می‌دانند. باین معنی که صدور قرآن از جانب خداوند قطعی است ولی دلالتش بمعانی در بعضی موارد قابل ظن و تعبیر است در حالیکه سنت پیغمبر صدورش قابل ظن است اما بطور قطع و روشن به مورد و موضوع دلالت می‌کند، ولی فرق سنی و شیعه در مورد قبول سنت اینست که سنی‌ها فقط "سنت پیغمبر" و بعضاً "سنت صحابه" را قبول دارند و ملاک می‌دانند اما شیعه فقط "سنت معصوم" یعنی سنت رسول الله و سنت امام‌ها را حجت می‌داند مثلاً شیعه امامیه اثنی عشریه سنت چهارده معصوم یعنی حضرت پیغمبر، حضرت فاطمه و دوازده امام را ملاک می‌دانند.

خلفای راشدین : به چهار خلیفه اول اسلام که یکی بعد از

دیگری بلافاصله پس از رحلت رسول الله

خلافت نمودند "خلفای راشدین" می‌گویند که بشرح ذیل عبارت بودند از ابوبکر - عمر - عثمان و حضرت علی که جمعاً سی سال از ۱۱ تا ۴۰ هجری خلافت کردند. به دو نفر اول یعنی ابوبکر و عمر که ضمناً پدران عایشه و حفصه دو زوجه رسول الله هم بودند "شیخین" و به دو نفر بعد یعنی عثمان و حضرت علی که دامادهای پیغمبر بودند "صهرین" یعنی دو داماد نیز می‌گویند. ناگفته نماند که بعضی، خلفای راشدین را پنج نفر دانسته‌اند و حضرت حسن بن علی را باقتضای اینکه مسلمانان عراق، بعد از شهادت حضرت علی، با ایشان بیعت کردند، خلیفه پنجم از خلفای راشدین ذکر نموده‌اند. (۱)

ابوبکر : عبدالله بن ابی قحافه که نسبش در پشت هفتم به نسب

حضرت رسول می‌رسد، اولین خلیفه اسلام است. نامش قبل

از اسلام عبْدُاللّات یا عبْدُالعزّی بوده که بعد از ایمان به عبدالله مبدل گشته و به القاب "صدیق" (۲) و "عتیق" (۳) ملقب شده‌است، وی از مؤمنین اولیه

۱ - دائرةالمعارف فارسی ذیل عنوان "راشدین" و لغتنامه دهخدا ذیل عنوان حسن بن علی بن ابیطالب. ۲ و ۳ - صدیق بمعنای راستگو و همیشه راستگو و عتیق بمعنای قدیم و کریم - آزاد شده - خوشرو می‌باشد.

بود و دخترش عایشه بعد از وفات خدیجه حرم حضرت رسول گردید. ابوبکر در حین هجرت و در روزهای اختفاء در غار کوه ثور همراه رسول الله بود و باینجهت به "یار غار نبی" نیز مشهور شد. در اغلب غزوات شرکت جست و جزو عَشْرَةَ مُبَشَّرَه یعنی ده نفر بشارت داده شده به بهشت گردید که عبارت بودند از حضرت علی - ابوبکر - عُمَر - عثمان - طَلْحَه - زُبَیْر - عبدالرحمن بن عَوْف - سَعْد بن ابی وَقَّاص - ابو عُبَیْدَه جَرَّاح و سعید بن زید نُفَیل که بنا بر احادیث اهل سُنَّت حضرت پیغمبر بآنها وعده بهشت دادند.

دوران خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه طول کشید و در زمان او مُسَیْلَمَه کَذَّاب (مسيلمه بن کثیر بن حبيب بن الحارث) که مردی اهل یمامة بود و بشرحی که ذیل وقایع سال نهم هجرت مذکور گشته ادّعی پیغمبری نموده و با سَجَّاح که او هم زنی با ادّعی پیغمبری و با پیروان بیشتر بود ازدواج کرده و باغوای مردم پرداخته بود در جنگ با لشکر خالد بن ولید کشته شد. علی المشهور سَجَّاح از ادّعی پیغمبری گذشت و اسلام آورد و زنده ماند. قرآن مجید هم به امر ابوبکر بوسیله زید بن ثابت تنظیم گردید که بعد، یعنی در زمان خلیفه سوم، قرآن واحد مسلمین گردید. دیگر آنکه لشکرهای اسلام در این دوران بسرداری خالد بن ولید و ابو عُبَیْدَه قسمتهائی از شام و بین النهرین را فتح نمودند.

ابوبکر با انقطاع از مال دنیا زندگی و خلافت کرد و تَأَسَّی بمولای خویش نمود که می نویسند بعد از مرگ جزیک لباس و یک شتر و یک غلام از وی نماند. وفاتش را بسنّ ۶۳ سالگی در ۲۲ جمادی الآخره سال ۱۳ هجری در مدینه ثبت نموده اند.

عُمَر: بعد از ابوبکر بر طبق وصیّتش عُمَر بن خَطَّاب بن نُفَیل ملقب به "فَارُوق" و "امیر المؤمنین" خلیفه شد. عُمَر نیز مانند ابوبکر پدریکی از زُوجات پیغمبر (حَفْصَه) بود و خودش هم داماد حضرت علی

گردید یعنی با اُمّ کلثوم (زینب صُغری) (۱) دختر حضرت فاطمه هم ازدواج کرد.

عُمَر مردی باکیاست و مدبّر و حادّ بود. در غزوات شرکت جُست و جزو عَشْرَةُ مُبَشِّرَةِ گردید. بعد از ابوبکر ده سال و نیم خلافت کرد و در عین قدرت چه بسا مثل فقراء بر صحن مسجد خوابید و مراعات انقطاع نمود. وی سرتا سر شامات و عراق و جنوب و غرب ایران و مصر و قسمتی از الجزیره را فتح کرد و دو شهر "بصره" و "کوفه" را بنا نمود. زکاة و مالیات و خراج (۲) و جزیه (۳) را منظم کرد و بیت‌المال را تأسیس نمود. یهودیان را از حجاز اخراج کرد و خود عاقبة‌الامر بدست غلام مُغیرَة بن شعبه موسوم به فیروز و مشهور به ابو لؤلؤ بضر بکارد کشته شد. سنّ او را بموقع وفات باختلاف بین ۵۳ تا ۶۳ نوشته‌اند.

عُمَر قبل از مرگ، شش نفر را معین کرده بود که بعد از او یکی را از میان خویش بخلافت برگزینند و آن شش نفر عبارت بودند از حضرت علی _ عثمان _ طلحه _ زُبیر _ سعد وَقَاص و عبدالرحمن بن عَوْف که از میان خویش عثمان را با شرائط خودشان انتخاب کردند.

عثمان : عثمان بن عَفَّان بن ابی‌العاص بن اُمیّة بن عبدالشمس بن

۱ _ در "منتهی الارب" ذیل کلمه کلثوم مسطور است: "و اُمّ کلثوم . . . و دختر علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه و هی زینب الصُغری و امّها فاطمة بنت رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلّم و تزوّجها عمر بن الخطّاب رضی‌الله عنه و ولدت له زیداً و رقیّه." انتهى در دائرة‌المعارف فارسی هم ذیل نام "عمر خطّاب" این مطلب مندرج است. اما عقائد دیگران در این باره مختلف میباشد که در لغتنامه دهخدا به بعضی از آنها در ذیل عنوان "اُمّ کلثوم" اشاره شده است. ۲ _ خراج نوعی مالیات زمین و در بعضی مواقع مالیات از محصول بوده که از غیرمسلمانان اخذ میشده است. ۳ _ جزیه مالیات سرانه‌ای است که غیرمسلمانان بحکومت اسلامی باید پردازند.

عبد مناف بسال ۷ عام الفیل متولد شد و از مؤمنین اولیه و از عَشْرَةُ مُبَشَّرَه گردید. وی که تاجری ثروتمند از خاندان اُمیّه بود پس از عمر خلیفه سوم گردید. لقبش ذوالنورین است یعنی دارای دو نور زیرا با دو دختر رسول الله: رُقَیَّه و پس از فوت او با اُمّ کلثوم، ازدواج کرد. در زمان پیغمبر با گروه اول به حبشه مهاجرت نمود و پس از سه ماه بازگشت. در بعضی غزوات شرکت نمود و تبرعات مهمی هم داد.

عثمان در مدت ۱۲ سال خلافت (از ۲۳ تا ۳۵ هجری) بفتوحات جدید در شمال آفریقا و سرتاسر ایران و قفقاز نائل گشت و کار انتشار قرآن واحد را انجام داد ولی بطور کلی موجب نارضائی مسلمین گردید زیرا تمام اقوام خود را از بنی امیه، فرماندار و فرمانده و والی نمود که اکثری از آنها بعدالت حکومت ننمودند. عثمان در سال ۳۵ هجری در خانه خودش بر اثر هجوم مردم بقتل رسید.

حضرت علی: بعد از عثمان حضرت علی ابن ابی طالب ابن

عبدالمطلب بن هاشم پسر عمو و داماد و برادر خوانده حضرت رسول، خلیفه شدند. حضرت علی در سال ۳۰ عام الفیل یعنی ۳۰ سال بعد از حضرت محمد و بعقیده شیعیان در ۱۳ رجب در مکه متولد شدند. مادر آن حضرت نیز هاشمی و موسوم به فاطمه بنت اسد بن هاشم و دختر عموی پدر رسول الله بودند (به جدول مراجعه شود). حضرت علی در ۲۵ سالگی، در سال ۲ هجرت با حضرت فاطمه دختر ۹ ساله پیغمبر ازدواج کردند و تا حضرت فاطمه حیات داشتند (تا چند ماه بعد از رحلت پیغمبر) ازدواج دیگری ننمودند. بعداً ازدواج‌هایی فرمودند و صاحب اولاد بسیار شدند که أشهر آنها حضرت حسن و حضرت حسین و زینب و اُمّ کلثوم (هر چهار از حضرت فاطمه) و محمد حنفیه و عباس (قمر بنی هاشم - ابوالفضل) میباشند.

حضرت علی در تمام غزوات، بغیر از غزوه تبوک شرکت کردند و شیر ژیان و علمدار شجیع سپاه اسلام بودند. در غزوه تبوک هم به امر حضرت

پیغمبر برای حفظ شهر از مقاصد سوء منافقین در مدینه ماندند ولی چون مردم شایعه ساختند که رسول الله حضرت علی را بعثت عزیز بودن جانشان همراه نبرده‌اند، سریعاً خود را بسپاه رسانیدند و حضرت رسول فرمودند که منافقین دروغ گفته‌اند و ایشان را برای حفظ شهر و سرپرستی از عائله مبارکه در مدینه گذاشته بودند و فرمودند "یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی" که متأسفانه بعضی از شیعیان جمله مزبور را بمعنای قطع موهبت رسالت و ختم فیض هدایت الهیه دانسته و بیان مبارک را اینطور تعبیر می‌کنند که دیگر پیغمبری از طرف خدا برای هدایت خلق مبعوث نخواهد شد (۱) و حال آنکه رسول الله بعد از تشبیه نسبت حضرت علی بخودشان به هارون و حضرت موسی که برادر بودند، در بیان رفعت مقام اوصیای خویش این عبارت را فرمودند که بعد از حضرتشان، "نبی" مانند آنها که بعد از حضرت موسی ظاهر شدند ظاهر نخواهد گشت.

حضرت علی در دوران پنج ساله خلافتشان با مخالفت و طغیان فرماندهان زمان عثمان که از خاندان امیه بودند مخصوصاً معاویه مواجه شدند و جنگها نمودند. اولین قیام علیه حضرت علی بوسیله طلحه و زبیر بود که بهمراهی عایشه به جنگی برخاستند که به "جنگ جمل" مشهور شد زیرا عایشه بر جملی (شتری) سوار بود که زده شد و شتربان هم فرار کرد و عایشه اسیر گردید... اما حضرت علی او را با احترام به بصره و سپس به مدینه فرستادند. طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوام نیز در این جنگ که در نزدیکی بصره در جمادی الثانی سال ۳۶ رخ داد کشته شدند و لشکر آنها منهزم گردید. طلحة از مسلمین اولیه و از صحابه باوفای رسول الله بود که در غزوات خصوصاً در غزوه احد شجاعت بسیار نشان داد و جزو عشره مبشره گردید و زبیر نیز در اول ظهور، سن ۱۲ مؤمن شد و خود

۱ - از جمله در تاریخ انبیاء (عمادزاده) صفحه ۸۲۳.

پسرعمه رسول الله یعنی فرزند صَفِيَّه قُرَيْشِيَّه دختر عبدالمطلب و همچنین برادرزاده خدیجه یعنی فرزند عوام بن خُوَیلد و از صحابه وفادار و جزو عشره مبشره بود. این دو با خلافت حضرت علی بیعت کرده بودند ولی بعد چنان قیام و اقدامی نمودند. مشهور است که حضرت علی بر مرگ طلحه و زبیر گریستند.

دیگر جنگ مهم صِفِین است که در غرب رود فرات در محلی بهمین نام لشکر حضرت علی با لشکر معاویه مصاف دادند و این جنگ ۱۱۰ روز طول کشید و طی آن چند ده هزار نفر کشته شدند (۱) و آخر شکست در سپاه معاویه افتاد به تدبیر و حیلۀ عمرو عاص قوای معاویه قرآنها را بر سر نیزه کرده و پیشنهاد حَکَمِیت کردند. معاویه عمرو عاص را حَکَم نمود و حضرت علی ابو موسی اشعری را که مردی مخلص ولی ساده لوح و بی تدبیر بود. این دو حَکَم قرار گذاشتند که اول در ملاء عام حضرت علی و معاویه را خلع کنند و بعد انتخاب خلیفه را بشورائی واگذارند. لذا ابوموسی اشعری اعلام کرد که من علی و معاویه را خلع می کنم. اما بعد از او عمرو عاص اعلام نمود که من علی را خلع و معاویه را منصوب می نمایم و در نتیجه حَکَمِیت بضرر حضرت علی تمام شد و این امر موجب گردید که تعداد کثیری از سپاهیان و طرفداران حضرت علی باین تحکیم اعتراض کردند و "لا حُکَمَ إِلَّا لِلَّهِ" گویان (۲) از لشکر حضرت علی با حالت دشمنی خارج شدند که به "خوارج" مشهور گشتند و با حضرت علی از در مخالفت و جنگ درآمدند تا واقع شد که در نهروان در صفر سال ۳۸ با لشکر

۱ - لشکر هرطرف را در صِفِین کم و بیش در حدود صد هزار نفر نوشته اند که در این مدت طولانی به جنگهای متفرقه پرداختند تا اینکه در ۱۰ صفر سال ۳۷ هجری مصاف عمومی دادند که هزاران نفر کشته داد. ۲ - در قرآن در آیات ۵۷ سوره انعام و ۴۰ و ۶۷ سوره یوسف مکرر آمده است که **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** یعنی قضاوت و حکم نیست مگر خداوند را.

حضرت علی مصاف دادند و اکثر آنها کشته شدند و شکست فاحش خوردند اما از بین نرفتند و باقی ماندند و در تاریخ مصدر قتل‌ها و غارت‌ها شدند و هم عقائد مذهبی جدید بوجود آوردند و خود بشعبه‌های مختلفه بشرح زیر تقسیم گشتند. از خوارج سه تن عزم قتل معاویه و عمرو عاص و حضرت علی نمودند که سومی توفیق یافت و او عبدالرحمن بن ملجم بود که در ۱۷ یا ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجرت رأس مبارک حضرت علی را در موقع ادای نماز سحر با ضربه شمشیر شکافت که منجر به رحلت آن حضرت بعد از دو روز گردید. محلّ دفن مبارک را بملاحظه کینه‌ها و عداوت‌های همین قبیل نفوس تا یک قرن مخفی نگه داشتند تا در اواسط قرن دوم مدفن مزبور در نجف که آنزمان نزدیک کوفه بود شناخته شد.

خوارج: بشرحی که مذکور شد به معترضین به تحکیم حضرت علی در جنگ صفین و حکمیت ابوموسی اشعری نماینده آنحضرت "خوارج" اطلاق گردید. که بتدریج فرقه بزرگی شدند و هم در جزیره العرب و هم در عراق و ایران خصوصاً در کرمان و سیستان و خراسان قدرت یافته و مقاومت‌های تهدید کننده‌ای برای خلفای اموی و عباسی محسوب گشتند. وسعت و انتشار و قدرت آنها در قرون اولیه هجری بقدری بود که بعضی از مورخین آنها را مذهب مستقل و بزرگی مانند سنی و شیعه محسوب نموده و خوارج را گروه سوم از سه انشعاب مهم مذهبی در صدر اسلام در زمینه اختلاف در مسأله جانشینی دانسته‌اند.

خوارج را "حروریّه" نیز نامیده‌اند باقتضای اینکه در "حروراء" در نزدیکی کوفه بر حضرت علی قیام کردند. ایضاً بآنها مُحَكَّمَة هم گفته‌اند زیرا، بعقیده خودشان، در اختیار قتل یا کفر، قتل را ترجیح دادند و مسلمان ماندند و مصداق حدیث الْجَنَّةُ لِلْمُحَكَّمِينَ گشتند و یا بقولی بمناسبت اینکه در تحکیم حضرت علی و معاویه در صفین موافقت نکردند و باشعار لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ از صف اصحاب حضرت علی خارج شدند. بالاخره به "شُراة" نیز مشهورند در استناد بآیه ۲۰۷ سوره بقره "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

یَشْرِي... " ویا آیه ۷۴ سوره نساء "فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ...".
 خوارج بتدریج دارای عقائد شرعی و فقهی خاص شدند و بهمین جهت به
 شعبه‌ها و فرقه‌های مختلفه تقسیم گشتند از جمله:
 اِبَاضِيَّة : که پیروان عبدالله بن اِباض تَمِيمِي متوفی بسال ۱۳۰ میباشند و
 بزرگترین و وسیع‌ترین فرقه خوارج محسوب می‌شوند.
 اَزَارِقَة : پیروان اَبی راشد نافع بن اَزْرَق بودند.
 نَجْدَات : پیروان نَجْدَة بنِ عامرِ حَنْفِي بودند که خود به سه گروه تقسیم
 شدند.

صُفْرِيَّة : پیروان زیاد بن اَصْفَر بودند (بعضی آنها را منسوب به عبدالله بن
 صفار دانسته‌اند و برخی وجه تسمیه آنها را زردی رنگ رخسارشان نوشته‌اند)
 (لغتنامه دهخدا)

عَجَارِدَة : پیروان عبدالکریم بن عَجْرَد (بقولی عبدالرحمن بن عَجْرَد)
 می‌باشند که بآنها عَجْرَدی نیز گفته‌اند و اینها بسیار متعصب و افراطی بودند و
 بشعب مختلفه تقسیم شدند.

حَمَزِيَّة : پیروان حَمَزَة بن عبدالله (آذرک) بودند که او در اواخر قرن دوم و
 اوائل قرن سوم در سیستان و تا حدود سند و کابل بفتوحاتی نائل آمد و کارش
 بالا گرفت.

مِمْوْنِيَّة : پیروان مِمْوْن بن عِمْران بودند و اینها غیر از مِمْوْنِيَّة اسمعیلیه‌اند
 که پیروان عبدالله بن مِمْوْن قَداح می‌باشند.

تُعَالِبَة : پیروان تُعَلْبَة بنِ عامرِ بودند که خود به چهار فرقه تقسیم
 شدند.

فِرَقِ خَوَارِجِ را تا ۱۵ نوشته‌اند. عقائد این فرقه‌ها غالباً افراطی و با یکدیگر
 متفاوت بوده و هست. بنقل از فرائد "قاعدة كلّ مذاهب خوارج حبّ
 شیخین و تبرّای از صِهْرَيْن است"

خوارج با خلفای اُموی و عَبّاسی هم مخالف بودند و در انتخاب خلیفه
 عقیده داشتند که لازم نیست خلیفه حتماً از خاندان رسول‌الله و یا از

قریش و یا حتی از اعراب انتخاب شود بل کافیست که خلیفه مسلمانی مُتَّقِی و حائز شرائط امامت و پیشوائی اُمّت باشد. همچنین معتقد بودند که هرگاه خلیفه به وظائفش عمل نکند باید معزول گردد چنانکه عثمان هم در سالهای آخر و حضرت علی در جنگ صِفِّین، بزعم آنها، بر حسب احکام الله عمل نکردند و ناگزیر مقتول شدند. خوارج مسلمانانی را که عامل باو امر الهی نبودند و یا مرتکب معاصی کبیره می شدند "مُوحِّد" می شمردند نه "مُؤْمِن" و بعضی از آنها مسلمانهای متخلف از احکام الله و مرتکبین گناهان بزرگ حتی مخالفین مذهب خویش را کافر و واجب القتل محسوب می داشتند و حتی پیروان بعضی فرَقِ خوارج، قتل زن و فرزند کافران را هم واجب می دانستند و عموماً جهاد را از مهمّترین ارکان دین می شمردند... و در نتیجه این معتقّدات افراطی مورد رعب و عداوت خلفاء و علمای مذاهب فقهی اهل سنّت و بطریق اولی مورد بغض و کینه شیعه ولی مورد پشتیبانی گروههای سیاسی مخالف خلافت های وقت قرار می گرفتند... تا اینکه بعد از سه قرن از اهمیّت افتادند ولی باقی ماندند و مذاهب معتدلی از آنها مثل اِباضیّه در بعضی از ممالک و مناطق مثل عمان که اکثر اِباضی هستند و در شرق و شمال آفریقا وجود دارند.

مُرْجِئَة : فرقه مذهبی است که در اواسط قرن اول هجری با عقائدی متفاوت بل مقابل خوارج بوجود آمد و تا حدود یک قرن انتشار و پیشرفت داشت. در قضاوت در کار عثمان و حضرت علی و معاویه و حَکَمِیَّتِ صِفِّین معتقد بلزوم واگذاری و اِرْجاء لامر الله بودند و بآیه مبارکه ۱۰۶ سوره توبه استناد می کردند که "آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ" لذا با هیچیک از آنها مخالفت نمی کردند و احدی را مجاز به داوری در باره اعمال خلیفه نمی دانستند حتی با تکفیر مخالف بودند و عقیده داشتند که ایمان امری قلبی است که دیگران از آن خبر ندارند و نمی توانند بوجود یا عدمش حکم کنند. تخلف از احکام شرع و ارتکاب معاصی کبیره را هم دلیل عدم ایمان نمی دانستند و

در مقابل خوارج که می‌گفتند:

" إِنَّ الْإِيمَانَ مَعْرِفَةٌ بِاللَّهِ وَبُرُؤٌ بِرُسُلِهِ وَالْإِيمَانُ بِالْفَرَائِضِ وَالْكَفُّ عَنِ الْكِبَائِرِ " اظهار میداشتند که: " لَا تَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ مَعْصِيَةٌ كَمَا لَا تَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ طَاعَةٌ " (۱) یعنی در قبال خوارج که ایمان را علاوه بر عرفان خدا و انبیاء با اجرای واجبات و احکام و خودداری از ارتکاب گناهان بزرگ می‌دانستند، مُرَجِّئَه می‌گفتند که ارتکاب معصیت ضرری بایمان نمی‌زند همانطور که طاعت با وجود کفر نفعی نمی‌رساند. وجه تسمیه آنها نیز بجهت عقیده ایشان به إرجاء (یعنی به تأخیر انداختن) قضاوت بروز قیامت و مجازات و مکافات حضرت احدیت بوده است. أَبُو شِمْرٍ قَدْرِي وَ غَيْلَانُ دِمَشْقِي وَ جَهْمُ بْنُ صَفْوَانَ وَ بَعْضِي أَبُو حَنِيفَةَ نَعْمَانَ بْنِ ثَابِتٍ رَأَى مُرَجِّئِي دَانِسْتَهَانَ (و یا عقائد مُرَجِّئِي داشته‌اند).

أمویان (بنی امیه): هرچند از نظر شیعه، بطوریکه خواهد آمد،

حضرت علی بعد از رحلت پیغمبر اولین

امام و خلیفه بحق بودند و بعد از حضرت علی، فرزندشان حضرت حسن باید امام و خلیفه مسلمین میشدند اما عملاً بعد از شهادت حضرت علی، معاویه فرزند ابوسفیان خلیفه و سرسلسله خلفای اموی (بنی امیه) گردید.

دودمان امیه قبل از پیغمبر و زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر با بنی هاشم که حضرت رسول از آن خاندان بودند رقابت و احیاناً دشمنی داشتند چنانکه می‌بینیم در زمان حضرت پیغمبر ابوسفیان (پدر معاویه) طی ۱۳ سال در مکه رسول الله را آنهمه رنج داد و بعد از هجرت مبارک آنهمه بر حضرت رسول هجوم برد و در بدر و أحد و خندق با ایشان جنگید بل عامل اکثر جنگها گردید ... وَ حَكَمُ بْنُ أَبِی الْعَاصِ (پسر عموی ابو سفیان و عموی عثمان) حتی بعد از مسلمان شدن، در سال فتح مکه، باز هم آنقدر عداوت ورزید که رسول الله او را به طائف تبعید نمودند تا

۱ _ مأخوذ از صفحه ۵۱ جلد اول تاریخ ادبیات در ایران.

اینکه عثمان در زمان خلافتش وی را به مدینه آورد ... حالا معاویه پسر ابوسفیان خلیفه اول اموی شده، همان معاویه که با حضرت علی، صاحب آنهمه مقام و خلیفه اسلام، جنگید و دیگر معلوم است که وضع بر بنی هاشم خصوصاً آل علی و آل عباس چگونه گردید. بعد از معاویه پسرش یزید خلیفه شد که مُسَلِم بن عَقِیل بن ابیطالب را در کوفه و حسین بن علی بن ابیطالب نوۀ عزیز رسول الله را با خانواده مبارکه و اقوام و یارانش در صحرای کربلا شهید کرد ... بعد از او پسرش، معاویه ثانی، برای دو سه ماه خلیفه سوم اموی گردید و سپس مروان پسر همان حَکَم تبعیدی به طائف و سپس ده نفر دیگر از دودمان او (حَکَم بن ابوالعاص بن امیّه) خلیفه شدند که جمعاً ۱۴ نفر از این دودمان امیّه بمدّت ۹۲ سال، از ۴۰ تا ۱۳۲ هجری، بدون اعتناء با اصول معنوی و روحانی اسلام خلافت بل حکومت و سلطنت کردند و مرکز پرچاه و جلال حکومتشان هم در دمشق بود. (به جدول مربوطه نیز مراجعه شود).

در دوره بنی امیّه (أمویان) فتوحات اسلام بسیار گسترده شد و در شرق و شمال از کاشغر چین و سند هندوستان و جیحون ترکستان و سمرقند افغانستان و شمال و جنوب خراسان بل ایران از قفقاز تا خوزستان و در غرب سرتاسر شمال آفریقا و کشور اندلس (اسپانیا) و قسمتی از جنوب فرانسه زیر سُلطه لشکر اسلام درآمد. در زمان عبدالملک خلیفه پنجم اموی سکه اسلامی هم ضرب شد. زبان عربی رواج یافت و قواعد صرف و نحو بر صفحه آمد و مدون شد و بحث های شرعی و اصولی و عرفانی و فلسفی آغاز گردید که کل حکایت از قدرت غالبه شریعت الله می نمود ... اما چون در دوران بنی امیّه روحانیت و تعالیم عالیۀ اخلاقی اسلام از قبیل وارستگی و انقطاع - تقوی و عدالت و نظائر آنها کاملاً مراعات نمی گردید و حکومت امویان با مظالم بسیار خصوصاً بر بنی هاشم و اهل ایران که طرفدار خاندان رسول الله بودند، توأم بود لذا نارضائی های بسیار در عالم اسلام بالاخص در ایران بوجود آمد بطوریکه بالاخره با قیام ایرانیان بسرداری ابومسلم مزوزی

(خراسانی) به دوران خلافت اموی در سال ۱۳۲ هجری قمری خاتمه داده شد و مروان ثانی مشهور به حمار که چهاردهمین خلیفه اموی بود مقتول گردید و خلافت بشرح ذیل به عباسیان منتقل شد ولی امویان تا سه قرن دیگر یعنی تا ۴۲۲ هجری در اسپانیا حکومت محدود و منطقه‌ای نمودند.

خلفای اموی (بنی امیه)

نام	مدت خلافت		مدت خلافت	
	به	به	به	به
	هجری قمری	هجری قمری	میلادی شمسی	میلادی شمسی
	آغاز	پایان	آغاز	پایان
۱ معاویّه ۱ (ابن ابی سفیان)	۴۱	۶۰	۶۶۱	۶۸۰
۲ یزید ۱ (ابن معاویّه)	۶۰	۶۴	۶۸۰	۶۸۳
۳ معاویّه ۲ (ابن یزید)	۶۴	فقط چند ماه	۶۸۳	۶۸۳
۴ مروان ۱ (ابن حکم)	۶۴	۶۵	۶۸۳	۶۸۵
۵ عبدالملک (ابن مروان)	۶۵	۸۶	۶۸۵	۷۰۵
۶ ولید ۱ (ابن عبدالملک)	۸۶	۹۶	۷۰۵	۷۱۵
۷ سلیمان (ابن عبدالملک)	۹۶	۹۹	۷۱۵	۷۱۷
۸ عمر (ابن عبدالعزیز)	۹۹	۱۰۱	۷۱۷	۷۲۰
۹ یزید ۲ (ابن عبدالملک)	۱۰۱	۱۰۵	۷۲۰	۷۲۴
۱۰ هشام (ابن عبدالملک)	۱۰۵	۱۲۵	۷۲۴	۷۴۴
۱۱ ولید ۲ (ابن یزید)	۱۲۵	۱۲۶	۷۴۴	۷۴۴
۱۲ یزید ۳ (ابن ولید ۱)	۱۲۶	فقط چند ماه	۷۴۴	۷۴۴
۱۳ ابراهیم (ابن ولید ۱)	۱۲۶	۱۲۷	۷۴۴	۷۴۵
۱۴ مروان ۲ (ابن محمد)	۱۲۷	۱۳۲	۷۴۵	۷۵۰

عَبَّاسِيان: (بنی عَبَّاس یا آل عَبَّاس)

قبل از کشته شدن

مروان بن محمد

چهاردهمین و آخرین خلیفه اموی، ابوالعبَّاس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ملقب به "سَفَّاح" که نسل چهارم از عَبَّاس عموی حضرت رسول بود در کوفه اولین خلیفه عَبَّاسی گردید و او خیلی زود خلیفه اموی و عُمَّال بنی امیه و مخالفین سابق را از بین برد و بعد از او برادرش منصور حتی بانی خلافت آنان ابومسلم خراسانی را هم کشت و بنیان دوران طولانی خلافت عَبَّاسیان یا آل عَبَّاس یا بنی عَبَّاس را بنا نهاد. در این دوره پانصد ساله از ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری ۳۷ خلیفه از دودمان و نسل عَبَّاس خلافت نمودند همان عَبَّاس که بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء: "عَبَّاس عموی پیغمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت سقایةالحاج بود بعد در اسلام بمقامی رسید که سلاله او در پانصدسال، خلافت چهار اقلیم کردند" (۱) انتهى

مرکز خلافت عَبَّاسیان بیشتر در بغداد بود و در دوران طولانی آنان فتوحات اسلامی آنقدر زیاد نبود که بالعکس شکوفائی علوم و صنایع و ادبیات و بسط معارف و توسعه فرهنگ اسلامی فوق العاده زیاد و حیرت انگیز بود. قدرت خلفای عَبَّاسی خصوصاً در نیمه دوم دوران خلافتشان آنقدر کم شد که اغلب خلفاء محتاج پشتیبانی حُکَّام و فرمانروایان مناطق دور و نزدیک می شدند و در هر گوشه از قلمرو اسلام و ممالک مفتوحه نیز انقلاب و طغیان و خروج ملاحظه می شد که چه بسا منجر به تشکیل حکومت مستقل و تهدید بغداد و حتی غلبه بر بغداد می گردید که کل نتیجه سوء رفتار و سوء تدبیر خلفای عَبَّاسی (در مرحله اولی) و تحقیر ملل غیر عرب و ظلم بر آنها و اتخاذ سیاست مکر و غدر و خیانت و قتل بود که ریشه های عداوت را بوجود آورد.

۱ - نقل از اسرار الآثار ذیل عنوان عَبَّاس.

بعضی از مؤرخین، دوران طولانی خلافت عباسی را به دو دوره تقسیم می‌کنند. یکی دوره اول از سفاح تا مرگ مأمون یعنی از ۱۳۲ تا ۲۱۸ و بقولی از سفاح تا "مطیع" یعنی از ۱۳۲ تا ۳۳۴ و دیگر دوره ثانی از ۲۱۸ یا ۳۳۴ تا آخر دوره عباسی. در هر حال دوره کوتاه اول را دوران عزت و استقلال خلفای عباسی می‌دانند که اوجش در دوره هارون الرشید از ۱۷۰ تا ۱۹۳ بود و نیمه طولانی‌تر دوم را دوره خلافت ظاهری و ضعیف و بدون قدرت واقعی نوشته‌اند. قیام و طغیان ملل و اقوام علیه خلفای عباسی در طول این دوران ملاحظه می‌شود با این تفاوت که خلفاء در ثلث اول دوره عباسیان (و در بعضی دوره‌های خلافتی نسبتاً مقتدر بعد) موفق بسرکوبی و منقرض ساختن آنان می‌شدند و در دو ثلث دیگر این دوره قادر بمقابله نشده و بقبول حکومت ملی تن در داده و چه بسا باین راضی شده‌اند که فقط احکام تشریفاتی آن فرمانروایان مستقل را که بمنزله تصدیق و تبریک بود صادر نمایند. مثلاً در ایران بطرق مختلفه علیه خلفای عباسی و اعراب قیام و اقدام می‌شد: از لحاظ ادبی واجتماعی نهضت شعوبیه (۱) قابل ذکر است

۱ - شعوبیه ایرانیانی بودند که در قبال بنی‌امیه و اعراب که ایرانیان را تحقیر مینمودند و اعجام و موالی می‌خواندند، به‌آیه قرآنیّه ۱۳ سوره حجرات استدلال می‌کردند که خداوند بشر را مذکر و مؤنث خلق کرد و به شعوب مختلفه درآورد تا بایکدیگر مؤانست کنند و بهترین آنها نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست بقوله تعالی: "يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ" بهمین جهت آنها را شعوبیه نامیدند. اما بتدریج اعتقاد شعوبیان در دوره عباسیان تبدیل به تحقیر اعراب گردید و ادباء و شعراء و خطبائی در این مکتب ظاهر شدند که به هجو اعراب و مدنیّت آنها و تحریک عرق ملی ایرانی‌ها پرداختند: از شعراء خُریمی، مُتوگلی، بشار. از نویسندگان ابو عثمان سعید بن حمید، بختگان. هیثم بن عدی، سهل بن هارون دشت‌میشانی، علان شعوبی (وراق) و ابوعبیده مُعمر بن المثنی میباشند.

خُلَفای عَبَّاسی

مدّت خلافت		مدّت خلافت		لقب
به		به		
(میلادی شمسی)		(هجری قمری)		
خاتمه	آغاز	خاتمه	آغاز	
۷۵۴	۷۵۰	۱۳۶	۱۳۲	۱ سفّاح
۷۷۵	۷۵۴	۱۵۸	۱۳۶	۲ منصور
۷۸۵	۷۷۵	۱۶۹	۱۵۸	۳ مهدی
۷۸۶	۷۸۵	۱۷۰	۱۶۹	۴ هادی
۸۰۹	۷۸۶	۱۹۳	۱۷۰	۵ هارون الرشید
۸۱۳	۸۰۹	۱۹۸	۱۹۳	۶ امین
۸۳۳	۸۱۳	۲۱۸	۱۹۸	۷ مأمون
۸۴۲	۸۳۳	۲۲۷	۲۱۸	۸ معتصم
۸۴۷	۸۴۲	۲۳۲	۲۲۷	۹ واثق
۸۶۱	۸۴۷	۲۴۷	۲۳۲	۱۰ متوکل
۸۶۲	۸۶۱	۲۴۸	۲۴۷	۱۱ منتصر
۸۶۵	۸۶۲	۲۵۱	۲۴۸	۱۲ مستعین
۸۶۹	۸۶۵	۲۵۵	۲۵۱	۱۳ معتر
۸۷۰	۸۶۹	۲۵۶	۲۵۵	۱۴ مهتدی
۸۹۲	۸۷۰	۲۷۹	۲۵۶	۱۵ معتمد
۹۰۲	۸۹۲	۲۸۹	۲۷۹	۱۶ معتضد
۹۰۸	۹۰۲	۲۹۵	۲۸۹	۱۷ مکتفی
۹۳۲	۹۰۸	۳۲۰	۲۹۵	۱۸ مقتدر

بقیة خلفای عباسی

مدت خلافت		مدت خلافت		لقب
به		به		
(میلادی شمسی)		(هجری قمری)		
آغاز	خاتمه	آغاز	خاتمه	
۹۳۴	۹۳۲	۳۲۲	۳۲۰	۱۹ قاهر
۹۴۰	۹۳۴	۳۲۹	۳۲۲	۲۰ راضی
۹۴۴	۹۴۰	۳۳۳	۳۲۹	۲۱ متقی
۹۴۶	۹۴۴	۳۳۴	۳۳۳	۲۲ مستکفی
۹۷۴	۹۴۶	۳۶۳	۳۳۴	۲۳ مطیع
۹۹۱	۹۷۴	۳۸۱	۳۶۳	۲۴ طائع
۱۰۳۱	۹۹۱	۴۲۲	۳۸۱	۲۵ قادر
۱۰۷۵	۱۰۳۱	۴۶۷	۴۲۲	۲۶ قائم
۱۰۹۴	۱۰۷۵	۴۸۷	۴۶۷	۲۷ مقتدی
۱۱۱۸	۱۰۹۴	۵۱۲	۴۸۷	۲۸ مستظهر
۱۱۳۵	۱۱۱۸	۵۲۹	۵۱۲	۲۹ مسترشد
۱۱۳۶	۱۱۳۵	۵۳۰	۵۲۹	۳۰ راشد
۱۱۶۰	۱۱۳۶	۵۵۵	۵۳۰	۳۱ مقتفی
۱۱۷۰	۱۱۶۰	۵۶۶	۵۵۵	۳۲ مستنجد
۱۱۸۰	۱۱۷۰	۵۷۵	۵۶۶	۳۳ مستضیء
۱۲۲۵	۱۱۸۰	۶۲۲	۵۷۵	۳۴ ناصر
۱۲۲۶	۱۲۲۵	۶۲۳	۶۲۲	۳۵ ظاهر
۱۲۴۲	۱۲۲۶	۶۴۰	۶۲۳	۳۶ مستنصر
۱۲۵۸	۱۲۴۲	۶۵۶	۶۴۰	۳۷ مستعصم

از نظر نظامی و جنگی قیام سُنْبَاد (اسپهد فیروز) (۱) و الْمُقَنَّعِ هِشَامِ (۲) و بعد از آنها طاهر بن الحسین مشهور به "طاهر ذوالیمینین" که از خراسان برخاستند و طاهر در سال ۱۹۸ هجری بغداد را هم فتح نمود و در ایران حکومت ملی طاهریان را بوجود آورد و بعد از آنها صفاریان و بعد سامانیان و سپس دیالمه (آل بویه) و غزنویان و ترکان سلجوقی که بغداد و ورای آن را تسخیر نمودند و سپس آتابکان و خوارزمشاهیان تا یورش مغولها در قرن هفتم هجری، حکومت‌های مستقل بوجود آوردند که کلّ نشانه ضعف خلفای عبّاسی و نداشتن قدرت و نفوذ کافی در ایران و در مشرق زمین بود گو اینکه در سایر مناطق و اقالیم نیز همین ضعف و ناتوانی خلفای عبّاسی خصوصاً در دو ثلث اخیر دوران خلافتشان ملاحظه می‌شود چنانکه قرامطه که از بحرین قیام کرده بودند خلیفه را شکست دادند و حجاز را هم فتح نمودند. در شمال آفریقا و مصر، اسمعیلیان دولت و خلافت مستقل فاطمی را بوجود آوردند که در برابر خلافت عبّاسی قدرتی بزرگ و حکومتی گسترده و قوی بود. در شمال شام حکومت حَمْدانیان استقلال داشت چه زمانی که با خلفاء مخالفت می‌کردند و چه زمانی که با آنها موافقت می‌نمودند.

جنگهای دو بیست ساله صلیبی نیز در همین دوران واقع شد و آن "نبردی طولانی بین قوای مسیحی و اسلامی بود که از ۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱

۱. سُنْبَاد سردار زردشتی ابومسلم خراسانی بود که بخونخواهی ابومسلم، علیه منصور خلیفه عبّاسی قیام نمود و بعد از فتوحاتی در نزدیکی همدان شکست خورد و مقتول گردید (۱۳۷ هجری). ۲. مُقَنَّعِ خراسانی یا الْمُقَنَّعِ (هشام یا هاشم) بعد از ابومسلم در خراسان علیه مهدی خلیفه عبّاسی قیام کرد ولی در ۱۶۹ هجری قبل از اسارت بدست دشمن، خود و خانواده‌اش را کشت. چون افراد او جامعه سفید برتن میکردند به آنها "سپید جامگان" یا مُبِیَّضَه میگفتند و آنها لباس سفید را در تضاد با لباس و شعار سیاه عبّاسیان میپوشیدند

میلادی یا ۴۸۸ تا ۶۹۰ هجری بمدّت دو قرن طول کشید. مسیحیان تحت عنوان آزاد کردن بیت‌المقدس جنگ را آغاز کردند و طیّ ۹ دوره نبرد فتوحاتی نمودند و شکست‌هایی خوردند تا بالاخره بدون هیچ پیروزی آخرین پایگاه خود را که عکا بود در ۱۲۹۱ (۶۹۰ هجری) از دست داده باروپا مراجعت کردند" (۱) در طول این جنگها نیز لشکرهای اسلامی تحت قیادت خلفای عباسی نبودند بلکه در اوائل سپاه عمادالدین زنگی (مؤسس اتابکان زنگی شامات) و پسرش نورالدین محمود زنگی و سپس لشکر صلاح‌الدین ایوبی (ملک مقتدر سوریه و مصر و مؤسس دودمان ایوبیان) و در اواخر لشکرهای امرای دیگر ایوبی چون ملک تورانشاه و ملک اشرف بودند که در مقابل هجوم قوای صلیبی مقاومت نمودند و مکرر بفتوحاتی نائل گشتند.

اما جدا از کشمکشهای سیاسی و نظامی و ضعف‌ها و قدرت‌های حکومتی، همانطور که اشاره شد، علوم و صنایع و معارف اسلامی خصوصاً علوم شرعی مانند علوم قرآنی، علم تفسیر - علم حدیث - علم فقه و علم کلام و علوم ادبی مانند علم بلاغت، علم شعر - علم خطابه - علم لغت - علم صرف و نحو - علم خط و غیره در دوره عباسی بسطی بسزا یافت و گروههای عظیمه از مردم اقالیم مختلفه که اسلام آورده بودند با معارف وسیعۀ قوم و نژاد و مذهب خویش با مسلمانان و اعراب که از کار لشکرکشی و فتح اقالیم فراغت نسبی یافته بودند به بحث در مسائل دینی و ادبی و عقلی و نقلی پرداخته و مکاتب مختلفه ایجاد نمودند و کتب کثیره و نفیسه تألیف کردند و دریائی از معارف دینی و ادبی و مباحث عقلی و نقلی بوجود آوردند که شرحش کتابی دگروخارج از عهدۀ این وجیزه است.

آخرین خلیفۀ عباسی المستعصم بالله بود که بفرمان هلاکوخان مغول کشته شد و حکایت شده است که به هلاکوخان گفتند که خلیفۀ اسلام نماینده خداست و نایب حق، اگر کشته شود آسمان بر زمین خشم می‌کند

و تاریکی غالب می‌شود و رعد و برق همه را نابود می‌کند ... لذا هلاکوخان دستور داد که خلیفه را لای نمد بپیچند و آهسته آهسته بمالند و آسمان را هم مواظب باشند تا اگر اتفاقی افتاد دست از مالش بردارند و الا ادامه دهند ... و چون اتفاقی نیفتاد خلیفه را آنقدر مالیدند تا فوت نمود (۱۴ صفر ۶۵۶).

بعد از عباسیان و فاطمیان که ذکرش خواهد آمد، دیگر خلافت در خاندانهای مکی یا حتی عربی ولو بظاهر ادامه نیافت و خلافت اسلامی (جدا از خلافت‌های محدود و محلی) به دودمان ترکان عثمانی منتقل گردید و دنباله‌ای از عباسیان هم که از ۶۵۹ تا ۹۲۲ خلافت منطقه‌ای و محدود و ضعیف در مصر نمودند، عملاً با فتح مصر بوسیله سلطان سلیم عثمانی از بین رفت (به جدول مراجعه شود).

عثمانیان (آل عثمان) می‌نویسند که در همان سال انقراض عباسیان یعنی در ۶۵۶ هجری عثمان اول پسر اِرْطُغُرل رئیس یکی از قبائل ترک در تابعیت سلجوقیان روم که مرکزشان در قونیّه بود متولد گردید.

عثمان در جوانی در اثر ضعف حکومت سلاجقه آسیای صغیر یا سلاجقه روم (منظور روم شرقی می‌باشد که مرکزش در قسطنطنیه یا اسلامبول کنونی بود) و با موافقت آنها حکومت محدود و کوچکی در منطقه اسکی شهر (در جنوب شرقی قسطنطنیه) بوجود آورد که هسته سلطنت و خلافت ششصد ساله عثمانیان گردید.

طی ۶۴۲ سال هجری، از سال ۶۹۹ برابر ۱۲۹۹ میلادی، یعنی از عثمان اول (پسر اِرْطُغُرل) مشهور به غازی (جنگجو) که حکومت عثمانی را بوجود آورد، تا سال ۱۹۲۲ میلادی که انقراض حکومت عثمانی از طرف مجلس کبیر ملی ترکیه اعلام گشت، ۳۶ سلطان عثمانی با منصب خلافت اسلامی و لقب امیرالمؤمنین (برابر جدول) بر سرتاسر آسیای صغیر و غرب

خُلَفَايِ عُثْمَانِي

مدّت خلافت		مدّت خلافت		نام
میلادی شمسی	هجری قمری	میلادی شمسی	هجری قمری	
آغاز	خاتمه	آغاز	خاتمه	
۱۳۲۶	۱۲۹۹	۷۲۶	۶۹۹	۱ عثمان ۱
۱۳۵۹	۱۳۲۶	۷۶۱	۷۲۶	۲ اورخان
۱۳۸۹	۱۳۵۹	۷۹۱	۷۶۱	۳ مراد ۱
۱۴۰۳	۱۳۸۹	۸۰۵	۷۹۱	۴ بایزید ۱
۱۴۲۱	۱۴۰۳	۸۲۴	۸۰۵	۵ محمّد ۱
۱۴۵۱	۱۴۲۱	۸۵۵	۸۲۴	۶ مراد ۲
۱۴۸۱	۱۴۵۱	۸۸۶	۸۵۵	۷ محمّد ۲ (فاتح)
۱۵۱۲	۱۴۸۱	۹۱۸	۸۸۶	۸ بایزید ۲
۱۵۲۰	۱۵۱۲	۹۲۶	۹۱۸	۹ سلیم ۱
۱۵۶۶	۱۵۲۰	۹۷۴	۹۲۶	۱۰ سلیمان قانونی
۱۵۷۴	۱۵۶۶	۹۸۲	۹۷۴	۱۱ سلیم ۲
۱۵۹۵	۱۵۷۴	۱۰۰۳	۹۸۳	۱۲ مراد ۳
۱۶۰۳	۱۵۹۵	۱۰۱۲	۱۰۰۳	۱۳ محمّد ۳
۱۶۱۷	۱۶۰۳	۱۰۲۶	۱۰۱۲	۱۴ احمد ۱
۱۶۱۸	۱۶۱۷	۱۰۲۷	۱۰۲۶	۱۵ مصطفی
۱۶۲۲	۱۶۱۸	۱۰۳۱	۱۰۲۷	۱۶ عثمان ۲
۱۶۲۳	۱۶۲۲	۱۰۳۲	۱۰۳۱	دوباره ۱۵ (مُصْطَفِي)
۱۶۴۰	۱۶۲۳	۱۰۴۹	۱۰۳۲	۱۷ مراد ۴

١٦٤٨	١٦٤٠	١٠٥٨	١٠٤٩	١٨ ابراهيم ١
١٦٨٧	١٦٤٨	١٠٩٩	١٠٥٨	١٩ محمد ٤
١٦٩١	١٦٨٧	١١٠٢	١٠٩٩	٢٠ سليمان ٢
١٦٩٥	١٦٩١	١١٠٦	١١٠٢	٢١ احمد ٢
١٧٠٣	١٦٩٥	١١١٥	١١٠٦	٢٢ مصطفى ٢
١٧٣٠	١٧٠٣	١١٤٣	١١١٥	٢٣ احمد ٣
١٧٥٤	١٧٣٠	١١٦٨	١١٤٣	٢٤ محمود ١
١٧٥٧	١٧٥٤	١١٧١	١١٦٨	٢٥ عثمان ٣
١٧٧٤	١٧٥٧	١١٨٧	١١٧١	٢٦ مصطفى ٣
١٧٨٩	١٧٧٤	١٢٠٣	١١٨٧	٢٧ عبدالحميد ١
١٨٠٧	١٧٨٩	١٢٢٢	١٢٠٣	٢٨ سليم ٣
١٨٠٨	١٨٠٧	١٢٢٣	١٢٢٢	٢٩ مصطفى ٤
١٨٣٩	١٨٠٨	١٢٥٥	١٢٢٣	٣٠ محمود ٢
١٨٦١	١٨٣٩	١٢٧٧	١٢٥٥	٣١ عبدالمجيد ١
١٨٧٦	١٨٦١	١٢٩٣	١٢٧٧	٣٢ عبدالعزيز
١٨٧٦	١٨٧٦	١٢٩٣	١٢٩٣	٣٣ مراد ٥
١٩٠٩	١٨٧٦	١٣٢٧	١٢٩٣	٣٤ عبدالحميد ٢
١٩١٨	١٩٠٩	١٣٣٦	١٣٢٧	٣٥ محمد ٥
١٩٢٢	١٩١٨	١٣٤١	١٣٣٦	٣٦ محمد ٦
				٣٧ عبدالمجيد ٢
١٩٢٤	١٩٢٢	١٣٤٢	١٣٤١	(فقط بعنوان خليفه)

ایران و تمام اقالیم و مناطق شرق و جنوب شرقی اروپا و شبه جزیره بالکان و بین‌النهرین و شامات و عربستان و مصر و سواحل مدیترانه تا مراکش و جبل‌الطارق و جنوب اسپانیا، حکومت و خلافت اسلامی نمودند که شرح آن خود کتابی مفصل تحت عنوان عثمانیان می‌گردد که مسلماً فصل عمده‌اش مربوط به جنگها و فتح‌ها و شکست‌های ۳۶ سلطان و خلیفه مزبور می‌شود.

خلفای عثمانی که سنی و اکثر حنفی بودند تعصب‌های مذهبی اعمال نمی‌کردند و مردم در اقالیم و مناطق وسیعه تحت‌الحکومه آنها مذاهب مختلفه اسلامی خود را حفظ می‌نمودند. ولی همانطور که ذکر شد هر یک از سلاطین عثمانی خلیفه اسلامی نیز بودند حتی از زمان سلطان سلیم اول، بعد از فتح قاهره و تسلط بر آخرین خلیفه عباسی در مصر، ملقب به امیرالمؤمنین نیز گشتند و سیمت خلافت اسلامی آنها بقدری مهم و مستقل بود که حتی در اول نوامبر ۱۹۲۲ که سلطان محمد ششم رسماً از طرف مجلس کبیر ملی در آنکارا عزل شد، فقط لقب خلیفه روحانی اسلام برای جانشین او که عبدالمجید ثانی پسر عبدالعزیز بود حفظ گردید تا اینکه در ۱۹۲۴ برابر قانون، عنوان و سیمت خلیفه اسلامی هم از آنها آخذ و لغو شد که علت حقیقی این ذلت و خذلان در کتاب مبارک قدسی و بی‌همتای *The Promised Day is Come* (قد ظهر یوم المیعاد) مرقوم شده است.

شرح وقایع و حوادث حکومتی - نظامی - سیاسی و مدنی ششصد سال خلافت و سلطنت عثمانیان که از بزرگترین حکومت‌های وسیعه عالم از قرن چهاردهم تا بیستم میلادی بود و ذکر اوضاع و احوال مردم مسلمان در مناطق و ممالک عثمانی در دوران عثمانیان و بیان وضع معارف و علوم عقلی و نقلی در این دوره بسیار طولانی در ارتباط با خلافت عثمانی خود کتابی علیحده است که نه تمام آن الزاماً جزو تاریخ اسلام می‌باشد و نه شرحش در حد عنوان و هدف این رساله است.

دودمان‌های خلافت اسلامی

حضرت محمد (تولد ۵۷۰، بعثت ۶۱۰،

هجرت ۶۲۲، رحلت ۶۳۲)

مدت خلافت:

۳۰ سال
 ابو بکر
 عمر
 عثمان
 حضرت علی

۱۰ تا ۴۰ هجری خلفای راشدین
 ۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی

۹۲ سال
 معاویه
 ۱۲ خلیفه دیگر
 مروان

امویان (بنی امیه)
 ۴۰ تا ۱۳۲ هجری
 ۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی

امویان اسپانیا
 عبدالله سفاح حکومت ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری
 (۷۵۶ تا ۱۰۳۱ میلادی)

عباسیان (۳۷ خلیفه)
 ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری (بنی عباس) ۳۵ خلیفه دیگر
 ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی

عبدالرحمن ۱
 ۱۴ خلیفه دیگر
 هشام ۳
 مستعصم بالله

عباسیان مصر
 عثمان اول حکومت ۶۵۹ تا ۹۲۲ هجری
 (۱۲۶۱ تا ۱۵۱۶ میلادی)

عثمانیان (۳۶ خلیفه و سلطان و یک خلیفه اسمی)
 ۶۹۹ تا ۱۳۴۱ هجری
 ۱۲۹۹ تا ۱۹۲۲ میلادی

۳۴ خلیفه و سلطان دیگر
 ۱۵ خلیفه دیگر
 محمدششم
 مستنصر
 مستمسک (برای بار دوم)

مذاهبِ فقهیِ اهلِ سُنَّت: در جامعهٔ تَسَنُّن و مذهبِ سُنَّت، از همان قرونِ اوّلیه مذاهبِ فقهی در علمِ باحکامِ شرعی در مسائلِ فرعی و شخصی نیز بوجود آمد که از آنها چهار مذهب بشرح ذیل اعظم از کلّ است.

۱ - حَنَفِی: حَنَفِی‌ها یا احناف، پیروان ابو حَنِیْفَه نعمان بن ثابت مشهور به "امام اعظم" می‌باشند. این مرد عالم و بقولی ایرانی الاصل در سال هشتاد هجری در کوفه متولّد و در ۱۵۰ بقول شهر در زندان بغداد فوت کرد (۱). وی از تابعین بود و مورّخین در باب مناقب و فضائل او سخن بسیار گفته‌اند. منصور خلیفهٔ عبّاسی باو تکلیف تولیت قضاء نمود و او قبول نکرد و بهمین جهت بزندان افتاد (۲) و بقولی او را تازیانه زدند. وی برخلاف فقهای مدینه که اکثر اهل حدیث بودند، اهل رأی بود و از احادیث فقط حدیث متواتر از پیغمبر را قبول داشت چنانکه می‌گویند از چند صد هزار حدیث فقط ۱۷ حدیث را صحیح می‌دانست لذا برای جواب بسؤالات فقهی و شرعی به قیاس و اجماع و استحسان متشبّث می‌شد و رأی می‌داد. (همانطور که ذیل عنوان "فقه" اشاره گردیده باین قبیل فقها، "اهل رأی" یا "اصحاب رأی یا قیاس" می‌گویند).

کُتبی چند را از آثار وی دانسته‌اند که أشهر آنها کتاب الفقه الاکبر است. در لغتنامهٔ دهخدا نام پنج اثر دیگر منسوب باو ذکر شده است.

علمائی چون ابویوسف (۱۸۲ - ۱۱۳) قاضی القضاة هارون الرشید - ابومطیع بلخی قاضی القضاة بلخ متوفی بسال ۱۹۹ هجری و شیبانی، محمد بن الحسن الفرقة (۱۸۹ - ۱۳۲) از جمله تلامید مشهور او بودند.

۱ و ۲ - در بارهٔ زندانی شدن ابو حنیفه و علّت آن و محلّ فوت امام (در زندان یا خارج آن) اختلاف عقیده بسیار است.

۲_ مالکی: مذهب دیگر فقهی اهل سنت مالکی است و مالکی‌ها پیروان ابو عبدالله مالک بن انس "فقیه مدینه" هستند. مالک باختلاف اقوال بین ۹۰ تا ۹۷ هجری متولد و بین ۱۷۵ تا ۱۷۹ در مدینه فوت کرد. مالک در مدینه خیلی محترم بود و محبوبیت داشت. خودش هم بسیار متدین و مخلص بود مثلاً خلاف ادب و احترام می‌دانست که در آن شهر که مدفن مقدس حضرت رسول بود، سواره حرکت نماید... وقتی که می‌خواست حدیثی بخواند وضو می‌گرفت و مؤدب می‌نشست و حدیث را می‌خواند.

مالک برخلاف ابوحنیفه فقط اهل حدیث بود و علاوه بر سنت رسول الله، سنت صحابه و اجماع اهل مدینه را هم قبول داشت. از تألیفات مهمه او "الموطأ" در فقه است و "المسائل" و "الوعظ" و "النجوم"... از مشاهیر تلامذ او عبدالله بن وهب و عبدالرحمن بن عبدالقاسم و عبدالله بن عبدالحکم و یحیی بن یحیی بن کثیر (ابومحمد) می‌باشند که خود از علماء و فقهای بنام گشتند.

۳_ شافعی: مذهب فقهی دیگر اهل سنت شافعی است و شافعیان پیروان ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی هستند که در سال ۱۵۰ در غزه یا بقولی در عسقلان متولد و در مکه بزرگ شد و در جوانی بمدینه رفت و فقه مالکی از مالک بیاموخت و سپس به عراق (بغداد) رفت و مکتب حنفی نزد شیبانی بدید و بعد مدرس گشت و خود مذهب فقهی جدیدی تأسیس نمود و در بغداد و مصر تلامذ بسیار یافت تا سال ۲۰۴ در فسطاط مصر از این عالم برفت. هر چند مذهب شافعی را بعضی در زمره اهل حدیث نوشته‌اند، اهل رأی و قیاس نیز می‌باشند زیرا در صورت نبودن حکمی در قرآن و سنت، به قیاس بر قرآن و سنت متشبث می‌شوند ولی استحسان را که حنفی‌ها قبول دارند مقبول نمی‌دانند و استحسان همانطور که در مبحث فقه ذکر شد نیکو شمردن

است و آنچه که بدون دلایل ظاهره در ذهن فقیه موجب ترجیح رأی و حکمی شود ولو آن رأی در عدول از نتایج قیاس باشد.

در فضائل و مناقب امام شافعی نیز کتب و رسالات مختلفه نوشته‌اند. از خود وی تألیفات متعددی باقی مانده‌است که از مهم‌ترین آنها "الام" است که در فقه می‌باشد و دیگر "المسند" است و دیگر "السّنن" و غیره ... از تلامید او یکی احمد بن حنبل است که خود مؤسس مذهب فقهی حنبلی گردید و از علمای مشهوری که در مذهب شافعی ظاهر شدند از جمله عبارتند از: ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (۳۲۴ - ۲۶۰) مؤسس مذهب اشعریّه - ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل قفال شاسی (چاچی) (۳۶۶ - ۲۹۱) مروج مذهب شافعیّه در خراسان و شرق ایران - عبدالله بن یوسف جوینی (فقیه و مؤلف مشهور شافعی) و پسر شهیر او امام الحرمین، ابوالمعالی ضیاءالدین عبدالملک نیشابوری (۴۷۸ - ۴۲۰) امام ابواسحق شیرازی (ابراهیم علی بن یوسف ۴۷۶ - ۳۹۳) فقیه مشهور شافعی - امام محمد غزالی (ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی ۵۰۵ - ۴۵۰) و برادرش ابوالفتوح احمد بن محمد متوفی بسال ۵۲۰ و امام فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی (۶۰۶ - ۵۴۳) مشهور به امام فخر رازی.

مذهب شافعی در بیشتر ممالک اسلامی بسرعت انتشار یافت و البته با مقاومت‌ها و مخالفت‌ها نیز مواجه گردید. حالیه نیز در بسیاری از ممالک اسلامی خصوصاً در مصر، آفریقای جنوبی و شرقی - عربستان غربی و جنوبی، قسمتی از شام و اندونزی و قسمت‌هایی از آسیای مرکزی و داغستان و همچنین در کردستان عراق معتقدین بسیار دارد. در ایران مذهب شافعی در زمان غلبه تسنن، مثل مذهب حنفی، بسیار شایع بود و رواج داشت.

۴ - حنبلی: چهارمین مذهب فقهی اهل سنت حنبلی است و حنابله یا حنبلی‌ها پیروان "امام المحدثین" ابو عبدالله

احمد بن محمد حنبل می‌باشند. وی در ۱۶۴ هجری در بغداد (بقولی در مرو) متولد شد و در ۲۴۱ در بغداد فوت کرد. او خالص اهل حدیث بود و می‌گویند که صد هزار حدیث و بقولی بیشتر از حفظ داشت. با عقیده معتزله در باره خلق قرآن مخالف بود و می‌نویسند که مأمون خلیفه عباسی با او حکم کرد که قرآن را مخلوق بداند ولی او نپذیرفت و لذا بزندان افتاد و تازیانه خورد. کتاب مشهور او *المُسْنَد* است و در لغتنامه دهخدا نام دوازده اثر دیگر امام ذکر شده است. در باب زهد و تقوای او حکایات بسیار نقل کرده‌اند. از تلامید شهیر وی ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخارائی (۲۵۶ - ۱۹۴) صاحب یکی از صحاح سته و مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۶۱ - ۲۰۴) مؤلف یکی دیگر از صحاح سته می‌باشند (بذیل "حدیث" مراجعه شود) امروزه حنبلی‌ها بیشتر در نجد و حجاز و بحرین و قسمتی از شام هستند.

اختلافات این چهار مذهب بزرگ فقط در مسأله حدیث یا رأی نیست بلکه در بسیاری از مسائل شرعی و فقهی دیگر هم اختلاف دارند. غیر از این چهار مذهب اصلی و بزرگ فقهی، مذاهب فقهی دیگری در همان قرون اولیه هجری بوجود آمد که وسعت نیافت و یا دوام نیاورد از آنجمله است:

ثَوْرِيَّة : که پیروان ابو عبدالله سفیان بن سعید ثوری (۱۶۱ - ۹۷) بودند.

ظَاهِرِيَّة : که پیروان داود ظاهری، ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی متوفی بسال ۲۷۰ و فقط معتقد بظاهر قرآن و حدیث و اباحه اصلیه آنچه در کتاب و سنت نباشد بودند.

طَبْرِيَّة : که اصحاب فقهی ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰ - ۲۲۴) بودند.

مذاهب اصولی یا مکاتب فلسفی اهل سنت: در مقابله فقه که

علم باحکام شرعی

در مسائل فرعی و شخصی است، "علم اصول دین" یا "علم الکلام"

قرار دارد که موضوع آن بحث عقلی در باره اصول معتقدات اسلامی و تحقیق عقلی و نظری در مسائل کلیه شرعیّه و الهیه چون اثبات حضرت باری، توحید و صفات پروردگاری، قدمت یا حدوث قرآن، مبدأ و معاد انسان، جبر یا اختیار و مسائل فلسفه اولی می باشد و از آنجهت علم کلام گویند که بقول اشهر، اهلش به کلام و بیان به بحث و اثبات مدعا می پرداختند و بهمین اقتضاء مُتکَلِّم نامیده شدند (جهات دیگر هم برای این تسمیه ذکر نموده اند). "اصولی" هم بآنها اطلاق شده است زیرا اهل "علم الاصول" بودند و باحث در این مباحث. در تعریف علم الکلام غیر از آنچه ذکر شد در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان "کلام" شرح مبسوطی مسطور است از جمله بنقل از کشاف اصطلاحات الفنون که: "علم کلام که آن را اصول دین نیز نامند و ابوحنیفه آن را فقه اکبر خوانده و در مجمع الشکوک به "علم النظر و الاستدلال" موسوم شده و همچنین آن را "علم التوحید و الصفات" نامیده اند."

علاوه بر بحث های اصولی و مناقشات کلامی بین فرق اسلامی در حجاز و شام که هسته علم کلام را از صدر اسلام بوجود آورده بود، یکی از مهم ترین علل و عوامل بسط و اعتلای این علم آن شد که جدا از جنگها و فتح ها لازم می گردید که مسلمین، خصوصاً علمای اسلام حقائق روحانی و عقائد اسلامی خویش را باهل احزاب و فرق و مذاهب و ادیان دیگر اثبات نمایند که بلا تردید برای اثبات معتقدات اصلیّه شرع مبین محتاج باستدلال منطقی و اقامه حُجج علمی و براهین عقلی می شدند زیرا عقائد و ادله نقلیه ایشان احتمالاً مورد قبول مردم غیرمسلمان نبود و بهمین لحاظ ناچار می شدند که عقائد و آراء فلسفی و مذهبی آنان را هم ولو بسیار وسیع و ریشه دار، بدقت مطالعه نمایند تا بتوانند با علم بمعارف و اصطلاحات عرفانی و فلسفی ایشان برفع شبهات آنها و اثبات حقائق روحانیّه و معنویه و اصول شرعیّه اسلام پردازند.

از طرف دیگر چون در خود اسلام هم جواب جمیع مسائل فلسفی

روشن نبود و اغلب از تأویل کلام الله و استخراج معانی آیات و اخبار بزعم و استنباط حاصل می‌شد و استنباطات علماء هم یکسان نبود لذا بین خود متکلمین اسلامی نیز اختلاف عقیده ظاهر می‌گردید که در مواردی منجر بظهور مکاتب فلسفی مختلفه می‌شد.

از مشهورترین آن مکاتب، دو مکتب کلامی "مُعْتَزِلَه" و "أَشْعَرِيَّه" است که در مسائل معینه عقائد متفاوت بل متضاد ابراز می‌داشتند که طبعاً موجب تضعیف آنها و یا اقلأ یکی از دو گروه مزبور در برابر فقهاء و خلفاء و امراء می‌گردید خصوصاً که "علم الکلام" در اسلام مورد حمایت قاطبه مسلمین و فقهای عصر و زمان نبود زیرا روش متکلمین در تأویل آیات بعقل، و عقائد آنها در مباحث مربوط به خدا _ صفات خدا _ وحدت یا جدائی صفات و ذات _ قدمت یا خلق "کلام الله" _ مبدأ _ معاد _ جبر _ اختیار و نظائر آنها، و مخالفت ایشان با قبول معانی ظاهری و تجسیمی اصطلاحاتی چون لقاء الله، استقرار خدا بر عرش، سموات، اوصاف بهشت و دوزخ، صفات خدا و دهها مانند آنها، جمیعاً علم الکلام را بصورت مذهبی خاص و از جهاتی مخالف سنت و قشر مسائل دینی در آورده بود و فقهاء و اهل حدیث که در مرحله اولی بمعانی ظاهری آیات و یا تفسیر آنها بمأثور معتقد بودند، چه بسا تأویلات متکلمین را نوعی بدعت و حتی کفر تلقی می‌کردند.

معتزله: معتزله را بعلة فحصى که در مباحث اصولی نمودند و کتب و رسالات مهمه‌ای در این باب تألیف و تحریر کردند، باید مؤسس "علم الکلام" در اسلام دانست. آغاز کار آنها از اعتزال و جدا شدن ابو حذیفه واصل بن عطا (۱۳۱ - ۸۰ هجری) و ابو عثمان عمرو بن عبید بصری (۱۴۱ - ۸۰) از محضر درس استادشان حسن بصری (ابو سعید حسن بن ابی الحسن یسار بصره‌ای مدرّس و عالم و زاهد مشهور تابعی ۱۱۰ - ۲۱ هجری) بود چه که در مورد ایمان یا کفر مرتکبین معاصی کبیره با حسن بصری اختلاف نظر یافتند و مشهور است که روزی واصل از عقائد

خود سخن می‌گفت که استادش حَسَن بر وی مرور نمود و کلام او بشنید و اظهار نمود که "إِعْتَزَلَ مِنَّا" یا "إِعْتَزَلَ وَاصِلُ عَنَّا" یعنی واصل از ما عزلت گزیده و جدا شده است. از آن بعد او و عمرو و پیروانشان را مُعْتَزِلَه خواندند و یا بقولی دگر چون واصل از عقائد دیگران در باره کافر یا مؤمن شناخته شدن مرتکبین معاصی کبیره اعتزال جست و آنها را نه کافر دانست و نه مؤمن بل در مقامی بین این دو، لذا وی را معتزل و پیروانش را معتزله نامیدند. اما ایشانرا "اهل عدل و توحید" نیز خوانده‌اند و خود نیز بدان اسم راغب بودند. در فارسی به "عدلیّه" و "عدلی مذهب" هم مشهور گشتند زیرا در مورد عدل الهی بحث‌های فلسفی می‌نمودند و عقائد خاصّ داشتند از جمله معتقد بودند که دور از عدالت است که خداوند بنده‌اش را بگناه یا عمل بد مکلف سازد و یا شرّ آفریند و برای مخلوقش بدی خواهد لذا اختیار عطا فرموده و به عدل بشر را مختار به نیک و بد کرده * خیر از خداست و شرّ از بشر * حقّ دلالت به خیر نموده چه به تمیز عقلی و چه به هدایت شرعی. در باب توحید عقیده داشتند که صفات الهی جدا از ذات نیست والاّ تعدد قدماء لازم می‌آمد و توحید مطلق باطل می‌شد و بهمین لحاظ با مذاهب مُشَبَّهَة و مُجَسَّمَة (۱) نظیر سَبَائِيَّة و مُغَيْرِيَّة (۲) و کَرَامِيَّة (۳) و جَوَالِيْقِيَّة (۴) یا هِشَامِيَّة (۵) شدیداً مخالفت می‌کردند (۶).

دیگر از عقائد آنها این بود که * صفات خدا را عین ذات می‌دانستند و

۱ _ مُجَسَّمَة و مُشَبَّهَة: به تمام فرق و مذاهبی که خدا را بنحوی تجسیم نموده و برایش حدود و جسم قائل شده و یا او را به مخلوقات مختلفه تشبیه نموده‌اند مُجَسَّمَة و مُشَبَّهَة گفته‌اند که از آنجمله‌اند کَرَامِيَّة و بعضی از فرقه‌های غُلَاة چون سَبَائِيَّة و مُغَيْرِيَّة و غیره.

۲ _ ذکری از سَبَائِيَّة و مغیریه در ذیل عنوان غُلَاة شیعه آمده است.

۳ _ کَرَامِيَّة یا کَرَامِيَّة یا کَرَامِيَّة پیروان ابو عبدالله محمد بن کِرَام یا کَرَام یا کَرَام متولّد در سیستان و متوفی بسال ۲۵۵ بودند که برای خدا قائل به جسم و ←

* اوصاف پروردگار را خارج از تصوّرات و تجسّمات بشری و بهمین جهت معتقد بودند که * لقاءالله بصورت جسمانی در این دنیا یا در آخرت هرگز مقدور نمی‌باشد * قرآن را مخلوق می‌دانستند * شرط ایمان را اعتقاد قلبی و شهادت لسانی و عمل بارکان دین می‌دانستند * برای مرتکبین معاصی کبیره در قیامت و آخرت مقام و منزلتی بین منزله کافرو مؤمن قائل بودند و عقیده داشتند که آنها اگر مؤمن محسوب نمی‌شوند کافر هم بشمار نمی‌آیند * به وَعَد و وَعِيد خدا عقیده داشتند ولی عفو الهی را اعظم از آن و مسلّط بر آن می‌دانستند * در امر بمعروف و نهی از منکر به تشخیص "عقل" در تمیز معروف از منکر بیشتر اعتقاد داشتند و

حدود می‌شدند. کرامیه برای ایمان، شهادت به خدا و رسول او را کافی می‌دانستند (بر خلاف خوارج). در مسئله امامت نیز به خلفای راشدین معتقد بودند ولی وجود دو امام یا دو خلیفه را در دو شهر هم صحیح میدانستند و ملاک عقل را در تشخیص خوبی یا بدی اعمال بر ملاک شرع مقدّم می‌شمردند. کرامیه تا قرن هفتم هجری در خراسان و سیستان شهرت و نفوذ داشتند و خود به فرقه‌ها و شعبه‌های متعدّد تقسیم شدند که از آن جمله‌اند: طرائقیّه، حقائقیه، اسحاقیه، عابدیه، احدیه و هیصمیه (مأخوذ از دائرةالمعارف فارسی).

۴ _ جَوَالِیقِیَّة یا هِشامیَّة پیروان هِشام بن سالم جَوَالِیقِی از صحابه حضرت جعفر و حضرت موسی کاظم بودند. هِشام دارای عقائد تشبیهی و تجسیدی بود.

۵ _ در اینجا منظور از هِشامیّه که از مجسّمه و مشبهه بوده‌اند همان جَوَالِیقِیّه می‌باشند اما اقلّاً دو گروه دیگر به نام هِشامیّه وجود دارند. یکی پیروان هِشام بن حَکَم، متکلم شیعی و از صحابه حضرت جعفر و متوفی بسال ۱۹۰، صاحب چندین تألیف از جمله در ردّ جَوَالِیقِیّه و دیگر پیروان هِشام بن عمروالغوطی که از معتزله بود (مأخوذ از لغتنامه دهخدا).

۶ _ به ذیل عنوان "تنزیه الوهیّت از تشبیه و تجسیم" در فصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود.

فقط امر و نهی شرعی را ملاک قرار نمیدادند * در مسأله امامت معتقد به تعیین و تنصیب بودند نه انتخاب امت.

واصل بن عطا تألیفاتی هم نمود که از آنجمله ذکر نموده‌اند: "أصناف المُرَجِّه" "المنزلة بين المنزلين" - "معانی القرآن" - "طبقات اهل العلم و الجهل" - "السبيل الى معرفة الحق" و از عمرو بن عبید: تفسیر قرآن و "الرد علی القدریه" (۱).

کلامیه معتزلی بسرعت مشهور شدند و با گرایش خلفای عباسی بمذهب معتزلی، قدرت هم یافتند بطوریکه در زمان مأمون (۲۱۸ - ۱۹۸ خلافت) باوج شهرت و قدرت رسیدند و بفرقه‌های مختلفه نیز در پیروی از عقائد جانشینان ابن عطا و ابن عبید تقسیم شدند مانند:

هُدَيْلِيَّة: در پیروی از ابوالهدیل علاّف محمد بن هذیل بن عبدالله (متولد به ۵ تا ۱۳۱ و متوفی به ۲۳۵)

نَظَامِيَّة: در پیروی از ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام متوفی بسال ۲۲۱ که صاحب تألیفات بسیار بود.

جَاحِظِيَّة: در پیروی از ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری (۲۵۵-۱۶۰) صاحب آثار متعدده.

خَيَّاطِيَّة: در پیروی از ابوالحسن یا بقولی ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد خیاط معتزلی متوفی بسال ۲۹۰.

جُبَّائِيَّة: در پیروی از ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۳۰۳-۲۳۵) که استاد ابوالحسن اشعری بود.

بَهْشَمِيَّة: در پیروی از ابوهاشم عبدالسلام بن محمد جبائی (متوفی به

۱ - هرچند معتزله علی‌رغم اعتقادشان به "اختیار" و مخالفتشان با جبر و قدر بجهت بحثی که در باره قدر نمودند و یا به اطلاق نام ضدّ و مخالف بر آنها، به "قدریه" مشهور شدند، بنظر می‌رسد که در اینجا منظور عمرو بن عبید از قدریه معتقدین به قدر یعنی جبریون می‌باشد. (مؤلف)

(۳۲۱) که فرزند دانشمند ابوعلی جبائی بود.

کعبیه: در پیروی از ابوالقاسم عبدالله (یا عبیدالله) بن احمد بلخی

کعبی متوفی به ۳۱۹ که نزد خیاط تلمذ کرده بود.

تعداد فرق معتزله را تا بیست فرقه نوشته‌اند که اسامی بعضی دیگر از آنها در ذیل صفحه ۵۷ جلد اول تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا مسطور است.

معتزله بجهت عقائدشان خصوصاً بلحاظ تفسیر و تأویل آیات قرآنیّه بر حسب ادراکات و استنباطات عقلیه که بعضاً بکلی متفاوت با قید به تفسیر بمأثور بود، مورد مخالفت بل عداوت بسیاری از فقهاء و اهل سنت قرار گرفتند بطوریکه از عهد متوکل عباسی (۲۴۷ - ۲۳۲ خلافت) که از حمایت خلیفه نیز محروم شدند کم اعتبار و ضعیف گردیدند و بتدریج از قرن چهارم از قدرت و شهرت قدیم افتادند که اگر اشعریّه ظاهر نشده بود، بساط بحث‌های اصولی "علم الکلام" بی رونق و یا حتی برچیده می‌شد گو اینکه ظهور اشعریّه و مخالفتها بل عداوت‌های ایشان با معتزله مزید مقهوریت و ضعف معتزله گردید.

اشعریّه: دومین مذهب بزرگ علم الکلام اشعریّه است که در ۳۰۰

هجری بوسیله ابوالحسن اشعری (علی بن اسمعیل بصری

۳۲۴ - ۲۶۰) (۱) از نواده‌های ابوموسی اشعری، تأسیس یافت.

ابوالحسن اشعری در بصره در محضر ابوعلی جبائی که بقولی ناپدیری وی بود تلمذ کرد و در مباحث کلامی معتزله تبحر یافت ولی در چهل سالگی از معتزله کنارگرفت و عقائدی در مخالفت با عقائد معتزله و در موافقت با عقائد اهل سنت تحت عنوان‌های ذیل اظهار داشت که پایه و مایه مذهب وسیع و بزرگ اشعریه یا اشاعره یا اشعریان گردید:

۱ - صفات الهی جدا از ذات و قدیم و ازلی است و این مخالف

۱ - در تاریخ وفات ابوالحسن اشعری بین سالهای ۳۲۰ تا ۳۳۰ اختلاف است

توحید مطلق پروردگار نمی باشد.

۲ _ لقاء الله بر حسب ظاهر نیز در قیامت میسر است.

۳ _ اعمال و افعال انسانی، از نیک و بد، کلّ مخلوق حق و مقدر بر عباد است و انسان خالق اعمالش نمی باشد و این جبر و فقدان اختیار مخالف عدل الهی نه بلکه مؤید خالقیت وحده خدا و لاشریک بودن او در خلق کردن است و تعاریف معتزله در باره عدل صحیح نیست.

۴ _ قرآن قدیم است و مخلوق نمی باشد.

۵ _ ایمان فقط با اعتقاد قلب است. شهادت بلسان و عمل بارکان از فروع می باشند.

۶ _ تشخیص نیک یا بد اعمال با شرع است نه با عقل و در مواردی که حکمشان در قرآن نیست باید به سنت مراجعه نمود.

۷ _ امامت بانتهاب امت است نه الزاماً به تنصیص و تعیین.

۸ _ تفسیر آیات قرآنیّه فقط با توجه به سنت صحیح است و خلاف آن بدعت است. موارد دیگر هم چه در باب کلیات فلسفی مانند "علم واجب الوجود" _ "قدمت ماهیات بر وجود" و "اعاده معدوم" و نظائر آنها و چه در باره جزئیات مثل "طاعت" و "معصیت" و غیره بسیار است و ادله هریک از دو مذهب معتزله و اشعریّه در باره آنها مفصل و در کتب و آثار آنها مندرج می باشد.

از تألیفات ابوالحسن اشعری کتاب اللّمع (۱) است و کتاب المؤخر و کتاب التبین عن اصول الدین و کتاب ایضاح البرهان و رساله استحسان الخوض فی علم الکلام. (تعداد آثار قلمی وی را تا ۵۰ کتاب و رساله نوشته اند). بعداً نیز علمای شهیری اصول عقائد وی را تأیید یا تکمیل

۱ _ در دائرةالمعارف محمّد فرید وجدی و در دائرةالمعارف فارسی "اللمع" و در لغتنامه دهخدا و اعلام فرهنگ فارسی دکتر محمّد معین "اللمعه" ثبت گردیده است.

کردند که بهمین لحاظ بعضی، آنها را بنام علمای اشعری ذکر نموده‌اند و از آنجمله‌اند:

۱ - ابوبکر باقلانی (قاضی ابوبکر محمد بن طیب) از بزرگان متکلمه در عصر عضدالدوله دیلمی و صاحب تألیفات متعدده - متوفی بسال ۴۰۳ هجری.

۲ - امام ابو اسحق شیرازی (ابراهیم علی بن یوسف) از فقهای مشهور شافعی و از متکلمین شهیر و صاحب چند تألیف (۴۷۶ - ۳۹۳).

۳ - امام الحرمین، ابوالمعالی، ضیاءالدین، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف نیشابوری، متکلم شهیر و فقیه معروف شافعی (۴۷۹ - ۴۲۰).

۴ - امام غزالی، ابوحامد، محمّد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی از اعظم علماء و فقهاء و عرفاء و متکلمّین و نویسندگان و صاحب تألیفات کثیره (۵۰۵ - ۴۵۰).

۵ - شهرستانی، ابوالفتح، محمّد بن عبدالکریم بن احمد حکیم و متکلم و نویسنده "ملل و نحل" و چند کتاب دیگر. مثل مفاتیح الاسرار و مصارعات ... (۵۴۹ - ۴۷۹ باختلاف).

۶ - امام فخر رازی، امام المشککین، ابن الخطیب، ابو عبدالله، محمد بن عمر بن حسین رازی از بزرگترین حکماء و علماء و فقهای شافعی و متکلم شهیر اشعری و صاحب دهها تصنیف و تألیف علمی و فلسفی و اسلامی (۶۰۶ - ۵۴۳).

۷ - ابن ابی حدید (عزالدین)، عبدالحمید بن محمد بن محمد بن حسین ابن ابی الحدید مدائنی، ادیب و نویسنده دربار عباسی (۶۵۵ - ۵۸۶).
اشعریه در قرن چهارم و پنجم باوج شهرت و رواج رسیدند بطوریکه در غالب نقاط عراق و ایران خصوصاً در خراسان که مهد علماء و حکماء در آن زمان بود، بیشتر امراء و علماء و فقهاء و خواص و ناس در عقائد اصولی اشعری و در فقه شافعی و بعضاً حنفی بودند. در شام هم

مثل بین‌النهرین غلبه با اشاعره بود گویا اینکه معتزله هم وجود داشتند و تا قرن هفتم نیز علمائی در مذهب کلامی ایشان ظاهر شدند.

مذاهب دیگر اصولی: در این مبحث به بعضی دیگر از مذاهب و

فرقه‌هایی که از قبل و یا بعد از معتزله و در

دوران اشاعره دارای عقائد خاص اصولی و کلامی هم بودند اشاره می‌کنیم.

قَدَرِيَّةٌ وَ مُجَبَّرَةٌ (۱): به معتقدین باختیار و قدرت انسان بر

انتخاب نیک یا بد قَدَرِيَّةٌ می‌گفتند

در حالیکه در حقیقت مخالف جبر و قَدَر بودند (قَدَر در اینجا بمعنای

حکم الهی و مُقَدَّر بودن اعمال و سرنوشت انسانست) نوشته‌اند که نهادن

این عنوان بر ایشان یا از جهت اطلاقِ نسبتِ ضد و مخالف بر آنها بوده و

یا بلحاظ بحثی که در باره قَدَر می‌نموده‌اند یعنی : بحث‌کنندگان در باره

قَدَر و یا مخالفین قَدَر. قَدَرِيَّةٌ یا معتقدین باختیار پیوسته مورد مخالفت اکثر

فقهاء و مسلمین بودند حتی بر علیه آنان حدیثی روایت می‌کردند که حضرت

رسول فرموده بودند : "الْقَدَرِيَّةُ مَجْجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ" و لذا ایشان را مجوسی

بمعنای مشرک می‌خواندند و مورد تحقیر و آزار قرار می‌دادند. ضمناً اگر

این حدیث صحیح باشد می‌رساند که در زمان رسول‌الله نیز این بحث وجود

داشته‌است.

در مقابل قَدَرِيَّةٌ، که از جمله به‌معتزله اطلاق نمودند، مُجَبَّرَةٌ یعنی معتقدین

به جبر وجود داشتند که بعداً به اشاعره نیز اطلاق گردید ، مُجَبَّرَةٌ یا اهل جبر

انسان را در اعمالش مجبور دانسته و معتقد بودند که عقیده به آزادی و

قدرتِ انسان به خلقِ اعمالِ خودش کُفر است زیرا خلق کردن مخصوص

ذات الهی است و خالق یکی است و اگر انسان خود خالقِ اعمالش باشد

تَعَدُّدُ خَالِقٍ بوجود می‌آید.

از جمله کسانی که قبل از معتزله، معتقد باختیار و مشهور به قَدَرِيَّةٌ

بودند یکی عبدالله مَعْبَدُ جُهَنِي بَصْرِي (بصره‌ای) بود که بعثت همین عقیده‌اش بامر حجاج بن یوسف ثقفی (سردار معروف و امیر جبار حجاز و عراق ۹۵ - ۴۵) در سال ۸۰ هجری مقتول شد (۱). دیگر غیلان دَمِشْقِي (ابو مروان غیلان بن مُسَلِم دمشقی) است که بامر هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی (۱۲۵ - ۱۰۵ خلافت) بطرز فجیعی در حضور مردم بقتل رسید و پیروان او بنام غَيْلَانِيَّةٌ قَدْرِيَّةٌ تا مدتها باقی ماندند. غیلان را بعضی از مُرَجئه دانسته‌اند و مُرَجئه را هم، که قبل از معتزله وجود داشت و ذکرش در این کتاب آمده‌است، بعثت عقائد اصولیشان، یک مذهب اصولی نیز دانسته‌اند.

از مُجَبَّرَةُ اُولِيه باید جَهْمِيَّةٌ را نام برد که پیروان جَهْمِ بْنِ صَفْوَانَ بودند و از قرن ۲ تا قرن ۵ هجری خصوصاً در خراسان شهرت داشتند و جهم بن صفوان که در ۱۲۸ هجری مقتول گردید غیر از عقیده به جبر که بعدها در عقائد اشاعره نیز جلوه نمود، نظریات اصولی دیگری هم داشت مانند: عقیده به خلق قرآن - نفی جدائی صفات از ذات الهی - ردّ لقاءالله بصورت ظاهری و لزوم تأویل آیات قرآنی که چون بیشتری از عقائدشان در معتزله نیز ابراز گردید، بعضی در همان اوائل، معتزله را از جَهْمِيَّةٌ خواندند. در زمان معتزله و اشاعره هم بغیر از فرقه‌ها و مذاهب فرعی خودشان مذاهب اصولی دیگر نیز در عالم اسلام وجود داشت که بعضی از آنها عبارتند از:

شَيْطَانِيَّةٌ يَا نُعْمَانِيَّةٌ: که پیروان ابوجعفر محمد بن نُعْمَانَ اَحْوَل
ملقب به مؤمن الطّاق یا شیطان الطّاق (۲)

۱ - یا بقولی بدستور عبدالملک بن مروان در دمشق بقتل رسید (لغتنامه دهخدا).
۲ - در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان شیطانیه مسطور است: "که چون در طاق محامل در کوفه دکان صرافى داشته او را مؤمن الطّاق و مخالفین بمناسبت احوال بودن او را "شیطان الطّاق" لقب داده‌اند". (احول یعنی یک چشم، لوچ).

بودند که وی در زمان حضرت جعفر (۱۴۸ - ۸۲) و ابوحنیفه (۱۵۰ - ۸۰) می‌زیست و مردی عالم و از متکلمین شیعی بود و عقائد خاصی در باره خدا و سایر مسائل کلامی ابراز می‌داشت. بعضی او را از مُشَبَّه دانسته‌اند و هم از غلاة شیعه.

زُرَّارِيَّة : پیروان ابوعلی (یا ابوالحسن) زُرَّارَةَ بن اَعِيْن می‌باشند. زُرَّارَةَ تابعی و متکلم شیعی و از راویان امام باقر و امام جعفر و امام موسی کاظم بود و بسال ۱۵۰ فوت کرد. وی را در استطاعت و جبر کتابیست. بعضی هم زراره را از غلات شیعی دانسته‌اند.

ضِرَّارِيَّة : پیروان ضِرَّار بن عَمْرٍو الضَّبِّي در قرن دوم هجری بودند و عقائدی مشترک با بعضی از عقائد معتزله و بعضی از عقائد اشعریه داشتند.

يُونُسِيَّة : پیروان ابومحمّد یونس بن عبدالرحمن قمی بودند. ابومحمّد یونس از بزرگترین محدّثین و علماء و نویسندگان شیعه در زمان خود بود که درک محضر حضرت صادق و حضرت موسی کاظم و حضرت رضا را نمود و بسال ۲۰۸ وفات یافت. بعضی ویرا از مشبّه دانسته‌اند.

إِسْمَاعِيلِيَّة : ذکرشان در فصل مذاهب شیعه خواهد آمد. اشاره بآنها در این قسمت بجهت عقائد ایشان در باره مسائل کلامی و اعتقادشان به باطن آیات قرآنی و لزوم تأویل آیات می‌باشد که بهمین لحاظ هم مورد ملامت و طعن قرار می‌گرفتند.

كِرَامِيَّة و هِشَامِيَّة : که ذکرشان در زیرنویس یکی از صفحات مربوط به معتزله آمده‌است.

نَجَّارِيَّة : پیروان حسین (۱) بن محمّد بن عبدالله مَكْنِي بابوعبدالله یا ابوالحسن و متوفی بسال ۲۳۰ بودند.

۱ - اسم نجّار در ذیل عنوان نجاریّه در لغتنامه دهخدا "محمّد بن حسین" و در صفحه ۶۰ جلد اول تاریخ ادبیات در ایران "حسن بن محمّد" ثبت شده‌است.

ماتریدیة یا ماتریدیان:

پیروان ابومنصور، محمد بن محمد بن

محمود ماتریدی متوفی بسال ۳۳۳ هجری

بودند و ماترید قریه‌ای بقرب سمرقند بوده‌است. عقائد ابومنصور در حدّ اعتدال بین عقائد معتزله و اشاعره و یا بقولی بیشتر شبیه عقائد اشاعره بوده‌است.

تناسخیه:

به فرقه‌هایی اطلاق شده که معتقد به تناسخ و رجوع ارواح

بصُور مختلفه و یا حلول ارواح گذشتگان در آیندگان

بودند (۱) بدون اینکه فقطّ بجهت این اعتقادشان فرقه‌ای خاص محسوب گردند بلکه هر مذهب یا فرقه‌ای (چه در مذاهب فقهی و چه در مذاهب کلامی و چه در مذاهب جانشینی و امامت) که عقیده به بازگشت ارواح یا حلول آنها می‌داشت از تناسخیه محسوب می‌شد یعنی معتقد به تناسخ هم بودند. و از این قبیل بودند سبائیه - رزامیه - نصیریّه - حربیه - کاملیه - جناحیه - بومسلمیه - برگوکیه - راوندیه - مقنّعیّه - مبیّضه - (سپید جامگان) و غیره ...

تصوّف یا صوفیه:

مذهب فلسفی خاصی است که از قرن دوم

هجری در اسلام اعم از سنی و شیعه بوجود آمد

و بتدریج وسعت و عمق و انتشار یافت و بشعبه‌ها و فرقه‌های مختلفه تقسیم گردید. در باب وجه تسمیه آنها به صوفی یا متصوف عقائد مختلفه ابراز شده که أشهر آنها مربوط به پشمینه‌پوشی ایشان است زیرا صوف در عربی بمعنای پشم است و اهل این طریقت لباس پشمینه خَشِنی بعلامت انقطاع از زخرف دنیا می‌پوشیدند اطلاق لفظ صوفی را از اواخر قرن دوم دانسته‌اند و عبّدک صوفی را که زاهدی قبل از بشر حافی بوده اولین ملقب به "صوفی" ذکر نموده‌اند. به متصوفه بغیر از "صوفی" "اهل کشف" "اهل طریقت" "اهل حق" و "عرفا" نیز گفته‌اند.

۱ - بفصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود. (مسأله تناسخ)

ظهور تصوّف در اسلام با تدین و مسلمانی، توأم با فقر و انقطاع بود ولی بعدها بر اثر آمیختگی با عقائد کلامیه و مکاتب فلسفیه خصوصاً حکمت یونان و نو افلاطونیان و معتقدات بودیه و مانویّه و بعضی از آداب و رسوم رهبه نصاری و ریاضت‌کشان آئین برهما تغییرات بسیار یافت و از صورت اولیه خارج گردید. در باره مبدأ و علّت ظهور تصوّف نیز عقائد و نظریات متفاوتی در انتساب آن بمقاومت منفی ایرانیان و یا تقلید از رهبانیت مسیحی و یا ترک دنیا و تحمّل ریاضات از آئین‌های هندو و بودائی ابراز گردیده که بنظر نمی‌رسد هیچیک به تنهایی عامل ظهور این مذهب فلسفی در اسلام باشد بل هر کدام عامل مؤثر خارجی در تغییر معتقدات و آداب و اعمال صوفیه در مسیر بسط و انتشارش بوده است و ظهور صوفیه در اسلام هر چند موجب جنگهای داخلی و تضعیف قوای مسلمین باین طریق نگردید ولی بنقل از "فرائد" "بمنزله فلج و استرخاء از برای جوارح و اعضای دیانت الهیه بود".

شروع تصوّف را از آنجا می‌دانند که در همان قرن اول، از زمان رسول‌الله و یا بقولی از زمان خلفای راشدین، گروهی از مسلمین با زهد و انزواء و فقر و انقطاع و توکل مفرط بخدا و اعتکاف و اهمیّت دادن بسیار به ذکر و تلاوت آیات و تکرار بعضی اُوراد و عبارات و یا اسماء‌الله، از سایرین جدا و مشخص شدند و هسته اصلی تصوّف را تشکیل دادند چنانکه در قرن بعد از میان آنها زهاد و علماء و عرفائی هم ظاهر گشتند که سیرت و اقوال آنها هنوز در تصوّف مورد توجه است و از آنجمله بودند:

حسن بصری (بصره‌ای)، ابن ابی‌الحسن یسار و مشهور به اَبُو سَعید که از تابعین مشهور و از علماء و متکلمین و مدرّسین معروف بود. در سال ۲۱ در مدینه متولد شد و در ۱۱۰ در بصره فوت نمود. ذکرش ذیل عنوان معتزله نیز آمده است. نظر به زهد و افکار عرفانیش وی را از شیوخ اولیه صوفیه نیز دانسته‌اند.

ابواسحق ابراهیم ادهم ابن منصور بلخی متوفی بسال ۱۶۰ که از مشایخ مشهور صوفیه بود و او غیر از ابواسحق ابراهیم خواص بغدادی است که او هم زاهد و صوفی معروفی بود و در ۲۹۱ در ایران درگذشت.

رابعه عَدْوِيَّة بنت اسمعيل بَصْرِي مشهور به أمُّ الْخَيْرِ که زنی زاهد و

عارف و باکمال بوده است و فوتش را بسال ۱۳۵ نوشته اند.

ابو محفوظ، معروف کرخی متوفی بسال ۲۰۰ در بغداد که از

مشاهیر زهاد و عرفاء و سرسلسله معروفیه در تصوف

گردید. نوشته اند که وی درک خدمت به حضرت رضا را هم نموده است و می نویسند که معروفیه نیز به چهارده شعبه تقسیم شد.

سَرِي سَقَطِي مکنی به ابوالحسن از مشایخ شهیر صوفیه در بغداد و

مُرشد جُنید بغدادی و بقولی از منسوبین او بوده است

(ذکر جنید خواهد آمد). فوتش را در بغداد به نیمه قرن سوم نوشته اند.

بِشْر حَافِي ابو نصر بِشْر بن حارث از معاریف و زهاد مشهور صوفیه

در بغداد بوده است. تولدش را بسال ۱۵۰ در مرو و

فوتش را حدود ۲۲۷ در بغداد نوشته اند.

قرون ۳ و ۴ دوران شکوفائی و قرنهای بعد دوره های تکمیلی و تفصیلی و انتشار و قدرت و در عین حال تَشَعُّب و تَفَرُّق تصوف به مذهبها، شعبهها، فرقهها، مسلکها، گروهها و سلسلهها در پیروی از علماء و حکماء و شیوخ و عرفاء و زهاد و شعرای مشهوریست که در جمیع اقالیم از دکن تا قُرْطَبَه و از سمرقند تا مصر و یمن خصوصاً در بین النهرین و ایران و بالخصوص در خراسان ظاهر شدند و تصنیفات و تألیفات کثیره نمودند و افکار و عقائد فلسفیه تازه آوردند و بعضی پیر خانقاه و قطب طریقت گشتند و مرده و پیروان بسیار یافتند که اسامی برخی از ایشان بترتیب زمان از قرن سوم بعد عبارتست از:

ذُو النَّوْنِ مِصْرِي ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم متولد ۱۸۰ و متوفی بحدود ۲۴۵ از اکابر عرفای اولیه و حکمای شهر صوفیه است که مدتی هم در بغداد محبوس گردید و بالاخره در مصروفات یافت.

بایزید بسطامی طیفور بن عیسی بن سروشان متوفی بحدود ۲۶۱ در بسطام نزدیک شاهرود، از مشایخ بزرگ و زهاد مشهور صوفیه است.

حَمْدُونُ قَصَّارٌ "ملامتیه" ابوصالح حَمْدُونُ بن احمد نیشابوری متوفی بسال ۲۷۱ از عرفاء و شیوخ شهر صوفیه خراسان است. پیروانش را ملامتیه و قصاریه نامیده‌اند.

جُنَیدِ بَغْدَادِي سید الطائفه، ابوالقاسم، جُنَیدِ بن مُحَمَّدِ بن جُنَیدِ متوفی بسال ۲۷۹ از اعظام شیوخ و حکمای صوفیه است. منصور حلاج ابوالمغیث حسین بن منصور بیضاوی مشهور به حلاج بعثت عقائد افراطی وحدت وجودی در ۳۰۹ هجری بامر خلیفه عباسی بطرز فجیعی مقتول شد.

خَفِيفُ شِيرَازِي ابو عبدالله محمد بن خَفِيفُ از علماء و عرفای مشهور عصر خویش است که بحدود ۳۱۹ درگذشت.

شِبْلِي ابوبکر دُلفِ بن جَحْدَرِ متوفی بسال ۳۳۴ از عرفای مشهور صوفیه است و او غیر از شِبْلِي نُعمانی نویسنده و مؤرخ هندی ۱۳۳۲ - ۱۲۷۴ میلادی است.

ابونصر سَرَّاج عبدالله بن علی سَرَّاجِ طوسی متوفی بسال ۳۷۸ از فقهاء و محدثین و عرفاء و زهاد صوفیه است که او را طاووس الفقراء نیز نامیده‌اند.

قَصَّابِ آمَلِي شیخ ابوالعباس احمد بن محمد عبدالکریم از شیوخ شهر طبرستان در نیمه دوم قرن چهارم است.

أَبُو الْحَسَنِ خَرَقَانِي

علی بن جعفر (۴۲۵ - ۳۴۸) از کبار عرفاء و مشایخ صوفیه است.

أَبُو سَعِيدِ أَبِي الْخَيْرِ

فضل الله بن ابی الخیر محمد بن احمد (۴۴۰ -

۳۵۷) شاعر و فقیه و عارف بزرگ صوفی اهل میهنه خراسان می باشد که کتاب "اسرار التوحید" در وصف حالات و مقامات وی بوسیله محمد بن منور تألیف شده است.

عبدالکریم نیشابوری

ابوالقاسم شیخ عبدالکریم بن هوازن نیشابوری

(۴۶۵ - ۳۷۶) از علماء و نویسندگان و عرفای

شهر خراسان است.

هُجْوِیْرِي غَزْوِي

ابوالحسن علی بن عثمان ابن ابوعلی جلابی متوفی

سال ۴۶۵ از عرفاء و نویسندگان مشهور صوفی و

صاحب "کشف المحجوب" می باشد (هجویر نام محله ای در غزنین بوده و جلاب همان گلاب است).

ابوعلی فارمدی

(۴۷۷ - ۴۰۲) اهل فارمد طوس خراسان و از مشایخ

بزرگ صوفیه و ملقب به شیخ الشیوخ است.

خواجه عبدالله انصاری

شیخ الاسلام، ابواسمعیل، عبدالله بن محمد

انصاری هروی، (۴۸۱ - ۳۹۶) عالم و محدث

و ادیب و عارف شهر صوفی می باشد که آثار

ادبی و عرفانی متعددی از او بیادگار مانده است.

امام غزالی یا غزالی

حجة الاسلام، ابوحامد، محمد بن محمد بن محمد

بن احمد طوسی (۵۰۵ - ۴۵۰) از اکابر علماء و

اعاظم حکماء و متکلمین و مدرّسین و مصنّفین است که در سالهای آخر حیات مقیم خانقاه گردید و از قبول مناصب خودداری کرد.

غزالی غزالی

شیخ المشایخ، ابوالفتوح، احمد بن محمد بن محمد

بن احمد طوسی متوفی سال ۵۲۰ برادر کوچک

حجة الاسلام ابوحامد و مانند او مدرّس و فقیه بود ولی

بیش از او طریق طریقت گرفت عرفاء و شعرائی چون ابوالنجیب سُهروردی و عین القضاة همدانی و سنائی غزنوی از جمله تلامید وی بوده‌اند.

عَيْنُ الْقُضَاةِ هَمْدَانِي ابوالمعالي، شيخ عبدالله بن محمد بن علي بن میانجی همدانی (۵۲۵ - ۴۲۹) از کبار مشایخ و نویسندگان صوفیه است که بجرم بدعت و الحاد اعدام گردید.

عبدالقادر جیلانی "قادریه" ابومحمد، عبدالقادر بن ابوصالح گیلانی (۵۶۱ - ۴۷۰) از اعظم عرفاء و أقطاب صوفیه و مؤسس فرقه "قادریه" است قادریه از بغداد تا مراکش و از سلیمانیه تا هندوستان خانقاه و پیرو دارد.

أَبُو النَّجِيبِ سُهْرَوْرْدِي ضیاءالدین، عبدالقاهر بن عبدالله (۵۶۳ - ۴۹۰) از محدثین و مدرسین و عرفاء مشهور صوفیه است.

أَبُو حَفْصِ سُهْرَوْرْدِي "سُهروردیه" شهاب الدین عُمَر، شیخ الاسلام، ابوحفص عُمَر بن محمد (۶۳۲ - ۵۳۹) برادر زاده ابوالنجیب و از کبار عرفاء و زهاد صوفیه و صاحب تألیفات مهمه در تصوف و مؤسس فرقه بزرگ "سُهروردیه" می باشد. این عمو و برادرزاده غیر از شیخ اشراق یحیی بن حبش سُهروردی (۵۸۷ - ۵۴۹) مؤسس مکتب فلسفی "اشراق" و مشهور به "شیخ شهاب" و "شیخ مقتول" می باشند.

شیخ نجم الدین کبری "کُبرویه" ابوالجناب احمد بن عُمَر بن محمد مقتول در ۶۱۸ از اعظم عرفاء و زهاد صوفیه و مؤسس فرقه بزرگ کُبرویه یا کُبرائیه می باشد. علماء و عرفای مشهوری چون شیخ نجم الدین رازی مشهور به "دایه" متوفی بسال ۶۴۵ و ابوسعید مجدالدین بغدادی مقتول بسال ۶۱۶ سَعْد الدّین محمد حُمُوِيَّة جُوینی متوفی بسال ۶۵۰ و شیخ سیف الدّین ابوالمعالي سعید باخزری خراسانی (۶۵۹ - ۵۸۶) از تلامذه او بوده‌اند.

عطار نیشابوری شیخ فریدالدین، ابوحامد، محمد بن ابوبکر، ابراهیم عطار (۶۱۸ - ۵۴۰) حکیم و عارف و شاعر شهیر و

ویسنده کتب متعدد در رشته‌های عرفانی است.

شیخ قطب‌الدین حیدر "حیدری" از اقطاب صوفیه در خراسان

است که عمر دراز نمود (۶۱۸ - ۵۰۸)

مقبره‌اش در تربت حیدریه است. پیروانش به "حیدری" مشهور شدند. از قلندران بودند و به پوست چهره خود حلقه و قفل آویزان می‌کردند.

ابن فار شرف‌الدین، أَبُو حَفْصِ عُمَرِ بْنِ عَلِيٍّ (۶۳۲ - ۵۷۶) از

اعاظم عرفاء و شعرای متصوفه در مصر و مکه و صاحب

قصائد تائیه و فائیه و یائیه می‌باشد.

ابن عربی مُحَيِّ الدِّين، ابوبکر محمد بن علی بن محمد حاتمی طائی

(۶۳۸ - ۵۶۰) از علماء و عرفای شهیر صوفیه و صاحب

"فُصُوصُ الْحِكْمِ" و "فتوحات مکیه" است.

مولوی جلال‌الدین محمد بلخی (۶۷۲ - ۶۰۴) عارف بزرگ و

شهیر صوفی که عالمی معانی را در بیش از

هفتاد هزار بیت غزل و مثنوی درآورده است.

شیخ محمود شبستری سعدالدین محمود بن عبدالکریم متوفی بسال

۷۳۰، عارف مشهور و شاعر صوفی و صاحب

"گلشن راز" می‌باشد.

شیخ صفی صفی‌الدین اردبیلی متوفی بسال ۷۳۵ از مشایخ بزرگ

صوفیه در عصر خویش بود و دودمان صوفیه از نسل وی بوجود آمد

خواجه بهاء‌الدین نقشبند "نقشبندیه" بهاء‌الدین، خواجه محمد

بخاری (۷۹۱ - ۷۱۸) صاحب "دلیل

العاشقین" و مؤسس فرقه بزرگ و وسیع "نقشبندیه" (خواجگان) است که در

چین و هند و ترکستان و افغانستان و ایران و عراق و ترکیه وجود دارد و بشعب

مختلفه نیز تقسیم شده است.

شاه نعمه‌الله ولی کرمانی "نعمه‌اللهیه" (۸۳۴ یا ۸۲۷ - ۷۳۰) شاعر

و از اقطاب و مشایخ صوفیه می باشد که سلسله نعمة اللهیه یا نعمتی ها از او سرگرفت که خود نیز بشعب مختلفه تقسیم گردید، امروزه پیروان این طریقت در هندوستان، پاکستان، افغانستان، ترکستان، ایران و عراق و ترکیه وجود دارند.

سعدالدین کاشغری خواجه محمد متوفی بسال ۸۶۰ از عرفاء

و شیوخ مشهور صوفیه و از اقطاب و خلفای نقشبندیه است که تلامیزی نظیر عبدالرحمن جامی داشته است.

صَفِي عَليشاه "صَفِي عَليشاهي" محمد حسين اصفهاني (۱۳۱۶ -

(۱۲۵۱) از مشایخ صوفیه و سرسلسله "صَفِي عَليشاهي" است که از او تألیفاتی هم باقیمانده است. "انجمن اُخوت" نیز بوسیله پیروان او تشکیل یافت. ایشان ردیه ای هم بر امرالله از جمله در اعتراض بقسمتی از کتاب مستطاب ایقان نوشتند زیرا در موقع مطالعه کتاب خیال کردند که تفسیر علائم اربعه حضرت قائم از چهار نبی از حضرت بهاءالله است، غافل از اینکه از ائمه اسلام و مندرج در کتب حدیث شیعه می باشد. (بذیل عنوان صَفِي عَليشاه در فصل سوم مراجعه شود).

* در مصر و شمال آفریقا از جمله :

شاذلیه یا شاذلیه است که از فرقه های مشهور متصوفه می باشد و مؤسس آن ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی ملقب به تاج الدین و تقی الدین (۶۵۶ - ۵۹۳) است. پیروان شاذلیه به متجاوز از ده شعبه تقسیم شدند.

* در هندوستان از جمله :

چشتیه است که از فرقه های صوفیه در هندوستان می باشد و مؤسسش خواجه احمد ابدال چشتی متوفی بسال ۳۵۵ است و چشت قریه ای بقرب هرات بوده است. در این سلسله اقطاب و دراویش بزرگی بوجود آمدند که از آن جمله قطب الدین مؤدود و خواجه معین الدین حسن سجری می باشند که اخیر در اجمیر هندوستان پیروان بسیار یافت.

هرگز تعداد مشایخ و اقطاب و عرفای شهیر و علماء و حکماء و

مصنّفین مشهور متصوّفه باین حدود ۵۰ که نامشان در این کتاب آمده نیست. عرفاء و حکماء و سران طریقت و شیوخ و اقطاب صوفیه در عراق و شامات و عربستان و مصر و عثمانی و ترکستان و هندوستان نیز بسیار بوده‌اند. در ایران نیز چه بسا از علماء و خصوصاً ادباء و شعراء مقیم خانقاه نبوده ولی مرام صوفی داشته‌اند و یا ایشان را در زمره صوفیان انگاشته‌اند، مانند:

ابوالمجد، مجدودبن آدم سنائی غزنوی متوفی بسال ۵۴۵ (باختلاف).

شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی متوفی بسال ۶۸۶ یا ۶۸۸ (باختلاف).

رکن الدین أوحدي مراغه‌ای (۷۳۸ - ۶۷۰)

کمال الدین خواجوی کرمانی (ابوالعطاء محمودبن علی ۷۵۳ - ۶۷۹).

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸ - ۸۱۷).

کثیری هم از قرن هفتم بعد ذوق تصوّف داشته‌اند و مضامین حتی اصطلاحات صوفیه را در اشعار خود بکار برده‌اند. باید متذکر شد که تا غلبه تشیّع در ایران اکثر متصوّفه از اهل سنت بودند.

از لحاظ عقائد همانطور که ذکر شد تصوّف در ابتداء بیشتر جنبه فقر و عبادت، زهد و تقوی، عزلت و انزواء و ترجیح آخرت بر دنیا و در عین حال تمسک باصول و احکام شرعیّه داشت تا بتدریج از قرن سوم بعد با عقائد دیگر جلوه نمود که بعضی از آن عقائد بالاشاره عبارتست از:

وحدت وجود که می‌گویند بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء و لیس بشیء منها. بسیط حقیقی را منزّه از ترکیب همه وجود و جمیع اشیاء می‌دانند و همه وجود و جمیع اشیاء را هم صور مختلفه آن تصوّر می‌کنند بطوریکه نه هیچ شیء جدا از آن بسیط است و نه خود آن بسیط. همه چیز حقّ است یعنی صورتی از حقّ ولی هیچیک به تنهایی حقّ نیست. وجود حقیقی چون دریاست و کائنات امواج آن دریا (۱) و در این مقام عقل و عاقل و

۱ - به فصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود (مسئله وحدت وجود).

معقول را از هم جدائی نه. دیگر عقیده میل روح به رجوع بمبداء اصلی و پیوستن بحق است که بدین مقصود باید از حبس نفس آزاد شد و از آلودگی‌های دنیوی رست و قدم در سبیل سلوک (۱) نهاد و در خود سیر نمود و مراحل و منازل را در نفس و درون پیمود و از وادی‌های طلب و عشق و توحید و حیرت گذشت تا بمقام فنا رسید و فانی فی الله گردید... دیگر اینکه در طریق سلوک عقل و علم را مقامی نیست و باید از آنها گذشت و به کشف و شهود قلبی و اشراق و تجلی روحی تشبث نمود که درک حقائق معنوی و لطائف عرفانی جز بمکاشفه قلبی و شهود روحانی میسر نگردد.

بضمیمه عقائد اصلیّه که نمونه‌هایی از آن ذکر شد بسیاری عقائد فرعیّه و اصطلاحات کثیره ایجاد گردیده که خود محتوای دهها کتاب است که علمای طریقت و حکمای دیگر نوشته‌اند و صدها هزار صوفی در مذاهب مختلفه و فرق متفاوتّه اسلامی، در اقتداء بصدّها غوث و پیر مراد و شیخ کامل و مؤسس طریقت بدانها عمل نموده‌اند چنانکه بعضی در مقامات سالک تا ۱۰ مقام هم ذکر نموده‌اند که هر یک را شرح مفصّل است و آنها توبه است و تقوی و زهد و فقر و صبر و شکر و خوف و رجاء و توکل و رضا. و در حالات سالک محبت الله و میل بقاء الله و عدم تعلق بما سوی الله و احتراز از موانع و شوق و قرب و فنا و بقا و اتصال و یا بتفاوت حالات دیگری را ذکر نموده‌اند و بر هر یک شروحن مرقوم داشته‌اند و ریاضت را در این سبیل جهت تصفیّه دل و ترکیه نفس ضروری شمرده‌اند و هر قوم و فرقه ریاضت را باموری خاص مقرر داشته‌اند و اصطلاحات مخصوص برای حالات مجاهد در هر دوره ریاضت که اغلب و اقلّاً بمدّت یک چله (چهار برابر چهل شبانه روز) بوده نوشته‌اند که این اصطلاحات برای حالات مجاهد، در هر شعبه و طریقت و فرقه و مسلک و

۱ - به ذیل عنوان سیر و سلوک در فصل سوم نیز مراجعه شود.

سلسله و خانقاه و در کتاب هر مؤلف و مصنف صوفی متفاوت است و هر یک شرحی علیحده دارد بعضی از این اصطلاحات که هر یک معرفّ حالتی از حالات مجاهد در مسیر سلوک می باشد عبارتند از: واقعه _ حال _ ترقّی و تلوین _ تمکین _ قبض _ بسط _ تواجُد _ وجد _ صحو _ سُکر _ ذوق _ شرب _ تجلّی _ محاضرة _ مکاشفة _ مشاهدة _ معاینة و غیره ... ایضاً در هر فرقه و مسلک آدابی خاصّ برای خلوت و عبادت و ذکر و سماع و غیره مقرر نموده اند و آداب و رسوم و اعمال هر خانقاه نیز با خانقاه دیگر متفاوت است. طبقات و درجات صوفیان نیز مختلف است:

"پیر" یا "شیخ" یا "قطب" یا "مراد" را که در رأس همه باشد شرائطی است و واجباتی و مستحباتی که چون واجد جمیع گردد مقامش بغلو نظیر نبی شود که گفته اند "الشیخ فی قومه کالنّبی فی أمّته".

و بعد از شیخ مریدان باشند و سالکان و فقراء که هر یک را اقسامی است و هر قسم و گروه را وظائفی خاص و شرائطی مخصوص ... دیگر خدام و امینان خانقاه باشند که آنها را نیز مراتب و درجات متفاوت است.

اما اعمال و حرکاتی که بعضی از صوفیان در بعضی از فرقه ها و یا در بعضی از خانقاهها و رباطها کرده اند با کلیاتی که مسطور آمده متفاوت و دور از شئون وقار و آداب روحانی بوده است. از جمله:

بعضی خود را بشدت می زدند و برخی بآتش می کشیدند و موی سر و صورت می سوزاندند و گروهی به پوست خود تیر و تیغ و میخ و قفل و گرز و حلقه آهنی آویزان می کردند و دیگر شکنجه ها که ذکرش مقدور نه (۱). (بذیل عنوان اعتکاف، ریاضت و خودزنی و شکنجه در فصل سوم مراجعه شود).

بعضی در بزم های عرفانی بسماع آغانی بوجد می آمدند و در حال جذبه و حال به رقص و آدای شطحیات می پرداختند و جامه بر تن می دریدند و

۱ _ دائرةالمعارف فارسی ذیل عناوین "قطب الدّین حیدری" و "قلندران".

بانگ و نعره بر می آوردند و منصعق می گشتند ... (۱)
 بعضی اختلافات فرقه‌ای را بمنازعات خونین در مراسم مذهبی
 می‌کشاندند و دسته‌های "حیدری" و "نعمتی" تشکیل می‌دادند و بجان
 یکدیگر میافتادند (۲).

بعضی خود را واصل بحق و معاف از تکالیف شرعی می‌دانستند و حتی
 واجباتی مثل نماز و روزه و حج و زکوة را فقط لازم بر دیگران تصور
 می‌نمودند (۳) تا آنها در اثر اجرای حدود و احکام دینی بمقام وصول بحق
 فائز شوند و بعد معاف گردند.

کثیری باعتقاد مطلق به "حال" به مخالفت با "قال" یعنی با علوم دینی از
 فقه و اصول و حدیث و غیره پرداختند و کتاب و قلم و دفتر و بحث و فحص
 را تحریم نمودند، (۴) حتی مقام مکاشفه را (استغفرالله) اعظم از مقام نبوت
 دانستند (بذیل عنوان "حال و قال" _ مقام نبوت و مقام مکاشفه" در فصل
 سوم مراجعه شود).

مجموعه این مباحث چه در مسائل اصلی عرفانی و چه در آداب و رسوم
 طریقتی، معارف صوفیه را تشکیل می‌دهد که در هر مذهب و فرقه و مسلک
 و سلسله متفاوت است و عمری لازم دارد که شخص به مطالعه جمیع
 بپردازد، اگر لازم آید.

بطور کلی عرفای شهیر و اقطاب معروف صوفیه بعضاً معتدل و بعضاً افراطی
 بوده‌اند که طبعاً گروه افراطی بیشتر از صوفیان معتدل موجب جدائی تصوف
 از شرع شده و مورد ملامت بل تکفیر و تدمیر اهل شریعت و سنت قرار
 گرفته‌اند. در تطبیق این امر با زمان نوشته‌اند که تصوف در

۱ _ صفحه ۲۲۵ جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران.

۲ _ دائرةالمعارف فارسی ذیل عنوان "حیدری".

۳ _ صفحه ۲۲۱ جلد ۲ تاریخ ادبیات در ایران.

۴ _ صفحه ۲۵۸ جلد ۱ تاریخ ادبیات در ایران.

اسلام سه مرحله را طی نموده است: مرحله اول توأم با قید اجرای ضروریات شرعی بوده و مرحله ثانی با عدم تقید به حدود و قیود شرعی و توجه مفراط به "اشراق" و "کشف و شهود قلبی" و مرحله ثالث در جمع دو مرحله قبل یا اعتدال بین آنهاست و مثال هم آورده اند که کدام عالم یا عارف مظهر اعتدال و یا نمونه افراط بوده است (دائرة المعارف فارسی ذیل عنوان "تصوّف")

باری بطوریکه گفته شد ذکر اسامی علماء و عرفاء و مؤسّسین فرقه های تصوّف مانند معروفیه _ ملامتیه _ سهروردیه _ کبرویه _ نقشبندیه _ قادریه _ نعمة اللهیه و صفی عیشاهی که ذکر شد و

بکتاشیه پیروان بکتاش ولی متوفی بسال ۷۳۸ که شیعی بوده و آنها را با حروفیه مربوط دانسته اند و

خلوتیه پیروان شیخ محمد خلوتی و شیخ سیف الدین خلوتی متوفی بسال ۷۸۳ و

پیر جمالیّه پیروان پیر جمال اردستانی متوفی بسال ۸۷۹ و

نوربخشیه پیروان سید العرفاء سید محمد نوربخش خراسانی (۶۹_۷۹۵) و **ذهبیّه** پیروان میرشهاب الدین عبدالله برزیش آبادی مشهدی که نسب خود را بامام رضا میرسانید و لذا بانها رَضَوِيّه نیز گفته اند و **خالدیه** پیروان خالد سلیمانیه ای که از مشایخ نقشبندیّه در سلیمانیه بود.

و مؤسّسین دهها فرقه و شعبه و سلسله دیگر و علماء و نویسندگان و شیوخی که در هر فرقه ظاهر شدند، خود موضوع کتاب یا کتبی مفصل است کما اینکه فقط لغات و اصطلاحات متصوّفه نیز فرهنگی علیحدّه و مخصوص دارد.

صوفیه بطور کلی مسلمین را از میدانها به زوایا و گوشه ها و از حرکت به سکون برد. از سلحشوری به درویشی، از کار و کوشش باعتکاف و ریاضت، از خدمت به عبادت، از دارالعلمها به خانقاهها، و از علوم عملی به فلسفه های عرفانی کشانید که بحثش از مبحث ما خارج است.

این بود اشاره‌ای بمذهب سُنّت یا تَسَنُّن و مذاهب فقهی چهارگانه‌اش بنام حَنَفی - مالکی - شافعی - حَنَبَلی و مذاهب مهمّه اصولی و فلسفی آن مانند معتزله و اَشْعَریّه و بالاخره مکتب صوفیّه که شامل اهل سُنّت هم بود. ولی مذاهب دیگر سَنّی یا صحیح‌تر بگوئیم مذاهب اسلامی دیگری که مؤسّسین آنها سَنّی بودند نیز پیدا شد که بعضی فقط در مناطقی معین و در دورانی محدود منتشر گردید و ادامه‌ای نیافت و بعضی جنبه استقلال پیدا کرد و در مناطق وسیعه پیروان بسیار یافت.

مثال از گروه اوّل مذهب حروفیّه است که مؤسّس آن فضل‌الله استرآبادی متخلص به "نعیمی" بود که در ۷۴۱ متولّد و در ۷۹۶ مقتول گردید و در دوران حیات عقائد عجیبه خود را در باره حروف و خواص و اثرات و رموز و معانی آنها در کتبی که تصنیف کرد تشریح نمود و خویشان را صاحب علم‌الکتاب دانست و قرآن را بر مبنای رموز و معانی خاصّ حروف تفسیر و تأویل نمود و فرقه یا مذهب و یا بقولی دین نو در اسلام بوجود آورد که دیر نپائید و دولت مستعجل بود امّا در لغتنامه دهخدا در باره حروفی‌ها چهارده صفحه حرف آمده‌است تا مشتاقان مراجعه کنند.

مثال از گروه ثانی وَهَابیّه می‌باشد که مؤسّس آن محمّد بن عبدالوهّاب است (۱۷۹۳ - ۱۷۰۳ میلادی تقریباً برابر ۱۲۰۸ - ۱۱۱۵ هجری قمری) که بنقل از کتاب "فرائد": "از نُبّه‌اء و فضلاى علمای اسلام محسوب می‌شد". وی در حدود دویست سال قبل در نجد عربستان عقائد خاصّی ابراز نمود از جمله با جمیع آداب و رسوم و اعمال و رفتار و عادات و سُنن و شؤونی که خارج از قرآن و احادیث صحیحّه نبوی باشد مخالفت کرد خصوصاً با نحوه زیارت توأم با تعظیم و سجده و ستایش قبور ائمّه و خلفا و مزار رسول‌الله بشدّت مبارزه نمود و آن را نوعی بت‌پرستی و بدعت شمرد و عاملین و مرتکبین را کافر خواند ... ایضاً با تجمل و رقص و موسیقی و هر نوع قمار و دخان نیز مخالفت کرد و

پیروانش در اوائل قرن ۱۹ میلادی حدود ۱۲۱۶ هجری (سالها بعد از فوت محمد بن عبدالوهاب) بشهرهای مذهبی مثل کربلا - مکه - مدینه و حتی ریاض حمله نموده و تصفیة وسیعی کردند تا اینکه در ۱۸۱۸ قشون خلیفه اسلام یعنی سلطان محمد دوم عثمانی آنها را شکست داد اما مذهب وهابیه در عالم تسنن باقیماند تا بالاخره بوسیله خاندان سعودی که بسطنت رسیدند و از ابتدا وهابی بودند، انتشار و رسمیت یافت.

وهابیون خود را **مُوحِدُونَ** می خوانند زیرا اعمال مذاهب دیگر را در زیارت قبور و مراسم ایشان را در اماکن مقدسه خلاف توحید میدانند. وهابی ها مثل حنبلی ها اهل حدیث می باشند و جز قرآن و سنت و حکومت خالص اسلامی بر مبنای قرآن و سنت با مر دیگری در این زمینه اعتقاد ندارند.

تَشِيعُ

مذهب اصلی و مهمّ دیگر اسلام "شیعه" می باشد که اساس آن از بعد از رحلت حضرت رسول گذاشته شد و بتدریج در قرون بعد بصورت فرقه‌ها و شعبه‌های گوناگون در مناطق مختلفه ظاهر گردید و قدرت و انتشار و پیروان بسیار یافت و علماء و حکماء و عرفاء و فقهاء و ادباء و شعرای شهیری در این مذهب ظاهر شدند که به بسط معارف اسلامیّه افزودند.

کلمه شیعه در لغت بمعنای اتباع و پیروان، یاران و یاوران می باشد و برای مفرد و مثنی و جمع و مؤنث و مذکر یکسان است ولی در اصطلاح اسلامی به مذاهب یا مسلمان‌هایی اطلاق می گردد که بخلافت یا امامت بلافصل حضرت علی بعد از حضرت رسول معتقد باشند (برخلاف اهل تسنن که ابوبکر را خلیفه بلافصل بعد از حضرت رسول می دانند). این اختلاف مهمّ عقیدتی در مسأله امامت که بتدریج صدها اختلاف دیگر بدان اضافه شد موجب جدائی کامل دو مذهب بزرگ سنی و شیعه گردید.

در لغتنامه دهخدا به نقل از ابن ندیم (ابوالفرج محمد بن اسحق مؤرخ و نویسنده عرب متوفی بسال ۳۸۵) نوشته است: " آنگاه که طلحه و زبیر بمخالفت علی بن ابیطالب برخاستند، پیروان امیرالمؤمنین به شیعه موسوم گشتند چه خود آن حضرت آنان را شیعه من خطاب فرمود ... ". در باره عقیده ابن ندیم این توضیح قابل ذکر است که معنای شیعه علی در زمان خود آن حضرت لابد عام تر از " شیعه علی " در زمانهای بعد و در مذهب تشیع بوده است زیرا در آن زمان جزو پیروانشان مسلمانانی بودند که بآن حضرت بعنوان خلیفه چهارم عقیده داشتند و با همین عقیده

بطرفداری حضرتشان می جنگیدند و جان فدا می کردند (بدون اینکه معتقد باشند که حضرت علی امام اول یا خلیفه اول بعد از حضرت رسول بودند). در "فرائد" مسطور است که: "چون در قرن اول و اوائل قرن دوم هجرت رسم تصنیف و تألیف کتب در میان امت اسلام شایع نبود، اختلافات سابقه چندان تأثیری در انشقاق امت ننمود و اسمی از شیعه یا سنی و یا غیرهما مذکور نبود و فقط از کسانی که خلافت را حق امیرالمؤمنین و اولاد آن حضرت می دانستند به محبین اهل البیت و کسانی که خلافت را باجماع امت راجع می دانستند بمحبین شیخین و کسانی که مطلقاً منکر خلافت هاشمیّه و اُمویّه بودند به خوارج تعبیر می شد و چون در قرن دوم و سیم علوم فلسفه و جدلیات رائج و تألیف و تصنیف کتب دائر و شائع شد لهذا هریک از رؤساء و ارباب معارف باب مناظرت را وسیع نمودند و برای تفریق مقاصد و سهولت تعبیر برای خود و مخالفین خود اسامی ممیزه وضع کردند... " (صفحه ۲۱۱)

سنی ها به شیعه ها از هر فرقه، رافضی لقب دادند و رافضی بمعنای غیر مُقبل و ترک کننده است یعنی بقول آنها کسیکه پیشوایش را ترک نماید و قبول نکند زیرا شیعه سه خلیفه اول از خلفای راشدین را رَفُض نمودند. شیعیان هم اهل سنت را ناصبی خواندند یعنی "کسی که امام را منصوب از جانب مردم می داند نه منصوص از جانب خدا" (۱) تدریجاً کار بجائی رسید که در مواردی یکدیگر را اهل بدعت حتی کافر و خارج از دین هم دانستند...

بشرحی که در ابتدای فصل "تاریخ و مذاهب اسلام" مذکور گردید، طرفداران امامت بلافصل حضرت علی بعد از رحلت رسول الله یعنی شیعیان اولیه بعلت صبر و سکوت حکیمانه حضرت علی اقدام علنی در مخالفت با

۱ - صفحه ۱۰۶۱ دائرةالمعارف فارسی. در فرهنگ نفیسی (ناظم الاطبّاء) و فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا صرفاً به کسی اطلاق شده که حضرت علی را دشمن می دارد.

خلافت شیخین (ابوبکر و عمر) ننمودند، تا وقتی که معاویه بر حضرت علی قیام نمود و هواخواهان حضرت علی در صفین با او جنگیدند که اگر حضرت علی در رمضان ۴۰ هجری شهید نشده بودند، با احتمال قوی در جنگ بعدی که در تدارکش بودند معاویه و اعوانش را بکلی مغلوب می کردند اما حضرت علی بقتل رسیدند و حضرت حسن هم با معاویه صلح کردند و عزلت گزیدند و بعد هم پسر معاویه یعنی یزید، حضرت حسین را با اصحاب شهید کرد و سپس خلفای اموی با ظلم و ستمگری بر آل عباس و آل علی کینه و نفرت دائمی را هم بر اختلاف شیعه در مسأله امامت و خلافت افزودند که نتایجش بعدها آشکار گردید. شیعیان در این دوران با تقیّه که در تشیع جائز است جان خود را حفظ نمودند ولی دست از عقیده باطنی خود برنداشتند و چون امامت را به تنصیص می دانستند، به تفاوت، به اولاد ائمه یکی بعد از دیگری و یا غیبت و انتظار رجعت یکی از امامها عقیده مند شدند و مذاهب مختلفه شیعه را بوجود آوردند که بعضی از آنها انتشاری وسیع نیافت و دیری نپائید و بعضی هم انتشار بسیار یافت و پایدار شد و خود به فرق و شعب دیگر تقسیم گردید که آخرین آنها در مسأله امامت شیعه اثنی عشریه ایران است که به دوازده امام از نسل حضرت علی و حضرت فاطمه عقیده دارند و اول بشرح آن می پردازیم زیرا شیعه دوازده امامی جدا از بحث اولویّت یا حقانیت، از نظر تعداد پیروان بزرگترین مذهب اسلام بعد از سنت است.

شیعه اثنی عشری جعفری: (دوازده امامی)

شیعه امامیه

اثنی عشریه که گاهی فقط " امامیه "

گفته می شوند، معتقدند که بعد از حضرت پیغمبر، حضرت علی بر طبق وصیت رسول الله خلیفه اول و امام مسلمین بودند و دلیل می آوردند که غیر از خصوصیات ممتازة آن حضرت و تقریشان برسول الله، حضرت پیغمبر در مراجعت از حج و داع در ۱۸ ذوالحجه در غدیر خم بالای منبری که از جهاز شتران درست کرده بودند تشریف بردند و بازو یا کمر حضرت علی

را گرفتند و بصدای بلند بعموم فرمودند: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...". یعنی هر که من مولایش هستم علی مولایش است. ایضاً شیعه دوازده امامی معتقدند بعد از حضرت علی امامت که بمراتب اعظم و اهم از خلافت است باولاد و احفاد آن حضرت که ۱۱ یا ۱۲ امام معصوم دیگر باشند (۱) بشرحی که خواهد آمد نسل بعد نسل رسیده است. البته اختلاف شیعه اثنی عشری با اهل سنت فقط منحصر بمسأله امامت و خلافت نیست و موارد کثیره دیگری هم وجود دارد که به بعضی از آنها در خاتمه شرح مربوط به دوازده امام اشاره خواهد گشت.

در این کتاب به بحث در باره چگونگی انتشار مذهب شیعه در ایران و علل محبت خاص ایرانیان به آل حضرت علی نمی پردازیم زیرا غیر از علل مذهبی به عوامل حکومتی و ملی و سیاسی نیز مربوط می شود ولی باین نکته متذکر می شویم که تا ظهور صفویه، هر چند پیروان فرقه هائی از شیعه مثل زیدیه و اسماعیلیه و غیره در نقاط مختلفه ایران وجود داشتند و حکومت های محلی نیز مانند آل بویه یا دیالمه (۴۴۸ - ۳۲۰) بوجود آوردند، مع هذا مذهب رسمی اکثر مسلمانان ایران تسنن بود و از مذاهب فقهی سنت هم شافعی و حنفی رواج بسیار داشت تا اینکه شاه اسمعیل صفوی (۹۳۰ - ۸۹۲) در ۹۰۵ شروان و در ۹۰۷ تبریز را فتح کرد و بر تخت سلطنت نشست و شیعه امامیه (اثنی عشریه) را مذهب رسمی ایران کرد و دستور داد که در تمام نقاط ایران در آذان به "أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ" هم بانگ برآورند و مردم را ولو به جبر به تشیع هدایت کنند و فقه امامیه اجراء و ترویج نمایند که حکایتش مفصل است... و از آن بعد "شیعه اثنی عشریه جعفریه" یا "طریقه حقه جعفریه" مذهب رسمی ایرانیان

۱ - در بعضی از احادیث ذکر ۱۲ امام از نسل حضرت علی و حضرت فاطمه آمده که از جمله حدیث مندرج در کتاب کافی است که در صفحه ۸۸۵ محاضرات درج شده است.

گردید و بطوریکه مذکور افتاد جعفریه از آنجهت گفتند که حضرت جعفر اصول و فروع و فقه این مذهب را تعیین و تشریح فرمودند.
 اما اسامی دوازده امام در شیعه اثنی عشریه بشرح زیر می باشد:

۱ - حضرت علی
 می نویسند که بهنگام تولد آن حضرت (۲۳ قبل تا ۴۰ بعد از هجرت) مادرشان (فاطمه بنت اسد بن هاشم) اسم "حیدره" یعنی شیر بر فرزند نهاد اما حضرت رسول ایشان را "علی" نامیدند. القاب مشهور ایشان خصوصاً نزد شیعه عبارتست از "امیرالمؤمنین" "ولی الله" "مرتضی" "اسدالله الغالب" "حیدر کرار" "سید الأوصیاء" "سید الوصیین" "سید ام القری" "مولای متقیان" "شاه مردان" "شاه ولایت" و کنیه آن حضرت "ابوتراب" "ابوالحسن" "ابوالهیجاء" می باشد.

شرحی از تاریخ حیات آن حضرت باختصار در مبحث خلفای راشدین درج شده است. اما در باره سیرت حضرت علی کتابها نوشته اند و در باره مقامشان بحدی غلو شده که جمعی تصور مقام الهی برای آن حضرت نمودند که به "غلاة علی" مشهور شدند یعنی کسانی که در باره مقام حضرت علی افراط و غلو کرده اند که ذکری از این فرق غالیه خواهد آمد. حضرت علی غیر از تقوی و دینداری و شجاعت و دلاوری در خطابه نیز بسیار بلیغ و فصیح بودند. مجموعه ای از خُطَب و مکاتیب و مواعظ و نصائح و کلمات قصار آن حضرت را سید شریف رضی در قرن چهارم هجری بنام "نهج البلاغه" مدون کرده است که در عالم اسلام بعد از قرآن چشم انسان بدان روشن می گردد.

۲ - حضرت حَسَن
 ملقب به "مجتبی" یعنی برگزیده و مُکَنّی به ابو محمد، فرزند حضرت علی و حضرت

(۳ - ۵۰)
 فاطمه بودند که سال سوم هجرت در مدینه متولد شدند و در سال چهل هجری بعد از شهادت حضرت علی امام دوم شیعیان و بقولی خلیفه پنجم از

خلفای راشدین محسوب گشتند و عزم جنگ با معاویه فرمودند ولی در محلی بنام مَسْکِن با لشکر معاویه صلح نمودند و از خلافت کناره گرفتند و در مدینه عزلت گزیدند تا در سنه ۵۰ یا ۵۱ در همانجا وفات یافتند و یا بقولی مسموم شدند تعداد اولاد ایشان را ۱۱ تا ۱۵ پسر و ۱ یا ۲ دختر نوشته‌اند.

۳ - حضرت حُسَین
بعد از حضرت حَسَن، امامت به برادر
کوچکتر ایشان ابوعبدالله حسین بن
(۶۱ - ۴)
علی ملقب به سیدالشهداء رسید که در صحرای کربلا شهید شدند. توضیح
آنکه، یزید پسر معاویه که بعد از پدر خلیفه اموی شده بود بعد از وفات
امام حسن به والی مدینه نوشت که حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را
دعوت کن و برای من بیعت بگیر و اگر بیعت ننمودند سر هر دو را جدا
کن و بفرست. والی هم هر دو را دعوت کرد و مذاکره نمود و هر دو گفتند
که بعد جواب می‌دهند ولی بجای جواب از مهلکه خارج شده و بسوی
مکه تشریف بردند. سپس حضرت حسین بر حسب دعوت مردم کوفه و
گزارش تأیید کننده پسر عمویشان مُسَلِم بن عَقیل که او را برای تحقیق
اعزام نموده بودند و او از دوازده هزار مرد کوفی برای حضرت حسین بیعت
گرفته بود، از مکه روانه کوفه شدند. ولی حاکم جدید کوفه عبیدالله بن
زیاد حضرت مُسَلِم را شهید کرد و بعد راه را بر حضرت حسین بست و
عُمر بن سعد بن ابی وقاص را بمقابله آن حضرت فرستاد و لشکر او در دهم
محرم سال ۶۱ نوه پیغمبر اکرم، فرزند حضرت علی و حضرت فاطمه،
حضرت حسین را با هفتاد و دو تن افراد عائله از حرم و فرزند و اقوام و
همراهان وفادار از جمله برادرشان عبّاس بن علی (ابوالفضل) و عبدالله بن
مُسَلِم بن عَقیل و قاسم بن حسن بن علی، را شهید نمود. شهادت خود
حضرت بدست شِمر بن ذی الجَوشن انجام گرفت. سنّ مبارکشان در آنموقع
۵۷ بود. پنج همسر، شش پسر و چهار دختر داشتند. نام سه تن از

پسرانشان علی بود. یکی علی اکبر دیگری علی اوسط و سومی علی اصغر که علی اکبر و علی اصغر در کربلا شهید شدند و علی اوسط که بیمار بود شهید نگردید. (القاب و محامد حضرت سیدالشهداء در این ظهور مبارک خود دفتری پرافتخار و جداگانه است).

۴ _ حضرت علی بن حسین (زین العابدین) ایشان همان علی

(۹۵ _ ۳۸) اوسط فرزند بیمار حضرت حسین و
 زوجه شریفه و مظلومشان شهربانو (۱) می باشند که در کربلا شهید نشدند و امام چهارم گشتند. کنیه ایشان ابومحمد و از القابشان "سجاد" و "زین العابدین" است. حضرتشان فوق العاده مقدس و پیوسته معین فقراء بودند. یک همسر، هفت پسر و نه دختر داشتند (باختلاف). "صحیفه کبیره سجّادیه" یا صحیفه کامله سجّادیه که حاوی ۵۴ دعا از آن حضرت می باشد یکی از مهمّترین و گرامی ترین کتب دعا نزد شیعه اثنی عشریه است. صحیفه صغیره یا ناقصه سجّادیه مورد اعتقاد شیعه زیدیه می باشد (اصطلاحات کبیره یا کامله و صغیره یا ناقصه از شیعه دوازده امامی است نه از زیدیه). لقب دیگر حضرت سجّاد "سیدالسّاجدین" است. قلم حقّ در این ظهور اعظم در حقّشان می فرماید "سند المقربین و کعبه المشتاقین".

۵ _ حضرت محمد باقر بعد از حضرت سجّاد (امام زین

(۱۱۶ یا ۱۱۴ _ ۵۷ یا ۵۸) العابدین) فرزندشان ابوجعفر،
 ابوعبدالله، محمد بن علی بن حسین بن علی ملقب به "باقر" یعنی عالم امام پنجم شدند.

از حضرتشان احادیث بسیار نقل شده است. دو زوجه و پنج پسر و ده

۱ _ برابر لوح مبارکی که در صفحه ۲۴۷ جلد دوم منتخباتی از مکاتیب درج شده است شهربانوحرم حضرت سیدالشهداء بوده است.

دختر داشتند در سن ۵۷ یا ۵۸ یعنی در سال ۱۱۴ یا ۱۱۶ در مدینه مسموم گشتند.

۶ - حضرت جعفر صادق ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی
(۱۴۸ یا ۱۴۵ - ۸۳ یا ۸۰) بن حسین، فرزند حضرت باقر،
امام ششم می‌باشند. کنیهٔ اباعبدالله از آنجهت است که فرزندی بنام عبدالله
مشهور به اَفْطَح داشتند (اَفْطَح بشخصی می‌گویند که بینی یا سرش پهن
باشد).

شهرت "صادق" هم بدان لحاظ است که از قبل، خلافتِ منصور دوانیقی
(أَبُوالدَّوَانِيق) را بوضوح پیشگوئی فرمودند و منصور که خلیفه شد گفت که
امام، صادق بوده‌اند.

مجدد ذکر می‌شود که چون امام جعفر فقه شیعه و مسائل مربوط به رجعت
و بسیاری مطالب فقهی و آداب مذهبی را معین و بیان فرموده‌اند مذهب
شیعه ۱۲ امامی را بنام ایشان جعفری می‌خوانند. امام بسنّ ۶۵ سالگی در
سال ۱۴۸ بقول آشهر بامر همان منصور دوانیقی خلیفهٔ عباسی که ابومسلم
خراسانی را هم کشت، در مدینه مسموم شدند (۱). حضرت دو زوجه،
هفت پسر و سه دختر داشتند.

۷ - حضرت موسی کاظم ابوالحسن یا ابوعلی یا ابواسمعیل
(۱۸۳ - ۱۲۸) یا ابوابراهیم، موسی بن جعفر امام
هفتم شیعیان دوازده امامی می‌باشند لقبشان کاظم است یعنی "فروخورنده"
خشم" ایشان در سن ۵۵ در سال ۱۸۳ در زندان بغداد بامر هارون الرشید
مسموم شدند. مزارشان در کاظمین است. می‌نویسند که زن عقدی

۱ - در این قول و در تاریخ تولّد و تعداد زوجات و اولاد ائمهٔ اطهار اختلاف وجود
دارد.

نداشتند ولی اولادشان حدود بیست پسر و هجده دختر بود. مزار یکی از صباپای ایشان بنام معصومه در قم است.

۸_ حضرت علی بن موسی، رضا ابوالحسن علی بن موسی

(۲۰۳ - ۱۵۳ یا ۱۴۸) بن جعفر، فرزند حضرت کاظم،

که در سال ۱۴۸ در مدینه متولد شدند هشتمین امام شیعیان اثنی عشری میباشند. لقبشان رضا و مقامشان والاست. اولاد ایشان را بعضی یک پسر و بعضی پنج پسر و یک دختر نوشته‌اند. مأمون خلیفه عباسی آنحضرت را به خراسان دعوت و تجلیل نمود ولی چون خبر یافت که در بغداد فتنه شده آنحضرت را ترک نمود و عازم بغداد شد و بقولی دستور داد که حضرت رضا را مسموم سازند. تاریخ وفات آنحضرت را بسال ۲۰۳ ثبت کرده‌اند. زیارتگاه آنحضرت در مشهد است.

۹_ حضرت محمد تقی امام نهم شیعیان دوازده امامی،

(۲۲۰ - ۱۹۵) ابوجعفر محمد بن علی بن موسی

بن جعفر ملقب به "تقی" و "جواد" و "کاظم" می‌باشند که در ۱۹۵ هجری در مدینه متولد شدند و در موقع فوت پدر (حضرت رضا) ۸ یا ۹ ساله بودند و خود نیز در جوانی در بغداد وفات یافتند و یا بقولی مسموم شدند و در "کاظمیه" که بمناسبت مدفن همین امام و امام موسی کاظم "کاظمین" یعنی دو کاظم نامیده شده مدفون گشتند. اولاد ایشان را بعضی دو پسر و دو دختر و بعضی چهار پسر و چهار دختر نوشته‌اند.

۱۰_ حضرت علی نقی امام دهم شیعیان اثنی عشری، ابوالحسن

(۲۵۴ - ۲۱۲ یا ۲۱۴) علی بن محمد بن علی ملقب به "نقی" و

"هادی" که بسال ۲۱۴ در مدینه متولد شدند و در جوانی بامر خلیفه عباسی ساکن سامراء شدند و همانجا در سال ۲۵۴ وفات یافتند و یا

بقولی مسموم شدند. (مقصود سامراء یا سامرا یا سامره عراق (۱) است).

۱۱ - حضرت حسن عسکری فرزند امام علی نقی، و امام
(۲۶۰ - ۲۳۱ یا ۲۳۲) یازدهم شیعیان دوازده امامی می باشند
که بسال ۲۳۲ در مدینه متولد شدند و بسال ۲۶۰ هجری در سامراء
وفات یافتند و بقولی مسموم شدند. زن عقدی نداشتند و اولادی از ایشان
ثبت نگردیده است (مگر قول شیعه اثنی عشریه در مورد حضرت قائم
بشرح ذیل).

۱۲ - حضرت قائم شیعه دوازده امامی معتقدند که امام حسن
عسکری پسری داشتند که در پنج (یا ۸ یا
۹) سالگی، بعد از وفات پدر غیبت نمودند و در سرداب یا چاه خانه
پدرشان در شهر سامراء (۱) مخفی شدند و از آنجا بشهرهای جابلقا و
جابلسا (یا جابلصا یا جابرسا یا جابرسا) که اولی در آخرین حدّ مشرق و
دومی در آخرین حدّ مغرب است و برابر احادیث مأثوره از ائمه هر شهر
هزار و یا هزار هزار دروازه دارد و هر دروازه هزار پاسبان، تشریف بردند...
تا زمانیکه باین عالم رجوع فرمایند و جهان را پر از عدل و داد

۱ - سامرا یا سامره شهری است در عراق و در شمال بغداد که مزار امامهای دهم و
یازدهم شیعیان اثنی عشری، حضرت علی نقی و حضرت حسن عسکری و سردابی
که محلّ غیبت امام دوازدهم آنهاست در آنجاست. خرابه‌های شهر قدیمی که در
زمان عباسی بنام سُرْمَنْ رَأی بوده در مجاورت شهر کنونی (Sorra-Man-Ra'a)
است. ایضاً سامرا-سامره شهری قدیمی در فلسطین که در شمال غربی اورشلیم
بوده است و امروزه قریه سَبَسْطِیّه (یا سبیطیه) در آنجا قرار دارد. (نقل از فرهنگ لغات
منتخبه). در این مبحث سامرای عراق مورد نظر است.

کنند (بذیل عنوان قائم و امام دوازدهم بفصل سوم نیز مراجعه شود).

نُواب اربعه فی الحقیقه اعتقاد بوجود امام دوازدهم و غیبت ایشان را چهار نفر اختراع کردند که به نُواب اربعه یا نایب‌های چهارگانه مشهورند و آنها بمدّت ۶۹ سال از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری یکی بعد از دیگری اظهار داشتند که نایب امام هستند و امام در سرداب است و آنها گاهی حضرت امام را ملاقات می‌کنند و هدایت می‌آورند و این چهار نفر بترتیب عبارت بودند از: اول ابو عمر عثمان بن سعید اَسَدی دوم پسرش ابو جعفر محمّد بن عثمان بن سعید اَسَدی سوم حسین بن روح نوبختی چهارم ابوالحسن علی بن محمّد سمّری. باین ۶۹ سال غیبت صغری یا غیبت صغرای امام می‌گویند و از آن بعد تا زمانیکه خود امام ظاهر شوند غیبت کبری نام دارد، زیرا نایب چهارم گفت که بعد از او نایبی نخواهد بود و امام غایب خواهند ماند تا وقتی که در آخرالزمان ظاهر شوند.

در حقیقت بعد از رحلت امام یازدهم بیست شعبه یا ۲۰ فرقه مختلفه یا بیست عقیده متفاوت بوجود آمد که در قاموس ایقان ذیل عنوان "لوح فاطمه" بنقل از کتاب خاندان نوبختی تألیف عبّاس اقبال آشتیانی (۱۳۱۷ _ ۱۳۰۴ هجری قمری برابر ۱۳۳۴ _ ۱۲۷۵ هجری شمسی) فهرست این فرق درج شده است.

تفاوت‌های دیگر بین سنی و شیعه

تفاوت معتقدات شیعه

و سنی فقط در مسأله

امامت و خلافت نیست بلکه در اصول و فروع دین هم تفاوت دارند تا چه رسد به جزئیات. مثلاً اصول دین نزد اهل سنت سه است:

"توحید" - "نبوت" - "معاد" ولی شیعه دو اصل دیگر یعنی "عدل" و "امامت" را هم بدانها افزوده است.

"عدل" به تعریف معتزله و شیعه تَنْزِيَهُ الْبَارِي عَنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ وَ الْإِخْلَالِ بِالْوَجِبِ (۱) است یعنی منزّه بودن خدا از قبیح عقلی و اخلال در آنچه بر او لازم می‌آید از نیکی و خوبی (نه بمعنای تکلیف بر حقّ بل امری شبیه تطابق عقل و دین که از شروح فلسفی آنها مستفاد می‌گردد). "امامت" هم در تشیع مبتنی بر پنج اصل است:

۱ - وجوب و لزوم امام ۲ - عصمت امام ۳ - افضلیت امام ۴ - وصایت منصوص امام ۵ - امامت بلافصل حضرت علی بعد از رسول الله. فروع دین نزد اهل سنت هشت است: نماز - روزه - حجّ - زکوة - جهاد - خمس - امر بمعروف - نهی از منکر اما شیعه دو فروع دیگر هم بدان افزوده که تولّی و تبری یعنی حُبِّ أُمَّةٍ اطهار، و بیزاری از دشمنان ائمه است که هریک شرحی مفصّل دارد.

غیر از این تفاوتها، در اکثر مسائل دیگر هم اختلاف دارند مثل بداء - رجعت - تقیه - اجتهاد که مورد اعتقاد شیعه می‌باشند و در مسائل فقهی مانند طرز وضو - آذان - خمس - نکاح موقت (صیغه) - طلاق - حلال‌ها - حرامها - و صدها مسأله فقهی دیگر ... در نتیجه ملاحظه می‌کنیم که کتب و معارف شیعه نیز بکلی متفاوت از کتب و معارف سنی است و ایکاش همین تفاوتهای نظری بود، بل در عمل یکدیگر را کافر و خارج از دین و بعضاً واجب‌القتل هم دانستند و چه احادیثی علیه یکدیگر نقل نمودند ... و در ممالک عربی اجازه ورود کتب شیعه ندادند و در مملکت شیعه بالعکس و قس علی ذلک که شایسته نیست از رفتارهای دیگر ذکری شود مثل قتل‌های مذهبی بعثت شیعه بودن در قرون اولی و یا سنی بودن در مواقعی از عهد صفویه و غیره ...

۱ - مأخوذ از دائرةالمعارف فارسی

سایر مذاهب شیعه

اگر بجدول مذاهب شیعه نگاه کنیم می‌بینیم که بعد از هر امام شعبه‌ها و فرقه‌هایی در شیعه بوجود آمده چه در اعتقاد به غیبت آن امام و چه در اختلاف در پیروی از اولاد مختلفه امام متوفی که در ایجاد این فرق و مذاهب چه بسا جنبه‌های ملی و مدنی و حکومتی نیز دخالت داشته‌است بحدی که در بعضی موارد یک فرقه یا شعبه مذهبی بصورت یک دودمان حکومتی درآمده و یا بیش از عقائد مذهبی آنها، جنگهای ایشان در کتب تاریخ ثبت شده‌است ولی همه شیعه بوده‌اند ولو اینکه بعضی از آنها ضمن عقیده به حقانیت خلافت بلافصل حضرت علی بعد از رحلت رسول الله، خلافت واقع شده شیخین (ابوبکر و عمر) را هم قبول داشتند هرچند که هر دو مفضول بودند و حضرت علی افضل.

اینک با توجه بمقدمه مهم فوق بشرح بعضی از فرق و مذاهب دیگر شیعه می‌پردازیم:

کیسانیه گروهی بعد از امام اول یعنی بعد از حضرت علی و گروهی بعد از امام حسین، معتقد به امامت محمد بن علی بن ابیطالب مشهور به محمد بن الحنفیه (۱) پسر دیگر حضرت علی (نابرداری حضرت حسن و حضرت حسین) شدند که بآنها کیسانیه می‌گویند (بمناسبت اسم ابوعمره کیسان فرمانده لشکر مختار (۲) ثقفی که بخونخواهی حضرت حسین قیام نمود و می‌نویسند که اسم "کیسان" بعد از مرگ ابوعمره لقب مختار شد) (۳). چون مختار ثقفی خود را نماینده امام محمد حنفیه که در

۱ - حنفیه شهرت خوله بنت جعفر بن قیس حنفی، زوجه حضرت علی است که محمد مزبور از بطن او و صلب حضرت علی میباشد. ۲ - ابواسحق مختار بن ابی عبیده بن مسعود عمرو ثقفی (۶۷-۱) ۳ - مأخوذ از دائرةالمعارف فارسی ذیل عنوان "کیسان".

حبس عبدالله بن زُبیر در مکه بود، می‌دانست این فرقه را مختاریه نیز نامیده‌اند و چون پیروان مختار ثقفی برای حمله بدشمن سلاح آهنی بقدر کافی نداشتند و لذا چوب و گرز چوبی بدست می‌گرفتند بآنها خَشَبِیّه نیز گفته‌اند.

هاشمیه بعد از وفات محمد حنفیه از کیسانیه سه فرقه بوجود آمد

بیانیه که دو فرقه آنها معتقد به غیبت امام محمد و یا اختفای

رزامیه ایشان در کوه رضوی در نزدیکی مدینه شدند و فرقه سوم

که بزرگتر بود هاشمیه بود که پیروان پسر امام محمد یعنی ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه بودند و از این هاشمیه نیز دو شعبه دیگر ایجاد گردید یکی بیانیه که پیروان بیان بن سمعان بودند که او بعد از مرگ ابوهاشم خود را جانشین دانست و سپس بالوهیت حضرت علی معتقد گردید و غالی شد و در سال ۱۱۹ بقتل رسید. دیگر رزامیه یا رزامیه (۱) است که به پیروی از عقائد رزام معتقد به امامت محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، بعد از ابوهاشم گردیدند و بعد از محمد بن علی بن عبدالله به پسرش "ابراهیم امام" که از مؤسّسین خلافت عباسیان بود. بقولی به حلول روح خداوند در ابومسلم خراسانی نیز معتقد بودند و آنها را بومسلمیه خوانده‌اند.

آدارسه یا "ادریسیان" یا "ادریسیه" یا "آل ادریس" یا "بنوادریس" (۳۷۵ _ ۱۷۲) دودمان امامتی و امارتی علوی است که قریب دو قرن از ۱۷۲ تا ۳۷۵ هجری در مراکش حکومت کردند و آغاز کارشان از آنجا شد که ادریس اول (ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن) نوه پسر امام حسن در سال ۱۶۸ بهواخواهی آل علی قیام نمود و چون تاب مقاومت در قبال خلیفه عباسی نیاورد به مراکش گریخت و در آنجا خود را امام نامید و قبائل بربر با او گرویدند و او سلسله حکومتی علویان مراکش را که تا ۳۶۴ و بحسابی تا ۳۷۵ دوام یافت تأسیس نمود.

۱ _ این فرقه را راوندیه نیز نامیده‌اند (صفحه ۳۳۳ جلد ۲ رهبران و رهروان).

گروهی از ادارسه بعداً در عسیر که منطقه‌ای از عربستان در جنوب حجاز و شمال یمن و در حاشیه شرقی دریای سرخ می‌باشد و مرکزش ابهی نام دارد (به نقشه مراجعه شود) سکنی گزیدند و قدرت و حکومت یافتند تا اینکه در ۱۹۳۴ میلادی رسماً جزو کشور عربستان شدند.

شُرَفایِ مَرَاکَش شاخه دیگری از اعقاب امام حَسَن شُرَفایِ مَرَاکَش (۱۳۱۱ - ۹۵۱) می‌باشند که از ۹۵۱ تا ۱۳۱۱ هجری قریب سه قرن حکومت کردند. اینها از همان زمان رحلت امام حسن بوجود آمدند ولی ۹ قرن بعد به حکومت رسیدند. اصولاً شرفاء (مفردش: شریف) بکسانی اطلاق می‌شد که نَسَبشان به دودمان حضرت رسول می‌رسید مثل شرفای علوی - شرفای عَبَّاسی - شرفای عقیلی - شرفای حَسَنی - شرفای حُسینی ... در ایران بآنهائی که نَسَبشان از طریق امام حسن و امام حسین (اولاد حضرت فاطمه) به حضرت رسول برسد سادات (مفردش سید) می‌گویند مثل سادات حسینی و سادات حَسَنی یا مجتبوی. سادات طباطبائی هم حَسَنی هستند زیرا طبا طباطبائی یکی از نوادگان امام حسن می‌باشد سادات موسوی و رضوی هم نَسَبشان بترتیب بامام موسی کاظم و امام رضا می‌رسد و قس علی ذلک در مورد سایر ائمه. (شریف بعنوان لقب احترامی هم در موارد مختلفه آمده‌است کما اینکه سید نیز درلسان عرب بمعنای آقا و سرور نیز مصطلح است).

مجدد یادآوری می‌شود که بعضی از فرق و مذاهب شیعه خصوصاً در قرون اولی ضمن عقیده باینکه حضرت علی حقاً جانشین رسول الله و افضل از کلّ بودند با خلافت سه خلیفه اول خصوصاً ابوبکر و عمر با اینکه نسبت به حضرت علی مفضول بودند مخالفتی نداشتند که بآنها مُفَضَّلَة نیز گفته‌اند ولی خارج از مُفَضَّلَة هم در بعضی از فرق شیعه خصوصاً آنها که در ممالک عربی دودمانهای حکومتی بوجود آوردند این عقیده وجود داشته است.

زیدیه یکی از مذاهب یا فرق بزرگ شیعی می‌باشد و آغازش از زمانی شد که بعد از وفات امام چهارم (امام زین‌العابدین) جمعی از شیعه بجای پیروی از امام محمد باقر به زید فرزند دیگر امام زین‌العابدین گرویدند. زید هم مردی باتقوی و شجاع بود و علیه خلیفه عباسی هشام بن عبدالملک قیام نمود اما در ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری مقتول شد ولی زیدیه باقی ماند و در طبرستان (منطقه مازندران) از سال ۲۵۰ هجری با قیام حسن بن زید علوی حسنی معروف به "داعی کبیر" حکومت یافت که اقلّاً تا ۳۱۶ (تاریخ کشته‌شدن حسن بن قاسم حسنی معروف به "داعی صغیر") دوام یافت و زمانی بر گیلان و گرگان و قزوین و ری نیز مسلط گردید. ایضاً در یمن (در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان) بوسیله قاسم رسی (متوفی بسال ۲۴۶) قدرت یافت که هنوز هم از مذاهب رسمی و مذهب شیعیان یمن است. (مذهب فقهی اهل تسنن در یمن شافعی است). چون زید بن علی بن حسین بن علی شاگرد واصل بن عطا (مؤسس معتزله) و طبعاً معتزلی بود، زیدیه نیز در اکثر عقائد اصولی شبیه معتزله گردیدند، اما نه در همه عقائد. مثلاً در مسأله مهمه امامت، زیدیه برخلاف عقائد معتزله و شیعه اثنی عشریه، هر فردی از اهل بیت رسول الله را که در علم و فضل و شجاعت برتر باشد قابل ادّعی امامت می‌دانند و به امام غائب یا بچه و نابالغ و یا بی‌تصرف ظاهری عقیده ندارند ولی امامت مفضول را مع وجود افضل مجاز می‌دانند مثلاً ضمن اعتقاد به افضلیت حضرت علی بر ابوبکر و عمرو عثمان، خلافت آن سه مفضول را هم قبول دارند. با شیعه اثنی عشری در کثیری از عقائد شرعی و فقهی نیز اختلاف دارند.

فرق زیدیه از زیدیه نیز فرقه‌های مختلفی بوجود آمد که از آن جمله‌اند: جارودیه - سلیمانیه - مغیره و بقولی خلفیه - ذکویه - و صاحب الزنج که همه آنها خلافت را بعد از امام

زین العابدین، حَقِّ زَید فرزند ایشان می دانستند مَعَ سایر معتقدات زیدیّه در باره امامت و غیره الاّ اینکه جارودیّه که پیروان اَبوالجارود (ابوالنجم زیاد بن ابی زیاد خراسانی و یا بقولی ابوالنجم زیاد بن المُنذر العبّدی معروف به اَبوالجارود) بودند، ابوبکر و عُمَر و عثمان را غاصب خلافت حضرت علی و ناقض وصیّت حضرت رسول می دانستند و تمام صحابه رسول الله را که به شیخین و عثمان گرویدند کافر می خواندند. این فرقه را سُرْحُوبیّه نیز خوانده اند زیرا علی المشهور حضرت باقر ابوالجارود را سُرْحُوب خواندند (سُرْحُوب بمعنای شیطانی کور که در دریا زندگی می کند، شغال، اسب، و شخص بلند و دراز می باشد).

بقیّه مذاهب زیدیّه خلافت شیخین را قبول داشتند که از آنجمله بودند سلیمانیه یا جریریّه که پیروان سلیمان بن جریر بودند و مُغیریه یا بتریه یا ابتریه که پیروان مُغیره بن سعد (یا سعید) مشهور به ابتر کثیرالنواء بودند که در ۱۱۹ هجری باآتش کشیده شد زیرا هم از غُلاة علی بود و هم از مُجَسّمه و مُشَبّه که ذکرش گذشت. و خَلَفیه که پیروان خَلَف بن عبدالصّمد بودند و دُکُرویه که پیروان دُکربن صَفوان بودند. و پیروان صاحب الزّنج (علی) که موجب فتنه و انقلاب زنگیان و بردگان در بصره گردید و از ۲۵۵ تا ۲۷۰ که مقتول شد مکرر قوای خلیفه عبّاسی را شکست داد و قتل ها و غارتها نمود. وی خود را از نوادگان یا منسوبین زید بن علی بن حسین می دانست و بدین سبب افتخار می کرد.

ناگفته نماند که بعضی از این فرقه ها از غُلات علی نیز بودند.

اسماعیلیّه (اسمعیلیّه) امام جعفر صادق در زمان حیات خویش، اسماعیل فرزند ارشد خود را که از ابتداء به جانشینی معین فرموده بودند، بقولی بعلت آلودگی اسماعیل به شرب خمر، معزول کردند و موسی فرزند دوم خود را وصی قرار دادند و بعد هم اسماعیل در سال ۱۴۳ یعنی ۵ سال قبل از وفات پدر، در مدینه

درگذشت و پس از امام جعفر صادق، حضرت موسی کاظم امام شدند اما جمعی از شیعیان با این ترتیب موافقت نمودند و از همان ابتداء اظهار داشتند که عزل اسمعیل صحیح نبوده، زیرا در مسأله امامت بداء و تغییر عقیده مقبول نیست (بعضی هم معتقد شدند که اسماعیل فوت نکرده و تا سالها بعد دیده شده است). از این گروه نسبتاً بزرگ که به اسماعیلی (اسمعیلی) معروف شدند بعضی اسماعیل را امام هفتم دانستند و بعضی محمد پسر اسمعیل مشهور به "محمد مکتوم" را امام هفتم یا "سابع تام" خواندند و معتقد شدند که امامت در خاندان او باقی خواهد ماند و می نویسند که محمد بن اسمعیل بحدود دماوند در ایران و اولاد و نوادگانش به خراسان و قندهار و هندوستان رفتند و علی فرزند دیگر اسماعیل و اولادش بحدود شام و مغرب رفتند زیرا در مدینه تحت تعقیب قرار گرفته بودند. از این بعد امامهای اسماعیلیه "ائمه مستور" شدند که فقط مبلغین و نمایندگان بنام دُعاة (مفردش: داعی) بنقاط مختلفه اعزام می داشتند تا اینکه در بعضی اقالیم قدرت و حکومت یافتند و خود را آشکارا و رسماً "امام" و یا "مهدی" خواندند مثل ابو محمد عبیدالله مهدی که مؤسس دودمان سلطنتی فاطمیّه در مصر گردید.

از اسمعیلیّه فرقه‌ها و شعبه‌های مختلفه بوجود آمد که بعضی از آنها ذیلاً اشاره می‌گردد ولی همه فرقی و شُعب اسماعیلیّه بعلت عقائد و اعمالشان مورد مخالفت بل نفرت و عداوت اهل تسنن و شیعیان دیگر واقع شدند بطوریکه بدون توجه خاص به نام فرقه مربوطه اسماعیلی‌ها را هفت امامیان _ سَبْعِیّه _ باطنیان _ باطنیه _ تعلیمیّه _ فاطمیّه _ قرامطه _ فدائیان و حتی بقدرح و ذمّ و تکفیر آنها را حشیشیه _ ملاحده _ زنادقه _ اباحیه _ ثنویّه ... نامیدند. در حالیکه اسماعیلیان شیعیانی هستند که باصول دین معتقد بوده و در مسأله امامت باختلاف اسمعیل بن جعفر را امام هفتم و بعضی پسرش را هم مهدی می‌دانند و عقیده دارند که دنیا خالی از امام نمی‌ماند و در هر زمان باید امام را شناخت چه اگر خودش مستور و

مکتوم باشد "حجّت‌ها" و "داعی‌های" او ظاهر و آشکار خواهند بود و اگر کسی بدون عرفان و بیعت امام زمان خویش فوت بکند مثل یکی از مرده‌های زمان جاهلیّت فوت کرده‌است. اسمعیلیّه به تأویل آیات قرآنیّه و لزوم کشف معانی باطنیّه آیات عقیده تام دارند و اهل توجّه بمعانی ظاهره آیات را "ظاهری" می‌خوانند.

در باب خالق و درجات خلق دارای عقائد خاصّ می‌باشند. از جمله بعد از خداوند به "عقل کلّ" و "نفس کلّ" و سه فرشته "جدّ" - "فتح" و "خیال" عقیده دارند. هر پیغمبر را مظهر "عقل کلّ" و وصیّ بلافصل او را مظهر "نفس کلّ" می‌دانند. به پیغمبر خدا "ناطق" و به جانشین یا وصیّ بلافصل او "اساس" می‌گویند. تعداد پیغمبران را هفت می‌دانند: حضرت آدم - حضرت نوح - حضرت ابراهیم - حضرت موسی - حضرت عیسی - حضرت محمد و حضرت قائم و برای هر پیغمبر با احتساب "اساس" به "هفت امام" قائلند و هر "امام" از ائمه هفتگانه پیغمبر را "صامت" نیز می‌گویند مثلاً در شریعت اسلام حضرت محمد "ناطق" - حضرت علی "اساس" و صدر ائمه هفتگانه‌اند یعنی حضرت علی - حضرت حسن - حضرت حسین - حضرت زین‌العابدین - حضرت باقر - حضرت جعفر - حضرت اسماعیل، که هفت "صامت" حضرت رسول بودند. پس مقام "امام" زیر "اساس" است و مقامات پائین‌تر "حجّت" است که نماینده امام است و سپس "داعی" و بعد "مأذون" و آخر "مُسْتَجِيب" که بمنزله مبتدی و تازه وارد است و جمعاً هفت مقام می‌گردد. البته این اصطلاحات در تمام فرقه‌های اسماعیلیه مشترک و متشابه نیست و مثلاً "دروزیّه" و "صباحیه" اصطلاحات دیگری دارند. اغلب اسماعیلیان بعث و حشر و جهنّم و جنت را جسمانی نمی‌دانند و بسیاری از ایشان باجرای احکام فقهی و حتی عبادتی بروش سایر مسلمین عقیده ندارند ضمناً عقائد و افکار مذاهب و مکاتب فلسفی مختلفه از جمله تصوّف نیز در فرق اسماعیلی در نقاط و ازمنه مختلفه بی اثر نبوده است. حالیه چند صد هزار پیروان مذاهب مختلفه

اسماعیلیه در نقاط مختلفهٔ چین _ هندوستان _ پاکستان _ افغانستان _ ایران _ عراق _ سوریه _ لبنان _ عمان _ شرق آفریقا و زنگبار (تانزانیا) _ مصر و شمال آفریقا وجود دارند. ذیلاً به بعضی از مذاهب مهمهٔ اسماعیلیه اشاره می‌گردد:

قِرَامِطَه یا قِرْمَطِیَان

گروهی از اسماعیلیه که ظاهراً معتقد بامامت

محمد فرزند اسماعیل بودند از اواسط قرن سوم در پیروی از عقائد و تبلیغات شخصی بنام حَمْدَانُ الاشْعَثُ معروف به حَمْدَانُ قِرْمَطُ (یا قِرْمَطُ) و حسین اهوازی که از داعیان اسماعیلی و بقولی مُبَلِّغ حَمْدَانُ بود و همچنین عَبدَانُ کاتب که او نیز داعی اسماعیلی و داماد حَمْدَانُ بود بنام قِرَامِطَه یا قِرْمَطِیَان مشهور شدند. هر چند کار این فرقه از حومهٔ کوفه بصورت یک عقیدهٔ آغاز شد اما خیلی زود آتش انقلابات و جنگها و قتل‌های آنان مناطق وسیعی از عراق و شامات و عربستان را گرفت. در کوفه و سایر بلاد عراق و شامات حَمْدَانُ و عَبدَانُ و حسین اهوازی و زَکْرَوِیَّهٔ بن مَهْرَوِیَّه و پسرش حسین بن زَکْرَوِیَّه تا اواخر قرن سوم مکرر با قوای خلیفهٔ عباسی جنگ نمودند و آنها را شکست دادند و در حمله به کاروانها و قُراء و شهرها بحدی قتل و غارت کردند که بشدت منفور عموم و مورد غضب دستگاه خلافت واقع شدند تا بالاخره شکست خوردند و هر یک از سران ایشان بنحوی مقتول شدند و ادعاهایشان که خود را "امام" _ "مهدی" _ "امیرالمؤمنین" و از اعقاب اسمعیل بن جعفر صادق معرفی می‌کردند بر باد رفت.

در بحرین که در آن زمان به جمیع مناطق جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان اطلاق می‌شد، ابوسعید جَنَابِی (حسین بن بهرام) که او هم از داعیان اسماعیلیه و از یاران عَبدَانُ و حَمْدَانُ بود قِرَامِطَهٔ بحرین را تأسیس کرد و فتوحات بسیار نمود و حتی مانند قِرَامِطَهٔ عراق بل منظم‌تر و عمومی‌تر "نظام اشتراکی" خاصی برقرار ساخت و بعد پسرش ابوطاهر

سلیمان از ۳۰۵ تا ۳۳۲ که بمرض آبله فوت کرد مکرر بشهرهای بصره و کوفه حمله نمود و در آن بلاد قتل‌ها و غارتها کرد و لشکرهای اعزامی خلیفه عباسی را شکست داد و در سال ۳۱۷ مکه را فتح نمود و بسیاری از حجاج را بقتل رسانید و شهر را غارت کرد و حَجْرُالْأَسْوَد را با خود به بحرین برد که بمدت ۲۲ سال یعنی تا ۳۳۹ هجری که آن را دوباره در کعبه نصب کردند حجرالاسود در خارج از مکه بود. بعد هم اعقاب ابوطاهر سلیمان تا ۳۶۳ بهمین نحو حکومت کردند و بر نفرت و انزجار و کینه و عداوت مسلمین و خلفای عباسی نسبت به قرامطه افزودند.

قرمطیان، برحسب نوشته مورخان، بلزوم غارت و اعدام کافران معتقد بودند و مسلمان‌هایی را که بظواهر شریعت اهمیت می‌دادند و زیارت قبور و بوسیدن سنگ می‌پرداختند کافر می‌دانستند و البته مسلمین هم بعلت این افکار و اعمال و بی‌حرمتی آنها به کعبه و بردن حجرالاسود، ایشان را کافر و مُلحد و خارج از دین بل دشمن اسلام می‌شمردند و حتی بعضی نوشته‌اند که قرامطه را مجوسی دانسته‌اند که برای تخریب اسلام نام مسلمان بر خود نهاده بودند... بهر صورت، قرمطی در زبان عامه مردم بمعنای کافر و مُلحد و عدوی اسلام در آمده بود و سایر فرقه‌های اسماعیلیه حتی فاطمیّه را نیز قرمطی می‌خواندند و تکفیر می‌کردند.

قرمطیان در یمن هم فتوحاتی کردند و در بعضی شهرهای خراسان و مازندران و اصفهان و خوزستان نیز پیروانی یافتند اما بطور کلی دوام نیاوردند و اکثر آنها در زمان سلطان محمود از بین رفتند.

فاطمیه یا فاطمیان دودمان خلافتی از شیعیان اسمعیلی هستند

(بجدول مراجعه شود) که در شمال آفریقا و مصر بحکومت رسیدند

و نظر باینکه خود را از اعقاب حضرت فاطمه می‌دانستند به فاطمی شهرت یافتند و چون سر سلسله آنها عُبَیدُالله مَهْدی بود عُبَیدی نیز نامیده شدند. عبیدالله مزبور که از رؤسای اسماعیلیّه در شام بود و خود را از

نسل محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق می‌دانست با کمک ابو عبدالله شیعی که او هم از داعیان اسماعیلی بود در ۲۹۷ در افریقیّه (تونس و قسمتی از غرب لیبی) خود را "خلیفه"، "مهدی" و "امیرالمؤمنین" خواند و حکومتی تأسیس نمود که قریب سه قرن دوام یافت و سرتاسر شمال افریقا از غرب مراکش تا شرق مصر و جزائر سیسیل در مدیترانه و مکه و مدینه در عربستان و قسمتی از شامات را شامل گردید.

پایتختشان تا ۳۶۴ هجری "مهدیه" در تونس بود و سپس قاهره در مصر گردید که هر دو شهر را هم خلفای فاطمی ساختند. معارف اسماعیلی در دوران فاطمیان بسط بسیار یافت و فقه اسماعیلی تکمیل و تدریس شد و مساجد مهمه مثل "الازهر" بنا گردید تا اینکه دودمان فاطمیان بعثت اختلاف دچار ضعف شد و در سال ۵۶۷ بوسیله صلاح‌الدین ایوبی که سنی مذهب بود منحل گردید. ناگفته نماند که اهل سنت و مخالفین فاطمیّه در صحت انتساب آنها باهل بیت رسول الله تردید کرده‌اند و مؤسس فاطمیّه را "عبدالله بن میمون بن اسود" مشهور به "قدّاح" می‌دانند که اسمعیلیان هم او را اسماعیلی دانسته‌اند ولی شیعه امامیه او را از اصحاب وفادار حضرت جعفر و موثوق در روایت می‌دانند.

دودمان خلفای فاطمی

طرح از دائرة المعارف فارسی با تغییرات تکمیلی

تاریخ های سمت راست میلادی و سمت چپ هجری قمری است و مربوط به مدّت خلافت

امام جعفر صادق (۴۸? - ۸۲?)

اسماعیل		(متوفی بسال ۴۲)	
۱	عبیدالله مهدی	(۲۲۲-۲۹۷)	(۹۰۹-۹۲۴)
۲	قائم (محمد)	(۲۲۲-۲۲۴)	(۹۲۴-۹۴۵)
۳	منصور (اسماعیل)	(۲۲۴-۲۴۱)	(۹۴۵-۹۵۲)
۴	معز (معدّ)	(۲۴۱-۲۶۵)	(۹۵۲-۹۷۵)
۵	عزیز (نزار)	(۲۶۵-۲۸۶)	(۹۷۵-۹۹۶)
۶	حاکم (منصور)	(۲۸۶-۴۱۱)	(۹۹۶-۱۰۲۰)
۷	ظاهر (علی)	(۴۱۱-۴۲۷)	(۱۰۲۰-۱۰۲۵)
۸	مستنصر (معدّ)	(۴۲۷-۴۸۷)	(۱۰۲۵-۱۰۹۴)

۹ مُستعلی (احمد) (۴۸۷-۴۹۵)

نزار (متوفی ۴۸۸)

۱۰ آمر (منصور) (۴۹۵-۵۲۴)

محمد

۱۱ حافظ (عبدالمجید) (۵۴۴-۵۵۵)

یوسف

۱۲ ظافر (اسماعیل) (۵۴۴-۵۴۹)

۱۴ (عبدالله) (۵۵۵-۵۶۷)

۱۳ فائز (عیسی) (۵۴۹-۵۵۵)

دُرُوزِيَّة (Druzes) مذهبی است که پیروانش برابر آمار دائرة المعارف بریتانیکا در حدود سیصد و ده هزار نفرند که نیمی از آنها در منطقه حوران سوریه و جَبَلُ الدَّرُوز و حدود صد و ده هزار نفر از ایشان در لبنان و سی و پنج هزار نفر در اسرائیل و ده هزار نفر در اردن می‌باشند.

دروزیان را نمی‌توان بطور قطع و مسلم اسماعیلی دانست که خود نیز منکر این انتساب هستند حتی بعضی از نویسندگان و مورخین مبتنی بر عقائد خود دروزیه، در مسلمان بودن آنها نیز تردید نموده‌اند مع‌هذا در دائرةالمعارف‌ها و کتب فرهنگ و تاریخ در ذیل اسماعیلیه و یا منتسب با اسماعیلیه ذکر شده‌اند زیرا نه تنها بعضی از عقائد آنها مستخرج از عقائد اسماعیلیه است بلکه ظهور دروزیه از اعتقاد به الوهیت خلیفه اسماعیلی "الحاکم بامرالله" (به جدول مراجعه شود) ابوعلی منصور بن عزیز بن مُعزّ (۴۱۱ - ۳۷۵) ششمین خلیفه شیعی اسماعیلی فاطمی آغاز گردید که شخصی بنام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل دَرزِی یا دُرزِی بوسیله حمزه بن علی زُوَزنی خراسانی در حدود سنه ۴۰۸ در مصر بالوهیت "حاکم" یعنی بظهور خدا در هیکل "حاکم" عقیده‌مند گردید و به لبنان بازگشت و جمعی را تبلیغ نمود و "الحاکم بامرالله" را "الحاکم بامر" خواند ... تا اینکه در شام کشته شد و بقولی قبل از مرگ از عقیده خود بازگشت و "حمزه" هدایت پیروان را بعهدہ گرفت ولی نام دُرزِی (با تغییر لفظ) بر آنها ماند.

از عمق عقائد دروزیه و باصطلاح خودشان از اسرار معتقدات آنها براحتی نمی‌توان اطلاع یافت زیرا افراد هر جامعه دروزی یا از "جُهّال" هستند و یا از "عُقّال". جهّال جمع جاهل است و عُقّال جمع عاقل بمعنای خردمند و حکیم و جهّال اسرار دین را نمی‌دانند و عُقّال هم اجازه افشاء ندارند. اما تا حدودی اصول عقائد آنها در "کتاب الحِکْمَة" که از کتب مهمّه ایشانست درج گردیده است و دیگر از کُتُب آنها "التَّعْلیم" است که

شامل تعالیم دروزیه می باشد و دیگر "رسالة التَّحذير و التَّنبيه" (تألیف حمزه) و "رسالة النساء" و "كتاب الميثاق" و "رسالة الرضا و التسليم". (۱)

دروزیه بعد از حضرت باری به پنج "حدود" عقیده دارند که عبارتند از "العقل" (عقل کلّ) - "النفس" (روح کلّ) - "الكلمة" - "السابق" (الجناح الیمین) - "التالی" (الجناح الیسار) و معتقدند که در هریک از ظهورات قبل از ظهور "حاکم" نیز نفوسی که مظهر این حدود خمسه بوده اند ظاهر شده اند چنانکه مثلاً مظهر "عقل کلّ" در دروزیه "حمزه" بود و در اسلام "سلمان فارسی" و در یهود "شُعیب" ... مقام بعد از مظاهر "حدود" مقام "داعی" است و سپس مقام "مأذون" و غیره. "حمزه" ارکانِ خمسة دینِ اسلام یعنی شهادت، نماز، روزه، حجّ و زکات را لغو کرد و بجای آن هفت اصل در توحید - ایمان به "حاکم" - اطاعت از تعالیم و احکام "حاکم" - انکار تمام عقائد سایرین - اجتناب از غیر مؤمنین - صداقت - تعاون بین خودِ دروزیها، وضع نمود. دروزیه به تناسخ عقیده دارند و تَقِيّه نزد آنها مجاز است. تعدد زوجات و شُرْب خمر و دخان خصوصاً نزد عُقال، ممنوع است، طلاق وجود دارد ولی بدون رجوع. برای عبادت بجای مسجد به محلی بنام خَلْوَة (خلوت) می روند که در آنجا میز و صندلی و تزئینات وجود ندارد. "جُهال" در غروب های پنجشنبه اجازه حضور در اجتماع هفتگی در "خلوت" دارند ولی قرائت ادعیه و تعلیم، خاصّ "عُقال" است و طبقه اعلاى عُقال که "أجاوید" (مفرد: أجوّد) باشند از حضور در این مجالس دعا معاف هستند. در روز معتقد بظهور مجدد "الحاکم" و داوری خدا بین جمیع ملل و مذاهب و سرافرازی و عزّت خودشان در آنموقع می باشند (۲)

مُسْتَعْلِيَه (مُسْتَعْلِيَان) بعد از مرگ المستنصر بالله محمد بن علی بن
و نزاریه (نزاریان) حاکم (۴۸۷ - ۴۲۰) که هشتمین خلیفه فاطمی

بود بین دو اولادش بر سر خلافت و جانشینی او اختلاف افتاد. یکی از آنها فرزند ارشد او المصطفیٰ لِدینِ الله ابی منصور نزار (۴۸۸ - ۴۳۷) بود و دیگری المُسْتَعْلِیٰ بالله ابوالقاسم احمد بن محمّد (۴۹۵ - ۴۶۷) (به جدول مربوطه "فاطمیان" مراجعه شود) و چنان شد که بعد از فوت مستنصر، فرزند کوچکتر (مُسْتَعْلِیٰ) به اغواء و حمایت "افضل" که وزیر مقتدر بود خود را خلیفه نامید و نزار که ولیعهد بود باسکندریه رفت و یکی دو جنگ نمود و مغلوب شد و بامر برادر بوضع فجیعی مقتول گردید و این امر به شقاق و دوگانگی بزرگی منجر شد زیرا داعیان اسماعیلی و فاطمی در شام و عراق و ایران طرفدار نزار بودند و اکثر اسماعیلیان مصر و شمال آفریقا هواخواه مُسْتَعْلِیٰ ولی در مصر هم گروهی طرفدار نزار بودند که بالاخره در ۵۲۴ ابوعلی منصور ملقب به "آمر" یا "الامر باحکام الله" دهمین خلیفه فاطمی را کشتند. و در نتیجه دو فرقه: یکی مُسْتَعْلَوِیّه یا مُسْتَعْلِیّه و دیگری نزاریّه بوجود آمد که حالیه نیز مستعلیه در عربستان و هندوستان وجود دارند و بُهره‌های هند و عراق و عربستان شاخه‌هایی از همین مستعلویه می‌باشند.

اما نزاریه صورت دیگری گرفت و از میان طرفداران نزار فرقه‌های جنگجو و مشهوری بوجود آمد. از جمله در شام پیروان شیخ راشدالدین سنان بن سلمان متوفی بسال ۵۸۹ در طول قسمتی از جنگهای صلیبی بمبارزه با قوای مسیحی و سُنی برخاسته و با قتل بزرگان و سران قوای دو طرف باعث رعب و وحشت مسلمین و نصاری گشتند که چون قتل‌ها را بدون پروا و اندیشه و ترس و ملاحظه جان خود انجام می‌دادند تصور کرده شد و یا پی بردند که آنها تحت تأثیر حشیش مبادرت باین اعمال می‌نمودند و علی‌هذا ایشان را حَشِیشِیّه یا حَشَّاشُون یا حَشَّاشین نامیدند و قوای مسیحی در جنگهای صلیبی همین لقب و عنوان را با تلفظ اروپائی Assassin بکار بردند که بعداً به به‌تروریست و آدم‌کش اطلاق گردید (۱).

۱ - در جلد اول "The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles"

هم ذیل کلمه این مطلب درج شده است. Assassin

صَبَّاحِيَّة

فرقه مهمی از نزاریه اسماعیلی است و اینها پیروان حَسَن صَبَّاح یا حَسَن بن صَبَّاح می‌باشند و او از داعیان اسماعیلی بود که بدربار مستنصر رفت و مورد اِکرام خلیفه فاطمی قرار گرفت و بعد از مرگ مستنصر از طرفداران نزار شد و از راه شام و عراق بایران آمد و در ۴۸۳ قلعه الموت را تسخیر کرد و قلاع دیگری هم فتح نمود و یا بساخت و فدائیان تربیت کرد که در اطاعت از احکامش از جان می‌گذشتند. حسن صَبَّاح بوسیله همین فدائیان و آدم‌کشیهای آنان، ایجاد وحشت و رعب شدید در جوامع زمان خویش نمود. نوشته‌اند که بعضی از بزرگان عصر از جمله خواجه نظام‌الملک طوسی و دو پسرش بضرر بکار فدائیان حسن از پای درآمدند. حسن صَبَّاح در ۵۱۸ وفات یافت و "کیا بزرگ امید" جانشین او گردید و سلسله "کیاهای الموت" یا "خداوندان الموت" یا "ملوک الجبال" را تأسیس نمود که تا ۶۵۴ یا ۶۵۵ بر آن قلعه‌ها و نقاط مجاور حکومت کردند.

آقاخانیه

از نزاریه شعبه شیعی اسماعیلی دیگری نیز بوجود آمد که "آقاخانی" نام دارد و آقاخانی‌ها معتقدین به حَسَن علی شاه آقا خان محلاتی (۱۸۸۱ - ۱۸۰۰ میلادی برابر ۱۲۹۹ - ۱۲۱۵ هجری) می‌باشند و او فرزند شاه خلیل‌الله محلاتی بود. حسن علی شاه داماد فتح‌علی شاه سلطان قاجار گردید ولی بعد طغیان کرد و بکرمان و بعد از مدتی در ۱۸۴۰ به هندوستان رفت و در بمبئی مستقر شد و مؤسس و امام فرقه اسماعیلیه آقاخانی در هند گردید. پس از او پسرش علی شاه، آقاخان دوم، امام و پیشوا شد ولی چهارسال بعد در ۱۸۸۵ برابر ۱۳۰۳ در پونه هندوستان فوت کرد و پسر وی، سلطان سر محمد شاه (متولد در ۱۸۷۷ میلادی در کراچی و متوفی بسال ۱۹۵۷ در سوئیس) در هشت سالگی امام قوم و آقاخان سوم گردید. سپس نوه او بنام کریم‌الحسین شاه مشهور به کریم آقاخان فرزند پرنس علی خان متولد بسال ۱۹۳۷ آقاخان چهارم و امام گردیدند که

هنوز حیات دارند. پیروان آقاخان در هندوستان _ پاکستان _ قسمتی از ایران و آفریقا و سوریه چندین میلیون نفرند. (شرح فرقه‌ها و شعبه‌های اسماعیلیه بسیار مفصل است).

شَمَطِيَّة گروهی از شیعیان می‌باشند که بعد از رحلت حضرت جعفر، به پیروی از یحیی بن اشمط معتقد به امامت محمد مؤمن پسر دیگر حضرت جعفر شدند.

فَطْحِيَّة یا **أَفْطَحِيَّة** گروهی از شیعیان می‌باشند که بعد از رحلت حضرت جعفر، معتقد بامامت فرزند دیگر ایشان بنام عبدالله **أَفْطَح** یا **أَفْطَحُ الرَّأْس** گردیدند (**أَفْطَح** بکسی می‌گویند که بینی یا سرش پهن باشد) و بدین جهت به **أَفْطَحِيَّة** یا **فَطْحِيَّة** مشهور شدند. این گروه غیر از **فَطْحِيَّة** ای هستند که بعد از امام حسن عسکری (امام یازدهم) چون امام فرزند نداشتند، به برادر کوچکتر ایشان موسوم به جعفر گردیدند. در لغتنامه دهخدا نیز بنقل از "خاندان نوبختی" مسطور است: "فَطْحِيَّة خالص فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتیکه اکبر آنها پسری نداشته باشد جانشین می‌شمردند و بهمین نظر بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند".

جَعْفَرِيَّة (ناووسیّه) (۱) بعد از رحلت امام جعفر صادق، غیر از آنها که بامامت حضرت موسی بن جعفر معتقد شدند و غیر از آنها که به اسماعیل بن جعفر عقیده‌مند گشتند و غیر از آنها که به عبدالله بن جعفر (**أَفْطَح**) معتقد گشتند، گروهی به غیبت حضرت جعفر معتقد شدند و بانتظار ظهور مجدد ایشان ماندند و به جعفریه معروف گردیدند و اینها غیر از شیعه دوازده امامی هستند که آنها نیز بجهت ذکر شده در قبل به شیعه جعفری مشهور می‌باشند. ایضاً این فرقه

۱ _ از این فرقه به ناووسیّه نیز یاد شده است (صفحه ۳۳۹ جلد ۲ رهبران و رهروان).

جعفریه غیر از جعفریّه‌هایی است که بدلائل مختلفه بامامت جعفر برادر امام حسن عسکری بعد از وفات آن حضرت معتقد شدند و بعضی جعفر را طبق وصیت امام دهم، امام دوازدهم دانستند و برخی جعفر را طبق وصیت و نصّ امام یازدهم، امام دوازدهم تصوّر نمودند.

واقفیه یا واقفه بعد از رحلت امام هفتم یعنی حضرت موسی بن

جعفر (کاظم) اکثریت بامامت فرزند ایشان حضرت رضا معتقد شدند ولی بعضی گفتند که امام موسی کاظم فوت نکرده و فقط از انظار غائب شده‌اند و حضرتشان آخرین امام و مهدی موعود بودند و با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد خواهند فرمود... این جماعت به واقفیه یا واقفه مشهور شدند و در اینجا واقف بمعنای باز ایستاده و متوقف است.

تقریباً بعد از رحلت هر امام بعثت اختلاف در مسأله جانشینی و امامت چند فرقه بوجود آمد که بعد از رحلت امام حسن عسکری بقولی چهارده انشعاب (دائرةالمعارف فارسی) و بقولی بیست فرقه در زمینه اختلاف در مسأله جانشینی آن حضرت بوجود آمد که قبلاً ذکر شد که در قاموس ایقان در ذیل "لوح فاطمه" فهرست ۲۰ فرقه مزبور بنقل از کتاب خاندان نوبختی درج گردیده است.

غُلاة (غلات) غلاة جمع غالی است و غالی بمعنای غلو کننده، زیاده رو، گزافه‌گو، مبالغه کننده و افراطی می‌باشد. به تمام فرقه‌های شیعی که در باره مقام رسول‌الله و یا ائمه (خصوصاً حضرت علی) غلو کرده و مقام آنها یا یکی از آنها را تا حد الوهیت بالا برده‌اند "غُلاة" اطلاق شده است بنابراین ممکنست فرقه‌های غُلات، مستقل یا زیدی یا اسماعیلی و یا از شعب دیگر شیعه علوی باشند. تعداد فرقه‌های غُلات کاملاً مشخص و ثابت نیست و تا بیش از ۱۸ فرقه نام برده‌اند که بعضی از مشاهیر آنها ذیلاً اشاره می‌گردد: (بفصل سوم این کتاب نیز مراجعه شود)

سَبَائِيَّة

پیروان عبدالله بن سَبَا یعنی شیعیان هم عقیده با او بودند. شاید عبدالله بن سبا اولین کسی بود که در باره حضرت علی مبالغه کرد و مقام آن حضرت را تا پایه الوهیت برد. حضرت علی وی را بعثت همین عقائد افراطی به مداین تبعید کردند. او حضرت علی را خدا یا تجلی خدا می دانست و بعد از شهادتشان اظهار داشت که آن حضرت نمرده اند بلکه مثل حضرت مسیح به آسمان رفته اند و زنده اند و صدای تُندر، غرّش آن حضرت است و برق آسمان، تازیانه ایشان. وی معتقد به تناسخ بود و رجعت حضرت علی و فتح عالم را محتوم می دانست.

کاملیه

پیروان شخصی بنام ابوکامل بودند و اهل تناسخ و مبالغه در حقّ حضرت علی. ایشان حتی صحابه رسول الله را بعثت اینک بعد از حضرت رسول با حضرت علی بیعت نکردند کافر می دانستند و خود حضرت علی را هم بعثت سکون و سکوتشان در دوران شیخین و عثمان، ملامت می نمودند.

مُغیریه

پیروان مُغیرة بن سَعْد (یا سَعید) بودند که او بسال ۱۱۹ مقتول گردید. مُغیرة نیز در باره حضرت علی غلو می کرد و صحابه ای را که بعد از رحلت رسول الله با حضرت علی بیعت نکردند کافر می دانست و در زمره مُشَبَّه و مُجَسَّمه برای خدا جوارح و اعضاء به تشبیه و بتعداد حروف هجاء قائل بود و محمد بن عبدالله بن حَسَن بن حَسَن مجتبی (ملقب به نفس زکیّه) را مهدی موعود می دانست ولی آخر الامر خود مدعی امامت و بقولی نبوت گردید. (ذکری از آنها ذیل عنوان "فرق زیدیه" نیز آمده است).

مُفَوِّضَه یا مُفَوِّضِيَّة

فرقه ای از غلات شیعه بودند که عقیده داشتند خداوند حضرت محمد را خلق فرمود و بقیّه تکوین و امور عالم را باو تفویض فرمود و آن حضرت هم بحضرت علی تفویض کردند و بعضی گفته اند که خداوند مستقیماً به

حضرت علی تفویض فرمود. این گروه اهل اختیار بودند و امور انسان را تفویض شده بخود انسان می دانستند و بعلمت همین عقیده تفویض تکوین و امور عالم بحضرت علی و تفویض امور انسان بخودش بآنها مفوضه گفته اند.

مَنْصُورِيَّة پیروان ابومنصور عَجَلِي بودند که از شیعیان غالی بود و به عدم انقطاع رسالت اعتقاد داشت و امامت را در

نسل حضرت علی و حضرت فاطمه تا حضرت باقر (امام پنجم) می دانست و بعد از حضرت باقر خودش را فرستاده از آسمان تصور و یا معرفی می کرد.

جَنَاحِيَّة پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (فرزند نوه جعفر طیار برادر حضرت علی) بودند و چون جعفر بن

ابطالب در جنگ مؤته هردو دستش را از دست داد و حضرت رسول فرمودند که او ذُو الْجَنَاحِينَ است این گروه نیز به جَنَاحِيَّة مشهور شدند. اینان عبدالله را منبع علوم و مهدی و قائم موعود بل تجلی خدا می دانستند و به تناسخ و حلول روح خدا در پیغمبران و حضرت علی و حَسَنین و عبدالله اعتقاد داشتند.

ذَمِّيَّة به فرقه‌هایی از غُلاة شیعه اطلاق شده که اکثر آنها حضرت علی را خدا و یا بالاتر از حضرت رسول دانسته و بعضی هردو را در مقام خدائی و مساوی تلقی کرده و برخی پنج تن آل عبا (حضرت محمد و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت فاطمه) را در مقام خدائی و واحد دانسته‌اند. در دائرةالمعارف فارسی مذکور است که عَلْبَائِيَّة یعنی پیروان عَلْبَاء بن ذِرَاء دُوسِي را که از همین عقائد داشتند، ذَمِّيَّة خوانده‌اند.

بَيَانِيَّة پیروان بَيَانِ بن سَمْعَانَ تَمِيمِي بودند و در این کتاب درذیل "کیسانیه" مذکور شده‌اند، اینان هم حضرت علی را خدا و یا

جزئی از خدا می دانستند.

خَطَّابِيَّة پیروان ابوالخَطَّابِ مُحَمَّد بن ابی زینب الاسدی الکوفی بودند. ابوالخَطَّاب و پدرش هم از اصحاب امام جعفر صادق بودند و

اول در باره آن حضرت غلو نموده و نسبت الوهیت دادند و چون امام از آنها تبری نمودند، ابوالخطاب خود را امام خواند و عقائد غالیه در باره حضرت علی نیز ابراز نمود. ابوالخطاب در نیمه قرن دوم بحکم منصور خلیفه عباسی کشته شد و پیروانش به جانشینان او گرویدند.

غُرَابِيَّة عقائد غالیه غرابیه از همه غریب تر است زیرا معتقد بودند

که حضرت علی پیغمبر بودند و جبرئیل اشتباهاً وحی الهی را بحضرت رسول رسانید زیرا آن دو بزرگوار (استغفرالله) مثل دو غراب (کلاغ) یا مثل دو ذباب (مگس) شبیه یکدیگر بودند و همین شباهت جبرئیل را باشتباه انداخت، بهمین لحاظ باین فرقه غالیه ذبابیه نیز گفته اند (۱).

شیطانیّه شیطانیّه را هم که ذکرش در ذیل عنوان قَدَرِيَّة و مُجَبَّرَه آمده است، بعضی جزو غلاة محسوب داشته اند و می نویسند (لغتنامه دهخدا) که بآنها نعمانیّه نیز گفته اند.

زُرَّارِيَّة زراریّه را هم که در ذیل عنوان قَدَرِيَّة و مُجَبَّرَه بدان اشاره شده است، بعضی جزو غلات شیعه محسوب داشته اند.

اینان یاران و پیروان ابوعلی زُرَّارَةَ بن اَعِيْن بودند و او فقیه و مُحَدِّث تابعی و شیعی و معاصر حضرت باقر بوده است و وفاتش را بسال ۱۵۰ ثبت نموده اند.

يُونُسِيَّة اصحاب و پیروان یونس بن عبدالرحمن قومی هستند که از محدّثین و متکلمین و نویسندگان شیعه و متوفی بسال ۲۰۸ در مدینه بود. بعضی آنها را جزو غلاة و بعضی از نویسندگان غیر شیعه جزو مُشَبَّه دانسته اند.

جَارُودِيَّة که ذکرشان در ذیل عنوان "فِرَق زیدیه" آمده است از غلاة شیعه محسوب شده اند چه آلهائی از ایشان که صحابه حضرت محمد را که بعد از رحلت رسول الله به حضرت علی نگرویدند کافر شمرده اند

۱ _ برای تفصیل بیشتر بذیل عنوان غرابیه به لغتنامه دهخدا مراجعه شود.

و چه آنهایی که مثل مُغیریه، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی (نفس زکیه) را زنده تصور نموده و منتظر رجعت و ظهور او بوده‌اند، کلّ در باره مقام حضرت علی غلو کرده‌اند.

بُزِغِيَّة اصحاب و پیروان بُزِغ بن یونس و یا بقولی بُزِغ بن موسی الحائک می‌باشند که امام جعفر صادق را خدا و بزِغ را رسول او می‌دانستند.

نُصَيْرِيَّة یا **عَلَوِيَّة** بقول اشهر پیروان نُصَيْر نُمَيْرِي هستند (بعضی هم ایشان را بقایائی از سبائیه دانسته‌اند) و می‌نویسند که به حلول روح خدا در حضرت علی معتقد بوده‌اند و در حقّ امام دهم (علی بن محمد نقی) و یا امام یازدهم (حسن عسکری) نیز غلو می‌کرده‌اند و آن حضرت را رَبّ و نُصَيْر را رسول ایشان می‌دانسته‌اند. در فرهنگ دکتر محمد معین و در دائرةالمعارف بریطانیکا، نُصَيْرِيَّة همان عَلَوِيَّة یا عَلَوِيَّيْنِ شمال سوریه دانسته شده‌اند که بتعداد ششصد هزار نفر در اطراف لاذقیه و حماة سوریه زندگی می‌کنند. اما ذیلاً ملاحظه می‌شود که بغلط یا صحیح، نُصَيْرِيَّة به علی‌اللهیان (اهل حقّ) نیز اطلاق شده‌است (شاید این اطلاق بطور معکوس صحیح‌تر باشد یعنی، جدا از فرقه خاص علی‌اللهیان، بتوان غُلاة علی از جمله نُصیریه را بطور کلی و بمفهوم لغت علی‌اللهی دانست).

عَلِيّ‌اللهیان (اهل حقّ) عنوان فرقه‌ای از غلاة شیعه می‌باشد که بیشتر در مناطق غرب ایران و مناطق سلیمانیه و کرکوک عراق وجود دارند. در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان "اهل حقّ" نوشته شده‌است: " نامی است که نصیریان یعنی علی‌اللهیان بخود دهند". در دائرةالمعارف فارسی تحت همین عنوان مسطور گردیده‌است: " اهل حقّ یا علی‌اللهی فرقه‌ای مذهبی در بلاد غربی ایران که دارای عقائد و

آداب صوفیه یا بقایائی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی است ... " دکتر محمد معین ذیل عنوان " اهل حق " در فرهنگ فارسی می نویسد: " فرقه ای از غلات که آئین آنها اختلاطی است از اسلام، ادیان ایران باستان (زردشتی و مانوی) یهودیت و مسیحیت ... " اما در ذیل عنوان " علی اللّهیان " در فرهنگ فارسی دکتر معین مسطور است که: " ۱ - فرقه ای از غلات که علی (ع) بن ابی طالب را بالوهیت شناسند ... و قائلند که محمد فرستاده علی الله است و گویند بقرآن موجود نباید عمل کرد چه مُصحفی که علی الله به محمد داده این نیست. بعضی گویند این مُصحفِ علی الله است لیکن چون عثمان آن را جمع آوری کرده سزاوار خواندن نیست ۲ - اهل حق ".

در لغتنامه دهخدا در ذیل عنوان " علی اللّهیان " مندرج است: " آنکه خدائی علی بن ابی طالب گوید - آنکه علی را خدا گوید - قائل بالوهیت علی بن ابی طالب علیه السلام ... نام یکی از فرق غلاة شیعه است و آنان را در نقاط مختلفه بنامهای دیگر چون نصیریّه - اهل حق و غیره خوانند " و پس از ۱۴ سطر دیگر نوشته شده است:

" از آنجا که مشابھاتی میان عقاید علی اللّهیان و نصیریّه موجود است از اینجهت بآنها نصیریّه هم می گویند و الا این فرقه بکلی از نامیده شدن باین نام نفرت دارند " سپس شرح مبسوط و محققانه ای در باره معتقدات علی اللّهیان می نویسد که عناوین آن عقائد عبارتست از: رجعت روح - تجلی خدا بودن حضرت علی - تجلی علی بودن سلطان اسحق (نوه امام موسی کاظم) - صیام سه روزه و افطار با شام حق - نیاز بجای نماز که قربانی با آداب مخصوص است - صواب نبودن قتل حیوانات برای تغذیه - نداشتن محرّمات خوراکی و آشامیدنی - سبیل گذاشتن - نام علی را در اسامی نهادن مثل امامعلی، قربانعلی، غلامعلی، قوچعلی و غیره - بد نگفتن و احتراز از لعن - عقیده به چهار اصل راستی، پاکی، نیستی، رضا و در پایان ذکری هم از شعبه های این فرقه می نماید. در جلد اول " محاضرات " هم از صفحه ۱۷۵ بعد شرح مختصری در باره علی اللّهی ها مندرج است.

عَزَاقِرِيَّهٖ يََا شَلْمَغَانِيَّهٖ

در دائرةالمعارف فارسی درذیل این عنوان

نوشته است: "عنوان پیروان ابوجعفر محمد شَلْمَغَانِي معروف

به ابن عَزَاقِر که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری در بغداد و عراق وجود داشته و بعد بتدریج از میان رفته اند. عَزَاقِرَه جزو غلاة شیعه محسوبند و خلاصهٔ عقاید ایشان که همه توسط دشمنانشان بما رسیده است از این قرار است ... " در لغتنامهٔ دهخدا هم عقائد این گروه شبیه آنچه در دائرةالمعارف فارسی نوشته شده درج گردیده است از قبیل حلول خداوند در هرچیز بقدر استعداد آن موجود و حلول کامل خدا در شلمغانی _ بالاتر بودن مقام حضرت علی از حضرت رسول و برسالت فرستادن حضرت علی، حضرت رسول را _ لغو احکام نماز و روزه و غیره که بجرم همین اتهامات و بقولی اتهام ادّعی نبوت و خدائی و یا بعلّت اصلی یعنی مخالفت با حسین بن روح (سومین نایب از نواب اربعه)، شلمغانی بامر "راضی" بیستمین خلیفهٔ عبّاسی در ۳۲۲ هجری مقتول گردید.

همانطور که ملاحظه شده آنچه در این کتاب تابحال درج شده مأخوذ از بعضی کتب تاریخ و یا مقالات و متونی است که برای درج در فرهنگها و دائرةالمعارفها معتبر شناخته شده و بقول آشهر و یا متواتر و یا با استناد قوی تر و معتبرتر نیز توجه گردیده است که مع ذلک ابدأً دلیل مطابقت کامل آنها با واقعیتها نمی باشد چنانکه در مورد همین شلمغانی شهادت حق برابر لوح مبارک حضرت عبدالبهاء بکلی متفاوت با تهمت هائست که باو زده اند بقوله الفاصل بین الحقّ والباطل:

"انّ عبدالله الشلمغانی قد نطق بابدع الممعانی و صریح الخبر بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی و لكن الظالمین و الهزلة و الرذلة الخذلة هدرؤا دمه و نسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لكن الله برئه من البهتان و قدر له الروح و الريحان و الآن هوفی نعیم مقیم و مقام کریم." انتهى

(نقل از صفحه ۳۲ جلد دوم مائدهٔ آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع).

این بود اشاره‌ای به مذاهب اسلام و ذکری از فِرَق مختلفه آنها. بعضی تعداد مذاهب مهمه اسلام را تا ۷۲ مذهب نوشته‌اند که با هم بسی اختلاف دارند و بسا خصومت ورزند در حالیکه حقیقت و شریعت اسلام واحد است.

خوش گفته‌است حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

فصل سوم

مواردی از عقائد بهائیان نسبت ببعضی از مسائل اسلام
(آنچه بدون استناد به نصوص الهیه ذکر شده مفاهیم مؤلف است).

مقام رسول الله در شریعت ابهی و نزد اهل بهاء:

حضرت محمد در نظر بهائیان جهان "مظهر الهی" - "پیغمبری نورانی" - و
"رسولی ربانی" و بسیار محترم و گرامی هستند و در آثار مبارکه این ظهور
اعظم به کثیری القاب شامخه و نعوت منیعه و اوصاف عالیه ملقب و منعوت
و موصوف می باشند که بعضی از آن القاب و نعوت عبارتند از.

- | | |
|----------------------------|-----------------------|
| ۱ - آیت احدیت | ۲ - آیه مُنزله رحمت |
| ۳ - بدء النبیین | ۴ - بدرسماء تفرید |
| ۵ - جمال احدیه | ۶ - جمال ازلی |
| ۷ - جمال بی مثال | ۸ - جمال قدس |
| ۹ - جمال محمدی | ۱۰ - جوهر فطرت |
| ۱۱ - جوهر لطف و کرم | ۱۲ - حبیب لولاک |
| ۱۳ - خاتم انبیاء | ۱۴ - خاتم رسل |
| ۱۵ - ختم النبیین | ۱۶ - رحمت کامله واسعه |
| ۱۷ - سازج طینت | ۱۸ - سر وجود |
| ۱۹ - سر وجود جمال موعود | ۲۰ - سراج محمدی |
| ۲۱ - سراج ملاء اعلی | ۲۲ - سرور کل |
| ۲۳ - سلطان اصفیاء | ۲۴ - سلطان بقاء |
| ۲۵ - سلطان حقیقی | ۲۶ - سید اصفیاء |
| ۲۷ - سید اکبر | ۲۸ - سید انام |
| ۲۹ - سید الاولین و الاخرین | ۳۰ - سید بطحاء |
| ۳۱ - سید رسل | ۳۲ - سید قرشی |
| ۳۳ - سید لولاک | ۳۴ - سید المرسلین |

- ۳۵_ سیّد یثرب و بطحاء ۳۶_ شمس احدیه
 ۳۷_ شمس الاحمدیه ۳۸_ شمس افق اعلی
 ۳۹_ شمس افق توحید ۴۰_ شمس بطحاء
 ۴۱_ شمس عنایت ۴۲_ شمس فلک توحید
 ۴۳_ شمس محمدیه ۴۴_ شمس نبوت
 ۴۵_ شمس هوّیه ۴۶_ صاحب معراج
 ۴۷_ صرف هویت ۴۸_ طلعت محمدیه
 ۴۹_ فخر رُسل ۵۰_ کعبه لایزال
 ۵۱_ کوکب مکرم ۵۲_ مؤید بمقام محمود
 ۵۳_ محبوب اوادنی ۵۴_ مخزن علم صمدانی
 ۵۵_ مشکوة احمدیه ۵۶_ مصدر الوهیت کبری
 ۵۷_ مظهر ذوالجلال ۵۸_ معدن حکمت الهیه
 ۵۹_ معدن هدایت ۶۰_ مکمن ربوبیت عظمی
 ۶۱_ منبع رسالت ۶۲_ نقطه فرقان
 ۶۳_ نورالسبحان ۶۴_ نور هدی
 ۶۵_ نیر اعظم ۶۶_ نیر آفاق
 ۶۷_ ورقاء هوّیه ۶۸_ هادی سُبُل
 ۶۹_ هیکل ازلی ۷۰_ هیکل ختم

از این القاب منیع و نعوت عالیّه که در آثار شریعت ابهائیه در وصف رسول الله آمده می توان بمقام عظیم الهی و مرتبت رفیع قدسی آن حضرت در دیانت بهائی پی برد. دیگر تا چه حدّ در آثار الهیه در این ظهور اعظم در شرح مقام رسول الله و شریعت مقدّس اسلام آمده مبحثی است مفصّل. بعنوان مثال و نمونه ذکر می شود:

حضرت بهاء الله می فرمایند:

* "حضرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کُبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و

مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند
ولکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر
انبیاء در جنت علیا نوحه نمودند.

(نقل از صفحه ۲۷۰ مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله).

و در اشراقات می فرمایند:

* "أَنْظَرْتُمْ أَذْكَرَ إِذْ أَتَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ
حَجُّ الْبَيْتِ وَكَذَلِكَ الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ الَّتِي أَشْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ كِتَابِ اللَّهِ
مَوْلَى الْعَالَمِ وَرَبِّي الْأَمَمِ لِلْكَلِّ أَنْ يَتَّبِعُوهُ فِيمَا حَكَمَ بِهِ اللَّهُ وَالَّذِي أَنْكَرَهُ كَفَرَ
بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ وَكُتُبِهِ إِنَّهُ لَوْ يَحْكُمُ عَلَى الصَّوَابِ حُكْمَ الْخَطَاءِ وَ
عَلَى الْكُفْرِ حُكْمَ الْإِيمَانِ حَقٌّ مِنْ عِنْدِهِ هَذَا مَقَامٌ لَا يُذَكَّرُ وَلَا يُوجَدُ فِيهِ الْخَطَاءُ
وَ الْعِصْيَانُ...."

و یک نمونه از مناجات ذکر می شود که چنین مسئلت می گردد:

* "... أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِالْمَشْعَرِ وَالْمَقَامِ وَالزَّمْزَمِ وَالصَّفَا وَبِالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
وَ بَيْتِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَطَافَ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى وَ مُقْبَلَ الْوَرَى وَ بِالَّذِي بِهِ أَظْهَرْتَ
أَمْرَكَ وَ سُلْطَانَكَ وَ أَنْزَلْتَ آيَاتِكَ وَ رَفَعْتَ أَعْلَامَ نُصْرَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ زَيَّنْتَهُ
بِطِرَازِ الْخْتَمِ وَ انْقَطَعَتْ بِهِ نَفْحَاتُ الْوَحْيِ بَانَ لَا تُخَيَّبُنِي عَمَّا قَدَّرْتَهُ لِلْمُقَرَّبِينَ مِنْ
عِبَادِكَ... " (۱).

و در مناجات دیگر صادره از قلم اعلی چنین مسئلت می کنیم:

* "... وَ بِالنُّورِ الَّذِي أَشْرَقَ مِنْ أَفْقِ الْحِجَازِ وَ تَنَوَّرَتْ بِهِ يَثْرِبُ وَ الْبَطْحَاءُ وَ
مَا فِي نَاسُوتِ الْأَنْشَاءِ بَانَ تُؤَيِّدُ عِبَادَكَ عَلَى ذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ " (۲)

و مثال دیگر تلاوت آیه قرآنست برای گشایش امور بقوله تعالی:

* "اقْرَأْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ
جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا) این آیه مبارکه را هر یوم قرائت نمائید اوست
مبدأ فضل و عطا و مشرق رحمت و بهاء. انشاءالله باب بسته می گشاید و

امور متوقفه بحرکت می آید. " (۱) انتھی

اما درجه اعتقاد اهل بهاء به حضرت رسول الله و شریعت اسلام از نتیجه امتحانی معلوم می شود که نظیرش در قبل دیده نشده و آن اینست که مظالم فجیعہ صد و پنجاه ساله شیعیان در حق بهائیان از قتل و شکنجه و ضرب و حبس و غارت و ظلم هائی که شبهش را تاریخ عالم ثبت نکرده، هرگز از محبت و احترام اهل بهاء به حضرت رسول و شریعت اسلام نکاسته است. امتحانی که هرگز مسلمانان در باره دیانت خود نداده اند.

۱ _ صفحه ۱۱۰ جلد هشتم مائده آسمانی طبع ۱۲۱ بدیع و آیه قرآن در سوره طلاق که سوره ۶۵ قرآنست در آخر آیه ۲ و تمام آیه ۳ میباشد.

اثبات حَقَّانیت اسلام باهل عالم

یکی از فرائض اهل بهاء

در نشر نفحات الله اثبات

حَقَّانیت اسلام برای اهل عالم از مسیحی و زردشتی و بودائی و یهودی و برهمنائی و غیرمعتقد بخدا و دین الله می باشد. عالی ترین سرمشق برای اجرای این وظیفه روحانی فرمایشات حضرت عبدالبهاء در مفاوضات و خطابات آن حضرت در کنائس و مجامع غرب در اثبات حَقَّانیت رسول الله و شریعت اسلام است که نمونه هائی از آن فرمایشات مبارکه ذیلاً درج می گردد:

در کنیسه بزرگ یهودیان در سانفرانسیسکو می فرمایند:

(صفحه ۱۰۲ خطابات و ۳۰۵ جلد ۱ بدایع الآثار).

* "... ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد یافت و زندگانی فرمود. بظاهرامی و بی خبر از کتب (۱) مقدسه الهیه بود و اقوام عرب در نهایت جهالت و همجی بقسمی که دختران خود را زنده زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت (۲) حمیت و علو فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت ذلت و اسارت زندگانی می کردند (۳) و در بادیه عرب پراکنده بودند و با یکدیگر حرب و قتال می کردند. چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه در اندک زمانی بمنتهی درجه مدنیّت رسیدند چنانکه از مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی اروپا استفاده کردند. حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف بپوشد و بنهایت اعتساف برخیزد ...".

در بوداپست می فرمایند: (نقل از صفحه ۲۴۲ جلد دوم بدایع الآثار)

* "... این قوه و تأیید، مخصوص دین الله و کلمه الله است. مقلب قلوب است سبب تحسین اخلاق عموم است و علت اتحاد اقوام و احزاب هر

۱ _ در نسخه خطابات "از کتب مقدسه الهیه" وجود ندارد.

۲ _ "نهایت فخر و حمیت" و "زندگانی مینمودند" نوشته شده است.

مرز و بوم. طوائف متنوعه را چنان متحد و متفق نماید که جان در ره یکدیگر دهند و باوجی رساند که ذلّشان بعزّت ابدیه مبدّل نماید و در جمیع عوالم الهیه آثارشان باقی و دائم ماند حتی در عالم خاک. در قرآن یک آیه نازل شد که "ولله علی الناس حجّ البیت" ببینید سالی چند میلیون نفوس در ظلّ این کلمه مبارکه از ممالک بعیده و فرّق مختلفه برای حجّ جمع می‌شوند. در عالم تراب این یک نمونه و آیتی از تأثیر و نفوذ کلمه الهیه در عوالم عقول و انفس و تزکیه قلوب و تصفیه صدور است که نظیر آن در هیچ انجمن و مجمعی دیده نشود و اینگونه نتایج و تأثیرات از سائر امور حاصل نگردد" انتهى

در پاریس می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۲۰۱ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا طبع شهرالجمال ۹۹)

* "... حضرت محمّد میان قومی مبعوث شد که آنها بهیچوجه انسانیت، تربیت، مدنیت نداشتند بدرجه‌ای درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیرخاک دفن می‌کردند و زنان پیش آنها از حیوان پست‌تر بودند وقتی می‌خواستند عطر بخودشان بزنند بول شتر استعمال می‌کردند و بول شتر را می‌خوردند. حضرت محمّد میان اینها ظاهر شد. این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سائر طوائف نمودند عالم شدند. دانا شدند. اهل معارف شدند. اهل صنایع شدند. نصّ قرآن است که می‌فرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید. اصل حقیقت اسلام اینست اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکنید زیرا تعلق به حضرت محمّد ندارد ... " انتهى

در یکی از مکاتیب مبارکه می‌فرمایند: (نقل از صفحات ۸۹ و ۹۰ جلد چهارم مکاتیب حضرت عبدالبهاء)

* "هو الله ای منادی پیمان چندیست در این صفحات بنشر آیات بینات اوقات می‌گذرد و در کنائس عظمی و مجامع کبری صریحاً اثبات نبوت حضرت رسول و ظهور حضرت اعلی و تجلّی شمس حقیقت روحی لهم الفداء

بدلائل و براهین می‌گردد ... تابحال در این دیار نفسی نتوانست ذکر از حضرت رسول علیه‌السلام کند علی‌الخصوص در کنائس بلکه حکایات و روایات عجیبه مفتریه در السن خلق منتشر بود که جمیع مستهزانه ذکر می‌کردند ... ولی حال الحمدلله در صدر کنائس اثبات نبوت حضرت می‌شود و ابداً نفسی اعتراض ننماید و جمیع گوش می‌دهند و ساکت و صامت هستند. امید است که بعون و عنایت جمال مبارک روحی لاحبائه‌الفداء فریاد این مور ضعیف طنین شدیدی در آذان مستمعین اندازد" انتهى

و در یکی دیگر از مکاتیب مبارکه در جواب سؤالات خانم کوپر، در ردّ افترای معاندین اسلام می‌فرمایند:

* "... اما آنچه که مورخین اروپ و آمریکا در حقّ حضرت محمد رسول‌الله مرقوم نموده‌اند اکثر افتراست ملاحظه نمائید شخصی که بعلت "صرع" مبتلا ممکن است که چنین ملت عظیمه‌ای تأسیس نماید؟ لهذا قول مورخین اروپ در حقّ آن ذات مقدّس واضح‌البطلانست. شما ملاحظه نمائید که آن شخص بزرگوار در بادیه عرب میان خیمه نشینان بی‌خبر تولّد یافت و با آنان الفت و معاشرت نمود و نشو و نما فرمود و کلمه‌ای تحصیل معارف نکرد و بحسب ظاهر از قرائت و کتابت عاری بود. با وجود این چنین ملّتی تأسیس نمود و چنین شریعتی گذاشت و از مسائل علمیّه بیاناتی در نهایت بلاغت نمود و چنین قومی را از حیّز نادانی و توحش باعلی درجه مدنیّت و سعادت رساند چنانکه در اندلس و بغداد علوم و معارف و صنایع و بدایع در آن عصر ترقّی فائق نمود. حال ممکن است که چنین شخص بزرگوار مبتلای بصرع باشد؟ ... " انتهى.

و در تأثیر اسلام در ایجاد مدنیّت و پیشرفت علوم می‌فرمایند:

(نقل از صفحات ۷۷ و ۷۸ پیام ملکوت)

* "... دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کرو

بمثابه بهائم در جزیره العرب برحله الشتاء و الصیف مألوف و به أَقْبَح اعمال و أَشْرَع عادات موصوف. چون جمال محمدی از افق یَثْرِب و بَطْحَاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفان را اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس اسلام می نمودند. از آنجمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود و چون به اروپا مراجعت کرد چنان جلوه ای نمود که او را در مدتی قلیله بسمت پاپ انتخاب نمودند و بجمیع اقالیم اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ فرانسوی مذکور و تاریخ مذکوره مطبوع ... " انتهى

و در جواب اعتراض بعضی از کشیش ها بشریعت اسلام، در پرت سعید می فرمایند:

* "... چون خواستند برای رفع خستگی بیرون تشریف ببرند چند نفر رجال و نساء از واعظها و مبشرهای خیلی متعصب مسیحی چون خبر ورود مبارک و تشرّف نفوس از هر مذهب و ملّتی شنیده بودند، لذا بدر منزل مبارک آمده اجازه تشرّف خواستند. فوراً احضار شدند و مورد شفقت و عنایت بیشمار گشتند. از مشاهده رأفت و عطوفت عظیمی حضرات جرئت جسارت یافته شروع بتکذیب مسلمین و اعتراض بر اسلام نمودند. بآنها فرمودند آنچه را شما در باره اسلام شنیده اید هیچ ربطی بااساس اسلام ندارد حتی اکثر آنچه از بعض مسلمین می شنوید یا از تقالید است یا حکایت از فروعات و جزئیات، نه بیان حقیقت و تبیین اسلام. پس شما رجوع بقرآن نمائید. از جمله نصوص صریحه قرآن این آیه مبارکه است که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمَلٍ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی از مسلمان و یهود و نصاری و صابئین نفوسی که مؤمن بخدا و حیات ملکوت شوند و دارای عمل نیک باشند اجر آنها با خداست و خوف و حزنی بجهت ایشان نیست و مکرر در قرآن ذکر حقیقت تورات و انجیل و بزرگواری و عظمت انبیای الهی مذکور حتی در باره مسیح در قرآن اوصافی مسطور که در انجیل نظیر آن اوصاف نیست و می فرماید حضرت مسیح در مهد تکلم و اظهار نبوت فرمود. پس اگر مقصد شما دلالت مسلمانان است این تحصیل حاصل است زیرا آنها فوق عقائد شما در باره مسیح معتقدند (یکی از آنها در نهایت ادب عرض نمود در انجیل می فرماید حضرت مسیح ابن الله است و این اعظم اوصافی است که در انجیل هست و در قرآن نیست. فرمودند) ابن الله بودن در عهد حضرت مسیح و موسی اصطلاحی بود که حتی در باره بنی اسرائیل هم گفته می شد چنانچه در تورات آنها را ابناء الله می فرمایند و در سفر خروج آخر اصحاب چهارم است که خداوند بموسی فرمود که بفرعون بگو بنی اسرائیل فرزندی اول زاده منند اگر آنها را آزاد نمائی اول زاده ترا می کشم. پس در صورتیکه بنی اسرائیل بنص تورات فرزند خدا باشد دیگر ابن الله بودن برای حضرت مسیح چه شأن و فخریست. (۱)"
 انتهى . (به بیانات مبارکه در فصل "غزوات رسول الله" نیز مراجعه شود)

۱ - نقل از صفحات ۳۶۰ و ۳۶۱ جلد دوم بدائع الآثار - آیه قرآن هم شماره ۶۲

درسوره بقره است.

خطای حصر توجه بشؤون

هر قدر ملاحظه تعالیم مظاهر مقدسه

عنصری مظاهر مقدسه الهیه

الهیه ضروری و نگاه باخلاق ملکوتیه

و صفات قدسیه ایشان بمنظور تاسی

و اقتداء ممدوح می باشد، حصر توجه بشؤون عنصری و خصوصیات جسمانی آن جواهر وجود غیر مفید بل موجد شبهه و خطاست بحدی که ممکن است مانع مشاهده شمس حقیقت از ورای شؤون عنصری آن مظاهر غیب گردد و همین است که در آثار الهیه به ابر و غمام تشبیه شده است چنانکه در ایقان مستطاب می فرمایند:

* "... و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهائی که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید، همه این حُجبات به غمام تعبیر شده ... " انتهى .

فی الحقیقه باید گفت که خلطِ مبحثِ مظهریت الهیه پیغمبران با نیازهای عنصری و جسدی و خصوصیات بشری و جسمانی ایشان از حالات غافلین و یا از خصائص اعدای دین الله است و شایع ترین رویه در تحریر ردیه بوده و می باشد تا بدانوسیله اذهان را مغشوش و افکار را مشوب نمایند و این مطالب یعنی " ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث کونیّه " (۱) را بطرز ایراد انگیز و با نتیجه گیریهای ناصواب مانند ابری مقابل ابصار مردم و بین آنها و شمس حقیقت مظاهر الهیه قرار دهند و بزعم خویش مانع از عرفان حقیقی و جذبۀ روحانی و شیفتگی و انجذاب رحمانی خلق گردند که تا حدودی هم موفق شده اند زیرا محسوسات بیشتر بخاطر می ماند و برای ذهن هم ادراک مطالب محسوسه آسان تر از درک مسائل معقوله است. کما اینکه با شنیدن اسم هر یک از پیغمبران، بجای تعالیم

ایشان، قیافه و هیكلی که از آنها نقاشی نموده، مجسمه ساخته و حتی در فیلم تصویر کرده‌اند بذهن می‌آید مثلاً یکی با هیكل پهلوانی و گونه‌ی پُرهیبت موسوی - یکی ثمین و بصورت نشسته با پاهای جمع و قیافه‌ی بودائی - یکی با اندام نحیف و پیراهن بلند و موهای افشان و چهره‌ی مظلوم عیسوی و یکی با لباس کامل عربی و شمشیر بلند و منحنی و قیافه‌ی جدی و روشن محمدی ... همین حالت را دارد حکایات و قصصی که از حیات جسمانی پیغمبران نقل کنند و یا بسازند و با غلو و گزافه‌ناشی از ایرادات جاهلانه و یا با نیش و تمسخر مودیانانه حاکی از عداوت مخفیانه انتشار دهند نظیر آنچه در باره‌ی حیات مبارک رسول‌الله بالاخص در مورد غزوات یا زوجات آن حضرت گفته و یا نوشته‌اند که کلّ دور از واقعیت و توأم با تقلیب حقیقت بوده‌است. خصوصاً که این شئون در دو زمان متفاوت یا نزد دو قوم و نژاد مختلف مورد دو قضاوت متضاد قرار می‌گیرد چنانکه بالمثل فتوحات رسول‌الله، در زمان ظهور بر قدرت غیبی و نفوذ روحانی و احاطه‌ی ایشان بر کون و مکان و خلقی امکان حکایت می‌نمود، و در این زمان، در نظر معاندان، طریقه‌ی پیشرفت اسلام بطرز مخالف صلح و سلام جلوه می‌نماید. و یا در آن زمان اکتفای رسول‌الله به یک زوجه بمدّت ۲۵ سال عامل تحقیر و ملامت اهل مکه می‌شد و در این زمان اکتفای رسول‌الله به یک زوجه در تمام دوران جوانی، مورد پسند و ازدواج‌های با حکمت بعدی ایشان مورد اعتراض اهل این دوران می‌باشد.

بطور کلی هیچکدام از شئون و امور مربوط به خصوصیات جسمانی و حیات عنصری بشری مظاهر مقدّسه‌ی الهیه چه قبل از بعثت و چه بعد از آن مربوط به مقام قدسی و مظهریت الهی آن جواهر وجود نمی‌گردد و این هم بمعنای مخالف ترغیب بمطالعه‌ی سیرت و شرح احوال مظاهر مقدّسه‌ی الهیه نیست بلکه آن ضروریست و این کتاب نیز بهمین قصد تألیف گردیده‌است. در این مختصر که " خطای حصر توجه بشئون عنصری مظاهر مقدّسه‌ی الهیه " باشاره و بطور کلی مذکور گردید سعی شد که مثالهایی از آنچه

بعضی از نویسندگان مسلمان به غلو در باره خصوصیات حیات عصری حضرت محمد نوشته‌اند و معاندین اسلام هم دقیقاً همانها را در ردیه‌های خویش نقل کرده‌اند، درج نشود زیرا برآستی مربوط به حقیقت حیات مبارک رسول الله و بطریق اولیٰ مربوط به شریعت اسلام نمی‌گردد خصوصاً که از فرط غلو باورکردنی هم نیست و ذکر مثال از هر کتابی جنبه خوبی برای آن کتاب و نویسنده‌اش ندارد. کار ما نیز ایرادگیری نه و آنچه ذکر شد برای جلوگیری از توجه به نامربوط و اشتباه در تشخیص حقیقت است نه در ذکر مساوی آثار گذشتگان که چه کسی چه حدیث واهی نقل کرده و یا چه مطلب ناصواب و گزافی ابراز داشته‌است.

زُوجَاتِ رَسُولِ اللَّهِ

اجازه تعدد زوجات در اسلام و تعدد

زوجاتِ خود پیغمبر از مسائل مورد

اعتراض مخالفین اسلام و منافقین این زمان واقع گردیده است که گوئی صلاح بوده که احکام الهیه برابر نظر خلق و یا رسوم مردم هزارسال بعد از ظهور نازل شود و خود آن حضرت نیز برخلاف آداب و سنن غیر مذمومه زمان خویش بل مطابق آداب مردم هزارسال بعد زندگی فرمایند. سبحان الله! حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت موسی، حضرت داود، حضرت سلیمان زوجات کثیره داشتند که احدی معترض نیست زیرا برابر آداب و رسوم قومی و سنتی آن زمان بوده اما تعدد زوجات رسول الله برابر آداب و رسوم قومی و حکم بالغه، مورد اعتراض مخالفین و منافقین قرار گرفته است.

در مورد حکم قرآن حضرت عبدالبهاء در نوروز ۱۹۱۳ در پاریس در جواب سؤالات اعیان ایرانی که بحضور مبارک مشرف شده بودند می فرمایند: (نقل از صفحه ۱۹۳ جلد دوم بدایع الآثار)

* "قبل از بعثت رسول الله (ص) تعدد زوجات بین اعراب چنان رواج و کثرتی داشت که دفعتهاً ممکن نبود حکم به یک نمایند با وجود این می فرمایند اگر نتوانید تعدیل بین چهار نمائید باید یکی را اختیار کنید...".
انتهی.

اما در باره تعدد زوجات رسول الله قسم بخدا که از تفوه و تحریر در باره حرم مبارک حضرت پیغمبر شرم دارم زیرا باقتضای ادب احدی در باره زوجه شخص دیگر کلامی نمی گوید و بحثی نمی نماید تا چه رسد به زوجات رسول خدا که حرم مبارک بودند و بسیار محترم و معزز. اما در این باره آنقدر گفته و نوشته و اعتراض نموده و اذهان را مشوب ساخته اند که ناگزیر بدرج این توضیح مختصر می باشیم.

حضرت رسول در ۲۵ سالگی با خدیجه کبری اقتران فرمودند و با وجودیکه خدیجه ۱۵ سال از آن حضرت بزرگتر بودند و قبلاً هم با عتیق بن عاید مخزومی و بعد از فوت او با ابوهاله، ابن النبّاش بن زراره ازدواج

نموده بودند در تمام دوران جوانی تا سن ۵۰ بمدّت ۲۵ سال زوجه دیگری اختیار نفرمودند تا در سال سوم قبل از هجرت، بعد از وفات خدیجه بر حسب مقتضیات و حکم خاص ازدواج‌هایی نمودند که بعضی از آنها بمنظور ایجاد قرابت و وصلت و تحبیب دودمانها و خانواده‌های ناموافق با خاندان رسول‌الله (بنی‌هاشم) بود که نتایج حسنه در همین زمینه بخشید (بفصل مربوطه در متن کتاب مراجعه شود) و بعضی برای تعلیم به مسلمین آن زمان در موقعیت‌های مخصوص بود که بالمثل زنی عاری از جاهت، فقیر، شوهر مرده، مریض و بچه بدامان را با احترام شهادت همسرش در راه اسلام عقد می‌فرمایند و او را از ذلت بی‌پناهی بمقام ام‌المؤمنین و محترم‌ترین زنان می‌رسانند که چند ماه بعد هم فوت می‌کند... ولی این اقدام مبارک باعث شد که مسلمین برای بیوه شهدای اسلام احترام خاص قائل شوند و یا در بحبوحه غلبه مسلمانان بر یهودیان که زنان اسیر را برسم قوم و قبیله مورد اهانت و ظلم و بدرفتاری قرار می‌دادند حضرت رسول یکی از اسیران بی‌پناه (جُویریّه) را از صاحبش خریدند و عقد فرمودند و جزو عائله خویش قرار دادند که این امر موجب تغییر رفتار مسلمین با زنان برده و اسیر گردید بحدّی که آن زنان اسیر را آزاد نمودند (۱). بعد هم حضرت رسول جویریّه را مختار فرمودند که با پدرش بقبیله خویش مراجعت کند و یا در خدمت آن حضرت بمدینه برود و او ثانی را انتخاب نمود (۲).

اگر آداب و رسوم قومی و سنتی محیط و زمان در نظر گرفته شود بوضوح ملاحظه می‌گردد که قرآن و سنت رسول‌الله موقعیت و مقام زن را در جامعه عرب و محیط آن زمان بکلی تغییر داد و از ذلت محض به عزت رسانید و بعضی رسوم غلط و سخت و دور از عدالت را که در مورد زنان

۱ _ صفحه ۶۶۱ تاریخ انبیاء (اولیائی).

۲ _ صفحه ۱۰۴ Muhammad and the Course of Islam

وجود داشت از بین برد. مثلاً رسم بود که هر زن بی شوهری می توانست از روی استیصال خود را بمردی ببخشد و هبه کند و چند زن خود را به رسول الله بخشیدند و فی الحقیقه بایشان پناه بردند. حضرت رسول آنها را نراندند و دلیل نکردند ولی این رسم و عمل را ممنوع فرمودند... تمام این وقایع از قلم معاندین و منافقین بصورت های دیگر نوشته شده است که هنوز هم ادامه دارد مثل کتابی که در ۳۴۰ صفحه در باره ۲۳ سال دوران رسالت حضرت پیغمبر اختراع گردیده و در تمام فصول کتاب از جمله در فصل "زن و پیغمبر" مطالبی بافته شده که هر شخص بی اطلاعی مطالعه و باور نماید تحت تأثیر این زهر مُصَفّی قرار می گیرد و ذهنش مَشُوب و فکرش پریشان و قضاوتش ناصواب و عقیده اش منحرف بسمتِ خلافِ حقیقت می گردد که در این قبیل موارد ما اهل بهاء باید با دلیل و برهان توأم با ادب بهائی برفع شبهات و اعتراضات پردازیم.

غزواتِ رَسُولِ اللَّهِ

دیگر از موارد اعتراض معاندین و منافقین بر حضرت رسول آنستکه آن حضرت شریعت الله را بوسیله جنگ غالب و در جزیره العرب مستقر فرمودند. نفوسی بظاهر منسوب باسلام نیز چنین اعتراضی کرده اند چنانکه در صفحه ۱۶۰ چاپ چهارم کتاب "۲۳" بعد از تقبیح حکم جهاد مسطور است "آیا بزور شمشیر مردم را بقبول عقیده و دینی مجبور کردن کاری پسندیده و با مبادی فاضله عدل و انسانیت سازگار است". در حالیکه حقیقت امر چنین نبوده و حکم جهاد اجازه دفاع دسته جمعی است و غزوات رسول الله چه بعد از هجوم دشمنان و چه قبل از حمله مهاجمین کلّ بفرموده حقّ "حرکت دفاعی" بوده است. در این مبحث قسمتهائی از فرمایشات مبارکه حضرت عبدالبهاء را نقل می کنیم:

در مفاوضات برای خانم کلیفورد بارنی که قبلاً مسیحی بوده شرحی در باره تَوْحُّش اقوام عرب و هجومشان بر حضرت محمد و مسلمین و مدافعه حضرت رسول از شریعت الله بشرح ذیل ذکر می فرمایند قوله الحقّ:

* " اما حضرت محمد. اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق انگاشته اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مُبغض و اکثر راویها قسیسها بوده اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایت های بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سرازتن جدا کرد. آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح

آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب گشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و بدیاری غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند با وجود این اعداء ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند و این قبائل و عشائر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین آمریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابره آمریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نمی نمودند اما اینها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک می کردند و می گفتند که این عمل منبعث از حمیت است و بآن افتخار می نمودند.

مثلاً اکثر مردان بزن خویش تهدید می نمودند که اگر دختر از تو متولد شود ترا بقتل رسانم حتی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استیحاش کنند و همچنین یک شخص هزار زن می برد اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر می نمودند هر قبیله که غلبه می کرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر می نمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش می نمودند و چون شخصی فوت می نمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر مادران یکدیگر می تاختند و چون یکی از این اولاد عبای خویش را بر سر زن پدر خود می انداخت و فریاد می نمود که این حلال منست فوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش می شد و آنچه می خواست به زن پدر خود می نمود می گشت و یا آنکه در چاهی حبس می کرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر می کرد تا بتدریج آن زن هلاک می شد، بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان یک شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بیان است. دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالت و

زندگانی بود. و از این گذشته معیشت قبائل عرب از نهب و غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل با یکدیگر

حرب و جدال می نمودند و همدیگر را می کشتند و اموال یکدیگر را نهب و غارت می کردند و زنان و کودکان را اسیر می نمودند و به بیگانگان می فروختند چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند ولی شام را در نهایت ذلت و حقارت و اسارت صبح کردند.

دیروز امیر بودند و امروز اسیر. دیروز بانو بودند و امروز کنیز. حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید. بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند. جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت. این است حقیقت حال. ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف می دهیم و بانصاف می گوئیم. شما بانصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جفائی از آنها می فرمود و صبر می کرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت به بیابان می نمود و قبائل طاغیه باز دست برنداشته تعاقب می کردند و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال می پرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک می کردند.

این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح می نمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و محمود ولی اگر ملاحظه می کرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت می فرمود. پس اعتراض بر حضرت محمد چیست؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟ و از این گذشته این قبائل را از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس

محض عنایت است. مَثَلش اینستکه شخصی قدح سمّی در دست دارد و نوشیدن خواهد، یار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید. و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند البتّه رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوه قاهره نجات می دادند... "انتهی.

و در پاریس می فرمایند: (نقل از صفحه ۲۰۳ جلد دوم بدایع الآثار)

* "حضرت رسول سیزده سال در مکه بودند و همیشه مبتلای زجر و زحمت. معاندین ایشان را اذیت می کردند. اصحاب را قتل و غارت می نمودند. بعضی فرار کردند و بعضی اصحاب اسیر شدند. خواستند خود حضرت را بکشند لهذا هجرت فرمودند. ولی باز مخالفین لشکر کشیدند. بر سر حضرت آمدند تا جمیع رجال را بکشند، نساء اسیر کنند. آن بود که آن حضرت امر بدفاع فرمودند. این بود اساس حرب اسلام. "انتهی.

و در اشتوتکارت در جواب اعتراض بر غزوات رسول الله می فرمایند (نقل از

صفحه ۳۱۶ جلد ۲ بدایع الآثار)

... باتلیفون وقت و اجازه تشریف خواستند. جمعی با ایشان بساحت انور اطهر رسیدند. از جمله سؤالات همراهانشان این بود که می گویند محمد رسول الله ص قتل و نهب نفوس و اموال نمود و سر راه قافله می رفت چگونه این اعتراضات را ما جواب بدهیم. دلائل و بیاناتی مفصّل و تواریخ و حکایاتی مشروح از فم اطهر صادر و جاری شد که جمیع را قانع و شاکر نمود و اجمال بعضی از بیانات مبارکه در این خصوص این بود که:

* "باید پی بحقائق مسائل برد. هیچ می دانید که در چه وقت و زمان مابین چه قبائل و احزابی حضرت رسول مبعوث شدند؟ آن زمان زمانی بود که قبیله های عرب نهایت افتخارشان قتل و غارت و تعدّی به عرض و ناموس یکدیگر بود. چون آن حضرت بجهت تربیت آن نفوس متوحشه و تعدیل اخلاق و اطوار و رسومات جاهلیه مبعوث شدند از بدایت بعثت تا زمان هجرت (تاریخ اسلام را مفصلاً بیان فرمودند) که بعد از آن تحملات و صعوبات و صدمات شدیدة باز احزاب متوحشه اموال آن حضرت و اصحاب

را مباح و قتلشان را واجب می‌گفتند. ابوسفیان جمیع اموال را غارت کرد. در صدد قتل و قمع اسلام و اسلامیان برآمد. بدرجه‌ای اصحاب مضطر بودند که در مدینه به هسته خرما زندگانی و گذران می‌کردند و از جهت دیگر بدتر از این عسرت و اسارت، اساس اسلام در خطرات عظیمه بود. در چنان وقتی قافله‌ای منسوب بابوسفیان عبور می‌نمود. اصحاب هم ناچار بتلافی و دفع احتیاج برخاستند و جلو قافله رفتند. حال صرفنظر از مقتضیات آن عصر می‌نمائیم اگر امروز نسبت بشما چنین تعدیاتی بشود که محتاج بقوت لایموت باشید و علاوه ببینید چنان مقصد عزیزی که اسّ اساس رفع و دفع تعدیاتست و مایه تحسین اخلاق و صفات بکلی پایمال می‌شود آیا چه خواهید نمود؟ (همه گفتند چاره ای جز مقاومت و مقابلی نیست. پس شرحی در مقدمه حفر خندق و عهد شکنی و اتفاق قبائل در محو و اضمحلال حضرت و مدافعه و محافظه اسلام فرمودند که) حفظ امر جز بآنچه واقع شد ممکن نبود و امروز از همان نفوس متمدنه و عقلائی اروپائیان که اینگونه اعتراضات از ایشان سرایت بمشرفیان نموده چون سؤال شود که اگر شما در این زمان که عصر مدنیت است در مملکت خود یا در جوار وطن خویش چنان قبائل متوحشه و تعدیات فاحشه‌ای را بیابید با آنها چگونه معامله خواهید نمود؟ چه جواب خواهند داد؟ آیا خواهند گفت وظیفه ما بمقتضای تربیت یا سیاست دفع تعدی و شرارت آنها نسبت بیکدیگر است بهر وسیله باشد؟ یا ساکت و صامت نشستن و آنان را بحال خود واگذارن اولی؟ در صورتیکه امروز اعظم عنوان مداخله دول قاهره متمدنه در ممالک سائره همین است که با وجود تمدن و توانائی، مملکت و ملّتی را در حالت هرج و مرج دیدن و آرام زیستن دور از عدالت و خارج از وظیفه اهل تمدن و تربیت است. لهذا باید دست سیاست دراز نمود و در میدان قدرت و قوت تاخت و تاز کرد. با وجود این چون نام دین سیدالمرسلین بمیان آید با کمال تعصب تکلم نمایند و از شدت تعصب چنان توقع و تأسفی ابراز کنند که گویند کاش در میان قبائل عرب چنین

رسولی مبعوث نمی‌شد و دست تطاول احزاب جهالت و توحش را کوتاه نمی‌نمود و تأسیس اساس سعادت نمی‌فرمود و از یمن هدایت و کفایتش آثار مدنیت از آسیا به حدود اروپا نمی‌رسید. "انتهی

در این فرمایشات مبارکه عَلت حمله اصحاب به قافله قریش چه در سَریة النخله که در روز آخر ماه رجب (از ماههای حرام) در سال دوم هجرت رخ داد و عبدالله بن جَحش بدون اجازه رسول الله در نَخله بقافله قریش حمله برد، و چه در غزوة بدر را توجیه می‌فرمایند و اسباب و موجبات این قبیل غزوات و سرایا را تشریح می‌فرمایند.

و در پاریس عَلت غزوه بنی قریظه و قتل رجال یهود را که ذکرش در وقایع سال پنجم هجرت آمده، بیان می‌فرمایند (نقل از صفحه ۱۳۱ جلد دوم بدایع الآثار)

از تواریخ اوائل اسلام حکایات و مطالب مفصّله فرمودند تا بیانات مبارکه منتهی باین شد که:

* "با وجود آنکه یهودیان معاهده نموده بودند با حضرت که دست از پا خطا نکنند تا محفوظ و مأمون مانند مع ذلک رفتند با قبائل قریش بر ضد اسلام صف آراستند تا آنکه حضرت را با اصحاب محصور و مجبور به حفر خندق کردند. اتفاقاً یکی از یهودیان خود سبب نفاق بین قبائل قریش و اسرائیلیان و فراری آنان شد. آن بود که مجال حفظ و صیانت اسلام از خدعه و شر آنها دست داده هفتصد نفر از آن دشمنان عهد شکن را یک روز قمع و قلع نمودند. اگر نه این قضیه بود باز با قبائل هم عهد شده تیشه بر ریشه اسلام می‌زدند و تمکن امر و صیانت اسلام صعب می‌شد ولی کسانی که از حکم الهیه و وقایع تاریخیّه کما هو اطلاق ندارند لسان اعتراض گشایند و در این قضیه محض غرض و بی خبری ایراد کنند" انتهی.

معراج رسول الله

در مبحث وقایع قبل از هجرت ذکری از سیر

حضرت رسول از مکه به بیت المقدس و معراج آن حضرت از بیت المقدس به آسمان هفتم بعمل آمد و اینک بالاشاره مذکور می شود که بعقیده اهل بهاء سیر و معراج رسول الله روحانی بوده نه جسمانی، که آن حضرت از آوردن معجزات اعجاب آور ظاهره و مادیه از آن قسم که خلق جاهل طلب می نمودند استنکاف می ورزیدند و اعظم معجزه را آیات قرآنیّه و تقلیب نفوس و احیای روحانی و تربیت اخلاقی و معنوی خلق قرار داده بودند. بلی ممکنست که حالات روحانی و کیفیات معنوی و سیر و عروج روح قدسی آن حضرت، در قوالب الفاظ و کلمات مدله بر اشیاء ظاهره و قمائص تشبیهات بشریه آمده باشد که نباید آنها را بمعنای ظاهری گرفت و مثلاً برای آسمان طبقاتی قائل شد و هریک از رسل و انبیای سلف را با هیکل عنصری در یکی از آن طبقات قرار داد و مرکبی کوچکتر از شتر و بزرگتر از حمار بنام بُراق برای سیر در فضا تصور نمود و بقول نویسنده ای مسلمان آن حضرت را اولین "فضانورد" تلقی کرد و مقاله را در مجله دانشمند طبع و اِضحاک نمود و اعجاب انگیخت.

سیر و معراج حضرت رسول با همان هیکل مبارک جسمانی و ملبوس ظاهری، بدان معناست که حضرتشان در حین حیات عنصری و درلباس عادی و در محل اقامتشان بدون حرکت، جمیع مراحل و مقامات و حالات سیر و صعود و معراج و تقرّب و سمع ندای الهی را بآنی حاصل نموده و به دل و جان و روح و روان ادراک و احساس فرموده اند. بهتر آنستکه از اسرارالآثار شرحی را که ذیل عنوان معراج درج شده و مزین و مطرّز بکلام حقّ است نقل نمائیم: (معراج... معراج النبی در عُرف عام بمعنی عروج پیمبر و قُرب اتّحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر بمواضع متعدده ذکر شد از آنجمله در بلاغات حکمیّه باب اعظم شهادت و گواهی است که پیمبر

بجسمه حتّی بنعلیه عروج فرمودند (۱) و مخالفین آن را بعقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان دانستند مراد اینست عروج بمکاشفه و نزد حقّ و حقیقت احتیاج به خلع امور مادّیه و بحرکت مکانی ندارد بلکه به زیّ خود و در مکان خود با سکون و استقرار تام بمقام قرب رسیدند. در لوحی است قوله الاعزّ: * "عَرَّجَ بِرُوحِ النُّورِ فِي فُؤَادِكَ ثُمَّ اصْعَدَ إِلَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ سِرِّكَ لئَلَّا تَلْتَفِتَ بِذَلِكَ نَفْسَكَ وَقَلْبَكَ وَجَسَدَكَ وَعَقْلَكَ وَكُلَّ مَالِكَ وَعَلَيْكَ وَهَذَا حَقُّ الْمَعْرَاجِ فِي مَرَاتِبِ الْإِسْفَارِ وَ غَايَةِ فَيْضِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُهَيْمِنِ الْجَبَّارِ" (...)

و در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند:

* "... و این کینونات قدیمه اگر چه بحسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می شوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکنند و لکن بر زرف معانی مُتکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رِجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهادة را سیر نمایند.

بر عرش "لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ" واقفند و بر کرسی "كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" ساکن (۲) انتهى.

ناگفته نماند که از قبل هم بعضی به روحانی بودن معراج نظر داده اند. اما در این زمان که دوران ظهور اعظم الهی و دوره جواب و بیان مسائل معضله قدیمه و عصر ترقی عقول و افکار است، مؤمنین، بهتر از قدیم،

۱ _ در صحیفة العدل می فرمایند: "اعتقاد به معراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء * هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج به ملکوت سموات و ارضین فرموده مع آنکه بجسمه در مقام خود بوده" انتهى * حمیراء لقب عایشه است.

۲ _ آیه ۹۲ سورة الرحمن: "يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ".

روحانی بودنِ این قبیل مطالب را ادراک می‌نمایند. بفرمودهٔ مبارک حضرت عبدالبهاء (صفحهٔ ۹۴ جلد ۲ بدایع الآثار)

* "... حتی مسلمینی که سابق معتقد بال و پر جبرئیل بودند حال فهمیده‌اند که مراد از این کلمه، قوهٔ قدسیّهٔ وحی و تنزیل است و نزل به روح‌الامین علی قلبک دانسته‌اند که غیر این وهم است" انتهى.

نامه‌های حضرت رسول بسلاطین

چون در فصل

The Call to the kings

در کتاب معتبر Muhammad and the course of Islam علاوه بر شرح مربوط به اهمّ الواح حضرت رسول بسلاطین عصر، اشاره گردیده که مورّخین غربی بعّلت نداشتن سند و مدرک، در صدور مکاتیب حضرت محمّد بسلاطین و ملوک تردید کرده‌اند، یادآوری می‌شود که بسیاری از وقایع مربوط به حیات مبارک رسول‌الله عاری از اسناد و مدارک واقعه و حادثه و صرفاً مبتنی به اخبار و روایات صحابه و تواریخ قدیمه اسلامیّه است و بعضی از همین اخبار تاریخیّه در الواح الهیّه به صحّه و تصدیق حقّ نیز رسیده‌است چنانکه در مورد رفتار کسری نسبت به نامه رسول‌الله، حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس می‌فرمایند:

* "... و منهم کسری الذی ارسل الیه کتاباً کریماً و دعاه الی الله و نهایه عن الشریک ان ربک لکلّ شیء علیم. انه استکبر علی الله و مزق اللوح بما اتبع النفس و الهوی الا انه من اصحاب السعیر... " انتهى.

امامت به تنصیص حق

این امر که بزرگترین سؤال و مسأله

یا انتخاب خلق

مورد اختلاف در تاریخ اسلام گردید،

در شریعت ابهی جوابی روشن و واضح دارد. بعقیده اهل بهاء جانشینی مظاهر مقدسه الهیه، از جمله امامت ائمه، همیشه بتعیین حق بوده که آن نیز با اعطای کمالات عظیمه روحانیه و علمیه فوق درجات اکتسابیه بشریه توأم بوده است و لذا موعین شده حق بر حق بوده نه منتخب خلق تا زمان تشکیل بیت العدل اعظم الهی در دوران بلوغ بشری که برای اولین بار در تاریخ عالم انسانی، حق جل و عز به مؤمنین رشید و بالغ جهان اجازت فرمود که با خلوص قلب و توجه بدرگاه الهی و انقطاع از شؤون نفسانی در سه مرحله جدا و هریک مقدس تر از مرحله اولی ۹ وجود روحانی و ذات نورانی از رجال بهائی عالم را انتخاب نمایند تا خداوند متعال مجمع شورشان را به الهامات حضرتش ملهم فرماید و عصمت موهوبی عطا کند و مقدس و مطهر و منور نماید و بوعده صریحه و اراده مبارکه اش "مصدر تشریح" در امور غیر منصوصه فرماید و آن را مع تجدیدهای انتخابات جهت هدایت خلق و حفظ نظم عالم مستمر دارد که اگر ذرات عالم لسان گردد از عهده شکرش برنیاید. باری در اسلام نیز امامت به وصایت بوده و مقام ائمه طاهرین و عترت رسول الله در شریعت ابهی بسی عظیم است.

حضرت عبدالبهاء در باره فرمایشات رسول الله در غدیر خم می فرمایند:

(صفحه ۱۴ جلد ۲ مائده آسمانی ۱۲۹ بدیع)

* "از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم اینست که در حجة الوداع حضرت رسول در غدیر خم که منزلی از منازل مابین مدینه و مکه است کمر بند حضرت امیر را گرفتند و بلند فرمودند و گفتند ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان و تمجید نمودند حتی عمر بخ بخ یا علی لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه گفت ولی بعد فراموش نمودند" انتهى.

لقاءالله

این امر که وعده‌اش در قرآن در آیات متعدده از جمله در آیه ۴۶ و ۲۴۹ سوره بقره و آیه ۲ سوره رعد و آیه آخر سوره کهف و آیه ۲۳ سوره عنکبوت آمده، در مذاهب مختلفه اسلام خصوصاً بین کلامیه مورد اختلاف بسیار بوده است. بعضی آن را ظاهری و بعضی معنوی. برخی چون مُشَبَّه و کرامیه میسر در مکان و زمان و برخی مانند اهل سنت و اشاعره فقط میسر در آخرت و جمعی مثل امامیه و معتزله مستحیل در دنیا و آخرت دانسته‌اند.

حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الاعلی در کتاب مستطاب ایقان این مطلب را توضیح فرموده‌اند که مقصود از لقاءالله که اعظم موهبت است، لقاء مظاهر مقدّسه الهیه است بقوله الاعلی: (صفحات ۱۰۷ و ۱۱۰ چاپ مصر)

* "... منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاءالله و عرفان اوست که کلّ بآن وعده داده شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او... این مقام مختص بانبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعند و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیّه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می‌نمایند و جمیع آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدأ و وصول باو حاصل نمی‌شود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مُشرقه از شمس حقیقت. پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاءالله حاصل می‌شود و از علمشان علمالله و از وجهشان وجهالله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت می‌شود از برای آن شمس حقیقت بانه " هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ " (۱) و همچنین سائر اسماء عالیّه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که باین انوار مضمیئه ممتنع و

شموس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او بقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است ... " انتهى

ایضاً در همین کتاب مبارک می فرمایند: (صفحه ۳ چاپ مصر)

* "... و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع تکذیب می نمودند و از لقای او که عین لقاء الله است احتراز می جستند ... " انتهى.

و نیز می فرمایند: (صفحه ۱۳۲ چاپ مصر)

* "... و همچنین از لقاء، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او ... " انتهى.

و این معانی همانهاست که حضرت ربّ اعلی هم در بیان می فرمایند: (در

باب ۱۶ واحد ثانی)

* "هیچ جنتی اعظم تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله

ادراک نماید او را و آیات او بشنود و ایمان آورد و بلقای او که لقاء الله است

فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید ... " انتهى.

و ایضاً در اول باب هفتم واحد سوم می فرمایند:

* "فِي أَنْ مَا قَدْ نَزَلَ اللَّهُ مِنْ ذِكْرِ لِقَائِهِ أَوْ لِقَاءِ الرَّبِّ إِنَّمَا الْمَرَادُ بِهِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ

لَاِنَّ اللَّهَ لَا يُرِي بِذَاتِهِ ... " و در همین باب می فرمایند:

* "... و هر کس لقاء من یظهره الله را درک نماید لقاء الله را درک نموده

و فائز بقاء ربّ شده ... " انتهى.

و ده ها بیان مشابه دیگر در بیان و سایر آثار مبارکه.

معنای مهمّ دیگر را حضرت عبدالبهاء می فرمایند: (صفحه ۱۲ جلد ۹ مائده

آسمانی طبع ۱۲۹)

* "ای موقن بالله اصل لقاء ایمان بآیات الهیه است ... زیرا قریبیت

جسمانیّه را حکمی نه بلکه قریبیت عین ایمان و ایقان است و خلوص نیت و

اطمینان عین قریبیت. " انتهى.

تنزیه الوهیت
 از تشبیه و تجسیم

بلا تردید الوهیتی که اسلام آورد بمراتب واضح
 تر_ قاطع تر و با تشبیهات جسمانی کمتر

نسبت بظهورات قبل بود. مع هذا چون
 مورد بحث ناس واقع گردید دچار تعاریفِ ناصواب و تعبیر سقیم گردید.
 بعضی برای خدا هیکل عنصری و اعضاء جسمانی قائل شدند و برخی او را
 به هیأتی از جنس نور دانستند. گروههایی خدا را به مردی خوش روی با
 موهای مجعد تشبیه نمودند و جماعاتی به حلول و خروج خدا و امکان
 ملامسه و مصافحه و معانقه با او (۱) معتقد گشتند. کثیری هم از حکماء و
 فلاسفه آنها قائل بوحدت وجود شدند و عقائد مختلفه در این باره اظهار
 داشتند که مسلماً هیچکدام برابر حقیقت تعالیم قرآن در باب الوهیت
 حضرت منان نبود.

در شریعت ابهی که در بدایت زمان رشد انسان ظاهر گردید و بلسان
 بلوغ تکلم فرمود، طی صدها بیان و تبیان حقیقت الوهیت و تقدیس آن از
 ادراک ممکنات و تنزیه آن از تجسیم و تشبیه که از مخلوقات ذهن است،
 مذکور گردیده است که از آن صدها، فقط چند نمونه از ساده ترین بیانات
 الهیه ذیلاً درج می گردد.

حضرت بهاء الله می فرمایند: (نقل از صفحات ۳۱ و ۳۲ جلد اول امر و خلق)
 * " ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد
 بود چه که نفوس عالیه و افئده مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طیران
 نمایند از رتبه ممکن و ما خُلِقَ فی انفسِهِم بانفسِهِم تجاوز نتوانند نمود.
 کلّ العرفان من کلّ عارفٍ و کلّ الاذکار من کلّ ذاکرٍ و کلّ الاوصاف من
 کلّ واصفٍ ینتهی الی ما خُلِقَ فی نفسه من تجلّی ربّه. و هر نفسی فی الجملة

۱ _ از جمله در لغتنامه دهخدا ذیل مُجَسِّمِه و مُشَبَّهه

تفکر نماید خود تصدیق می نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه. و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لامن شیء خلق شده راجع. فسبحان الله من أن يُعَرَفَ بعرفان احدٍ أو أن يرجع اليه أمثالُ نفس . لم يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ لَامِنِ نِسْبَةٍ وَ لَامِنِ رِبْطٍ وَ لا مِن جَهَةٍ وَ اِشَارَةٍ وَ دَلَالَةٍ . وَ قد خُلِقَ الممکناتُ بِمَشِيَّةِ التی احاطتِ العالمین . حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود. جمیع من فی الارض و السماء بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده اند. چگونه می شود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید. " انتهی .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند (از مفاوضات ذیل عنوان "حد ادراک انسان نسبت بحق")

* " عرفان بر دو قسم است. معرفت ذات شیء و معرفت صفات شیء. ذات شیء بصفات معروف می شود والاّ ذات مجهول است و غیر معلوم و چون معروفیّت اشیاء، و حال آنکه خلقند و محدودند، بصفاتست نه بذات پس چگونه معروفیّت حقیقتِ الوهیّت که نامحدود است بذات ممکن؟ زیرا کُنهِ ذاتِ هیچ شیء معروف نیست بلکه بصفات معروف... چون معروفیت شیء ممکن به صفاتست نه بذات، البتّه حقیقت ربوبیّت من حیث الذّات مجهول و من حیث الصّفات معروف و از این گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیّت محیط است نه محاط. و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفانست. مثلاً این جماد چون دررتبه جماد است آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراکِ قوه نامیه تواند. نباتات اشجار آنچه ترقی کند تصوّر قوه بصر نتواند و همچنین ادراک قوای حسّاسه سائره ننماید و حیوان تصوّررتبه انسان یعنی قوای معنویه نتوان تفاوت مراتب مانع از عرفانست. هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند پس

حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند. لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیه. آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه است. کما هو حقّه نیست ... اما تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آئینه آن آفتابست ... "انتهی.

و نیز می فرمایند: (نقل از صفحه ۹ جلد ۹ مائده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع)

* "ای بنده الهی حقیقت الوهیت غیب منیع لایدرک ذات بحت لایوصف منقطع الوجدانی بتصور انسان نیاید و در حوصله عقل و فکر گنجایش نیابد ... "انتهی

و در لوح مبارک در تفسیر حدیث کنت کنزاً می فرمایند: (از صفحه ۴۴ بعد جلد دوم مکاتیب)

* "و اما مقصود از معرفت، بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود. هرگز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگردهد. حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدائع جواهر مجردات ممکنات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان بقاء ذات احدیت در هوای بی منتهای معرفت کنه آن جوهرالجواهر پرواز نمایند البته شبری طی نمایند و بحقیقت را (۱) پی نبرند.

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار بادپران چون خدنگ

۱ - برابر مرقومه مورخه ۲۴ ژانویه ۱۹۸۸ دائره مطالعه نصوص و الواح معهد اعلى، ضمیمه رقیمة دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی: بحقیقت او پی نبرند صحیح است.

اینست که سیدُالاولین و الاخرین در اینمقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایةالقصوی (۱) حکمت دانسته‌اند و این جهل را جوهر علم شمرده‌اند چنانچه می‌فرماید "ما عرفناک حقّ معرفتک" و همچنین می‌فرماید "ربّ زدنی فیک تحیراً" و در اینمقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بحت تحقق نیابد زیرا ادراک شیء مرشیء را منوط به دو چیز است. اول احاطه است یعنی تا شیء بر شیء احاطه ننماید ابدأ ادراک گُنه او نتواند و این معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حقّ احاطه ننموده تا به گُهنش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقتِ ذاتش رائج‌ای استشمام نماید. و علم و ادراک، بی احاطه تحقق نیابد. ثانی مشابهت و مماثلت است یعنی تا شیء مشابهت به شیء نداشته باشد بهیچ وجه تصوّر حقیقت آن نتواند چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقل و تصوّر آن نماید مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هرگز تصوّر حقیقت انسان نتوانند زیرا من حیث الحقیقه در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابهت و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است که از برای ذات حقّ سبحانه هیچ شبهی و مثلی و نظیری نبوده و نیست زیرا مشابهت در نزد حکماء موافقت در کیف است و تا دو چیز در کیف موافق و مطابق نباشند آنرا مشابه نتوان گفت. مثلاً هرگز روز روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود و نار مشتعله موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد زیرا در کیف که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال و افسردگیست موافق و مطابق نیستند ولکن اگر گوئی که این یاقوت اَحْمَر چون سراج منیر متألّی است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت که آن درخشندگی است مطابقند. و کیف از جمله أعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این ثابت و محقق است که ذات حقّ جسم نیست تا محل أعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصوّر گردد تا

۱ - برابر مرقومه مورّخه ۲۴ ژانویه ۱۹۸۸ دائرة مطالعة نصوص و الواح معهد اعلی، ضمیمه رقیمة دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی، غایةالقصوی حکمت، صحیح است.

مشابهی از برای او تحقق یابد و آن مشابه ادراک کُنه ذات حق سبحانه نماید و به حقیقتش پی برد فسبحان الله عما يقول الواصفون فی وصفه علواً کبیراً. پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت کُنه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیز امکان خارج است. بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن غیب اقدس امنع بوده و هست ... "انتهی.

و در مفاوضات می فرمایند (ذیل عنوان سؤال از ثالوث)

* "حقیقت الوهیت که منزّه و مقدّس از ادراک کائنات است و ابدأ بتصّور اهل عقول و ادراک نیاید و مبرّا از جمیع تصوّرات، آن حقیقت ربانیّه تقسیم قبول ننماید زیرا تقسیم و تعدّد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است نه از عوارض طارئه بر واجب الوجود. حقیقت الهیّه مقدّس از توحید است تاچه رسد به تعدّد و آن حقیقت ربوبیّت را تنزل در مقامات و مراتب، عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال. همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر می شود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود. حقّ کمال محض است و خلق نقصان صرف. حقّ را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است ... "انتهی

و نیز می فرمایند (مفاوضات، ذیل عنوان "در اینکه حقیقت الوهیت فقط بتوسط مظاهر الهیّه شناخته می شود").

* "بدانکه حقیقت الوهیت و کُنه ذات احدیّت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّاست. جمیع اوصافِ اعلی درجه وجود در آن مقام اوهامست غیب منیع لایدرک و ذات بحت لایوصف. زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط. لهذا محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید. عقول هرچه ترقّی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطّلب مردود و این واضح است که مُدرکات انسانیّه فرع وجود انسان است و انسان

آیت رحمن است. چگونه فرع آیت احاطه به موجد آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسانست بحضرت یزدان پی نبرد. لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود به آن مقام ممتنع و محال... "انتهی .

و در روز قبل از ترک نیویورک و آمریکا می فرمایند: (نقل از صفحه ۴۰۳ جلد اول بدایع الآثار)

از جمله نفوسیکه تازه بحضور انور مشرف شد یکی از خاخام‌های بنی اسرائیل بود در مسائل مفصّله توراة با او صحبت می فرمودند که

* "مُرَاد از خلق آسمانها و زمینها در شش روز، آن روز الهی است و خلق روحانی والاّ قبل از خلق این آسمان و زمین شب و روزی نبود و از این آیه‌ای که در توراة می فرماید روح الهی بالای آب مانند مرغی بود مراد ماء عرفانست که سبب حیات آسمانست و اینکه می فرماید انسانی را بصورت خود خلق کنیم مراد صورت آسماء و صفات الهیست والاّ ذات باری از صُور مادی مقدّس است و از امثال و اشباه منزّه و مبرّا. "انتهی

عینیت ذات و صفاتِ الهی

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف

کلامیه که بدان اشاره گردیده

وحدت صفاتِ الهی با ذات حقّ یا جدائی آن دو از یکدیگر است که بحثی عمیق و فلسفی می‌باشد و حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث قدسی کنت کزاً مخفياً با ذکر دلائل علمیّه و براهین فلسفیّه آن را تشریح و تبیین فرموده‌اند که مشتاقان می‌توانند با مراجعه بآن رساله منیعه که در اوّل جلد دوم مکاتیب درج گردیده‌است، بقدر طلب و استطاعت بهره‌برند. در اینمقام از آثار دیگر آن حضرت که حقیقت را به بیانی ساده‌تر تعلیم می‌فرمایند دو منتخب زینت‌بخش این ورق می‌گردد:

در لوح صادره باعزاز پرفسور فورل پس از ذکر اقسام ثلاثه ترکیب می‌فرمایند (صفحه ۴۸۲ جلد ۳ مکاتیب)

* "... اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست. مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمال است گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البتّه جاهل نیست پس می‌گوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است. مقصود اینست که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلیه می‌شماریم مجرد بجهت سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیز ادراک انسانست لهذا می‌گوئیم که مجهول‌النعوت است ... " انتهى

و در مفاوضات ذیل عنوان "در اینکه الوهیت فقط بتوسط مظاهر الهیه شناخته می‌شود" می‌فرمایند:

* "... اما ما از برای حقیقت الوهیت اَسْمَاء و صفاتی بیان کنیم و ببصرو

سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم. اثبات این اَسْمَاء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حقّ است بلکه بجهت نفی نقایص است. چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل نقص است و علم کمال لهذا گوئیم که ذاتِ مقدّس الهیّه علیم است. و عجز نقص است و قدرت کمال گوئیم که ذاتِ مقدّس الهیّه قادر است نه اینستکه علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کما هی ادراک توانیم زیرا آن که فوق ادراک ماست، چه که اَسْمَاء و صفاتِ ذاتیّه الهیّه عین ذاتست و ذات منزّه از ادراکات و اگر عین ذات نبود تعدد قدماء لازم آید و مابه الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقق و قدیم لازم آید لهذا تسلسل قُدماء نامتناهی گردد و این واضح البطلانست. پس جمیع این اوصاف و اسماء و محامد و نعوت راجع بمظهر ظهور است و آنچه ما عَدای او تصوّر نمائیم و تفکر کنیم اوهام محض است زیرا راهی بغیب منیع نداریم اینست که گفته شده کُلَّمَا مَیْزُتُمُوهُ بِاَوْهَامِكُمْ فِی اَدَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُوٌّ اِلَيْكُمْ ... " انتهی

وَحْدَتِ وُجُودِ

دیگر از مسائل مورد اعتقاد در بعضی از مذاهب اسلامیّه خصوصاً صوفیه "وحدت وجود" می باشد که بعضی از علماء و عرفاء و ادباء و شعرای آنها در این باره آثار فلسفیه و ادبیه بر جای گذاشته اند و کثیری هم از علماء مذاهب سنی و شیعه با این عقیده مخالفت ورزیده حتی بوسیلهٔ امراء و خلفاء عصر برخی از معتقدین به "وحدت وجود" را محروم از وجود کرده اند.

در آثار بهائی:

اولاً اصل عقیدهٔ متصوفه در (توحید "وجود حقیقی غیر منعوته" که سایر وجودات عَرَضِیَّه کونیّه نسبت بآن وجود مطلق ازلیّه کالاعدام بوده و آن "وجود ما یتحقق به الاشیاء" واحد است) صحیح دانسته شده است. ثانیاً عقیدهٔ عوام صوفیه که (آن وجود حقیقی مجهول النعت را منحلّ در صُور نامتناهیّه تصوّر کرده و در عین حال به توحید نیز معتقد باشند) و بفرمودهٔ مبارک "دو یا ده را یک بیند" و یا "امثال و أشباح را حقّ داند" نوعی کفر و شرک محسوب گشته است.

ثالثاً اشیاء و یا حقائق آنها ظهورهای مختلفه واحد حقیقی نیستند بلکه صادر از آن شمس حقیقت می باشند.

رابعاً عوالم یا مراتب یا مقامات منحصر به "حقّ" و "خلق" نبوده بلکه در میان، "عالم ملکوت" یا "مقام مشیت" یا "وساطت غیب منیع لایدرک" نیز وجود دارد.

در این فصل منتخباتی از آثار مقدّسهٔ مبارکه، آنقدر که شارح مطلب در حدّ این کتاب باشد زینت اوراق می گردد.

حضرت بهاء الله می فرماید (نقل از صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۴ مجموعهٔ الواح مبارکهٔ حضرت بهاء الله):

* " ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است. بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض گرفته، و اختلاف امواج را می گویند از صُور است و صُور حادث است. و بعد از خلع صُور جمیع به بحر راجع. یعنی حقیقت بحرند و در صُور هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که

ذکر آن در این مقام جائز نه. و همچنین حقّ را مداد و سائر اشیاء را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند و گفته‌اند همان حقیقتِ مداد است که بصُورِ مختلفه حروفات ظاهر شده و این صُور در حقیقتِ مداد واحد بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و همچنین حقّ را واحد و اشیاء را بمنزله اعداد و حقّ را آب و اشیاء را بمنزله ثلج چنانکه گفته‌اند:

وما الخلقُ فی التمثال الا کثلجة و انت لها الماء الذی هو نابع
ولکن بدوبِ الثلج یُرفع حکمه و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته‌اند:

و البحر بحر علی ما کان فی قِدم ان الحوادث امواج و اشباح

باری جمیع اشیاء را مظهر تجلّی ذاتی حقّ می‌دانند و تجلّی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند ذاتی و صفاتی و فعلی و قیام اشیاء را بحقّ قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفانِ جوهر علم محروم مانند و همچنین به کون اعیان ثابته در ذات قائل شده‌اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته "حقائق الاشیاء کائنه فی ذاته تعالی بنحو اشرف ثم افاضها" چه مُعطی شیء را فاقد شیء ندانسته‌اند و می‌گویند محال است چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدرای شیرازی و فیض و امثالهما در رَضْرَاضِ ساقیه ابن عرب مشی نموده‌اند فطوبی لمن یمشی علی کثیب الاحمر فی شاطیء هذا البحر الذی بموج من امواجه مُحِیتِ الصُّورُ و الاشباح عما توهموه القوم. فیا حبّذا لمن عری نفسه عن کلّ الاشارات و الدلالات و سَبَح فی هذا البحر و غمراته و وصل بحیتان المعانی و لآلیء حکمه التي خلقت فيه فنعیماً للفائزین. و هرنفسی که معتقد بر بیانات عرفاء بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظاهر حقّ دانسته منتهی آنستکه اوّل را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانی را مظهر اسم مُضِلّ و مُذِلّ و امثال آن و لذا حکم جدال مابین این دو محقّق و بعد از خلع تعینات بشریه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در

اصل جمیع اشیاء را واحد می‌دانند و مجمل آن از قبل ذکر شد. این مطالب قوم که بعضی از آن مجملاً بیان شد ولکن ای سلمان قلم رحمن می‌فرماید الیوم مُثَبِّتٌ وَ مُحَقِّقٌ این بیانات و مُبْطِلٌ آن در یکدرجه واقف چه شمس حقیقت بنفسها مُشْرِقٌ و از افق سماء لایزال لائح است و هر نفسی که بذکر این بیانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند ... ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده‌اند جمیع در رتبهٔ خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئدهٔ مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبهٔ ممکن و ما خُلِقَ فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کُلُّ العرفان من کُلِّ عارفٍ و کُلُّ الاذکار من کُلِّ ذاکرٍ و کُلُّ الاوصاف من کُلِّ واصفٍ ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلی ربّه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق می‌نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کُلُّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع ... (۱) "انتهی

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: (نقل از صفحهٔ ۱۷۵ جلد اوّل امر و خلق)

* "موحّد الیوم نفسی است که حقّ را مقدّس از کُلِّ اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند. مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهر می‌شود و از نقّاش نقشی، حال اگر گفته شود که این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذبٌ و ربّ العرش و الثری. بلکه مُدَلّ بر ظهور کمالیهٔ صانع و نقّاش ... "انتهی ایضاً می‌فرمایند: (نقل از صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶ جلد اوّل امر و خلق).

* "معنی موحّد این نیست که دو یا ده را یک بیند. این اصل شرک و نفس الحاد بوده و هست. بلکه موحّد آنستکه حقّ را من جمیع الجهات واحد داند و مقدّس از جمیع اسماء و امثال و دون او را قائم باو و موجود بامر

۱ - قسمت اخیر این لوح مبارک ذیل عنوان "تنزیه الوهیّت از تشبیه و تجسیم" نیز درج شده‌است.

او مشاهده نماید و هر نفس از این کوثر اطهر که از شطر منظر اکبر جاری است محروم ماند او عندالله موجود نه تا چه رسد بآنکه از اهل توحید مذکور شود. "انتهی.

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحه ۲۱ جلد دوم امر و خلق)

* "معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند. کلّ را قائم باو و کلّ را مستمد از او دانند. این است معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و مع ذلک خود را از اهل توحید شمرده‌اند. لا و نفسه الحقّ. آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دورا یک دانند."

و در کلمات فردوسیّه می‌فرمایند: (نقل از صفحات ۳۲ و ۳۳ مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده)

* "... اختلاف احزاب سبب و علّت ضعف شده. هر حزبی راهی اخذ نموده و بحبلی تمسّک بسته. مع کوری و نادانی خود را صاحب بصر و علم می‌دانند. از جمله عرفای ملت اسلام، بعضی از آن نفوس متشبّثند بآنچه که سبب کسالت و انزواست. لعمرالله از مقام بکااهد و بر غرور بیفزاید. از انسان باید ثمری پدید آید ... آن نفوس در مقامات توحید ذکر نموده‌اند آنچه را که سبب اعظم است از برای ظهور کسالت و اوهم عباد. فی الحقیقه فرق را برداشته‌اند و خود را حقّ پنداشته‌اند. حقّ مقدّس از کلّ. در کلّ آیات او ظاهر. آیات از اوست نه او. در دفتر دنیا کلّ مذکور و مشهود. نقش عالم کتابی است اعظم. هر صاحب بصری ادراک می‌نماید آنچه را که سبب وصول بصراط مستقیم و نباء عظیم است. در تجلیات آفتاب مشاهده نمائید انوارش عالم را احاطه نموده ولکن تجلیات از او و ظهور اوست به نفس او نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده می‌شود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و او مقدّس از کلّ. حضرت مسیح می‌فرماید باطفال عطا

فرمودی آنچه را که علماء و حکماء از آن محرومند. حکیم سبزواری گفته اذُنُ واعیه یافت نمی شود والا زمزمه سدره طور در هر شجر موجود. در لوح یکی از حکماء که از بسیط الحقیقه سؤال نموده، بحکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این کلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم مرتفع است نشنیدی. اگر شنیدی و حفظ جان و خوف تو را از جواب منع نمود چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده ای... " انتهى

حضرت عبدالبهاء می فرمایند (نقل از صفحه ۳۵۴ جلد سوم مکاتیب) بواسطه جناب زائر آقا شیخ فرج الله زکی الکردی علیه بهاء الله. "مصر" حضرة الشيخ عبدالهادی الزیان وفقه الله السائل عن معنى وحدة الوجود. * "هو الله صناديد متصوفة که تأسیس عقیده وحدة الوجود نموده اند مرادشان از آن وجود، وجود عام مصدری که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست. زیرا این وجود عام که مفهوم ذهنی است عرضی از اعراض است که عارض بر حقائق ممکنات می شود. حقائق ممکنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی یعنی وجود عام مصدری عرضی است که عارض بر حقایق اشیاء است. بلکه مقصود صنادید وجودیست که حقائق اشیاء بالنسبه بآن عرض یعنی آن وجود قدیم است و اشیاء حادث. پس مرادشان از وجود حقیقی غیر منعوته است که ما یتحقق به الاشیاء است. یعنی قیام جمیع اشیاء باوست. و اوقیوم سماوات و ارض است. و هو الحی القیوم شاهد این بیان. و آن وجود ما یتحقق به الاشیاء واحد است. پس وحدت وجود است. ولی عوام متصوفه را گمان چنان که آن حقیقت غیر منعوته حلول در این صور نامتناهی نموده. چنانچه گفته اند:

البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشباح. و
ما الخلق فی التمثال الا کثلجة وانت هو الماء الذی هو نابع.

یعنی آن حقیقت غیر منعوته، هر چند او را تعبیری نیست ولی مجبور بر تعبیری هستند پس بوجود تعبیر نموده اند. خلاصه عوام متصوفه را گمان

چنان که آن وجود غیر منعوته که منقطع وجدانیست بمنزله دریاست. و حقایق اشیاء بمنزله امواج. امواج متماداً در ذهاب و غیاب است. ولی بحر باقی و برقرار.

اما در نزد اهل حقیقت بهائیان مثلش اینست که آن وجود غیبِ وجدانی مثلش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع کائنات نموده. کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان کلاً مستشرق از انوار آفتابند. یعنی اشعه ساطعه بر جمیع تابیده و کلّ حکایت از آفتاب می نمایند. چنانکه بر حَجَر و مَدَر و شَجَر و حیوان و بشر نظر نمائی کلّ را مستفیض از آفتاب بینی. حقایق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علو تقدیس و تنزیهش تنزل و هبوط ننماید و در این کائنات حلول نفرماید و ما من شیء الاّ فیہ آیه تدلّ علی انه واحد. خلاصه اینکه عوام عرفاء گمان نموده اند که وجود محصور در دو موجود یکی حقّ و یکی خلق. حقّ را باطن اشیاء دانسته اند و خلق را ظاهر اشیاء ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده اند. حقّ و امر که عبارت از مشیّت اولیه است و خلق. و مشیّت اولیه که عالم امر است باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیّت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه الا له الامر و الخلق. اما مرتبه الوهیت منزّه و مقدّس از ادراکات کائنات است تا چه رسد باینکه در حقائق اشیاء حلول نماید. حضرت اعلی روحی له الفداء می فرماید که مصداق این بیت

البحر بحر علی ما کان فی القدم و انّ الحوادث امواج و اشباح

در مشیّت اولیه تمام است نه در ذات حقّ.

حتّی عوام متصوفه را گمان چنانکه حقیقت غیر منعوته بمثابه واحد است و جمیع کائنات تکرار همان واحد است. واحد تکرر یافته ثانی حاصل شد. و همچنین واحد دومرتبه تکرر نموده ثالث شد. و همچنین جمیع اعداد. و اعداد امریست اعتباری. ثابت است لکن وجود ندارد. و مسأله اعیان ثابتّه عرفاء اینست که اعداد هر چند ثابت است لکن لیس لها الوجود قطعاً. امریست

اعتباری. چنانکه می گویند إِنَّ الشَّرْقَ وَ الْغَرْبَ وَ الْجَنُوبَ وَ الشَّمَالَ لَهُمْ ثُبُوتٌ وَ لَيْسَ لَهُمْ وَجُودٌ. وَ الْإِعْيَانُ الثَّابِتَةُ هِيَ الصُّورُ الْعِلْمِيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ لَهَا ثُبُوتٌ وَ لَكِنْ مَا شَمِتَ رَائِحَةَ الْوَجُودِ. اسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَنْ ذَلِكَ. اگر چنین تصوّر بشود قدیم حادث شود و حادث قدیم. حقیقت کلیّه را بصوّر نامتناهیّه در حقائق کائنات تنزل و حلول لازم آید. و نزول و صعود و دخول و خروج و هبوط و حلول و امتزاج و امتشاج از خصائص اجسام است حتی مجردات از این تصوّرات منزّه و مبرا هستند تا چه رسد به حقیقت کلیّه. این صفات مذکوره صفت متحیّز است نه مجرد.

خلاصه مقصد صنایع متصوّفه اینستکه مقصود از وجود ما یتحقّق به الاشیاء است و آن واحد است و آن مجهول النعت است و غیب منیع است و منقطع وجدانیست. ولی باز معتقد به دو رتبه هستند. حقّ و خلق و حقّ را دو مرتبه قائلند. رتبه تنزیه و تقدیس و لیس کمثله شیء. و رتبه تشبیه و تمثیل. و هو السّميع العليم. چنانچه ملاّ می گوید:

از توای بی نقش با چندین صوّر	هم مُشَبَّه هم مُوَحَّد خیره سر
که مُشَبَّه را موحد می کنی	که موحد را به حیرت سرزنی
تونه این باشی نه آن در ذات خویش	ای برون از وهمها و از پیش پیش
که تو را گوید به مستی بوالحسن	یا صغیرالسّن یا رطب البدن

باری مقصودش اینستکه ترا دو تجلّی است یکی بلا واسطه یکی مع الواسطه. چون بدون واسطه یعنی بلا مجالی و مرایا تجلّی بر مُشَبَّه نمائی او را موحدّ می نمائی و چون بر موحدّ تجلّی بواسطه مرایا و مجالی می نمائی موحدّ مشبّه می کنی بدرجه ای که موحد ترا یا صغیرالسّن یا رطب البدن خطاب می نماید.

باری حقیقت آنست که حقیقت ذات مقدّس را تنزل در عالم خلق نیست. نه دخول است نه خروج است. نه نزول است نه حلول است. نه امتزاج است نه امتشاج بلکه تنزیه نامتناهیست. مثلش سطوع شعاع آفتابست بر کائنات ارضیه. جمیع اشیاء با و نمودار. و با و پرورش می شود. و از او حکایت می کند و او در علو تقدیس منزّه و م قدّس از شوون و تعینات و

تشخصات حتی ادراک کائنات. بلکه مشیت اولیه که عبارت از فیض و شعاع آفتابست سبب ظهوری و نموداری و شهود کائنات است. هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال. و عليك البهاء الابهی ۲۷ اکتبر ۱۹۱۹ ع
در مفاوضات می فرمایند:

* "بدانکه این مسأله وحدة الوجود قدیم است. تخصیص به ثیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد به وحدة الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که می گوید بسیط حقیقی جمیع اشیاست و هیچیک از اشیاء نیست و بسیط اینجا مقابل ترکیب است یعنی حقیقت فردانیه که مقدس و منزّه از ترکیب و تقسیم بوده منحلّ بصُور نامتناهی گردیده. پس وجود حقیقی کلّ اشیاست ولی هیچیک از اشیاء نیست. باری معتقدین وحدة الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریاست و جمیع کائنات مانند امواج. این امواج که عبارت از کائناتست صُور نامتناهی آن وجود حقیقی است. پس حقیقت مقدسه بحر قدم است و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه و همچنین تشبیه به واحد حقیقی و اعداء نامتناهی می نمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زیرا اعداد تکرر واحد حقیقی است. مثلاً عدد دو تکرر یکی است و همچنین سائر اعداد. و از جمله براهین آنان اینستکه جمیع کائنات معلومات حضرت کبریاست و علم بی معلوم تحقق نیابد زیرا علم تعلق به شیء موجود یابد نه معدوم. عدم صرف را چه تعین و تشخیصی در مراتب علم حاصل گردد. پس حقائق کائنات که معلومات باریتعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیه الهیه بودند و قدیمند زیرا علم الهی قدیم است. مادام علم قدیم، معلومات نیز قدیم، و تشخصات و تعینات کائنات که معلومات قدیمه ذات احدیتند عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف محقق و مقرر والّا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدماء لازم آید و این باطل است. پس ثابت شد که معلومات عین علم بوده اند. و علم عین ذات. یعنی عالم و علم و معلوم حقیقت واحده است و

اگر دون آن تصوّر نمائیم تعدد قدیم لازم آید و تسلسل حاصل گردد و قدما منتهی به نامتناهی گردد و چون تشخصات و تعینات کائنات در علم حقّ عین ذات احدیت بوده‌اند و بهیچ وجه امتیازی در میان نبود، پس وحدت حقیقی بود و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیت مندمج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باری تعالی بودند و عین ذات حقّ بودند و چون حقّ تجلّی ظهور نمود آن تشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیّه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور نامتناهی منحل گردید. این است اصل استدلال آنان. و ثیاسفیها و صوفیها بدو قسمند. یک قسم عوامند که آنها محض تقلید معتقد وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای خویش نیستند. زیرا عوام صوفیه را گمان چنان که مراد از وجود، وجود عام مصدریست که مفهوم ذهنی و عقلی انسان است یعنی انسان ادراک می‌نماید و حال آنکه این وجود عام عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات می‌نماید و ماهیات کائنات جوهر است و این وجود عرضی که قائم بکائنات است مانند خاصیت اشیاء که قائم باشیاست عرضی است از اعراض و البته جوهر اعظم از عرض است زیرا جوهر اصل است و عرض فرع است. جوهر قائم بنفسه است و عرض قائم به غیر یعنی محتاج بجوهری که قائم بآن باشد. در اینصورت حقّ فرع خلق است و محتاج به خلق و خلق مستغنی از حقّ. مثلاً عناصر مفرد هر ترکیبی بحسب نظام عمومی الهی گردد کائنی از کائنات موجود شود. یعنی چون عناصری ترکیب شود از آن ترکیب وجود نباتی حاصل گردد و عناصری دیگر ترکیب شود و از او وجود حیوانی حاصل گردد و عناصری دیگر ترکیب شود و از او کائنات سائر وجود یابد. در اینصورت وجود اشیاء فرع حقایق اشیاء شد. چگونه می‌شود که این وجود که عرضی از اعراض است و محتاج بجوهری که قائم بآن باشد قدیم ذاتی باشد و موجد کلّ. اما علماء ماهر ثیاسفیها و صوفیها بعد از تعمق در این مسأله برآند

که وجود بر دو قسم است یکی وجود عام که مفهوم ذهنی انسان است و آن حادث است و عَرَضی از أعراض و حقائق اشیاء جواهر. اما مقصد از وحدة الوجود این وجود عام ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری منزّه و مقدّس است و آن ما یتحقّق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء باو وجود یافته یعنی مادّه و قوّت و وجود عام که مفهوم عقلی انسانست. این است حقیقت مسألهٔ ثیاسفیها و صوفیها. باری در اینکه ما یتحقّق به الاشیاء واحد است متفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیاء. ولکن فرق در اینجاست که انبیاء می‌فرمایند علم حقّ محتاج بوجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلوماتست. اگر علم حقّ محتاج بمادون باشد آن علم خلق است نه حقّ. زیرا قدیم مابین حادث است و حادث مخالف قدیم آنچه را در خلق ثابت نمائیم که از لوازم حدوث است در حقّ سلب نمائیم. زیرا تنزیه و تقدیس از نقایص از خصائص وجوب. در حادث مثلاً جهل بینیم در قدیم اثبات علم کنیم. در حادث عجز بینیم در قدیم قدرت اثبات نمائیم. در حادث فقر بینیم در قدیم غنا اثبات کنیم. یعنی حادث منشاء نقائص است و قدیم جامع کمالات. چونکه علم حادث محتاج بوجود معلوماتست علم غنی مستغنی از وجود معلومات. لذا قَدَمِیت تعینات و تشخّصات کائنات که معلومات باریتعالی است غیرواقع. و این اوصاف کمالیّه الهیه محاط بادراکات عقلیه نیست تا حکم نمائی که علم الهی محتاج بمعلوماتست یا خیر.

باری این اعظم برهان صوفیهاست و اگر بخواهیم جمیع دلایل آنان را ذکر کنیم و اجوبهٔ آنان را بیان نمائیم بسیار به تطویل انجامد. دلیل قاطع و برهان ساطع آنان یعنی علمای فضلاّی صوفیان و ثیاسفیها این بود. اما مسألهٔ وجود حقیقی که ما یتحقّق به الاشیاء است یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کائنات باو وجود یافته متفق علیه است. اما تفاوت در اینجاست که صوفیه می‌گویند حقایق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء می‌فرمایند صادر از واحد حقیقی است. و تفاوت میان ظهور و صدور

بسیار است. تجلی ظهوری عبارت از آنستکه شیء واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبه که شیء واحد است و دارنده کمالات نباتیست چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد. این را تجلی ظهوری گویند. و اما تجلی صدور اینستکه آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار ولکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور. مثلش مانند آفتاب است که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس خود باقی. تنزلی از برای او واقع نه و به صور شعاعیه منحل نگردیده و در هویت اشیاء به تعینات و تشخیصات اشیاء جلوه ننموده. قدم حادث نگردیده. غنای مطلق اسیر فقر نشده. کمال محض نقص صرف نگردیده. مختصر کلام اینستکه صوفیها حق و خلق قائلند و گویند که حق بصور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده. این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کمالات الهیه بود. اما انبیاء برآند که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق، سه چیز. از حق صادر اول که فیض ملکوتیست صدور یافته و تجلی در حقائق کائنات نموده. نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاع است در حقائق کل شیء بصور نامتناهی تجلی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیت اشیاء تعین و تشخیص یابد. اما قول صوفیها اقتضاء کند که غنای مطلق تنزل بدرجه فقر نماید و قدیم به صور حادثه تقید یابد و قدرت محض در مرآت عجز محدود بحدود امکانیه شود و این بدیهی البطلانست. ملاحظه می‌نمائیم که حقیقت انسانیه که اشرف مخلوقاتست تنزل بحقیقت حیوانیه ننماید و ماهیت حیوانیه که واجد قوت حساسه است برتبه نبات هبوط نکند و حقیقت نباتیه که آن قوه نامیه است در حقیقت جمادیه سقوط نفرماید. مختصر اینست که حقائق علویه را در مراتب سفلیه تنزل و هبوطی نه، چگونه می‌شود که حقیقت کلیه الهیه که مقدس از جمیع اوصاف و نعوتست با وجود تقدیس و تنزیه صرف بصور و حقائق کونیّه که مصدر

نقائص است منحل گردد. این وهم محض است و تصوّر محال بلکه آن جوهر تقدیس جامع کمالات ربوبیت و الوهیت است و جمیع کائنات مستفیض از فیض تجلی صدوری و مقتبس از انوار کمال و جمال ملکوتی او مانند جمیع کائنات ارضیه که اکتساب فیض نور از شعاع شمس می نماید و شمس را در حقائق مستفیضه موجودات ارضیه تنزل و هبوطی نه. بعد از خوردن شام و آخر شب بیش از این نوشتن مجال نه. والسلام.

و نیز می فرمایند (نقل از صفحات ۱۸۳ و ۱۸۴ جلد اول بدایع الآثار)

* "بعضی از فلاسفه را عقیده اینست که او حقیقت فائده ایست که در هر انسانی شراره ای از آن قوه فائده موجود و او خود در نهایت قوت است و جمیع کائنات هر یک بحسب استعداد خویش مظهریت او را دارند. لهذا آن وجود واجب منحل بصور نامتناهی شده. این مسأله افلاطون است. لکن ما بیان می نمائیم که وجود مفهومی ذهنی که ما او را ادراک می کنیم و می فهمیم او عارض بر اشیاست. اشیاء بمنزله جواهر و او بمنزله عرض است. جسد انسان جوهر است و وجود قائم بآن و همچنین این جسد بمنزله ماده است. آن وجود بمنزله قوه ای که عارض بر ماده است. اما وجود واجب چنین نیست بلکه مقصد وجود حقیقی است که قائم بالذات است نه وجود مفهومی ذهنی. وجودیست که اشیاء باو تحقق یابد. اشیاء بمنزله فعل اوست و جمیع کائنات قائم باو. ما او را تعبیر به وجود می کنیم زیرا محتاج به تعبیری هستیم نه آنکه آن وجود باادراک ما بگنجد و مقصد از تعبیر ما یتحقق به الاشیاست. و تحقق اشیاء دو قسم است. ظهوری و صدوری. اما ظهوری مثل اینست که این گل از این درخت بیرون آمده. این تحقق ظهوریست ولی مقصد ما تحقق صدوریست مثل اینکه اشعه از آفتاب صدور یافته. همچنین کائنات از آن وجود حقیقی صادر شده پس کائنات از اوست نه اوست."

انتهی

ایضاً می فرمایند: (نقل از مبحث "تعلق حقّ به خلق به چه نحو است" در مفاوضات مبارکه)

* "... قیام خلق بحق قیام صدور است یعنی خلق از حقّ صادر شده است نه ظاهر تعلق صدور دارد نه تعلق ظهور. انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته. تجلّی صدوری چون تجلّی شعاع از نیر آفاق است یعنی ذات مقدّس شمس حقیقت تجزّی نیابد و به رتبه خلق تنزل ننماید. چنانکه قرص شمس را تجزی و تنزّل بکره ارض نه بلکه شعاع آفتاب که فیض است از آفتاب صادر و اجسام مظلّمه را روشن نماید ... " انتهى

(از این تبیینات مبارکه در همین زمینه در مفاوضات و در الواح مقدّسه باز هم وجود دارد. مشتاقان مراجعه فرمایند).

جبر و اختیار

هرچند مسأله جبر و اختیار نزد عبرانیان و براهمه و بودائیان و آباء مسیحی نیز مطرح بوده ولی در اسلام خصوصاً بین کلامیه بطور وسیع مورد بحث قرار گرفته است (۱). معتزله قویاً معتقد باختیار بوده و اشاعره به تقدیر اعمال بر انسان عقیده داشته‌اند و علمای هر دو مذهب اصولی بر این مسأله رسائل و صحف مختلفه تصنیف نموده‌اند.

در متن این کتاب ذکری از مذاهب دیگر قدریه و مجبره (غیر از معتزله و اشاعره) نیز شده است حال در این مقام بعضی از تبیینات مبارکه حضرت عبدالبهاء در باره جبر و اختیار درج می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء تحت عنوان "مسأله جبر و اختیار" در مفاوضات می‌فرمایند:

* " این مسأله از امّات مسائل الهیه است و بسیار غامض است. ان‌شاءالله روزی دیگر از بدایت مباشرت نهار به بیان این مسأله مفصل پردازیم. حال مختصر چند کلمه بیان می‌گردد و آن اینستکه اموری در تحت اختیار انسانست مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف، مختصراً اعمال خیریه و افعال شرّیه. این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و امّا اموریست که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان. این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه زیرا مجبور بر آنست. امّا در اعمال خیریه و افعال شرّیه مخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید مثلاً اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر، مألوف شود. ممکنست که از نار محبةالله شمعی برافروزد و میسر است که محبّ عالم گردد و یا مبغض بنی آدم شود و یا بحبّ دنیا پردازد

و یا عادل شود و یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسانست. لهذا مسؤول از آن اما مسأله دیگر در میانست و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت. توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته بمشیت و اراده جناب کبریا. چنانکه در انجیل مذکور که خداوند مانند کوزه‌گر قدحی عزیز بسازد و ظرفی ذلیل صنعت نماید. حال ابریق ذلیل حق ندارد که اعتراض بر کوزه‌گر نماید که چرا مرا جام عزیز نساختی که از دست بدست می‌گردد. مقصود از این عبارت اینست که مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد، حق ندارد که اعتراض نماید خداوند را چرا کمالات نباتی ندادی و همچنین نبات را حق اعتراض نه که چرا مرا از کمالات عالم حیوان محروم ساختی و همچنین حیوان را سزاوار نه که از فقدان کمالات انسانی شکایت نماید بلکه جمیع این اشیاء در رتبه خود کاملند و باید تحرّی کمالات در رتبه خویش نمایند. مادون را چنانچه گذشت حق و صلاحیت مقام و کمالات مافوق نه بلکه باید در رتبه خویش ترقی نماید و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف بتأییدات حضرت یزدانست. اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه بر شرّ توانا. بلکه چون مدد وجود از ربّ جود رسد توانائی بر خیر و شرّ هر دو دارد. اما اگر مدد منقطع گردد بکلی عاجز ماند. اینست که در کتب مقدّسه ذکر تأیید و توفیق الهیست. مثل این مقام مثل کشتی است. کشتی را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع، ابداً حرکت نتواند. با وجود این سگان کشتی بهر طرف متمایل، قوه بخار کشتی را بآن سمت راند. اگر متمایل بشرق، به شرق رود و اگر متمایل به غرب، بغرب رود. این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکانات انسان مستمد از مدد رحمن ولکن اختیار خیر و شرّ راجع بانسان، و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود. حال این حاکم اگر ظلم نماید هر چند بقوت و نفوذ پادشاه می‌نماید ولی پادشاه

از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز به نفوذ پادشاه نماید و پادشاه از عدل راضی و خرسند است. مقصود اینست که اختیار خیر و شرّ راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار. سلطنت الهی عظیم است و کلّ درید قدرت اسیر. بنده باراده خود توانائی بر امری ندارد. پروردگار مقتدر و تواناست و مدد بخش جمیع کائنات. این مسأله توضیح شد و مشروح گشت و السلام. "انتهی.

در باره اینکه علم الهی بجمیع وقایع و اعمال، دلیل و علت وقوع آن امور و اعمال نیست در مفاوضات تحت عنوان "سؤال از قضا و قدر" می فرمایند:

* "علم بشیء سبب حصول شیء نیست. زیرا علم ذاتی حق محیط بر حقائق اشیاء قبل وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسانست. سبب وجود شیء نگردد. این کمال الهیست و اما آنچه که بوحی الهی از لسان انبیاء اخبار از ظهور موعود تورات شد، این اخبار نیز سبب ظهور حضرت مسیح نگشت. بر انبیاء اسرار مکنونه استقبال وحی گشت و واقف بر وقایع مستقبله شدند و اخبار نمودند. این اطلاع و اخبار سبب حصول وقایع نگشت. مثلاً امشب جمیع خلق می دانند که بعد از هفت ساعت آفتاب طلوع کند. این علم جمیع خلق سبب تحقق و طلوع آفتاب نگردد. پس علم الهی در حین امکان نیز حصول صور اشیاء نیست بلکه از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدّس و عین تحقق اشیاست نه سبب تحقق اشیاء. و همچنین ثبت و ذکر شیء در کتاب سبب وجود شیء نگردد. انبیاء بوحی الهی مطلع شدند که چنین خواهد شد. مثلاً بوحی الهی واقف بر این شدند که مسیح شهید خواهد شد و اخبار نمودند. حال آیا علم و اطلاع انبیاء سبب شهادت حضرت مسیح است؟ بلکه این اطلاع کمال انبیاست نه سبب حصول شهادت. ریاضیون بحساب فلکی واقف شوند که چندی بعد خسوف و کسوف واقف خواهد گشت. البتّه این کشف سبب وقوع خسوف و کسوف نه. این من باب تمثیل است نه تصویر. "انتهی.

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحه ۷۹ جلد اول امر و خلق)

* "سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که باراده حق است. یقین است. زیرا مدد وجود از فائض الجود است. اگر بوجود امداد از حق نرسد کائنی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است. بلکه مراد اینستکه اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت باز ماند. مثلاً اگر مدد روح از اعضاء و اجزاء هیکل انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی حرکتی نماند ولکن این حرکت برضایت و خواهش نفس است نه روح. چه بسیار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد ولکن نفس آماره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نماید که سبب کدورت روح شود. در این مقام است که ذکر می‌شود لا حرکة ولا سکون الا بالله.

ایضاً می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۳۳۹ جلد دوم بدایع الاثار)

* "انسان در اموریکه راجع به تحسین صفات و تعدیل اخلاق است و سبب علو و صعود بمقامات عالیة متعالیه، مختار است. اینستکه استعدادات فطری و مواهب قدرتی در عالم انسانی بترتیب کامل گردد. خارزار جهل و جفا گلزار علم و صفا شود و ظلمتکده عداوت و بغضاء آشکده محبت و وفا گردد. اما در امور کلیه و قانون قدرت، انسان مداخله نتواند و اختیار ندارد. مثلاً نمی‌تواند بگوید چرا پیر شده‌ام و قادر بر این نیست که همیشه زنده باشد و هرگز نمیرد. در اینگونه امور البتّه مجبور است ولکن در تحصیل فضائل عالم انسانی و اکتسابات کمالات روحانی مختار است و بر تبدیل اعمال و اطوار و قبول تربیت و حصول علم و معرفت قادر... "انتهی.

تَناسُخ مسأله تَناسُخ یعنی رجعت مکرر ارواح باین عالم، در اسلام نیز مورد بحث و اعتقاد فرقه‌های متعدده‌ای قرار گرفته‌است که نام بعضی از آن فرق ذیل عنوان "تَناسُخِیَه" در مبحث "مذاهب دیگر اصولی" آمده‌است. در این فصل منتخباتی از آثار الهیه زینت‌بخش کتاب می‌گردد:

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند (نقل از صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹ جلد اول امر وخلق)

* "بسم‌الله الامنع الاقدس بدانکه خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده در اعلیٰ علّیین صاعد خواهد گردانید. در این مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلیٰ علّو خواهند شد و راجع بعالم جسمانی نخواهند شد... "انتهی.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند (نقل از سواد عکسی از نسخه واصله از ارض اقدس):

* "هوالله ای بنده درگاه الهی آنچه از خامه محبت‌الله جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید. امید از موهبت ربّ مجید چنانست که در کلّ احیان بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید.

در خصوص مسأله تَناسُخ مرقوم نموده بودید. این اعتقاد تَناسُخ از عقاید قدیمه اکثر امم و ملل است. حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم. ولکن در نزد حقّ جمیع این اقوال و اوهام مزخرف. و برهان اعظم تَناسُخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کلّ ذی حقّ حقه شود. حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده‌است ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‌اش تازه انعقاد کرده‌است و کور و کر و شل و ناقص‌الخلقه است آیا چه گناهی نموده‌است که بچنین جزائی گرفتار شده‌است پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده ولکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده

که مستوجب چنین جزائی شده. ولی این نفوس از این نکته غافل گشته‌اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار می‌شد و حقّ چگونه یفعل مایشاء و یحکم مایرید می‌گشت. باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شؤون و آثار و کمالات و حقائق و انواریست که در هر کور عود می‌نماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است. مثلاً گفته می‌شود که این سراج دیشب امشب عود نموده‌است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده‌است.

در اینمقام مقصد حقیقت شخصیّه و عین ثابتّه و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شؤون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود. یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحقّ عود نموده‌است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته‌است. در این مقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است والّا البتّه آن حقیقت متعینه و اعین مخصوصه رجوع ننموده. آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصّلاً عود و رجوع و تکرر خواهند. آیا یک مرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمی‌کند که تکرر این وجود را در این عالم خواهند؟ این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرر شود. پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تمنای وصول برفرف اعلی نپویند. نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدّس از ادراکات امکانیه است. چه که چون ببصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در این عالم ترابی معدّبند. مستریحی نه تا ثواب اعمال حیات مکرر سابق بیند و خوشحالی نیست که ثمره مشقّات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می‌بخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکونات کلّ مهمل بود استغفرالله عن هذالتصّور والخطاء العظیم.

همچنانکه ثمرات و نتایج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نما آن عالم واضح و مشهود می‌گردد. بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه حاضره در نشئه اخرای عالم بعد از این عالم، مشهود و معلوم می‌گردد. و همچنانکه اگر نشأه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود، حیات و وجود عالم رحمی مهمل و نامربوط می‌گشت، بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر معقول است. پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر. چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی، نفحات قدس حدائق رحمانیه آن عوالم بمشام رسد و البهائ علیک و علی کلّ ناظرٍ و متوجهٍ الی الملکوت الابهی الذی قدّسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین. عبدالبهاء عبّاس.

و در مفاوضات تحت عنوان (مسئله تناسخ) میفرمایند:

* "آنچه گفته می‌شود ما را مقصد بیان حقیقت است. توهین عقاید ملل دیگر نیست. مجرد بیان واقعست و بس والا بوجدان نفسی تعرّض ننمائیم و اعتراض روا نداریم. پس بدان تناسخیان بر دو قسمند. قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا بر آنند که انسان به تناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان دیگر قائل نیستند و این فرقه ایضاً بر دو قسمند بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند و قسم دیگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ

را واسطهٔ تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند. ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است بجمع کمالات در آن تحقق یابد. اینست مسئلهٔ اهل تناسخ و تواسخ. مختصراً بیان شد اگر بتفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود. همین مجمل کفایت است و دلایل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند. مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع. باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان. ولی شما از من دلایل و براهین امتناع تناسخ می‌جوئید. لهذا بیان امتناع باید نمود. اول برهان امتناع اینست که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه. آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید. اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی. لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود، پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال. لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان، تجلی واحد است و این مستحیل و غیرممکن. و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر به تجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار بار آوردند. این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر

متلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب اینستکه شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد. آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرکبه انسان سابق نبوده. آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزاء عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده، بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود. این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه. زیرا جوهر نقص به عود و رجوع حقیقت کمال نگردد. ظلمت صرف به عود و رجوع مصدر نور نشود. حقیقت عجز به رجعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه به عود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود. شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیبه هرچه عود کند میوه تلخ بار نیارد. پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورت کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه. عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار. حضرات تیاسفیها برآنند که انسان در قوس صعود بکرات و مرات عود و رجوع

نماید تا اینکه بمرکز اعلیٰ رسد. در آن مقام ماده مرآت صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلیٰ است. دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است. قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند. قوس نزول به جسمانیات منتهی گردد و قوس صعود به روحانیات و نوک پرگار در ترسیم دایره حرکت قهقری نماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دایره بر هم خورد و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان به سیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع. این صدف هر در و خزف که در کمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود. و این گیاه چون یک مرتبه بروید خار یا گل بار آرد احتیاج به انبات ثانی نیست و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی. لهذا از رجوع، حصول وجود ممتنع و مستحیل. مانند آنستکه انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید. ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصور سست. جسم را ظرف شمزند و روح را مظلوف دانند مانند آب و جام. این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد. این تصور ملعبه صبیان است. آنقدر ملاحظه نکنند که روح از مجرداتست و دخول و خروج ندارد. نهایت اینستکه تعلق به تن مانند آفتاب به آئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد. بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی می داد تا اکتساب کمالات و فیوضات می نمود لزوم

چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود. این فکر اصلاً از تصور حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهان‌های الهی در بعضی از تناسخیان منبث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی. اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد، ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد. که نتیجه این کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی، آن نیز ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات بیند، عاقبت کلّ کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند. الوهیت ربّانیّه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیّه موجوده الآن از تأثیر معطل و معوق گردد سبحان ربّک ربّ العزّة عما یصفون مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصور می نمودند که جهان حیات و وجود محصور در این کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی. ملاحظه نمائید که چقدر فکرشان قصیر و عقولشان ضعیف بود. حال تناسخیان نیز چنین گمان نمایند که جهان‌های الهی محصور در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مانند دروز و نصیری را تصور چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی. این چه تصور جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیّه عالم جسمانی نامتناهی، دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیّه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست فاعتبروا یا اولی الابصار. باری بر سر اصل مطلب رویم در کتب مقدسه و صُحُف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع، رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتیست. یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست. در انجیل می فرماید که یحیی بن ذکریّا حضرت ایلیاست. از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود. سراجی که شب گذشته

در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد. آب از چشمه جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج. و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و رجوع نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طیبیه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است. خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلی مفصل و مشروح گشته. مراجعت نمائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید و علیک التحیه و الثناء. " انتهى.

ایضاً میفرمایند: (نقل از صفحه ۴۳ جلد ۲ بدایع الآثار).

* " این تناسخی که مردم قائلند مخالف کتب الهیه است زیرا مراد از رجعت، عودت صفات گذشته در خلق آینده است و تشبیه کمالات خلق آخرین به حالات و صفات سابقین مثل اینکه می گوئیم این گل همان گل سنه ماضیه است، مُرادمان همان رنگ و بوی گل سابق است که در این گل موجود گشته. " انتهى.

سیر و سلوک

سیر و سلوک که در آثار الهیه آمده است بکلی با بعضی از حرکات و سکنتات و آداب و رسوم صوفیه که تحت همین عنوان انجام می‌گیرد متفاوت می‌باشد چنانکه در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء بدان تصریح شده است بقوله الحق (از صفحات ۳۶۹ و ۳۷۰ جلد ۳ امر و خلق)

* "هو الله ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر تفصیل اطلاع حاصل شد. هفت وادی بجهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب. اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که در این وادی سلوک نمایند و باین اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد ضرری ندارد. درویش که از قلم اعلیٰ تحریر یافت معنیش فحوای رساله سلوک است و بسیار معقول ولی جمعی الآن در این جهانند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بار گران بر سائر ناس. بصنعتی مشغول نشوند و بکار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آنکه از برای توت شمران و فواکه توسرکان و موسم خرماى عربستان دویست فرسخ طی نمایند. اینگونه نفوس مهمله البتّه مقبول نه زیرا هرنفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد. باری سیر و سلوک در وادی عشق محبه الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب. و علیک التحیة و الشاء" انتهى.

قال و حال و حال و قال اصطلاحی است که در تصوّف بسیار
تأویلات عرفاء آمده و منظور از قال علوم نقلی خصوصاً فقه و
 حدیث است و منظور از حال واردات قلبیه و حالاتی
 است که دل ادراک نماید و معانی که بر آن گذرد. صوفیه خود را "اهل
 حال" دانسته و "اهل قال" یعنی اهل فقه و حدیث و نقلیات را قشری و
 متوقف و محروم از عرفان عمیق تلقی نموده‌اند.
 مولوی می‌گوید:

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را
 سنائی :

از سخنگوی، حال پرس نه قال از زره‌گر زره طلب نه جوال
 و شیخ بهائی :

علم رسمی سرسرقیل است و قال نه از او کیفیت حاصل نه حال
 این دو اصطلاح "اهل حال" و "اهل قال" بقدری در افواه و آثار صوفیه آمد
 که بتدریج بهمان معانی مشهور و مصطلح خاصّ و عام گردید.
 ایضاً متصوّفه با تأویل آیات قرآنیّه و باطن‌سازی برای آنها، معانی احکام و
 تعالیم الهیه را تغییر داده و بر حسب افکار و تصوّرات خود، اگر نه بر حسب
 امیال و اهواء خویش، تعبیر نموده و مفاهیم عجیب و مباین با معانی ظاهره
 خلق نموده‌اند که عندالله مقبول نبوده و نیست چه که حضرت بهاءالله
 می‌فرماید قوله تعالی :

* "و اینکه از حال سؤال فرموده بودید اکثر مدّعین حال، الیوم
 غیرقال نبوده و نخواهند بود. کلّ امور در قبضه قدرت الهیه مقبوض و
 محدود. هر نفسی که به غیر رضای او حرکت نمود از اهل قال محسوبست
 اگرچه در بحر حال منغمس باشد و بر لجه صمت و سکون سایر و نفسی که
 مقبل بحق و مطیع امر اوست از اهل حال در مبدأ و مآل مذکور. حالی که
 الیوم نزد حقّ محبوب است اقرار بوحدانیت و اعتراف بفردانیت او و
 تقدیس ذاته عن الشبهیه و تنزیه نفسه عن المثلیّه والعمل بما امر به فی

کتابه و الاجتناب عن مشتبهات النفسانيه و الاشارات الافكيه و التأويلات الظنويه الوهميه بوده. اليوم يوم تأويل نيست چه که ارياح تصريح در مرور است. اي حبيب من اکثري امرالله را بازيچه دانسته‌اند و مثل لعب اطفال انگاشته‌اند. از امر او معرض و بناوهي مقبل و معذلک خود را مقبول شمرده‌اند و مابين خلق از حق دانسته‌اند. حق مقدس است از آنچه گفته‌اند. آذان لاصغاء اوامرالله خلق شد لا لظنونات الوهميه المردوده. چنانچه مشاهده کرده‌ايد از قبل بعضي از نفوس از شريعه امریه الهيّه محروم گشته‌اند و حکم کتاب را ترک نموده‌اند و معذلک خود را از اهل باطن شمردند. اشهد انهم ما وجدوا عرف الباطن و لا الظاهر و هاموا في هيماء الظنون و الاوهام الا انهم من الاخسرین. اليوم اهل حال نفوسی هستند که از حلاوت کلمه الهيّه مجذوب شده‌اند بشأني که من على الارض آن نفوس را از توجه بوجه قدم منع نمود و بما نزل في الكتاب موقن و عالمنند. اينست شأن اهل حال و من غير اين از اهل قال بوده و خواهند بود (بامضای خادم) " انتهى (نقل از صفحات ۶ - ۴۴۵ جلد ۳ امر و خلق).

ايضاً می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۲۱ جلد اول مائده آسمانی طبع ۱۱۸ بدیع) * "... بعضي از عرفاء هم گفته‌اند آنچه را که شايسته نبوده. بعضي باطن درست کرده‌اند و خود را از اهل آن دانسته‌اند. لعمرالله در ساحت حق از بعوضه پست‌ترند. عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آنست. ثانی را مقام اولیاء و اول را مقام انبیاء دانسته. این بی‌بصر بی حقیقت اینقدر ادراک ننموده که نبأ انبیاء بعد از مکاشفه و مشاهده بوده (۱). بهم ظهر کلّ امر حکیم و کلّ سرّ عظیم.

۱ - در نسخه مطبوعه در صفحه ۶۰ جلد دوم امر و خلق اینطور مرقوم است: " بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده اند بهم ظهر ... "

معدن نبوت و ولایت انبیاء بوده‌اند و بکلمهٔ انبیاء (۱) اولیاء در ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده و می‌نمایند ... این اختلافات که مشاهده می‌شود کلّ از معتدین و ملحدین بوده و هست. هر نفسی بخواهد عدد شعبه‌های طریقت را که الیوم مابین ناس مذکور و مشهود است احصاء نماید باید مدّتی اوقات صرف کند ... "انتهی.

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحهٔ ۱۱۱ جلد هشتم مائدهٔ آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع)
 * "ملاحظه در عرفان عرفای سابق نمائید. لعمری کلّ در تیه اوهام هائمند و در بحر ظنون مستغرق. مثلاً الیوم اگر نفسی علم هندسه تحصیل نماید نزد حقّ أَحَبّ است از آنکه جمیع کتب عرفاء را حفظ نماید چه که از آن ثمر مشهود و در این مفقود تا چه رسد بعلم منتفعهٔ فوق آن." انتهی.

ایضاً می‌فرمایند (نقل از صفحات ۴۵۰ و ۴۵۱ جلد سوم امر و خلق)
 * "... بعضی از آن نفوس که خود را دراویش می‌نامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نموده‌اند. اگر گفته شود صلوة از احکام محکم الهیه است می‌گویند بمعنی دعا است و ما در حین تولّد بدعا آمده‌ایم صلوة حقیقی را عمل نموده‌ایم ... "انتهی.
 حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: (نقل از صفحات ۱۸ و ۱۹ جلد نهم مائدهٔ آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع).

* "ای یاران عزیز عبدالبهاء باید دقت در نصوص الهیه کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفاء و تشویش حکماء احتراز و اجتناب کرد زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لاابالی و پریشان

۱_ در نسخهٔ مائدهٔ آسمانی بین دو کلمهٔ "انبیاء" و "اولیاء" واو درج شده که چون در نسخهٔ امر و خلق واو وجود ندارد و معنی هم بدون واو صحیح است، لذا واو نوشته نشد.

و سرگردان نماید و عاقبت ملت الهیّه را ذلیل و حقیر در انظار عمومی کرده
فسقه و فجره محسوب دارد. البتّه دوستان حقیقی جز تقوای الهی آرزو
ندارند" انتهى.

اعتکاف، ریاضت،
 خودزنی
 در متن کتاب بالاشاره مذکور شد که در
 بعضی مذاهب اسلامی و فرق صوفیه اعتکاف،
 ریاضت و خودزنی برای تقرّب و یا ثواب
 مرسوم بوده و هست که معقول نبوده و نیست زیرا حقّ در کلمات فردوسیّه
 می‌فرماید:

* " کلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلیٰ یا اهل ارض انزواء و
 ریاضات شاقّه به عزّ قبول فائز نه. صاحبان بصر و خرد ناظرند باسبابی که
 سبب روح و ریحان است. امثال این امور از صُلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و
 متولّد، لایق اصحاب دانش نبوده و نیست. بعضی از عباد از قبل و بعد در
 مغاره‌های جبال ساکن و بعضی در لیالی بقبور متوجّه. بگو بشنوید نصیح
 مظلوم را. از ما عندکم بگذرید و بآنچه ناصح امین می‌فرماید تمسّک
 جوئید. لاتحرموا انفسکم عمّا خلق لکم... " انتهى.

و نیز می‌فرمایند: (نقل از صفحات ۳۰ تا ۳۲ جلد چهارم مائده آسمانی)

* "... ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که اوّل امر در
 کمال ترقّی و استعلاء بوده بعد توقف نموده و یکی از اسباب مانع آنکه
 نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعه الهیه و
 مکامن عزّ ربّانیه ممنوع نمودند... ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس
 موهومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و به توهمات
 نفسانیّه و شؤونات هوائیه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق
 ساخت... ای علی تفریق امت سبب و علّت ضعف کلّ شده ولکن الناس
 اکثرهم لایفقهون. بعضی از ناس که ادّعی شوق و جذب و شغف و
 انجذاب و امثال آن نموده و می‌نمایند کاش بدارالسلام می‌رفتند در تکیّه
 قادریّه ملاحظه می‌نمودند و متبّه می‌شدند. ای علی جمعی در آن محل
 موجود و مجتمع و نفس الحقّ که مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده از
 اربع ساعات متصّلاً خود را به حجر و مدر و جدار می‌زند که بیم هلاکت
 بود و بعداً منصعقاً بر ارض میافتاد و مقدار دوساعت ابداً شعور نداشت

و این امور را از کرامات می‌شمردند إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنْهُمْ وَنَحْنُ بُرَاءٌ إِنَّ رَبَّكَ لَهْوُ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ . و همچنین جمعی هستند به رفاعی معروفند و آن نفوس بقول خود در آتش می‌روند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر می‌زنند بشأنی که ناظر چنین گمان می‌نماید که اعضای خود را قطع نموده‌اند كَلَّ ذَلِكَ حَيْلٌ وَ مَكْرٌ وَ خُدَعٌ مِنْ أَنْفُسِهِمْ إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْآخَسِرِينَ . جمیع این امور برای العین مشاهده شد و اکثری از ناس دیده‌اند. بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما يحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیّه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیّه و مالک بریّه ممنوع نشود. ای علی جمعی در جزائر بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیالی و ایام بریاضات شاقّه مشغولند و باذکار ناطق. معذک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه مع آنکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض می‌شمردند... " انتهى .

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۲۵۵ جلد سوم مکاتیب)

* "... و اما تکمیل نفس در این دور منوط بریاضت و خلوت و عزلت نه بلکه بانقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربّانی و تحسین اطوار و تزیین قلب بنفحات ربّ الاسرار بوده و خواهد بود. آداب و اصول ریاضت که از پیش بود بکلی منسوخ گشت. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین و علیک التحیّة و الثناء ع ع " انتهى

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحه ۷۸۰ محاضرات)

* "... از ریاضت قوای حیوانیّه بتحلیل می‌رود ولی یکروز که غذاهای خوب بخورد دوباره آن حالت اولیه برمی‌گردد لهذا تحلیل این قوای شهوانیّه ممدوح نیست زیرا عدم ظهور آنها از ضعف است نه از قدرت نفس. مثلاً طفلی که نمی‌تواند آدم بکشد این مدح نیست زیرا از ضعف است یا آنکه طفل عفت و عصمت دارد. این مدح نیست زیرا از ضعف و عدم قوّت اوست ولی اگر از روی عقل باشد آن ممدوحست. این ریاضات

طریق انبیاء نیست ولی انسان هم نباید منہمک در دنیا باشد. تعلق بخوراک و پوشاک داشته باشد باندازه‌ای که همه فکرش در خوردن و خوابیدن و تماشا کردن صرف شود. حضرت رسول خوب فرموده کلوا و اشربوا و لا ترفوا. این سرمشق است... "انتهی.

ایضاً می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۳۲۳ جلد ۲ بدایع الآثار)

* "سابق بعضی باین ملاحظه بریاضت مشغول می‌شدند که ترک لذائد نفسانی نمایند و منع غضب و شهوت. بلی چون از ریاضت و قلت اکل و شرب در جسم ضعف حاصل می‌شود ظهورات شهوت و غضب کمتر می‌گردد ولی این نوع سکون غضب و تخفیف در شهوت عارضی است نه ذاتی زیرا که هرگاه باز باکل و شرب پردازد بحالت اولیه عودت نماید. اگر کمال تقدیس انسان از ضعف جسمانی حاصل شود در اینصورت باید هر شخص ضعیف‌تر کاملتر باشد. پس مقصود از ریاضت ترک نفس و هوی است باوجود مرزوق بودن بنعماء نه ممنوع شدن از آلاء. خدا این نعمت‌ها را برای انسان آفریده و صحّت و بنیة جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار داده. با وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد و در حالت اقتدار عادل این کمال است ورنه: نفس آذرہاست او کی مرده‌است از غم بی‌آلتی افسرده است" انتهى

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحه ۱۵۱ جلد ۲ بدایع الآثار).

* "بعضی برآنند که بواسطه ریاضت و گوشه‌نشینی تعدیل اخلاق و تقرّب الی الله حاصل می‌شود. اما مسلک انبیاء و تعالیم آنها اینستکه انسان باید صحّت داشته باشد و مشغول باشد تا بتواند خدمت بعالم انسانی نماید. اگر از ضعف بنیه و بیکاری، انسان ظلم بکسی ننماید این از برای او کمالی نیست. بلکه کمال در اینست که قدرت و مشغولیت داشته باشد و ظلم نکند. مثلاً اگر کسی فلسی نزد او موجود نباشد گرم و بخل او معلوم نگردد. اما در حالت ثروت و غنا این کمال و نقص او معلوم و ظاهر شود" انتهى.

"منکرین و رادّین اوّل

منادی حقّ هستند"

چون در مبحث تصوّف ذیل نام

صفی علیشاه، باین فصل کتاب رجوع

داده شده، قسمت‌هایی از بعضی از

الواح و فرمایشات مبارکه حضرت عبدالبها

در این مورد، زیب اوراق می‌گردد.

در یکی از الواح می‌فرمایند: (صفحه ۱۷۱ جلد ۵ مائده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع)

* " در خصوص صفی علی‌شاه چون از طهران بعضی از احبّای

الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردّیه را گرفتند در محافل و مجالس

افتخار می‌نمایند و استهزاء بامر می‌کنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم

گردد جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت. شما می‌دانید

این عبد اینگونه کلمات ردّیه را سبب اعلاء می‌دانم علی‌الخصوص از

نفوسی که ملتفت عبارات لفظیه نیز نباشند. ردّ آنچه از این قبیل است هرچه

بیشتر بهتر است. منکرین و رادّین اوّل منادی حقّ هستند مثل ردّیه‌ای که ابن

اثیم مرقوم نموده. این نفوس اهمّیتی نداشته و ندارند. عنقریب ملاحظه

خواهید نمود که نفوس بسیار مهمّی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر رد

نوشته و نعره‌زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود مغرضین

و منکرین و رادّین عظیم‌تر و کثیرتر گردد و کلّ سبب اعلاء کلمة الله است. شما

دعا نمائید که خدا از این قبیل رادّین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید

است" انتهى.

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: (نقل از صفحه ۷۶۸ محاضرات)

* "... بعضی از بیفکران در صدد رد نوشتن بر بعضی کلمات

مبارکش افتادند و خود را رسوای عالم نمودند چه که آن تفسیر حدیث از

جمال مبارک نیست. بلکه تفسیر و حدیث هردو از امام است علیه‌السلام.

این عارف گمان نموده است حدیث از امام است و تفسیر و شرح حدیث از

جمال مبین و از قلّت تمیز سهو باین عظیمی واقع شده است و ردّ بر امام نوشته است. سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطاء نموده اند و چشم بصیرت باز کرده اند که قول ائمه معصوم خود را از خود ائمه که مظاهر علم الهی هستند بهتر می فهمند. ایکاش مطلع حکمت الهی، حضرت امام در این نشئه باقی بودند و معانی حدیث خود را از این عارف کامل استفسار می فرمودند و می فهمیدند. باری محلّ عبرت است... " انتهى

و از فرمایشات شفاهیّه مبارک است قوله الحقّ (نقل از صفحه ۷۷۹ محاضرات)

* "... صفی علی شاه این حدیث را در کتاب ایقان دید ملتفت نشد که لفّ و نشر است. ایرادی نوشت و اعتراضی نمود. بگمان اینکه این لفّ از امام و نشرش از جمال مبارک است. این رد را من گفتم میرزا حسین خرطومی جواب نوشت. چون به طهران رسید دید قافیه را باخته است و در صدد اذیت افتاد و ظهیرالدوله را واداشت که به شاه برساند که برای اذیت احبّاً قیام نماید... " انتهى.

(لوح مبارک دیگری از حضرت عبدالبهاء مسجّع و مقفّی و با اشارات زیبا به دهها مطلب و معنی علاوه بر مورد صفی علی شاه در صفحات ۱۷۲ تا ۱۷۴ جلد ۵ مائده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع مندرج است.)

رجعت

موضوع رجعت پیغمبران، و در اسلام هریک از امامها یا نفوس مورد ستایش پیروان بعضی از مذاهب، و انتظار رجوع آنها دنیا از عالم دیگر یا از مخفی گاه، که در اکثر صفحات مربوط به مذاهب و فرق اسلام دیده می شود و در ادیان قبل هم سابقه دارد و تقریباً همه اهل عالم در انتظار رجعت پیغمبر یا امام غائبشان هستند، در دیانت بهائی روشن و واضح گردیده است که منظور، رجعت کمالی و صفاتی است نه رجعت عنصری و مادی یا روحانی انسانی.

هر چند از بیانات الهیه در این باره بقدر لازم در ذیل عنوان "تناسخ" درج شده است. معذک در این مبحث هم قسمت‌هایی از کتاب مستطاب ایقان و کتاب مبارک مفاوضات نقل می شود تا مزید تبصر مشتاقان گردد و منظور از عود و رجعت واضحتر آید. بدون اینکه اظهار شود که مقصود پیروان هر مذهب و فرقه‌ای از اعتقاد به غیبت و رجعت امام یا مولایشان غیبت از ابصار بعثت مرگ و رجعت کمالی در وجودی دگر، دگر از لحاظ جسم و روح هردو، بوده است. و اما نصوص الهیه در معنای رجعت انبیاء و اولیاء، رجعتی که حق فرموده و می فرماید:

حضرت بهاء الله در ایقان مستطاب می فرمایند:

* "... و همچنین در آیه دیگر می فرماید تعرضاً باهل زمان "و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین (۱)" می فرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا. و طلب فتح می نمودند برای نصرت امرالله. پس چون آمد ایشان را آن کسیکه شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می نمودند و حال

آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورا و عیسی بود صاحب انجیل معذک چرا آن حضرت می فرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسیکه او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه آن حضرت نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمّد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند. معذک چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک می گردد. حال حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می فرماید اگر می فرماید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد می شود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند برخلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده اند. پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره بعین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم آنجناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در عوالم ملکّیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبّت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست. چنانچه می فرماید (۱) " لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ " زیرا که جمیع مردم را بتوحید

الهی دعوت می‌فرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کلّ بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر. اینست که نقطه فرقان می‌فرماید (۱) "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا" و همچنین می‌فرماید (۲) منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی (۳) و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لثالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند. و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است. اینست که می‌فرماید (۴) "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ" و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند "أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ و (۵) آخِرْنَا مُحَمَّدٌ و أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ" باری معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. اینست اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنستکه بدلیل و برهان محتاج شود... "انتهی

-
- ۱ _ اشاره به حدیث نبوی در تفسیر کلمه نبیون از آیه ۶۹ سوره نساء "وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ ... " منقول در جلد ۷ بحار (قاموس ایقان)
- ۲ _ مضمون فارسی حدیث نبوی مندرج در الفین شیخ رجب بُرسی (قاموس ایقان). ۳ _ مضمون حدیث علوی منقول در مشارق الانوار بُرسی (قاموس ایقان).
- ۴ _ آیه ۵۰ سوره القمر. ۵ _ این عبارت از جمله در خطبه حضرت علی میباشد که در جلد ۷ بحار الانوار و در مشارق الانوار درج شده است. (قاموس ایقان)

و در سه صفحه بعد می‌فرمایند:

* "... اینست که در هر ظهور بعد آنفسی که سبقت یافتند بایمان از کلّ من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند، حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده‌اند بر این اصحاب ظهور بعد می‌شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می‌شود دیگر در این مقام نظر بحدودات شاخه و هیأت آن نیست بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهره طاهره و منزّه کن تا همه را بیک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی. قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریه و مشتیهات نفسیه بنفحات قدسیه آن حضرت پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض بشرف لقاء که عین لقاء الله بود فائز شدند. و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می‌فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم انقطاع بر رفر امتناع برافراشتند.

باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کُلُّ ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و ببحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم پس از این بیانات

معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول، هرآینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر می شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود. اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شمس احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است... "انتهی.

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات ذیل عنوان "سؤال از رجعت" می فرمایند:

* "جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب را مفصل و مشروح مرقوم فرموده اند بخوانید حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد. چون حال سؤال نمودید مختصر بیانی نیز می شود. عنوان این مسأله را از انجیل نمائیم. در انجیل مصرح که چون یحیی بن زکریا ظاهر شد و مردم را بملکوت الله بشارت می داد از او پرسیدند که تو کیستی آیا مسیح موعودی. فرمود من مسیح نیستم. پس سؤال کردند آیا تو ایلیائی. گفت نیستم. از این بیان ثابت و محقق شد که حضرت یحیی بن زکریا ایلیای معهود نیستند ولی در یوم تجلی در جبل طابور حضرت مسیح تصریح فرمودند که یحیی بن زکریا ایلیای موعود بود، در فصل نهم آیه یازدهم از انجیل مرقس می فرماید پس از او استفسار کردند و گفتند چرا کاتبان می گویند که الیاس باید اول بیاید. او در جواب ایشان گفت که الیاس البته اول می آید و همه چیز را اصلاح می نماید و چگونه در باره پسر انسان مکتوبست که می باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود لکن بشما می گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه را خواستند کردند. و در انجیل متی فصل هفدهم آیه سیزدهم می فرماید: آنگاه شاگردان دریافتند که در باب یحیای تعمید دهنده بایشان سخن می گفت. حال از یوحناى مُعمدان

پرسیدند که آیا تو ایلیا هستی گفت نیستم و حال آنکه در انجیل می فرماید یوحنا ی معمدان نفس ایلیای موعود بود و مسیح نیز تصریح می فرماید. پس اگر حضرت یوحنا حضرت ایلیا بود چرا فرمود من ایلیا نیستم و اگر ایلیا نبود چگونه حضرت مسیح می فرماید که او ایلیا بود. پس در این مقام نظر به شخصیت نیست. نظر بحقیقت کمالاتست یعنی آن کمالاتی که در حضرت ایلیا بود آن کمالات بعینه در یوحنا ی معمدان تحقق داشت. پس حضرت ایلیای موعود یوحنا ی معمدان بود. اینجا نظر بذات نیست نظر بصفات مثلاً پارسال گلی بود امسال هم گل آمده است من می گویم گل پارسال باز آمد. حال مقصدم نیست که نفس آن گل بشخصیت خویش بعینه آمده است اما چون این گل بصفات آن گل پارسال است یعنی بهمان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است لذا می گویند گل پارسال آمده و این گل آن گل است. بهار می آید می گوئیم باز بهار پارسال آمد بجهت آنکه آنچه که در بهار پارسال بود در این بهار نیز موجود. اینست که حضرت مسیح می فرماید آنچه در زمان انبیای سلف واقع جمیع را خواهید دید. و بیان دیگر نمائیم دانه سال گذشته کاشته شد شاخه و برگ پیدا شد شکوفه و ثمر هویدا گشت نهایت باز دانه شد. این دانه ثانی چون کشته گردد شجر روید، باز آن ورق آن شکوفه، آن شاخه و آن ثمر عود و رجعت نماید و آن شجر ظاهر شود. چون اول دانه آخر هم دانه گوئیم که دانه رجوع کرده. چون نظر بماده شجر نمائیم این ماده دیگر است و چون نظر بشکوفه و برگ و ثمر نمائیم همان رائحه و طعم و لطافت حاصل است. پس آن کمال شجری دوباره عود نمود. بهمچنین چون نظر بشخص کنیم شخص دیگر، و چون نظر بصفات و کمال کنیم همان صفات و کمال عود نموده. پس حضرت مسیح فرمود این ایلیاست یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیاست و یوحنا ی معمدان گفت من ایلیا نیستم. حضرت مسیح نظر بصفات و کمالات و اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنا نظر بماده و شخصیت خویش

داشت. مثل این چراغ حاضر شب پیش بوده و امشب نیز روشن و شب آینده
ایضاً لامع. گوئیم که چراغ امشب همان سراج دیشب است و آن چراغ
رجوع کرده. مقصد نور است نه روغن و فتیل و شمعدان و این تفصیل در
رسالة ایقان مشروح و مفصل. " انتھی.

قیامت و معاد و حشر و

نشر و صراط و جنت

چون ذکر قیامت در بعضی

صفحات این کتاب آمده است

باختصار متذکر می‌شویم که قاطبه

مسلمین را، بتفاوت و اختلاف، عقیده بر آنستکه در آخر زمان و پایان دوران جهان که تاریخش را فقط خداوند می‌داند قیامت برپا می‌شود و آن چنان باشد که مردگان به نفخهٔ دوم صور اسرافیل زنده شوند و از قبور برخیزند و با جسم خویش در صحرای محشر حضور یابند و از عقبات و مواقف بسیار در جوابگویی بسؤالات بگذرند و در پای ترازوهای سنجش اعمال نیک و بد بایستند و لازم باشد که از پل صراط که بر جهنم کشیده شده و از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است بگذرند که چون مؤمن و متقی باشند بسهولت عبور کنند و به جنت خلد وارد شوند و از نعم نعیم از مأكولات و مشروبات و حوریات بهشتی متلذذ و متنعم گردند و الاً به جهنم افتند و گرفتار آتش و غاشیه و عذاب حریق "و عذاب نار" گردند و میوهٔ زقوم خورند و صدید و حمیم و غساق آشامند... که حکایاتش مفصل است.

بعضی در اصطلاح به دو قیامت قائل شده‌اند: قیامت صغری که مرگ و پایان این حیات است و قیامت کبری که روز رستاخیز و بعث و حشر و برخاستن از قبور و حضور در پیشگاه عدل الهی و ورود به جهنم یا به بهشت می‌باشد و باین ثانی یعنی بازگشت به حیات و زنده شدن در قیامت "معاد" گفته‌اند که از اصول دین است و اعتقاد بدان از شرائط ایمان. پس معاد که مصدر عاد - یعود و بمعنای رجوع و بازگشتن است در اصطلاح اسلامی آخرت و زنده شدن در قیامت می‌باشد (معانی دیگر هم دارد) بهمین لحاظ یوم المعاد برابر یوم القیامة است و یوم الآخر و یوم البعث و یوم التغابن و یوم التلاق و یوم التناد و یوم الجزا و یوم الجمع و یوم الجواب و یوم الحساب و یوم الحسرة و یوم الحشر و یوم الدین و یوم السؤال و یوم الفصل و یوم القرار و یوم القیام و یوم اللقاء و یوم الله المخیف و یوم الموعود و یوم المیزان و یوم المیعاد و یوم النشور و یوم الواقعة و یوم الوعد و یوم الوعد... .

مع دهها اصطلاح و اسم دیگر که جمیعاً معادل روز معاد یا روز قیامت یا رستاخیز می باشد و کل بمعنای قیامت کبری است نه قیامت صغری.

بعقیده اهل بهاء برحسب معانی مکشوفه در این ظهور اعظم ابهی، قیامت عبارت از "قیام نفس الله بمظهر کلیه خود" (ایقان) مثل قیام حضرت رسول و قیام حضرت قائم است که بفرموده حضرت صادق اذا قام القائم قامت القيامة. و معانی تشبیهی آیات قرآنی و احادیث شریفه در باره معاد و قیامت را نشاید که بر حسب ظاهر و قابل تحقق بصورت مادی و عنصری تصور نمود. چه که زنده شدن جمیع مردگان عالم از بدو خلقت تا آخر زمان جهان و برخاستن جمیع ایشان از قبور بهمان هیكل جسمانی زمان حیات مع آنکه بلیونها از ایشان هرگز دفن نگردیده و جسدشان سوخته و دود شده و یا در اعماق دریاها طعمه ماهیها گردیده ... و تجمع چند صد بلیون انسان در یک صحرای خارج از حد خیال با ترازوهای مخصوص سنجش گناه و صواب ... و حکایات مربوط بآتش جهنم که چطور می سوزاند و دود می کند و معهدا جهنمیان دوباره زنده می شوند و باز می سوزند و این تکرار الی غیرالنهایه ادامه می یابد و در بهشت حوری هائی که مغز استخوانشان از ورای هفتاد حله نمایان است (۱) و در اختیار مؤمنین قرار می گیرند ... جمیع نه تنها مخالف با عقل و مباین با علم است بلکه موجب اعتراض غیر مؤمنین و ناباوری مسلمین و احیاناً هم صدائی ایشان با دیگران و همکاری آنها با معاندین در تألیف کتبی که فی الحقیقه ردیه محسوب می شود گردیده است.

بلی روح انسان پس از ترک قالب عنصری درک عذاب خطایای مرتکبه و غفلت های دوران حیات و احساس سرور از اعمال حسنه و خدمات معموله و کمالات مکتسبه را می نماید که درک آن برای انسان در

۱ - مع حکایات و روایات عجیبه دیگر مأخوذ از صفحه ۱۰۸۸ قاموس ایقان به نقل از کتاب عقائد الشیعه میباشد.

این جهان مقدر نمی‌باشد. معهدنا نصوص الهیّه در این باره بقدری است که بعضی از آنها کتابی شده بنام "رسالة نصوص الواح در باره بقای ارواح" تنظیم عالم عظیم الشان جناب اشراق خاوری.

معانی حقیقیّه اصطلاح قیامت و اوصاف تشبیهیّه آن، در آثار حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء روشن گردیده است. از جمله در بیان فارسی در اوّل باب هفتم از واحد ثانی می‌فرمایند:

* "ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد... الی آخر باب".

و در باب ۹ از واحد ۸ می‌فرمایند:

* "و همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امرالله را و محتجب ممان. که یوم قیامت یومی است مثل امروز. شمس طالع می‌گردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا می‌شود در آن اراضی که قیامت برپا می‌شود خود اهل آن مطلع نمی‌شوند... و آن یومی است بسیار عظیم. شجره‌ای که لم یزل نطق او اننی انالله لا اله الا انا بوده ظاهر می‌شود... از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته‌اند و الا یومی است مثل کلّ ایام الا آنکه ظهورالله در آن ظاهر است...".
 ... انتهی. و بابهای ۸ تا ۱۹ از واحد ثانی جمعاً در باره حقیقت موت - حقیقت قبر - سؤال ملائکه قبر - بعث - صراط - میزان - حساب - کتاب - جنّت - نار و ساعت است که کلّ در بیان معنای حقیقی اوصاف تشبیهیّه قیامت و وقایع آن می‌باشد.

نفخه اوّل اسرافیل و نقره ناقور ظهور حضرت ربّ اعلی. نفخه ثانی و نغمه صافور ظهور حضرت بهاءالله است که بظهورشان شرائط و واقعات

قیامت از بعث و حشر و میزان و صراط و نعیم و جحیم و غیره کلّ تحقق یافت و این مطلب در الواح الهیّه بتکرار آمده است. از جمله در اشراقات می فرمایند:

* "... حین ورود عراق امرالله مخمود و نفحات وحی مقطوع. اکثری پژمرده بل مرده مشاهده گشتند لذا در صور مرّة أُخری دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسانِ عظمت جاری نفخنا فی الصّور مرّة اُخری. آفاق را از نفحات وحی و الهام زنده نمودیم ...". انتهى. (نقل از صفحه ۱۳۱ مجموعه مبارکه از آثار قلم اعلیٰ خطّ جناب زین المقربین مطبوعه در هندوستان).

ایضاً در همین لوح مبارک می فرمایند: (نقل از صفحه ۱۱۸ بعد مجموعه مبارکه مزبور).

* "... قد احاطت الاوهام علی سگان الارض و منعتهم عن التوجه الی افق الیقین و اشراقه و ظهوراته و انواره بالظنون مُنعوا عن القيوم. يتكلمون باهوائهم ولا يشعرون منهم من قال هل الآيات نزلت قل ای و ربّ السموات و هل اتت الساعة بل قضت و مظهرالبينات قد جاءت الحاقّة و اتی الحقّ بالحجة و البرهان قد برزت الساهرة و البریة فی وجل و اضطراب قد اتت الزلازل و ناحت القبائل من خشية الله المقتدر الجبار قل الصاخة صاحت و الیوم لله الواحد المختار و قال هل الطامة تمت قل ای و ربّ الارباب و هل القيامة قامت بل القيوم بملكوت الآيات و هل ترى الناس صرعی بلی و ربّی الاعلیٰ الابهی و هل انقعدت الاعجاز بل نسفت الجبال و مالک الصفات قال این الجنة و النار قل الاولى لقائی و الاخری نفسک یا ایهاالمشرك المرتاب قال انا ما نرى الميزان قل ای و ربّی الرحمن لا یراه الا اولوالابصار قال هل سقطت النجوم قل ای اذکان القيوم فی ارض السر فاعتبروا یا اولی الانظار قد ظهرت العلامات کلّها اذ اخرجنا یدالقدرة من جیب العظمة و الاقتدار قد نادالمناد اذ اتی الميعاد و انصعق الطوریون فی تیه الوقوف من سطوة ربّک مالک الایجاد یقول الناقور هل نفخ فی الصّور قل بلی و سلطان الظهور اذ استقرّ علی عرش اسمه الرحمن

قد اضاء الديجور من فجر رحمة ربك مطلع الانوار قد مرت نسمة الرحمن و اهتزت الارواح فى قبور الابدان كذلك قضى الامر من لدى الله العزيز المنان قال الذين كفروا متى انفطرت السماء قل اذ كنتم فى اجداث الغفلة و الضلال . من المشركين من يمسح عينيه و ينظر اليمين والشمال قل قد عميت ليس لك اليوم من ملاذ منهم من قال هل حشرت النفوس قل اى و ربى اذ كنت فى مهاد الاوهام منهم من قال هل نزل الكتاب بالفطرة قل انها فى الحيرة اتقوا يا اولى الالباب و منهم من قال احشرت الاعمى قل بلى و راكب السحاب قد تزيت الجنة باوراد المعانى و سحر السعير من نار الفجار قل قد اشرق النور من افق الظهور و اضاءت الآفاق اذ اتى مالك يوم الميثاق قد خسرالذين ارتابوا و ربح من اقبل بنور اليقين الى مطلع الايقان ... " انتهى .

و در لوحى مصدر به "بسم الله الباقي بلا زوال قل انا انزلنا من جهة العرش ... " مندرج در صفحه ٢٤٩ مجموعه اى از الواح مباركة حضرت بهاء الله، بخط ميرزا محمد على و امضای مشاراليه در تاريخ ١٣٠٨ برابر سنه ٤٨، مى فرمايند:

* " ... قد اتت الساعة و هم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم و لا يعرفون . قد وقعت الواقعة و هم عنها يقرون و جاءت الحاقة و هم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كل مرء من نفسه و كيف من ذوى القربى لو كنتم تفقهون قل تالله قد نفخ فى الصور و الناس هم منصعقون و صائح الصائح و نادى المناد الملك لله المقتدر المهيمن القيوم . هذا يوم فيه منعت الابصار و فزع من فى الارض الا من شاء ربك العليم الحكيم قد اسودت الوجوه الا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذين هم كفروا عن النظر الى الله العزيز الحميد قل اما قرئتم القرآن فاقروا لعلكم تجدون الحق انه لصراط مستقيم .

هذا صراط الله لمن فى السموات والارضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم ببعيد . انه بين ايديكم اقروه لعلكم لا ترتكبون ما ينوح به المرسلون قوموا من الاجداث الى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربكم الرحمن وانتم تحجدون قد زلزلت الارض و اخرجت اثقالها

افانتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الامر هم مضطربون تلك بيوتهم خاوية على عروشها و هم جند مغرقون هذا يوم فيه اتى الرحمن على ظلل العرفان بسطان مشهود انه هو الشاهد على الاعمال و انه هو المشهود لو كنتم تعرفون قد انفطرت سماء الاديان و انشقت ارض العرفان و الملكة منزلون. قل هذا يوم التغابن الى من تهربون قد مرّت الجبال و طويت السماء و الارض فى قبضته لو كنتم تعلمون هل لاحد من عاصم لا و نفسه الرحمن الا الله المقتدر العزيز الرحمن ... " انتهى.

و در لوح بعد در همين مجموعه مى فرمايند:

* " بسم الله الرؤف الرحيم ص و النبأ العظيم قد اتى الرحمن بسطان مبين و وضع الميزان و حشر من على الارض اجمعين قد نفخ فى الصور اذاً سكّرت الابصار و اضطرب من فى السموات و الارضين الا من اخذته نفحات الآيات و انقطع عن العالمين. هذا يوم فيه تحدّث الارض بما فيها و المجرمون اثقالها لو كنتم من العارفين و انشقّ قمر الوهم و اتت السماء بدخان مبين نرى الناس صرعى من خشية ربك المقتدر القدير نادى المناد و انقعدت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد ان اصحاب الشمال فى زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فى مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرحمن الا انهم من الفائزين قد رجّت الارض و مرّت الجبال و نرى الملكة مردفين اخذ السكر اكثر العباد نرى فى وجوههم آثار القهر كذلك حشرنا المجرمين يهرعون الى الطاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله هذا يوم عظيم نريهم الذين اضلاً هم ينظرون اليهما و لا يشعرون قد سكّرت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتريات انفسهم و انها داحضة عند الله المهيمن القيوم. قد نزع الشيطان فى صدورهم و هم اليوم فى عذاب غير مردود يسرعون الى الاشرار بكتاب الفجار كذلك يعملون قل طويت السماء و الارض فى قبضته و المجرمون أخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون الصّديد و لا يعرفون قل قد اتت الصّيحة و خرج الناس من الاجداث و هم قيام ينظرون و منهم مسرع الى شطر الرحمن و منهم مكبّ على وجهه فى النار و منهم متحيرون قد نزلت الآيات و هم عنها معرضون و اتى

البرهان و هم عنه غافلون ... " انتهى .

این مضامین عالیّه در الواح دیگری نازلّه از قلم الهی مندرج در کتاب مبین و مجموعه‌های الواح مبارکه حضرت بهاءالله و کتاب اشراقات و کتاب اقتدارات و مجلّات سبعة آثار قلم اعلى و کتابهای دیگر از این قبیل ملاحظه می‌گردد. چنانکه در لوح سید یوسف اصفهانی بوقوع و ظهور علائم و امور قیامت بر حسب معتقدات اسلامیّه اشاره می‌فرمایند. قسمت‌هایی از این لوح مبارک در جلد هشتم مائده آسمانی (از صفحه ۱۳) و در قاموس ایقان از صفحه ۱۴۸۵ درج شده‌است. ولی ذیلاً قسمتی از لوح منیع مزبور بنقل از نسخه موثقه واصله از دارالانشاء مبارکه معهد مقدّس اعلى مورّخه ۲۴ ژانویه ۱۹۸۸ که عاری از اشتباهات ماشینی است درج می‌گردد. قوله تعالی :

* "... اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط و جنّت و نار کُلّها حقّ لاریب فیها و موقن بصیر در کلّ حین این مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده می‌نماید... و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است به حین ظهور. مثلاً ملاحظه نما که در حین ظهور لسان الله بکلمه تکلم می‌فرماید و از این کلمه مخرجه عن فمه جنّت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّ ما انت سئلت و ما لا سئلت ظاهر و هویدا می‌گردد. هر نفسی که بکلمه موقن شد از صراط گذشت و به جنّت رضا فائز شد و همچنین محشور شده در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنّت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور. اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمه ظاهر می‌شود و لکن آن نفوسی که موفق شده‌اند برضی الله و امره بعد از خروج آن ارواح از اجساد باجر این اعمال در دار آخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه. اگر چه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای نفسی امری

مقدّر و مقرر و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده
 فتعالی عن ذلک. قسم بآفتاب افق معانی که از برای حقّ جنّت‌های لاعدل
 لها بوده و خواهد بود ولکن در حیات اولی مقصود از جنّت رضای او و
 دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا به جنات لاعدل لها
 وارد و به نعمتهای لایحصى متنعم و آن جنان ثمرات افعالی است که در دنیا
 بآن عامل شده‌اند... باری جنّت و نار در حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده
 و خواهد بود و بعد از صعود روح به جنات لاعدل لها و همچنین به نار لا
 شبه لها که ثمره اعمال مقبل و معرض است خواهند رسید... اِذَا نَشَهُدُ بِأَنَّ
 الصِّرَاطَ قَدْ رُفِعَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الْمِيزَانَ قَدْ نُصِبَ بِالْعَدْلِ وَإِنَّ الظُّهُورَاتِ حُشِرَتِ
 وَ البُرُوزَاتِ بَرَزَتْ وَ النَّاقُورُ نُقِرَّ وَ الصُّورُ نُفِخَ وَ النَّارُ أَشْتَعَلَتْ وَ الْجَنَّةُ قَدْ أُزْلِفَتْ وَ
 الْمَنَادَى قَدْ نَادَ وَ السَّمَوَاتُ قَدْ طُوِيَتْ وَ الْأَرْضُ انبَسَطَتْ وَ نَسِمةَ اللَّهِ قَدْ هَبَّتْ وَ
 رُوحَ اللَّهِ أُرْسِلَتْ وَ الْحُورِيَّاتِ اسْتَزَيَّنَتْ وَ الْغِلْمَانَ اسْتَجَمَلَتْ وَ الْقُصُورَ حُقِقَتْ وَ
 الْغُرَفَ رُصِّعَتْ... " انتهى

معانی بعضی از اصطلاحات مهمّه مربوط بقیامت و علائم و امور آن
 در ایقان مستطاب آمده‌است که تشنگان معارف الهیه را سلسبیل نعیم است
 و کوثر فردوس برین. بعنوان مثال چند قطعه از تبیینات الهیه در ایقان شریف
 نقل می‌گردد تا بر تبصّر بیفزاید و مزید زینت این فصل شود. قوله الاعلیٰ :
 * "... آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و
 سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود. و جمیع اشارات و دلالات
 قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل
 همان یک آیه هویدا شد و بعرضه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله
 رحمت بود برای ابرار یعنی انفسیکه در حین استماع گفتند " ربنا سمعنا و
 اطعنا" و نقت شد برای فجّار یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند
 "سمعنا و عصینا" و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه

دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشق‌ها که از معشوق‌ها احتراز جستند و چنان حاد و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت‌ها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطانِ نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صُلب ظاهر شده‌اند... " انتهى.

و در صفحه بعد می‌فرمایند:

* "... و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلاق کشیده شد که هرکس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلک یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و کذلک یبدل الله السيئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة تتفرسون. و همچنین هرکس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هرنفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا شد و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است، موت و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانکه وقتی که سراج محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داده "و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولنّ الذین کفروا انّ هذا سحر مبين" (۱) مضمون آن اینستکه اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده‌اید بعد از مردن هرآینه می‌گویند

آنهايي که کافر شده‌اند بخدا و آيات او نيست اين مگر سحري ظاهر و آشکار و هويدا و در جای ديگر می‌فرمايد "وَإِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱)" که ترجمه آن اينستکه می‌فرمايد اگر عجب می‌داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می‌گويند آيا ما تراب بوديم و از روی استهزاء می‌گفتند که آيا ما ئيم مبعوث شدگان. اينستکه در مقام ديگر قهراً لهم می‌فرمايد اَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۲) مضمون آن اينستکه آيا ما عاجز و مانده شديم از خلق اول بلکه اين مشرکين در شک و شبهه هستند از خلق جديد... "انتهی" و سه صفحه بعد می‌فرمايند:

* "... و در جميع کتب و الواح و صحائف مردمی که از جامهای لطيف معارف نچشیده‌اند و بفيض روح القدس وقت قلوب ايشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا (۳) و در مقام ديگر در انجيل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عيسى والدش فوت نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتى ليدفنوه الموتى يعنى واگذار مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها و همچنين دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امير آمدند یکی را بيتی بود که اراده بيع آن داشت و ديگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلاع آن حضرت اين مبايعه وقوع يابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنويس قد اشترى مَيِّتٌ عَنْ مَيِّتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودٍ أَرْبَعَةٍ حَدُّهُ إِلَى الْقَبْرِ وَحَدُّهُ إِلَى اللَّحْدِ وَحَدُّهُ إِلَى الصَّرَاطِ وَحَدُّهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَآمَّا إِلَى النَّارِ حال اگر اين دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ايشان نمی‌شد و هرگز

در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت کشف جمیع امور می‌شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جَنَّت و نار چه بود ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند ..."

انتهی

و در مقامی دیگر در ایقان مبارک می‌فرمایند:

* "... و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود. و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند بآن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم‌تر تصور می‌شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که بمثابة ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم نه و امری اعز از این امر نه چگونه می‌شود که انسان بحرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید "اذا قام القائم قامت القيامة" و همچنین ائمه هدی و انوار لاتطفی "هل ينظرون الا ان يأتهم الله في ظلل من الغمام (۱)" را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند، به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند. پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما.

اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می‌دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست ..."

انتهی.

و در معنای انفطار سماء و تبدیل ارض در ایقان مستطاب می‌فرمایند:

* " ... و همچنین از این بیانات واضحۀ محکمۀ متقنۀ غیر متشابهه تَفَطَّرَ سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما اینست که می فرماید " إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ (۱) " مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع می شود و بظهور بعد شکافته می گردد یعنی باطل و منسوخ می شود ... و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیشان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته اند و معلّم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود ... حال ملاحظه نما که اگر این اراضی جزو وجود تبدیل نمی شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیّه و بروز جواهر هوّیه می شد. اینست که می فرماید " يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ " (۲) و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون. و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که می فرماید " وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ " (۳) مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست. حال قدری انصاف می خواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده اند چه حُسن بر آن مرتّب می شود. وانگهی این مسلم است که حقّ منیع دستی که مرئی شود ببصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفریست محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور می شوند اینهم بغایت بعید است و بی فایده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از

۱ - آیه ۱ سوره انفطار ۲ - آیه ۴۸ سوره ابراهیم ۳ - آیه ۶۷ سوره زمر

سموات، سمواتِ ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعۀ تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بدیعۀ و اشجار منیعۀ از صدور منیره انبات نمود. و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد. و سماء بیان بامرالله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعۀ جدیده تزیین یافت. اینست اسرار کلمات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکاة قلب و دل برافروزی. و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات مُلغزه که از مصادر امریۀ ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیدۀ منیره از اراضی جرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است... "انتهی.

در بعضی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز بوقوع و حدوث وقایع و حوادث قیامت اشاره شده است که کلّ بظهور حضرت بهاءالله و ظهور مبشر عظیم الشان حضرتشان به معنی و حقیقت تحقق یافته است. از جمله در لوحی که در صفحه ۳۳ جلد اول مکاتیب مندرج است می فرمایند:

* "... قد نفخ فی الصور النفخة الاولى و انصعق من فی الارض و السموات العلی فتبعتها نفخة اخرى نفخة الحیا (۱) و قامت الاموات من مراقد الفناء و امتد الصراط السوی بین الوری و نصب المیزان الاوفی و ازلفت الجنة المأوی و تسعرت نار اللظى فضجت النفوس بالنداء قد قامت القيامة الكبرى و ظهرت الطامة العظمی و حشر من فی الانشاء و جاء ربك و الملك صفا صفا فنطق السن اهل الولا و قالت لبيك اللهم

۱ _ بنظر میرسد که "نفخة الحیا" بوده و در حروفچینی مطبوعه حرفه گذاشته نشده.

لبيك يا ربنا الاعلى الحى القيوم فى ملكوت الابهى نحمدك و نشكرک فى
جنة اللقاء على هذه الموهبة و العطاء و الموائد التى لاتحصى و معاملتك
الحسنى و مشاهدة جمالك الطالع اللامع بالافق الاعلى يا قيوم الارض و
السماء ... " انتهى .

امام دوازدهم، حضرت قائم
 مطلبی که تقریباً در جمیع
 مذاهب شیعه بطور مشترک
 ملاحظه می‌شود انتظار ظهور قائم یا باصطلاح اهل سنت مهدی است چه در
 مذاهب و فرقه‌هایی که امام یا شخص بخصوصی را قائم دانستند و سپس به
 غیبت او معتقد شدند و در حال انتظار ظهور و جلوه عالمگیرش ماندند، و چه
 فرقه‌هایی که بدون تعیین شخص بخصوصی منتظر ظهور مهدی یا قائم
 هستند. در شیعه اشهر از همه، مذهب امامیه یا شیعه اثنی عشریه است که از
 روی احادیث مرویه علائم حضرت قائم را نیز مشخص کرده‌اند که خلاصه
 آنها در صفحه ۱۲۱۲ قاموس ایقان با ذکر باب مربوطه در مجلد غیبت
 بحارالانوار بشرح ذیل درج شده است:

"باری در باره قائم موعود سخن بسیار است و من در اینجا برخی از
 مفاد احادیث وارده را که با ظهور مبارک حضرت نقطه اولی جل ذکره
 تطبیق می‌نماید با ذکر بابی که در بحارالانوار مجلد غیبت، حدیث مزبور در
 آن آمده است فهرست وار می‌نگارم:

۱ _ اصحاب قائم در مسجد کوفه چادر می‌زنند (اشاره به اعتکاف
 ملا حسین و همراهانش در مسجد کوفه ...). (باب سیرت و اخلاق قائم) به
 دو سند ذکر شده است.

۲ _ سن قائم از چهل سال کمتر است (باب سیرت قائم).

۳ _ اصحاب قائم بعدد اصحاب رسول الله در بدر و سیصد و
 سیزده نفر هستند (بدو سند روایت شده در دو موضع باب سیرت و اخلاق
 قائم).

۴ _ سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم از اولاد عجم هستند (باب
 سیرت و اخلاق).

۵ _ حدیث آذربایجان که شهادت حضرت در آنجا واقع شد (باب
 سیرت و اخلاق).

۶ _ احادیث جوانی قائم (باب سیرت و اخلاق قائم).

۷ _ دوره قائم نوزده سال است (باب خلفای مهدی و باب سیرت و اخلاق).

۸ _ ظهور علم‌های سیاه از خراسان (باب علامات ظهور قائم).

۹ _ قائم گیلانی و قائم خراسانی (باب سیرت و اخلاق).

۱۰ _ قیام اصحاب از مشرق (باب علامات ظهور).

۱۱ _ آیه یُجیبُ المضطرّ در باره قائم است (باب سیرت و اخلاق).

۱۲ _ اسم قائم مرکب از دو اسم است (علی محمد) (خطبه

حضرت امیر ع باب الرجعة) و حدیث دیگری نیز روایت شده که حضرت رسول ص فرمودند القائم اسمه علی اسمی و این اشاره بنام مقدّس حضرت ربّ اعلی است که علی محمد است و لایخفی لطفه ... (باب سیرت و اخلاق).

۱۳ _ لَعَنَهَا اهلُ الشّرق و الغرب ... (باب سیرت و اخلاق).

۱۴ _ سنّت چهار پیغمبر در قائم (باب سیرت و اخلاق).

البته احصای تمام مفاد احادیث وارده در باره قائم ع از عهده این کتاب بیرون است و آنچه برای نمونه ذکر شد کافی است. برای تفصیل بکتب استدلالیه مراجعه فرمائید. "خاتمه آنچه از قاموس ایقان نقل گردید.

اهل بهاء به حکایات مربوط به فرزند حضرت امام حسن عسکری و غیبت آن فرزند در پنج سالگی یا بیشتر و کمتر و نزولشان در چاه یا سرداب‌خانه سامره و اقامت ظاهری ایشان در شهرهای جابلقا و جابلصا ... معتقد نمی‌باشند و جعفر برادر حضرت حسن عسکری را هم که فرمود از حضرت حسن اولادی نماند، "کذاب" نمی‌دانند.

در این قسمت بعضی از نصوص مقدّسه مبارکه در این باره و در باره امام دوازدهم و حضرت قائم درج می‌گردد. حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرمایند (نقل از صفحه ۲۱۹ جلد ۲ امر و خلق)

* "... از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو

اولادی مانده فرمودند طفلی بود و فوت شد. بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه کنید که

ظلم بچه مقام بود و افتراء بچه رتبه رسید. بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید. حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند... " انتهى.

و در لوح جناب میرزا آقای افنان می فرمایند (نقل از صفحه ۷ جلد اول مائده آسمانی طبع ۱۱۸ بدیع یا صفحه ۹۱ جلد ۴ مائده آسمانی طبع ۱۲۹ بدیع)

* "... راوی وجود حضرت قائم زنی بوده. از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود؟ آن مظلوم ابا نمود و فرمود دوسال قبل طفلی بوده و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوی و اغراض نفسانیة نفوس غافله بود آن را اخذ کردند و اعلان نمودند. " انتهى و در جواهرالاسرار (۱) می فرمایند (نقل از صفحه ۴۱ بعد جلد سوم آثار قلم اعلی طبع ۱۲۱ بدیع)

* "... و کَلِمَا سَمِعْتَ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحٌ مِّنْ فِي لُجَجِ الْاُرُوَاحِ فِدَاؤُهُ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ اِنَّا كُلُّهُ بِه مَوْقِنُونَ وَ لَكِنْ ذَكَرُوا اَئِمَّةَ الدِّينِ بِاَنَّهُ كَانَ فِي مَدِيْنَةِ جَابَلْقَا وَصَفُوا هَذِهِ الْمَدِيْنَةَ بِاَثَارٍ غَرِيْبَةٍ وَ عَلَامَاتٍ عَجِيْبَةٍ وَ اَنَّكَ لَوْ تَرِيْدُ اَنْ تُفَسِّرَ هَذِهِ الْمَدِيْنَةَ عَلٰى ظَاهِرِ الْحَدِيْثِ لَنْ تَقْدَرَ وَ لَنْ تَجِدَهَا اَبَدًا لِاَنَّكَ لَوْ تَفْحَصُ فِيْ اَقْطَارِ الْعَالَمِ وَ اطْرَافِ الْبِلَادِ لَنْ تَجِدَهَا بِاَوْصَافِ الَّتِي

۱ - لوح مبارک مشهور به "جواهرالاسرار" در بغداد قبل از رضوان و اظهار امر علنی در جواب سؤالات حاج سید محمد اصفهانی (غیر از سید محمد اصفهانی محرک ازل) که از تلامید بنام شیخ مرتضی انصاری، اعلم و اعظم علمای شیعه در آن عصر، بودند عزّ نزول یافت.

جناب حاج سید محمد در بغداد بشرف ایمان فائز شدند. (گنج شایگان صفحات

۲۸ تا ۳۱) و (جلد اول The Revelation of Baha'u'llah

صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۲).

وَصَفُوها من قبلُ ولو تسيّرُ في الارض بدوام ازليّة الله و بقاء سلطنته. لآنّ الارض بتمامها لن تسعها ولن تحملها و انك لو تدلّني الى هذه المدينة انا ادلك الى هذه النفس القدسيّة التي عرفوه الناس بما عندهم لا بما عنده و لما انت لن تقدر على ذلك لا بدّ لك التّأويلُ في هذه الاحاديث و الاخبار المرويّة عن هؤلاء الانوار و لما تحتاج الى التّأويل في هذه الاحاديث المرويّة في ذكّر هذه المدينة المذكورة كذلك تحتاج الى التّفسير في هذه النفس القدسيّة و لما عرفت هذا التّأويل لن تحتاج الى التّبديل و لا غيره. ثم اعلم بانّه لما كان الانبياء كلّهم روح و نفس و اسم و رسم واحد و انك بهذا العين لترى كلّ الظهورات اسمهم محمّد و آبائهم حسن و ظهوروا من جابلقاء قدرة الله و يظهروا من جابلساء رحمة الله. و جابلقا لم يكن الا خزائن البقاء في جبروت العماء و مدائن الغيب في لاهوت العلاء و تشهد بانّ محمّد بن الحسن كان في جابلقا و ظهر منها و من يُظهره الله يكون فيها الى ان يظهره الله على مقام سلطنته و انا بذلك مُقرّون و بكلّهم مؤمنون و انا اختصرنا في معاني جابلقا في هذا المقام ولكن تعرف كلّ المعاني في اسرار هذه الالواح لتكون من الموقنين. ولكن الذي ظهر في السّتين لا تحتاج في حقه لا التّبديل و لا التّأويل لانه كان اسمه محمّد و كان من ابناء ائمة الدين اذا يُصدق في حقه بانّه ابن الحسن وهذا معلوم عند جنابك و مشهود لدى حضرتك بل انه خالق الاسم و مُبدعه لنفسه لو انتم بطرف الله تنظرون ... " انتهى

و در لوح ديگري مي فرمايند (نقل از صفحه ۹۱ جلد ۴ مائده آسماني طبع ۱۲۹ بديع)

* "... يا حزب الله از اهل فرقان سؤال نمايد جابلقا كو جابلسا كجا رفت آن مدن و ديار موهومه چه شد. صادق را كذاب گفته يعنى جعفر (۱)

۱ _ منظور مبارك از جعفر در هر سه لوح جعفر بن على النقي برادر امام حسن عسكري است كه چون موافق نواب اربعه سخن نگفت كذابش نام نهادند. وى در ۲۷۱ هجرى فوت نموده.

بیچاره را یک کلمه بصدق تکلم نمود، از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند ... " انتھی .

تبیین این مسأله در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز آمده است چنانکه در لوحی می‌فرمایند:

* "... امام دوازدهم ، حضرت اعلیٰ روحی له الفداء که خاتم ائمه سلف و فاتحه اللطاف بودند در بدایت اظهار قائمیت و ذکر امامت فرمودند که من آن شخص موعودم و جمیع شیعیان منتظر ظهور امام دوازدهم بودند... " انتھی (نقل از صفحه ۸۳۲ محاضرات).

و در لوح دیگری فرمایند (۱)

* " ای صدرالصدور رق منشور قرائت گشت ... اما مسأله امام دوازدهم چون در نفس احادیث ائمه بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمد بن الحسن علیه السلام را نفس قائم موعود شمردند و در جائی دیگر و حدیثی دیگر وفات محمد بن الحسن علیه السلام و تولد قائم منتظر را در آخرالزمان بیان می‌فرمایند پس بجهت توفیق بین دو حدیث چاره‌ای از برای نفسی نه مگر آنکه تیقن نماید که امام دوازدهم قائم موعود در حیز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت باین تجسم شخص ثانی گشت و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما نزله الا بقدر معلوم (۲) آنچه در حیز ملک ظاهر گردد اول در حیز ملکوت بوده و حکم وجود داشته. این مسأله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث مسلسل بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ یک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید. حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را

۱ - نقل از سواد لوح مبارک که از دائره مطالعه نصوص والواح از دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی عز و صول بخشیده است. این لوح منبع در صفحات ۵۱ و ۵۲ جلد دوم مائده آسمانی (۱۲۹) بطبع رسیده است.

۲ - این آیه ۲۱ سوره حجر است.

در یومش قائم می دانستند و منتظر خروج او بودند. بعد از حضرت امام حسن عسکری رؤساء ملاحظه کردند که بنیان امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند بوسیله‌ای نگهداری کنند. لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار برده و روایات مختلفه پدیدار شد و حقیقت حال اینستکه شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام سه قسم شدند قسمی بامامت جعفر نادان تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک بامامت کردند و قسمی بکلی منصرف شدند و قسمی دیگر به غیوبت تشبث نمودند و هر روز منتظر خروج بودند هزارسال است که انتظار می کشند و هنوز کلال و ملال نیاورده‌اند... " انتهى

و در لوح دیگری می فرمایند (نقل از صفحه ۸۳۳ محاضرات)

* "... در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعیفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند (۱) که تصور شود که در حیز جسم است لان عالم الوجود عالم واحد ما کان غیباً الا بکم و ما کان شهوداً (۲) الا بکم. چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند... " انتهى

۱ و ۲ _ در نسخه مندرجه در صفحه ۲۲۱ جلد ۲ امر و خلق بجای (که)، و، نوشته شده و ۲ _ بجای (شهودا) مشهودا ثبت گردیده است.

الوهیّت یا عبودیّت

حضرت علی

بلا تردید عقائد و افکار مذاهب غالیّه شیعه

در بالا بردن مقام حضرت علی یا هریک از

ائمّه اطهار به سرحدّ مقام رسول الله و یا

استغفرالله بمقام الوهیّت شرک محض و کفر بحت و الحاد صرف می باشد.

اهل عرفان و انصاف را همین یک فرمایش الهی کفایت می کند که

در اشراقات می فرمایند:

* "... قلم اعلی نظر باستدعای آن جناب مراتب و مقامات

عصمت کبری را ذکر نمود و مقصود آنکه کلّ به یقین مبین بدانند که خاتم

انبیاء روح ما سِوَاهُ فِدَاهُ در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته. اولیاء

صلوات الله علیهم بکلمه او خلق شده اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد

بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم. تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و

تنزیه کینونتش از شریک و شبهه بآن حضرت ثابت و ظاهر. اینست مقام

توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام کما هو حقّه محروم و

ممنوع. حضرت نقطه روح ما سِوَاهُ فِدَاهُ می فرماید اگر حضرت خاتم بکلمه

ولایت نطق نمی فرمود ولایت خلق نمی شد... " انتهى

و در لوحی دیگر می فرمایند (نقل از صفحه ۵۷ جلد دوم امر و خلق)

* "... سالها آن نفوس به شرک خفی و جلی مشغول بودند و

ابداً ادراک آن نمی نمودند. نفوسی که بکلمه ای از کلمات رسول الله خلق

شده اند آن نفوس را شبه آن حضرت بلکه فوق آن حضرت می دانسته اند.

بلی بظاهر بعضی اقرار نمی نمودند و لکن از بیانات و عبارات آن نفوس این

مطلب واضح و مبرهن است. عصمت کبری که مخصوص بنفس حقّ است

از جهل و نادانی در مادونش ذکر می نمودند... " انتهى.

و در لوحی دیگر می فرمایند (نقل از صفحه ۶۰ جلد دوم امر و خلق)

* "... جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقباء و

نجباء آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه آن حضرت ظاهر شده و بمقامات عالیہ فائزگشته‌اند... " انتہی

دیگر صریح‌تر از این نمی‌شود کہ در لوح خطاب بجناب علی اکبر

ایادی می‌فرمایند:

* "... از برای سید بطحاء روح ما سواہ فداه ہر نفسی شریک و یا

شبیه قرار دہد او از نور توحید حقیقی محروم. ائمه صلوات اللہ علیہم بکلمه

او خلق شدہ‌اند و از بحر فضل و گرمش قبل از خلق قسمت و نصیب

برداشتند. یشہد بذلک امّ الکتاب فی المآب اّہ ہوالعزیز الوہاب" انتہی

(نقل از صفحہ ۵۸ جلد دوم امر و خلق)

مُسلمانان، نه اسلام

عفو، نه انتقام

یکصد و چهل و چهارسال است که بعضی

از مسلمانان خصوصاً شیعیان بظلم و ستمی

در حقّ بابیانِ اولیه و سپس بهائیان ایران

قیام نموده‌اند که نظیر آن در تاریخ عالم ملاحظه نشده است. متجاوز از بیست هزار بهائی را بطُرُقی شهید کردند که قلم از شرحش عاجز است... زنده زنده ارّه کردند، بدن زنده را با کلنگ سوراخ سوراخ کردند، بدن مؤمن را بند از بند با سرِ بیل جدا نمودند، پاها را نعل زدند و در کوچه و بازار گردانند، شمع آجین کردند، پسر را بر سینه پدر سر بریدند، واژگون از حصار شهر آویختند، سرب گداخته در حلق ریختند، زنده زنده سوزاندند، زنده شکم دریدند و احشاء بیرون کشیدند، مثله کردند و سپس شرحه شرحه نمودند، سر بچّه کوچک را آنقدر کشیدند تا کله کن نمودند، با کارد و شمشیر گُند بتدریج گلو بریدند و سر از تن جدا ساختند، با طناب سست بدار زدند تا طناب پاره شود و بعد واژگون آویختند و سنگسار کردند و اعضاء بریدند... "زنان و اطفال معصوم را در غاری مجتمع نموده با چوب و نفت آتش زدند" (۱) "سیصد نفر از نسوان را دو به دو بر اسبهای برهنه سوار کرده (از نیریز) تا شیراز راندند و آن مظلومان را نیمه‌عریان از بین صفوفی که از سرهای بریده شده شوهران و فرزندان و پدران و برادران آنها تشکیل شده بود عبور دادند (۲) "... که اگر بخواهیم بذکر این مظالم پردازیم باید کتابها بنویسیم که دهها نیز نوشته شده و هنوز شیعیان ایران حکایت را پایان نبرده و هرروز بظلمی جدید عامل و ظاهر می‌شوند.

در قبال این مظالم حیرت‌انگیز و بی‌شبیّه در تاریخ، بهائیان مظلوم

به حبل صبر و سکون بل تسلیم و رضا متمسک و از اندیشه انتقام بل مقاومت فارغ و برحذر بوده‌اند و به تربیت بهائی و برحسب تعالیم الهی

لسان به سبّ و لعن هم نگشوده‌اند و چه بسا در حقّ ظالمان دعا هم نموده‌اند زیرا مولا ایشان در کتاب مستطاب اقدس فرموده‌است:

* " وَ مَنْ أَعْتَظَّ عَلَيْكُمْ قَابِلُوهُ بِالرِّفْقِ وَالَّذِي زَجَرَكُمْ لَا تَزْجُرُوهُ دَعْوُهُ
بِنَفْسِهِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ الْمُتَّقِمِ الْعَادِلِ الْقَدِيرِ. "

و نیز می‌فرمایند (نقل از صفحه ۲۲۸ جلد سوم امر و خلق).

* "اگر ظالمی بر شما تعرّض نماید بحبل صبر تمسک نمائید، اگر اذیت

کند از او بگذرید" انتهى

و نیز می‌فرمایند (صفحه ۲۲۷ جلد ۳ امر و خلق)

* "در باره غافلین و طاغین دعا نمائید و از حقّ جلّ جلاله هدایت

ایشان را بخواهید" انتهى

و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند (صفحه ۲۲۸ جلد ۳ امر و خلق)

* " شما بالعکس معامله نمائید یعنی زخم ستمکاران را مرهم نهید و

درد ظالمان را درمان شوید. اگر زهر دهند شهد دهید. اگر شمشیر زنند شکر و

شیر بخشید. اگر اهانت کنند اعانت نمائید. اگر لعنت نمایند رحمت جوئید.

در نهایت مهربانی قیام نمائید و باخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً بکلمه

رکیکی در حقّشان زبان نیالائید" انتهى

و نیز می‌فرمایند (صفحه ۷۱ جلد ۱ منتخباتی از مکاتیب)

* "زهار زهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار

باشد" انتهى

ایضاً می‌فرمایند (صفحه ۱۰ کتاب نار و نور)

* "یاران باید مظلوم آفاق باشند و از برای قاتلان شفاعت نمایند و از حقّ

طلب غفران کنند زیرا نادانند و غافل و مدهوش و بیهوش. گمان کنند که

خون احبّاء سبیل است و یاران سزاوار قتل شدید و اگر بدانند این ظلم ننمایند

و این دست تطاول نگشایند" انتهى

و حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند (صفحه ۷۶ گلزار تعالیم بهائی)

* "اهل بهاء از بلا شکوه نمایند و از تتابع محن و شدت ابتلاء آزرده و مأیوس نگردند" انتهى

و نیز می‌فرمایند (صفحه ۳۴۰ منتخبات توقیعات مبارکه)

* "ای اهل بهاء صلا باهل نُهی زنید و در بین ارض و سماء فریاد برآرید که ای اهل عالم و ارباب ظلم و ستم یقین نمائید که ما اهل بهاء آئین خود را بخون خود خریده و شهد فدا در سیل حُبش چشیده، بامیدش زنده‌ایم و از مادونش رسته. امرش را تا آخرین نفس ناصریم و بلایایش را در هر حال حامد و شاکر." انتهى

بهایان جهان مظالم شیعیان را جدا از شریعت مقدس اسلام دانسته و روح قدسی حضرت رسول و ائمه طاهرین را در عوالم الهی متأثر و متألم از این جور و ستم می‌دانند چنانکه حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

* "... ینوح من اعمالهم محمد رسول الله فی الجنان" انتهى (نقل از توقیع منیع ۱۱۳ بدیع)

زنها که بهائی به جور و عدوان مسلمان از اسلام آزرده شود که در تاریخ بهائی ملاحظه نشده است. نفس این کتاب که در ثنای رسول الله و مدح شریعت اسلام برابر حقائق تاریخی و معتقدات قلبیه، در مقدمه آثار مقدسه مبارکه الهیه، در بحبوحه بلایای وارده بر بهائیان ایران تألیف شده گواهی است صادق و شاهدیست ناطق.

إِنْ شاء الله جمیع بهوش آیند و بآنچه سبب عزت و رفعت خود و حسن شهرت اسلام است عامل گردند.

با آرزوی رضای احبای الهی

ریاض قدیمی

خزان ۱۴۴ بدیع

مأخذ و منابع

* کتب آسمانی بترتیب نزول:

قرآن مجید با حواشی و منضمات چهار طبع مختلف با ترجمه‌های فارسی و انگلیسی.

بیان فارسی (محلّ و تاریخ طبع معلوم نیست).
 اقدس مستطاب قطع کوچک (تاریخ تکثیر معین نیست).

* از آثار مبارکه حضرت بهاءالله:

آثار قلم اعلیٰ ۷ جلد تکثیر طهران در سالهای مختلفه.
 اذکار المقربین جلد اول تکثیر طهران ۱۰۴ بدیع، (تنظیم جناب اشراق خاوری).

الواح مبارکه حضرت بهاءالله جلّ ذکره الاعلیٰ شامل اشراقات و چند لوح دیگر
 ۱ جلد تکثیر طهران (نسخه این عبد تاریخ طبع ندارد).
 الواح مبارکه حضرت بهاءالله جلّ ذکره الاعلیٰ شامل اقتدارات و چند لوح
 دیگر ۱ جلد تکثیر در طهران (در نسخه این عبد تاریخ طبع
 مشخص نیست).

ایقان مستطاب چاپ مصر (تاریخ طبع مشخص نیست).
 لوح مبارک سلطان ایران ۱ جلد چاپ هندوستان ۱۳۲ بدیع.
 لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی ۱ جلد چاپ
 آلمان ۱۳۸ بدیع.

مائده آسمانی جلد ۱ و ۴ و ۷ و ۸ تکثیر طهران (در هر مورد بتاریخ
 طبع جلد مربوطه اشاره شده است).
 مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاءالله بخط جناب زین المقربین چاپ
 هندوستان (تاریخ طبع مشخص نیست).
 مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله ۱ جلد چاپ مصر (تاریخ طبع

مشخص نیست).

مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده
۱ جلد چاپ آلمان ۱۳۷ بدیع.

مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاءالله به خط میرزا محمد علی در تاریخ ۴۸
بدیع (۱۳۰۸ هجری قمری) محلّ طبع مشخص نیست.

* از آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و
حضرت ولی امرالله:

بشارةالنور ۱ جلد چاپ آلمان ۱۴۰ بدیع.
پیام ملکوت تنظیم جناب اشراق خاوری ۱ جلد تکثیر طهران ۱۳۰ بدیع.
گلزار تعالیم بهائی تنظیم ریاض قدیمی ۱ جلد طبع آلمان ۱۴۲ بدیع.
نار و نور ۱ جلد چاپ آلمان ۱۳۹ بدیع.

* از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء:

اذکارالمقربین جلد دوم تنظیم جناب اشراق خاوری تکثیر در ۱۰۶ بدیع
در طهران.
رسالة مدنیّه ۱ جلد طبع "کردستان علمیّه" ۱۳۲۹ هجری.
رسالة سیاسیّه (چاپ هندوستان) ۱ جلد.
مائدة آسمانی جلد ۲ و ۵ و ۹ تکثیر طهران - تنظیم جناب اشراق
خاوری.
مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء سه قسمت در یک جلد چاپ آلمان
۱۹۸۴.

مفاوضات حضرت عبدالبهاء ۱ جلد - چاپ انگلستان ۱۹۰۸
مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۹ جلد چاپ مصر و تکثیر طهران در
سنوات مختلفه

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ طبع آمریکا ۱۹۷۹
 منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ طبع انگلستان ۱۹۸۳.

* از آثار مبارکه حضرت ولی امرالله

توقیعات مبارکه چهارجلد تکثیر طهران در سنوات مختلفه.

ظهور عدل الهی ۱ جلد تکثیر طهران ۱۳۲ بدیع.

قد ظهر یوم المیعاد The Promised Day is Come

۱ جلد طبع آمریکا ۱۹۸۰

* از تألیفات و آثار قلمی نویسندگان بهائی شامل آیات الهیه و نصوص ربّانیه

:

آئین بهائی یک نهضت سیاسی نیست تألیف "حقیقت پژوه" ۱ جلد چاپ
 آلمان ۱۳۶۱ شمسی.

اسرار الآثار تألیف جناب فاضل مازندرانی ۵ جلد تکثیر طهران ۱۲۴ بدیع.

اسرار ربّانی تألیف جناب اشراق خاوری ۲ جلد تکثیر طهران ۱۱۸ بدیع.

اقداح الفلاح تألیف جناب اشراق خاوری ۲ جلد تکثیر طهران ۱۳۰ بدیع.

امر و خلق تألیف جناب فاضل مازندرانی ۴ جلد تکثیر طهران در
 سنوات مختلفه.

بدایع الآثار تنظیم جناب میرزا محمود زرقانی ۲ جلد چاپ هندوستان.

دُرّج لئالی هدایت تألیف جناب اشراق خاوری، جلد سوم از سه جلد
 (در نسخه نزد این عبد تاریخ طبع مشخص نیست).

رحیق مختوم تألیف جناب اشراق خاوری دو جلد تکثیر طهران ۱۳۰
 بدیع.

رهبران و رهروان تألیف جناب فاضل مازندرانی دو جلد تکثیر طهران
 ۱۳۲ بدیع.

فرائد تألیف جناب ابوالفضائل (در نسخه نزد این عبد تاریخ و محلّ طبع

مشخص نیست).

- فرهنگ لغات منتخبه تألیف دکتر ریاض قدیمی ۱ جلد طبع کانادا.
 قاموس ایقان تألیف جناب اشراق خاوری چهار جلد تکثیر طهران ۱۲۷
 بدیع.
 لئالی درخشان تألیف جناب محمد علی فیضی ۱ جلد (شیراز ۱۲۳
 بدیع).
 محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری ۲ جلد تکثیر طهران ۱۲۰ بدیع .

* تألیفات غیر بهائی بزبان فارسی:

- تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا در ۶ جلد (تابحال)
 در سنوات مختلفه طبع شده است.
 تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضا زاده شفق ۱ جلد طبع ۱۳۲۱
 تاریخ انبیاء (از آدم تا خاتم) با قصص قرآن تألیف حسین عماد زاده
 چاپ بیست و هفتم ۱۳۶۴.
 تاریخ انبیاء (قصص قرآن) تألیف سید نبی الدین اولیائی چاپ سوم ۱۳۶۴
 تمدن اسلام و عرب دکتر گوستا ولوبون ترجمه سید محمد فخر داعی
 گیلانی ۱ جلد چاپ چهارم ۱۳۳۴
 توضیح المسائل تألیف شجاع الدین شفا ۱ جلد طبع ۱۳۶۲.
 دائرة المعارف فارسی ۲ جلد (تا بحال) طبع ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶.
 زندگانی محمد تألیف دکتر محمد حسین هیکل ترجمه ابوالقاسم پاینده
 دو جلد چاپ ششم.
 فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ۶ جلد طبع ۱۳۵۸.
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی تألیف دکتر سید جعفر
 سجادی ۱ جلد طبع ۱۳۵۴.
 فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) تألیف دکتر علی اکبر نفیسی ۵ جلد چاپ
 اول ۲۵۳۵.

فقه تطبیقی مذاہب پنجگانہ جعفری، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی

تألیف محمد جواد مغینہ ترجمہ کاظم پور جوادی ۱ جلد ۱۳۶۳

لغتنامہ دہخدا ۵۰ جلد بتدریج طبع شدہ است، تاریخ ثبت شدہ برجلد

مقدمہ ۱۳۳۷

"ملل و نحل" تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شہرستانی. ترجمہ

مصطفی خالقداد ہاشمی در دو مجلد چاپ سوم، اقبال.

"منتہی العرب فی لغۃ العرب" تألیف عبدالرحیم صفی پور در ۴ مجلد

طبع اسلامیہ ۱۳۷۷ ہجری.

۲۳ سال (بقلم علی دشتی) چاپ چہارم (تاریخ و محلّ طبع درج نشدہ

است و در انتساب کتاب باقای دشتی تردید است)

* بلسان عربی:

اقرب الموارد فی فصیح العربیۃ و الشوارد تألیف سعید الجوزی الشرتوتی ۲

جلد افست رشدیہ (تاریخ طبع مشخص نیست)

ترتیب القاموس المحيط تألیف فیروزآبادی تنظیم الطاهر احمد الزاوی ۴

جلد ۱۹۷۹ بیروت.

دائرة المعارف قرن بیستم تألیف محمد فرید وجدی ۱۰ جلد (تاریخ طبع

مشخص نیست).

لسان العرب تألیف ابن منظور در چہار جلد طبع بیروت (تاریخ طبع

مشخص نیست)

محیط المحيط تألیف بطرس البستانی طبع ۱۹۸۳ بیروت.

* بزبان انگلیسی:

Collins Concise Encyclopedia 1 vol. 1977

Encyclopaedia Britannica 30 vol. 1985

Funk and Wagnalls New Encyclopedia 27 vol. 1973

Great World Atlas (Reader's Digest) 1 vol. 1980

Islam by Riadh El Droubi 1 vol. 1983

Muhammad and the course of Islam. by H.M. Balyuzi 1976 1
.vol

The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles 2
vol. 1980

.The Great Events by Famous Historians 20 vol. 1905

"فهرست الفبائی"

"آ"

- آثار قلم اعلیٰ (کتاب) ۲۵۳ _ ۲۵۶ _ ۲۶۶
 آدم (حضرت) ۲۸ _ ۱۵۴ _ ۲۴۵
 آذرک، حمزہ بن عبداللہ ۹۰
 آذربایجان ۲۶۴
 آسیا ۱ _ ۱۰۸ _ ۱۹۲
 آسیای صغیر ۱۰۱
 آشور _ آشوری ۴ _ ۲۲۵
 آقاخان محلاتی (حسن علیشاہ) ۱۶۲
 آقاخان محلاتی (سلطان سر محمد شاہ) ۱۶۲
 آقاخان محلاتی (علیشاہ) ۱۶۲
 آقاخان (کریم) ۱۶۲
 آقاخانہ ۱۶۲
 آل بویہ، دیالمہ ۹۹ _ ۱۳۹
 آمر (منصور) ۱۵۸ _ ۱۶۱
 آملی، محمد بن محمود ۶۶
 آمنہ ۱۰
 آنکارا ۱۰۴
 آیات مجملہ ۵۹
 آیات محکمت ۵۹
 آیات مؤولہ ۶۰
 آیت احدیت ۱۷۲
 آیہ منزلہ رحمت ۱۷۲

"الف"

- ائمهٔ مستور ۱۵۳
 اباحیہ ۱۵۳
 اباسلم بن عبدالاسد ۳۴
 اباضیہ ۹۰ - ۹۱
 اباعبداللہ (امام جعفر صادق) ۱۴۳
 ابتريہ ۱۵۲
 ابتر، کثیرالنواء ۱۵۲
 ابدال چشتی، خواجہ احمد ۱۲۸
 ابراهيم (حضرت) ۴_۶_۸_۲۸_۱۵۴_۱۸۴
 ابراهيم (فرزند رسول اللہ) ۲۴_۲۶_۴۸
 ابراهيم امام ۱۴۹
 ابراهيم بن وليد ۹۴
 ابراهيم (سلطان عثمانی) ۱۰۲
 ابرهه ۱۱
 ابن ابی حديد، عزالدین ۱۱۷
 ابن اثیر ۱۲ - ۴۹
 ابن اثیم ۲۴۱
 ابن الندیم، محمد بن اسحق ۵۹ - ۱۳۶
 ابن بابويه، ابو جعفر محمد ۶۹
 ابن عربی، محی الدین محمد ۱۲۷ - ۲۰۹
 ابن عزاقر، شلمغانی ۱۷۰
 ابن فارض، شرف الدین ابو حفص ۱۲۷
 ابن ماجه، ابو عبداللہ محمد ۶۹
 ابن مسعود ۱۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۴
 ابن ملجم، عبدالرحمن ۸۹
 ابواسحق شیرازی، ابراهيم علی ۱۰۸ - ۱۱۷

ابوالجارود ١٥٢

ابوالحارث (شبيهه، عبدالمطلب) ٨ _ ١٠

ابوالحسن نافع بن نعيم ٥٨

ابوالحسن (حضرت على) ١٤٠

ابوالخطاب محمد بن ابى زينب ١٦٦

ابوالعاص بن أميّه ٨

ابوالعاص بن ربيع ١٢

ابوالفتوح، احمد بن محمد ١٠٨

ابوالفداء ١٥

ابوالفضل، عباس ٨٦

ابوالنجم، زياد بن المنذر ١٥٢

ابوالنجم، زياد بن ابى زياد ١٥٢

ابوالهذيل، علاف محمد بن هذيل ١١٤

ابوالهيجاء (حضرت على) ١٤٠

ابوبكر (خليفه) ١٤ _ ١٧ _ ٢٣ _ ٢٤ _ ٢٥ _ ٤٤ _ ٥٠ _ ٥٣ _ ٥٦ _ ٦٤

٨١ _ ٨٢ _ ٨٣ _ ٨٤ _ ١٠٥ _ ١٣٦ _ ١٣٨ _ ١٤٨ _ ١٥١ _ ١٥٢

ابوتراب (حضرت على) ١٤٠

ابوجعفر، يزيد بن القعقاع ٥٨

ابوجهل، عمرو بن هشام ٣٢

ابوحذيفه، واصل بن عطا ١١١ _ ١١٤

ابو حنيفه، نعمان بن ثابت ٩٢ _ ١٠٦ _ ١٠٧ _ ١٠٨ _ ١٢٠

ابو داود، سليمان بن اشعث ٦٩

ابو درداء ٥٦

ابوذّر غفّارى ١٤ _ ٨١

ابوسفيان، صخر بن حرب ٨ _ ٢٤ _ ٢٦ _ ٣٢ _ ٣٣ _ ٣٥ _ ٣٧ _ ٤٤ _ ٥٠

٩٢ _ ١٩١

ابوسفيان بن حارث بن عبدالمطلب ٨ _ ٢٤

- ابوسلمه، عبدالاسد مخزومی ۲۵
 ابوصیفی ۸
 ابوطالب (عمران) ۸. ۱۱ - ۱۵
 ابوطاهر، سلیمان ۱۵۵
 ابو عامر بن مالک ۳۴
 ابو عامر، وهب بن راهب ۴۹
 ابو عبدالله، محمد بن اسماعیل بخاری ۱۰۹
 ابو عبدالله محمد بن کرام ۱۱۲
 ابو عبیدة جراح ۴۴ - ۸۴
 ابو عماره حمزة بن حبيب ۵۸
 ابو عمران، عبدالله بن عامر ۵۸
 ابو عمرو بن العلاء ۵۸
 ابو قیس (کوه) ۲۸ - ۵۱
 ابو لؤلؤ (فیروز) ۸۵
 ابو لهب ۸ - ۱۱ - ۱۲
 ابو محفوظ، معروف کرخی ۱۲۳
 ابو محمد خلف بن هشام البزاز ۵۸
 ابو محمد عطاء بن یسار ۵۹
 ابو محمد یعقوب بن اسحق الحضرمی ۵۸
 ابو مسلم خراسانی ۹۵ - ۹۹ - ۱۴۳ - ۱۴۹
 ابو مطیع بلخی ۱۰۶
 ابو کامل ۱۶۵
 ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیہ ۱۴۹
 ابو هاله، ابن النباش بن زرارہ ۱۸۴
 ابو هريره ۶۴
 ابو یوسف ۱۰۶
 ابھی ۳ - ۲۱ - ۱۵۰

- ابی اسحق، مسلم بن حجاج نیشابوری ۶۸
 ابی الخیر، ابوسعید ۱۲۵
 ابی بن کعب ۵۶ _ ۵۹ _ ۶۴ _ ۸۱
 ابی راشد، نافع بن ارزق ۹۰
 اتابکان ۹۹
 اجماع ۷۲
 اجمیر ۱۲۸
 احد (کوه) ۲۱ _ ۳۳
 احادیث ۱۱۳
 احرام ۳۰ _ ۴۲ _ ۵۱
 احساء ۱
 احمد بن حنبل ۱۰۸
 احمد ۱ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲
 احمد ۲ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳
 احمد ۳ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳
 احوال، ابوجعفر محمد بن نعمان ۱۱۹
 اخباری ۷۲
 ادارسه _ ادریسیان _ ادریسیه ۱۴۹
 ادیس اول ۱۴۹
 ادهم، ابواسحق ابراهیم ۱۲۲
 اذکار المقربین (کتاب) ۱۷۴
 اردن ۱ _ ۳ _ ۲۱ _ ۴۳ _ ۱۵۹
 ارسطاطالیس ۲۱۵
 ارطغرل ۱۰۱
 اروپا ۱۰۰ _ ۱۷۶ _ ۱۷۷ _ ۱۷۸ _ ۱۸۷ _ ۱۹۲
 ازرقه ۹۰
 اساف ۵۲

- اساقفه الخيام ٧
 اساقفه اهل الوبر ٧
 اسامة بن زيد ٥٣ _ ٨١
 اسپانيا (اندلس) ٩٣ _ ٩٤ _ ١٠٤ _ ١٠٥ _ ١٧٦ _ ١٧٨ _ ١٧٩
 استبصار (كتاب) ٦٩
 استحسان ٧٠ _ ٧١ _ ١٠٦ _ ١٠٧
 استحسان الخوض في علم الكلام (كتاب) ١١٦
 استرآبادی، فضل الله ١٣٤
 استصحاب ٧١ _ ٧٢
 استلام حجر ٣٠ _ ٥١
 اسحاقیه ١١٣
 اسد ٨
 اسدالله الغالب (حضرت علی) ١٤٠
 اسدبن هاشم ١٤٠
 اسدی، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید ١٤٦
 اسراء و معراج ١٥ _ ١٩٣
 اسرائیل (کشور) ١ _ ٣ _ ٢١ _ ١٥٩
 اسرالاتار (كتاب) ٩٥ _ ١٩٣
 اسرار التوحید (كتاب) ١٢٥
 اسرافیل ٢٥٠ _ ٢٥٢
 اسعد بن زراره ٢٢
 اسکندریه ٣ _ ١٦١
 اسکی شهر ١٠١
 اسلامبول ١٠١
 اسماعیل (حضرت) ٤ _ ٨ _ ٢٨
 اسماعیل بن جعفر ١٥٢ _ ١٥٣ _ ١٥٤ _ ١٥٥ _ ١٦٣

اسماعیلیہ _ اسماعیلیان ۶۴ _ ۹۰ _ ۹۹ _ ۱۲۰ _ ۱۳۹ _ ۱۵۲ _ ۱۵۳ _

۱۵۴ _ ۱۵۵ _ ۱۵۶ _ ۱۵۹ _ ۱۶۱ _ ۱۶۴

اشاعرہ بہ اشعریہ مراجعہ شود

اشتوتکارت ۱۹۰

اشراق (مکتب) ۱۲۶

اشراقات (لوح و کتاب) ۱۷۴ _ ۲۵۳ _ ۲۵۶ _ ۲۷۰

اشراق خاوری ۶۰ _ ۶۶ _ ۲۵۲

اشرف (ملک ایوبی) ۱۰۰

اشعری ابوالحسن علی ۱۰۸ _ ۱۱۴ _ ۱۱۵

اشعری ابو موسیٰ ۵۶ _ ۶۴ _ ۸۸ _ ۸۹ _ ۱۱۵

اشعریہ _ اشاعرہ ۶۳ _ ۷۲ _ ۱۰۸ _ ۱۱۱ _ ۱۱۵ _ ۱۱۶ _ ۱۱۸ _ ۱۱۹ _

۱۲۱ _ ۱۳۴ _ ۱۹۸ _ ۲۲۱

اصفہان ۳ _ ۱۵۶

اصفہانی، حاج سید محمد مجتہد ۲۶۶

اصفہانی، سید یوسف ۲۵۶

اصناف المرجئہ (کتاب) ۱۱۴

اصولی، اصولیہا ۷۱ _ ۱۱۸ _ ۱۱۹ _ ۲۲۱ _ ۲۲۵

افریقا ۱ _ ۵۶ _ ۶۹ _ ۸۶ _ ۹۱ _ ۹۳ _ ۹۹ _ ۱۰۸ _ ۱۲۸ _ ۱۵۵ _

۱۵۶ _ ۱۶۱ _ ۱۶۳

افریقہ ۱۵۷

افضل ۱۶۱

افطح، عبداللہ ۱۴۳ _ ۱۶۳

افطحیہ _ فطحیہ ۱۶۳

اعراب باندہ ۴

افغانستان ۳ _ ۹۳ _ ۱۲۷ _ ۱۵۵

افلاطون ۱۸۸ _ ۲۱۹

افنان (میرزا آقا) ۲۶۶

- اقبال آشتياني (عبّاس) ١٤٦
اقتدارات (كتاب) ٢٥٦
اقوام عاربه، متعرب ٤
اقوام مستعرب ٤
اكيدر بن عبدالملك ٤٨
الازهر ١٥٧
الامّ (كتاب) ١٠٨
التّبيين عن اصول الدّين (كتاب) ١١٦
التّحذير والتّنبيه (رساله) ١٦٠
التّعليم (كتاب) ١٥٩
الجزيره ٨٥
الدّر المنثور في التفسير بالمأثور (كتاب) ٦٤
الرد على القدرية (كتاب) ١١٤
السّيل الى المعرفة الحقّ (كتاب) ١١٤
السّنن (كتاب) ١٠٨
الغوطى، هشام بن عمرو ١١٣
الفقه الاكبر (كتاب) ١٠٦
الفهرست (كتاب) ٥٩
اللّمع (كتاب) ١١٦
المسائل (كتاب) ١٠٧
المستعصم بالله ١٠٠ - ١٠٥
المسند (كتاب) ١٠٨ - ١٠٩
المقنّع ٩٩
المنزلة بين المنزلين (كتاب) ١١٤
المؤخر (كتاب) ١١٦
الموت ١٦٢
الموطأ (كتاب) ١٠٧

الناسخ و المنسوخ (کتاب) ۶۱

النجوم (کتاب) ۱۰۷

الوعظ (کتاب) ۱۰۷

الیاس ۲۴۷

امارات متّحدة عربی ۱ - ۳

أمامه ۱۲

امامیّه ۱۰ - ۱۴ - ۲۳ - ۴۱ - ۴۶ - ۶۵ - ۱۳۸ - ۱۹۸

أمّ الخیر، رابعة عدویّه ۱۲۳

أمّ القرى به مکّه مراجعه شود

أمّ المساکین، زینب خزیمه ۲۵

امام اعظم (ابو حنیفه نعمان بن ثابت) ۱۰۶ - ۱۰۷

امام الحرمین، ضیاء الدین عبدالملک نیشابوری ۱۰۸ - ۱۱۷

امام المحدثین (احمد بن محمد بن حنبل) ۱۰۸

امام المشککین، (فخر رازی) ۱۱۷

امام غزالی ۱۰۸ - ۱۱۷ - ۱۲۵

امام فخر رازی ۶۴ - ۱۰۸ - ۱۱۷

أمّ حبیبه (رملة) ۲۴ - ۲۶ - ۴۴

امرء القیس ۶

امر و خلق (کتاب) ۲۰۰ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۳ - ۲۳۵

۲۳۶ - ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴

امریکا ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۷ - ۲۰۵

أمّ سلمه ۲۴ - ۲۵ - ۵۶

أمّ کلثوم ۱۲ - ۴۸ - ۸۵ - ۸۶

امویان به بنی امیّه مراجعه شود

أمّ هانی (هند) ۱۵

امید کیا بزرگ ۱۶۲

امیر المؤمنین (علی) ۱۴۰

امیرالمؤمنین (عمر) ۸۴

امیم ۴

امین (حضرت رسول) ۱۲

امین (خلیفه عباسی) ۹۷

امین الاسلام، ابو علی فضل بن حسن طبرسی ۶۵

امیه ۸ - ۸۶ - ۹۲

انجمن اخوت ۱۲۸

انجیل ۷۳ - ۱۸۰ - ۲۲۲ - ۲۳۱ - ۲۶۴ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۹

اندونزی ۱۰۸

انس بن مالک ۶۴

انصار ۲۲ - ۳۲ - ۴۶ - ۵۳ - ۶۲

انصاری، خواجه عبدالله ۱۲۵

انصاری، شیخ مرتضی ۲۶۶

اوحدی مراغه‌ای ۱۲۹

اورخان ۱۰۲

اورشلیم به بیت المقدس مراجعه شود

اوس ۱۶

اهل المدر ۴

اهل الوبر ۴

اهل حدیث ۷۰ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۳۵

اهل حق به صوفیه و متصوفه مراجعه شود

اهل رأی یا اصحاب رأی ۷۰ - ۷۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷

اهوازی، حسین ۱۵۵

ایادی، علی اکبر ۲۷۱

ایران ۳ - ۲۱ - ۳۹ - ۶۹ - ۸۵ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۸

۱۱۷ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۵۰

۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۷۶ - ۲۷۲ - ۲۷۴

ایضاح البرهان (کتاب) ۱۱۶

ایقان (کتاب) ۲۷ _ ۳۳ _ ۴۹ _ ۱۲۸ _ ۱۸۱ _ ۱۹۴ _ ۱۹۸ _ ۲۳۲ _ ۲۴۲

۲۴۳ _ ۲۴۷ _ ۲۴۹ _ ۲۵۱ _ ۲۵۷ _ ۲۶۰

ایلیا (حضرت یحیی) ۲۳۱ _ ۲۴۷ _ ۲۴۸

ایوبی، صلاح الدین ۱۰۰ _ ۱۵۷

ایوبیان ۱۰۰

" ب "

بائده ۴

باخزری خراسانی، سعید ۱۲۶

باطنیان _ باطنیه ۶۴ _ ۱۵۳

باقر (امام محمد) ۱۲۰ _ ۱۴۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۵۴ _ ۱۶۶ _ ۱۶۷

باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب ۱۱۷

بایزید بسطامی ۱۲۴

بایزید ۱ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

بایزید ۲ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

بئر معونه ۲۱ _ ۳۴

بتریه (أبتريّة) ۱۵۲

بحار الانوار (کتاب) ۲۴۵ _ ۲۶۴

بحر احمر (دریای سرخ) ۱ _ ۳ _ ۱۰ _ ۲۱ _ ۲۷ _ ۱۵۰

بحرین ۳ _ ۷ _ ۲۱ _ ۳۹ _ ۹۹ _ ۱۰۹ _ ۱۵۵ _ ۱۵۶

بخارا ۱۷۹

بخارائی، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل ۶۸ _ ۱۰۹

بدء النبیین ۱۷۲

بدایع الآثار (کتاب) ۱۷۶ _ ۱۸۰ _ ۱۸۴ _ ۱۹۰ _ ۱۹۲ _ ۱۹۵ _ ۲۰۵ _

۲۱۹ _ ۲۲۴ _ ۲۳۲ _ ۲۴۰

بدر ۲۱ _ ۲۵ _ ۳۱ _ ۳۲ _ ۳۳ _ ۳۵ _ ۹۲ _ ۲۶۴

بدرالآخره، بدر صغری ۳۵

بدر سماء تفرید ۱۷۲

برة ۲۶

برکوکیه ۱۲۱

برهما _ برهمنائی ۱۲۲ _ ۱۷۶ _ ۲۲۱

برزش آبادی مشهدی ۱۳۳

بزغ بن یونس (بزغ بن موسی) ۱۶۸

بزغیه ۱۶۸

بشار ۹۶

بشر حافی، ابو نصر بشر بن حارث ۱۲۳

بصره ۳ _ ۲۱ _ ۵۰ _ ۵۷ _ ۵۸ _ ۸۵ _ ۸۷ _ ۱۱۵ _ ۱۲۲ _ ۱۵۲ _ ۱۵۵

۱۵۶ _

بُصْرَى ۳۹ _ ۴۳

بَصْرَى، ابو عثمان عمر بن عبید ۱۱۱ _ ۱۱۴

بَصْرَى، حسن (ابوسعید) ۱۱۱ _ ۱۲۲

بطحاء ۱۷۲ به مکه نیز مراجعه شود

بطلمیوس ۲۳۱

بغداد ۳ _ ۹۵ _ ۹۹ _ ۱۰۶ _ ۱۰۷ _ ۱۰۸ _ ۱۰۹ _ ۱۲۳ _ ۱۲۶ _ ۱۴۳

۱۴۴ _ ۱۷۰ _ ۱۷۶ _ ۱۷۸ _ ۱۷۹ _ ۲۶۶

بغدادی، ابوسعید مجدالدین ۱۲۶

بکتاش ولی ۱۳۳

بکتاشیه ۱۳۳

بلال حبشی ۴۵

بلخی کعبی ابوالقاسم عبدالله بن احمد ۱۱۵

بمبئی ۱۶۲

بنو اشجع ۳۶

- بنوبکر ۴۴
 بنوسلیم ۳۶
 بنوغطفان ۳۶ _ ۴۰
 بنوقیس ۳۶
 بنومرہ ۳۶
 بنی اسد ۲۱ _ ۲۵ _ ۳۴ _ ۳۶ _ ۴۰
 بنی اسرائیل ۶ _ ۴۰ _ ۶۲ _ ۱۸۰ _ ۲۰۵
 بنی امیہ _ امیہ _ امویان ۸ _ ۸۶ _ ۸۷ _ ۸۹ _ ۹۰ _ ۹۲ _ ۹۳ _ ۹۴ _ ۹۵
 ۹۶ _ ۱۰۵ _ ۱۳۷ _ ۱۳۸
 بنی ثعلبہ ۶
 بنی حنیفہ ۵۰
 بنی سعد ۱۱ _ ۳۶
 بنی عکرمہ ۶
 بنی قریظہ ۶ _ ۲۷ _ ۳۷ _ ۱۹۲
 بنی قینقاع ۷ _ ۳۲
 بنی کنانہ ۶ _ ۱۲
 بنی لحيان ۳۷
 بنی مذحج ۵۱
 بنی مصطلق ۲۶ _ ۳۷
 بنی مطلب ۱۵
 بنی نضیر ۷ _ ۲۶ _ ۳۵ _ ۳۶
 بنی ہاشم ۱۴ _ ۱۵ _ ۲۴ _ ۹۲ _ ۹۳ _ ۱۸۵
 بوداپست ۱۷۶
 بودیہ _ بودائی ۱۲۲ _ ۱۷۶ _ ۲۲۱
 بومسلمیہ ۱۲۱ _ ۱۴۹

بهاء اللہ (حضرت) ۱۲۸ _ ۱۷۳ _ ۱۹۶ _ ۱۹۸ _ ۲۰۰ _ ۲۰۸ _ ۲۲۵ _
 ۲۳۴ _ ۲۴۱ _ ۲۴۲ _ ۲۴۳ _ ۲۴۷ _ ۲۵۲ _ ۲۶۲ _ ۲۶۵ _ ۲۶۶ _
 ۲۷۴

بہرہ ۱۶۱

بہشمیہ ۱۱۴

بیان (کتاب) ۱۹۹ _ ۲۵۲

بیان بن سمعان ۱۴۹ _ ۱۶۶

بیان حقائق (کتاب) ۳۹

بیانیہ ۱۴۹ _ ۱۶۶

بیت الحرام بہ "کعبہ" مراجعہ شود

بیت اللحم ۱۶

بیت المقدس، اورشلیم ۱۵ _ ۱۶ _ ۲۱ _ ۲۷ _ ۱۰۰ _ ۱۴۵ _ ۱۹۳

بیعت شجرہ (حدیبیہ، رضوان) ۳۸ _ ۴۰

بیعت اول عقبہ ۱۶

بیعت دوم عقبہ ۱۶

بین النہرین ۶۹ _ ۸۴ _ ۱۰۴ _ ۱۱۸ _ ۱۲۳

" پ "

پاریس ۱۷۷ _ ۱۸۴ _ ۱۹۰ _ ۱۹۲

پاکستان ۳ _ ۱۲۸ _ ۱۵۵ _ ۱۶۳

پرت سعید ۳ _ ۱۷۹

پرنس علیخان ۱۶۲

پژوہشی در تاریخ قرآن (کتاب) ۶۱

پنج تن آل عبا ۱۶۶

پونہ ۱۶۲

پیام ملکوت (کتاب) ۱۵ _ ۱۷۸

پیر جمال اردستانی ۱۳۳

پیر جمالیه ۱۳۳

پیمان‌های عقبه ۱۶

"ت"

تابعین ۶۴ - ۶۵ - ۷۰ - ۱۰۶

تاریخ ادبیات در ایران ۹۲ - ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۳۲

تاریخ انبیاء (اولیائی) ۹ - ۱۱ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۳ - ۳۴ - ۴۳ - ۴۷ - ۱۸۵

تاریخ انبیاء (عمادزاده) ۱۲ - ۱۵ - ۱۷ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۵ - ۸۷

تاریخ طبری ۴۷

تانزانیا ۱۵۵

تبری ۱۴۷

تبریز ۱۳۹

تبوک ۳ - ۲۱ - ۴۷ - ۴۸ - ۸۶

تبیان طوسی (کتاب) ۶۴

تجوید (علم) ۵۸

تربت حیدریه ۱۲۷

ترکستان ۹۳ - ۱۲۸

ترکیه ۳ - ۱۰۱ - ۱۲۸

ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی ۶۹

تسنن (به "سنی" مراجعه شود)

تشیع (به "شیعه" مراجعه شود)

تصوف، صوفیه، متصوفه ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ -

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۵۳ -

۱۶۹ - ۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ -

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۴۱

تعلیمیّه ۱۵۳

- تفسیر ابوالفتوح رازی ۶۵
تفسیر صافی ۶۵
تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) ۶۴
تفسیر کبیر رازی (مفاتیح الغیب) ۶۴
تقصیر ۴۲ _ ۵۲
تقویم ها ۱۹
تقی (امام محمد) ۱۴۴
تمیمی (بیان بن سمعان) ۱۶۶
تمیمی (عبدالله بن اباض) ۹۰
تناسخیه ۱۲۱ _ ۲۲۵ _ ۲۲۷ _ ۲۳۰
تورات ۴ _ ۷۳ _ ۱۷۸ _ ۲۰۵ _ ۲۲۳ _ ۲۴۴
توران شاه ۱۰۰
تولی ۱۴۷
تونس ۱۵۷
تویسرکان ۲۳۳
تهامه ۱ _ ۳ _ ۱۰ _ ۲۱
تهانوی، محمد بن علی ۶۸
تهذیب (تهذیب الاحکام) ۶۹
تیا سفه، تیا سفیها ۲۱۶ _ ۲۱۷ _ ۲۲۹
تیما ۴۱

"ث"

ثعالبه ۹۰

ثعلبة بن عامر ۹۰

ثقفی، حجاج بن یوسف ۱۱۹

ثقفی، عمرو (ابواسحق مختار) ۱۴۸

ثقفی، مغیره بن سعید ۵۰

ثقیف ۶ _ ۱۵ _ ۲۱ _ ۴۵ _ ۵۰

ثمود ۴

ثنویہ ۱۵۳

ثویہ ۱۱

ثور (کوه) ۱۷ _ ۲۸ _ ۸۴

ثوری، ابو عبدالله سفیان بن سعید ۱۰۹

ثوریہ ۱۰۹

"ج"

جابر بن عبدالله ۶۴ _ ۸۱

جابلسا (جابرسا) ۱۴۵ _ ۲۶۵ _ ۲۶۷

جابلقا ۱۴۵ _ ۲۶۵ _ ۲۶۷

جاحظ بصری، ابو عثمان عمرو ۱۱۴

جاحظیہ ۱۱۴

جارودیہ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۶۷

جاسم ۴

جامی، عبدالرحمن ۱۲۸ _ ۱۲۹

جُبائی، ابو علی محمد بن عبدالوہاب ۱۱۴ _ ۱۱۵

جُبائی ابوہاشم عبدالسلام ۱۱۴

جُبائیہ ۱۱۴

جبرئیل ۱۳ _ ۲۹ _ ۱۶۷ _ ۱۹۵

جبریون ۱۱۴

جبل الدروز ۱۵۹

جبل الطارق ۱۰۴

جبل طابور ۲۴۷

جُبیر بن مُطعم ۳۳

جدہ ۳ _ ۲۱ _ ۲۸

جراح، ابو عبیده ۴۴ _ ۸۴

جریریه ۱۵۲

جزیه ۴۱ _ ۸۵

جزیره العرب ۱ _ ۸۹ _ ۱۷۹ _ ۱۸۷

جعفر (حضرت صادق) ۱۱۳ _ ۱۲۰ _ ۱۴۰ _ ۱۴۳ _ ۱۵۲ _ ۱۵۴ _

۱۵۷ _ ۱۵۸ _ ۱۶۳ _ ۱۶۴ _ ۱۶۶ _ ۱۶۸

جعفر (مشهور به کذاب) ۱۶۳ _ ۱۶۴ _ ۲۶۵ _ ۲۶۷

جعفر طیار (ابن ابیطالب) ۸ _ ۳۹ _ ۴۳ _ ۱۶۶

جعفریه (شیعه اثنی عشریه) ۱۳۹ _ ۱۴۰

جعفریه (ناووسیّه) ۱۶۳ _ ۱۶۴

جمال احدیه ۱۷۲

جمال ازلی ۱۷۲

جمال بی مثال ۱۷۲

جمال قدس ۱۷۲

جمال محمدی ۱۷۲

جمرة الاولى (جمرة الدنيا) ۵۲

جمرة العقبه ۵۲

جمرة الوسطی ۵۲

جمعه (یوم العروبه) ۲۳

جنابی (ابوسعید) ۱۵۵

جناحیه ۱۲۱ _ ۱۶۶

جنگ جمل ۸۷

جنگ مؤته ۴۵ _ ۵۳

جنگهای صلیبی ۹۹ _ ۱۶۱

جنید بغدادی ۱۲۳ _ ۱۲۴

جواد (امام محمد تقی) ۱۴۴

جوالیقی، هشام بن سالم ۱۱۳

جوالیقیه ۱۱۳

جواهرالاسرار (لوح) ۲۶۶

جوفالسرطان _ جوف ۲۱ _ ۳۶

جویریہ ۲۴ _ ۱۸۵

جوهر فطرت ۱۷۲

جوهر لطف و کرم ۱۷۲

جوینی، سعدالدین محمد حمویہ ۱۲۶

جوینی، عبدالله بن یوسف ۱۰۸

جهم بن صفوان ۹۲ _ ۱۱۹

جهمیہ ۷۲ _ ۱۱۹

جهنی بصری، عبدالله معبد ۱۱۹

جیحون ۹۳

جیفر ۴۰

جیلانی (عبدالقادر) ۱۲۶

" چ "

چشتیه ۱۲۸

چهارده معصوم ۸۳

چین ۹۳ _ ۱۲۷ _ ۱۵۵

" ح "

حارث ۸

حارث بن ابی شمر غسانی ۳۹

حارث بن سُوید ۵۰

حارث بن عُمیر ۴۳

- حارث هلالیه ۲۶
 حافظ عبدالمجید ۱۵۸
 حافظین قرآن ۵۵ _ ۵۶
 حاکم، منصور ۱۵۸ _ ۱۵۹ _ ۱۶۰
 حال و قال ۱۳۳ _ ۲۳۴ _ ۲۳۵
 حبشه ۳ _ ۱۱ _ ۱۵ _ ۲۱ _ ۲۵ _ ۳۹ _ ۴۹ _ ۱۸۸
 حیب لولاک ۱۷۲
 حج ۱۶ _ ۲۸ _ ۳۷ _ ۴۱ _ ۵۱ _ ۵۲ _ ۷۷ _ ۱۳۲ _ ۱۴۷ _ ۱۶۰
 حجاز ۳ _ ۱۰ _ ۲۲ _ ۲۷ _ ۳۴ _ ۳۶ _ ۴۹ _ ۵۱ _ ۶۹ _ ۷۱ _ ۸۵
 ۹۹ _ ۱۰۹ _ ۱۱۰ _ ۱۱۹ _ ۱۵۰
 حجّ اصغر (به "حجّ عمره" مراجعه شود).
 حجّ اکبر ۴۲ _ ۵۰ _ ۵۱ _ ۵۲
 حجة الوداع ۴۲ _ ۵۱ _ ۵۳ _ ۶۱ _ ۱۳۸ _ ۱۹۷
 حجر (حجر اسماعیل) ۲۹
 حجر الاسود ۲۹ _ ۳۰ _ ۵۱ _ ۱۵۶
 حجّ عمره یا حجّ اصغر یا عمره ۳۸ _ ۴۱ _ ۴۲ _ ۴۶ _ ۵۲
 حدیبیّه ۲۱ _ ۳۸ _ ۳۹ _ ۴۰ _ ۴۲ _ ۴۴ _ ۶۱
 حدیث (اقسام) ۶۵ _ ۶۶ _ ۶۷ _ ۶۸
 حدیث قدسی ۶۵ _ ۶۶
 حدیث متواتر ۶۶ _ ۶۷ _ ۱۰۶
 حدیث نبوی ۶۵ _ ۶۶
 حدیفه، سالم مولی ۵۶ _ ۸۱
 حرّاء (جبل النور) ۱۳ _ ۲۸
 حرب ۸
 حربیّه ۱۲۱
 حروریه _ حروراء ۸۹
 حروفیّه ۱۳۳ _ ۱۳۴

حسن (حضرت) ۸۳ _ ۸۶ _ ۹۲ _ ۱۳۸ _ ۱۴۰ _ ۱۴۱ _ ۱۴۸ _ ۱۴۹ _
۱۵۰ _ ۱۵۴ _ ۱۶۶

حسن عسکری (حضرت) ۱۴۵ _ ۱۶۳ _ ۱۶۴ _ ۱۶۸ _ ۲۶۵ _ ۲۶۶ _
۲۶۷ _ ۲۶۹

حسن علیشاہ (آقاخان محلاتی) ۱۶۲

حسنی (حسن بن قاسم) ۱۵۱

حسین (حضرت) ۸۶ _ ۹۳ _ ۱۳۸ _ ۱۴۱ _ ۱۴۲ _ ۱۴۸ _ ۱۵۰ _ ۱۵۴ _
۱۶۶ _

حسین بن بہرام (ابوسعید جنابی) ۱۵۵

حسین بن روح ۱۴۶ _ ۱۷۰

حسین بن زکرییہ ۱۵۵

حسین بن محمد بن عبداللہ ۱۲۰

حشیشیہ، حشاشون _ حشاشین ۱۵۳ _ ۱۶۱

حطیم (دیوار) ۲۹

حفصہ ۲۴ _ ۲۵ _ ۵۶ _ ۸۳ _ ۸۴

حقائقیہ ۱۱۳

حکم بن ابوالعاص ۸ _ ۹۲

حکمیّت ۳۰ _ ۳۷ _ ۸۸ _ ۹۱

حکیم سبزواری ۲۱۲

حلاج، منصور ۱۲۴

حلیف ۵

حلیمہ ۱۱

حماة ۱۶۸

حمدان الاشعث (حمدان قرمط) ۱۵۵ _ ۱۵۶

حمدانیان ۹۹

حمدون قصار (ابوصالح حمدون بن احمد) ۱۲۴

حمزیہ ۹۰

حمزة بن عبدالمطلب (سيد الشهداء) ٨ _ ١٠ _ ٣٣ _ ٥٠

حمزة بن عبدالله (آذرك) ٩٠

حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد ١٠٨

حنبلی _ حنبلی ها _ حنابلہ ٥٢ _ ٦٣ _ ٧٢ _ ١٠٧ _ ١٠٨ _ ١٠٩ _ ١٣٤

_ ١٣٥

حنفی، حنفی ها ٦٨ _ ٧٢ _ ١٠٤ _ ١٠٦ _ ١٠٧ _ ١٠٨ _ ١١٧ _ ١٣٤

_ ١٣٩

حنفی، جعفر بن قیس ١٤٨

حنفیہ، محمد ٨٦ _ ١٤٨

حنفی، نجدة بن عامر ٩٠

حنفی، هوذة بن علی ٤٠

حنیف (دين) ٦

حُنَيْن ٤٥

حوران ١٥٩

حیدره (حضرت علی) ١٤٠

حیدر، شیخ قطب الدین ١٢٧ _ ١٣١

حیدر کرار ١٤٠

حیدری ١٢٧ _ ١٣٢

حیره ٧

حیی بن اخطب ٢٦ _ ٣٦

"خ"

خاتم انبیاء ١٧٢

خاتم رسل ١٧٢

خارجة بن زید بن ثابت ٧٠

خالد بن سعید بن العاص ٥٦

خالد بن ولید (سيف الله) ۲۷ - ۳۳ - ۳۸ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۱ -
۸۴

خالد سلیمانیه ای ۱۳۳

خالدیه ۱۳۳

خاندان نوبختی (کتاب) ۱۴۶ - ۱۶۳ - ۱۶۴

ختم النبیین ۱۷۲

خداوندان الموت ۱۶۲

خدیجه (حرم رسول الله) ۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۴۸ - ۸۳ -
۱۸۴ - ۸۸ -

خراج ۸۵

خراسان ۸۹ - ۹۳ - ۹۹ - ۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۴۴ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۲۶۵

خرطومی، میرزا حسین ۲۴۲

خرقانی، ابوالحسن علی بن جعفر ۱۲۵

خزاعه ۶ - ۹ - ۴۴

خزاعی، حارث بن ابی ضرار ۲۶

خزرج ۱۶ - ۴۸

خزیمی ۹۶

خسرو پرویز ۳۹

خشبیه (مختاریه - کیسانیه) ۱۴۹

خطابات (کتاب) ۱۷۷

خطابیه ۱۶۶

خطبة الوداع ۵۲

خفیف شیرازی (ابو عبدالله محمد) ۱۲۴

خلفای راشدین ۸۲ - ۸۳ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۱۲۲ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۱

خلف بن عبدالصمد ۱۵۲

خلف بن هشام البزاز ۵۸

خلفیہ ۱۵۱ - ۱۵۲

خلوتی، شیخ سیف الدین ۱۳۳

خلوتی، شیخ محمد ۱۳۳

خلوتیہ ۱۳۳

خلیج فارس ۱ - ۳ - ۷ - ۲۱ - ۱۵۵

خلیج عمان (بحر عمان) ۱ - ۳ - ۷ - ۲۱

خلیج ۵

خمس ۴۷

خنیس ۲۵

خوارج ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۳ - ۱۳۷

خواجهگان (نقشبندیہ) ۱۲۷ - ۱۲۸

خواجهی کرمانی، کمال الدین ۱۲۹

خواجه نظام الملک طوسی ۱۶۲

خوارزمشاهیان ۹۹

خواص بغدادی، ابو اسحق ابراہیم ۱۲۳

خوزستان ۹۳ - ۱۵۶

خولہ ۱۴۸

خوئلدبن اسد عبدالعزیٰ ۸ - ۱۲ - ۲۵

خیاط معتزلی، ابوالحسن عبدالرحیم ۱۱۴

خیاطیہ ۱۱۴

خیبر ۲۱ - ۲۶ - ۳۵ - ۴۱

" د "

دائرة المعارف بریطانیکا ۱۶ - ۱۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -

۱۶۸

- دائرة المعارف فارسی ۹ _ ۱۱ _ ۱۷ _ ۱۸ _ ۲۳ _ ۲۸ _ ۳۰ _ ۳۳ _ ۳۵ _
 ۵۸ _ ۶۱ _ ۶۶ _ ۸۳ _ ۸۵ _ ۱۱۳ _ ۱۱۶ _ ۱۳۱ _ ۱۳۲ _ ۱۳۳ _
 ۱۳۷ _ ۱۴۷ _ ۱۴۸ _ ۱۵۸ _ ۱۶۴ _ ۱۶۸ _ ۱۷۰ _
 دائرة المعارف فرید وجدی ۱۰ _ ۱۴ _ ۱۸ _ ۳۳ _ ۴۰ _ ۴۳ _ ۱۱۶ _
 دائرة المعارف ۸۱ Funk and Wagnalls
 دارالسلام ۲۳۸
 دارالندوه ۹
 داعی صغیر، حسن بن قاسم حسنی ۱۵۱
 داعی کبیر، حسن بن زید علوی حسنی ۱۵۱
 داغستان ۱۰۸
 داود (حضرت) ۱۸۴
 دایه، شیخ نجم الدین رازی ۱۲۶
 درزی، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل ۱۵۹
 دروزیہ ۱۵۳ _ ۱۵۹ _ ۱۶۰ _ ۲۳۱
 دریای سرخ ۱ _ ۳ _ ۱۰ _ ۲۱ _ ۲۷ _ ۱۵۰
 دعا _ داعی ۱۵۳ _ ۱۵۴ _ ۱۵۵ _ ۱۶۱
 دکن ۱۲۳
 دُل دُل ۲۵ _ ۳۹
 دلیل العاشقین ۱۲۷
 دماوند ۱۵۳
 دمشق ۳ _ ۵۸ _ ۹۳
 دوانیقی، منصور ۱۴۳
 دوسی، علباء بن ذراء ۱۶۶
 دومة الجندل ۶ _ ۲۱ _ ۳۶ _ ۴۸
 دهخدا (به "لغتنامه دهخدا" مراجعه شود)
 دیالمه _ آل بویه ۹۹ _ ۱۳۹

"ذ"

ذات السلاسل ۴۴

ذبابیه (غرابیه) ۱۶۷

ذکر بن صفوان ۱۵۲

ذکرویه ۱۵۱ - ۱۵۲

ذمیّه ۱۶۶

ذوالجناحین ۱۶۶

ذوالنورین (عثمان) به "عثمان" نیز مراجعه شود ۸۶

ذوالنون مصری ۱۲۴

ذهبیّه (رضویه) ۱۳۳

"ر"

رابعه عدویه ۱۲۳

رازی، حسین بن علی ۶۴

رازی، امام فخرالدین ۶۴ - ۱۰۸ - ۱۱۷

رازی، شیخ نجم الدین دایه ۱۲۶

راشد عباسی ۹۸

راضی عباسی ۹۸ - ۱۷۰

راوندیه ۱۲۱ - ۱۴۹

رافضی ۱۳۷

ربّ اعلیٰ (حضرت) باب - حضرت اعلیٰ ۶۵ - ۱۷۷ - ۱۹۹ - ۲۱۳ -

۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۷۰

رجیع ۳۴

رحمت کامله واسعه ۱۷۲

رحیق مختوم (کتاب) ۱۰

رزّام ۱۴۹

رزّامیّه ۱۲۱ _ ۱۴۹

رسالة الرضا و التسليم ۱۶۰

رسالة النساء ۱۶۰

رسالة نصوص الواح در باره بقای روح ۲۵۲

رّسی _ قاسم ۱۵۱

رضا (حضرت) ۱۲۰ _ ۱۲۳ _ ۱۳۳ _ ۱۴۴ _ ۱۵۰ _ ۱۶۴

رضوی (کوه) ۱۴۹

رضویه (ذهبیّه) ۱۳۳

رضی ۱۴۰

رفادة ۹

رقیّه ۱۲ _ ۴۸ _ ۸۵

رمی جمره عقبه ۴۲ _ ۵۲

روض الجنان و روح الجنان ۶۵

روم + رومان ۴۷ _ ۴۹ _ ۵۳ _ ۱۷۶ _ ۲۲۵

رومیان ۴۷ _ ۵۳

روم شرقی ۳۹ _ ۴۳ _ ۱۰۱

رهبران و رهروان (کتاب) ۱۶۳

ری ۱۵۱

ریاض (شهر) ۱ _ ۳ _ ۲۱ _ ۱۳۵

ریاضت ۱۳۰ _ ۱۳۱ _ ۲۳۸ _ ۲۳۹ _ ۲۴۰

ریحانه ۲۷

"ز"

زبیر بن عوام ۱۴ _ ۵۶ _ ۸۴ _ ۸۵ _ ۸۷ _ ۱۳۶

زرارة بن اعین، ابوعلی ۱۲۰ _ ۱۶۷

زراریّه ۱۲۰ _ ۱۶۷

- زردشتیان _ زردشتی ۹۹ _ ۱۶۹ _ ۱۷۶
- زکاة ۳۱ _ ۴۶ _ ۵۱ _ ۷۴ _ ۷۶ _ ۸۵ _ ۱۳۲ _ ۱۴۷ _ ۱۶۰
- زکرویہ بن مہرویہ ۱۵۵
- زکی الکردی، فرج اللہ ۲۱۲
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر ۶۴
- زمزم (چاہ) ۲۹ _ ۵۱
- زمعة العامریہ ۲۵
- زنادقہ ۱۵۳
- زندگانی محمد (کتاب) ۶ _ ۱۱ _ ۱۲ _ ۱۵ _ ۱۷ _ ۲۳ _ ۳۲ _ ۳۵
- ۴۰ _ ۴۶ _ ۴۷ _ ۵۰
- زنگبار (تانزانیا) ۱۵۵
- زنگی، عمادالدین ۱۰۰
- زنگی، نورالدین محمود ۱۰۰
- زوزنی خراسانی، حمزہ بن علی ۱۵۹
- زیاد بن اصفہر ۹۰
- زید بن ثابت ۵۶ _ ۵۷ _ ۶۴ _ ۸۴
- زید بن حارثہ (زید بن محمد) ۱۴ _ ۱۵ _ ۲۶ _ ۴۳ _ ۵۳
- زید بن علی بن حسین ۱۵۱ _ ۱۵۲
- زید قبطی ۲۷
- زیدیہ ۱۳۹ _ ۱۴۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۶۴ _ ۱۶۵ _ ۱۶۷
- زین العابدین (حضرت) ۱۴۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۵۴
- زین المقربین ۲۵۳
- زینب (دختر حضرت علی) ۸۶
- زینب (دختر رسول اللہ) ۱۲ _ ۴۸
- زینب صغری (امّ کلثوم دختر دیگر حضرت علی) ۸۵
- زینب (بنت جحش) ۲۶
- زینب (امّ المساکین) ۲۴ _ ۲۵

زینب (زوجه سلام بن مشکم) ۴۱
 "س"

سابع تام ۱۵۳

سادات حسنی (مجتبوی) ۱۵۰

سادات حسینی ۱۵۰

سادات رضوی ۱۵۰

سادات طباطبائی ۱۵۰

سادات موسوی ۱۵۰

ساذج طینت ۱۷۲

سام، سامی ۴

سامانیان ۹۹

سامره (سامراء) ۱۴۴ - ۲۶۵

سان فرانسیسکو ۱۷۶

سبائیہ ۱۱۲ - ۱۲۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸

سبطیه ۱۴۵

سبعیہ ۱۵۳

سپید جامگان (میضه) ۹۹ - ۱۲۱

سجاح ۵۰ - ۸۴

سجاد (به علی بن حسین نیز مراجعه شود) ۱۴۲

سجزی، معین الدین حسن ۱۲۸

سجستانی، سلیمان بن اشعث ۶۹

سرحوب ۱۵۲

سرحویہ ۱۵۲

سدانة ۹

سدرةالمنتهی ۱۶

سراة (کوه) ۲۷

- سراج، ابو نصر عبدالله بن علی طوسی ۱۲۴
 سراج محمدی ۱۷۲
 سراج ملاء اعلی ۱۷۲
 سر محمد شاه (آقاخان سوم) ۱۶۲
 سُرْمَنْ رَأَى ۱۴۵
 سر وجود ۱۷۲
 سر وجود جمال موعود ۱۷۲
 سرور کلّ ۱۷۲
 سری سقطی، ابوالحسن ۱۲۳
 سریّه، سرايا ۳۱ _ ۳۳ _ ۳۴ _ ۴۲ _ ۴۳ _ ۴۸ _ ۵۲
 سرية النخلة ۱۹۲
 سریّه بنی اسد ۲۶ _ ۳۴
 سریّه دومة الجندل ۴۸
 سریّه ذات السلاسل ۴۴
 سریّه یمن ۵۲
 سعد بن ابی وقاص ۱۴ _ ۵۳ _ ۸۴ _ ۸۵
 سعد بن زید ۴۵
 سعد بن مُعَاذ ۳۷
 سعی (از اعمال حجّ) ۴۲ _ ۵۱
 سعودی ۱۳۵
 سعید بن حمید بختگان (ابوعثمان) ۹۶
 سفّاح، عبدالله ۸ _ ۹۵ _ ۹۶ _ ۹۷ _ ۱۰۵
 سفر خروج ۱۸۰
 سقایه ۹
 سکران بن عمر ۲۵
 سلاجقه ۱۰۱
 سلام بن مشکم ۴۱

- سلجوقیان، ترکان عثمانی ۹۹ _ ۱۰۱
- سلطان اصفیاء ۱۷۲
- سلطان بقا ۱۷۲
- سلطان حقیقی ۱۷۲
- سلطان محمود غزنوی ۱۵۶
- سلیمان (جناب) ۲۰۰ _ ۲۰۸ _ ۲۱۰
- سلیمان فارسی ۳۶ _ ۸۱ _ ۱۶۰
- سلیم ۱ (سلطان عثمانی) ۱۰۱ _ ۱۰۲ _ ۱۰۴
- سلیم ۲ (سلطان عثمانی) ۱۰۲
- سلیم ۳ (سلطان عثمانی) ۱۰۳
- سلیمان (حضرت) ۱۸۴
- سلیمان بن جریر ۱۵۲
- سلیمان بن عبدالملک ۹۴
- سلیمان بن یسار ۷۰
- سلیمان دوم (سلطان عثمانی) ۱۰۳
- سلیمان قانونی ۱۰۲
- سلیمانیه (شهر) ۱۲۶ _ ۱۳۳ _ ۱۶۸ _ ۲۶۶
- سلیمانیه (فرقه) ۱۵۱ _ ۱۵۲
- سمرقند ۹۳ _ ۱۲۱ _ ۱۲۳
- سمری، ابوالحسن علی بن محمد ۱۴۶
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم ۱۲۶ _ ۱۲۹
- سنان بن سلمان، شیخ راشدالدین ۱۶۱
- سنباد ۹۹
- سند ۹۰ _ ۹۳
- سندالمقرین ۱۴۲
- سنن داودی (صحیح یا سنن ابی داود) ۶۹

سنّی، تسنن، اهل سنّت ۱۰_۲۳_۵۳_۵۶_۶۳_۶۵_۶۸_۷۲_۸۲_
 ۸۳_۸۴_۸۹_۹۱_۱۰۴_۱۰۶_۱۰۷_۱۰۸_۱۰۹_۱۱۵_۱۲۱_
 ۱۲۹_۱۳۲_۱۳۴_۱۳۵_۱۳۶_۱۳۷_۱۳۸_۱۳۹_۱۴۶_۱۴۷_
 ۱۵۱_۱۵۳_۱۵۷_۱۶۱_۱۹۸_۲۰۸_۲۶۴
 سُواع ۶_۴۵
 سوده ۲۵

سوریه ۱_۲۱_۳۹_۱۰۰_۱۵۵_۱۵۹_۱۶۳_۱۶۸
 سویس ۱۶۱

سهروردی، ابوالنجیب ۱۲۶

سهروردی، ابو حفص عمر بن محمد ۱۲۶

سهروردی، یحیی بن حبش (شیخ اشراق) ۱۲۶

سهروردیہ ۱۲۶_۱۳۳

سهل بن ہارون دشت میشانی ۹۶

سیّد اصفیاء ۵۵_۱۷۲

سیّد اکبر ۱۷۲

سیّد انام ۱۷۲

سیّد الاوّلین و الآخرین ۱۷۲

سیّد بطحاء ۱۷۲

سیّد رسل ۱۷۲

سیّد قرشی ۱۷۲

سیّد لولاک ۱۷۲

سیّد المرسلین ۱۷۲

سیّد یثرب و بطحاء ۱۷۳

سیّد الاوصیاء (حضرت علی) ۱۴۰

سیّد الساجدین (حضرت علی بن حسین) ۱۴۲

سیّد الشهداء (حضرت حسین) ۱۴۱_۱۴۲

سیّد الشهداء (حضرت حمزہ) ۳۳

سیدالوصیین (حضرت علی) ۱۴۰

سید امّ القری (حضرت علی) ۱۴۰

سیر و سلوک ۱۳۰ _ ۱۳۱ _ ۲۳۳

سیستان ۸۹ _ ۹۰ _ ۱۱۲ _ ۱۱۳

سیسیل (جزیرہ) ۱۵۷

سینا ۱۶

سیوطی _ جلال الدین ۶۴

" ش "

شاذلی ، ابوالحسن علی بن عبداللہ ۱۲۸

شاذلیہ ۱۲۸

شافعی ، ابو عبداللہ محمد بن ادريس ۱۰۷

شافعی ، شافعیہ _ شافعیان ۷۲ _ ۱۰۷ _ ۱۰۸ _ ۱۱۷ _ ۱۳۴ _ ۱۳۹

شاکر، محمد حبیب ۶۱

شام ۱۲ _ ۲۷ _ ۳۵ _ ۳۹ _ ۴۳ _ ۴۷ _ ۵۳ _ ۵۷ _ ۸۴ _ ۹۹ _ ۱۰۸ _

۱۰۹ _ ۱۱۷ _ ۱۵۳ _ ۱۵۶ _ ۱۵۹ _ ۱۶۱

شامات ۱ _ ۷ _ ۴۷ _ ۶۹ _ ۸۵ _ ۱۰۴ _ ۱۲۹ _ ۱۵۵

شاه اسمعیل صفوی ۱۳۹

شاهرود ۱۲۴

شاه مردان ۱۴۰

شاه نعمت اللہ ولی کرمانی ۱۲۷

شاه ولایت ۱۴۰

شبستری _ شیخ محمود ۱۲۷

شبلی ، ابوبکر دلف بن جحدر ۱۲۴

شبلی نعمانی ۱۲۴

شبه جزیرہ بالکان ۱۰۴

- شجرى ٤٠
 شراة ٨٩
 شُرْحَيْلُ ٤٣
 شرفای حسنى ١٥٠
 شرفای حسینی ١٥٠
 شرفای عباسی ١٥٠
 شرفای عقیلی ١٥٠
 شرفای علوی ١٥٠
 شرفای مراکش ١٥٠
 شروان ١٣٩
 شعب ابوطالب ١٥
 شعوبیّه ٩٦
 شعیب ١٦٠
 شقران ٨١
 شلمغانی، محمد ١٧٠
 شلمغانیّه ١٧٠
 شمر بن ذی الجوشن ١٤١
 شمس احدیه ١٧٣
 شمس افق اعلى ١٧٣
 شمس افق توحید ١٧٣
 شمس الاحمدیّه ١٧٣
 شمس بطحاء ١٧٣
 شمس عنایت ١٧٣
 شمس فلک توحید ١٧٣
 شمس محمدیّه ١٧٣
 شمس نبوت ١٧٣
 شمس هویتّه ١٧٣

شمطیه ۱۶۳

شمیران ۲۳۳

شهربانو ۱۴۲

شهرستانی ، ابو الفتح محمد ۱۱۷

شیبانی ، محمد بن الحسن زالفرقه ۱۰۶ _ ۱۰۷

شیهه ، شیهه الحمد ، ابو حارث ، عبدالمطلب ۸ _ ۹

شیخ الشیوخ ، ابو علی فارمدی ۱۲۵

شیخ الطائفه ، ابو جعفر محمد طوسی ۶۴ _ ۶۹

شیخ صفی ، صفی الدین اردبیلی ۱۲۷

شیخ شهاب ، ابو حفص عمر سهروردی ۱۲۶

شیخین ۸۳ _ ۹۰ _ ۱۳۷ _ ۱۴۸ _ ۱۵۲ _ ۱۶۵

شیراز ۳ _ ۲۷۲

شیرازی ، میرزا حسین ۲۴۱

شیرین ۲۴ _ ۳۹

شیطان الطاق (مؤمن الطاق) ۱۱۹

شیطانیّه ۱۱۹ _ ۱۶۷

شيعه ٠١ _ ٤١ _ ٦٥ _ ٧٥ _ ٥٦ _ ٩٦ _ ٢٧ _ ١٨ _ ٢٨ _ ٣٨ _ ٩٨ _
 ١٩ _ ٢٩ _ ٠٢١ _ ١٢١ _ ٨٢١ _ ٩٢١ _ ٦٣١ _ ٧٣١ _ ٨٣١ _ ٩٣١ _
 ٠٤١ _ ٢٤١ _ ٣٤١ _ ٤٤١ _ ٥٤١ _ ٧٤١ _ ٨٤١ _ ١٥١ _ ٢٦١ _
 ٣٦١ _ ٤٦١ _ ٥٦١ _ ٦٦١ _ ٧٦١ _ ٨٦١ _ ٨٠٢ _ ٤٦٢ _
 شيعيان ٥٣ _ ٨٧ _ ١٣٨ _ ١٤٣ _ ١٤٤ _ ١٤٥ _ ١٥٣ _ ١٦٣ _ ١٦٥ _
 ١٦٦ _ ١٧٥ _ ٢٦٨ _ ٢٦٩ _ ٢٧٢ _ ٢٧٤ _
 شيعه اثنى عشرية جعفري ٦٩ _ ٨٣ _ ١٣٨ _ ١٣٩ _ ١٤٠ _ ١٤٢ _ ١٤٣ _
 ١٤٤ _ ١٤٥ _ ١٥١ _ ١٦٣ _ ٢٦٤ _
 شيعي، ابو عبدالله ١٥٧

" ص "

صابئين ١٧٩
 صاحب الزنج ١٥١ _ ١٥٢
 صاحب معراج ١٧٣
 صادق (امام جعفر) ١١٢ _ ١٢٠ _ ١٤٠ _ ١٤٣ _ ١٥٢ _ ١٥٥ _ ١٥٧ _
 ١٥٨ _ ١٦٣ _ ١٦٦ _ ١٦٨ _ ٢٥١
 صباح ١٦٢
 صباحيه ١٥٤ _ ١٦٢
 صحابه ١٤ _ ٦٣ _ ٦٥ _ ٧٠ _ ٧١ _ ٨٣ _ ١٠٧ _ ١٦٧
 صحاح سته ٦٨ _ ١٠٩
 صحيح ابى داود (يا سنن ابى داود) ٦٩
 صحيح بخارى (كتاب) ٦٨
 صحيح (يا سنن) ابن ماجه ٦٩
 صحيح (يا سنن يا جامع) ترمذى ٦٩
 صحيح مسلم (كتاب) ٦٨

صحیح (یا سنن) نسائی (کتاب) ۶۹

صحیفۃ العدل ۱۹۴

صحیفۃ صغیرہ سجادیہ ۱۴۲

صحیفۃ کبیرہ سجادیہ ۱۴۲

صدرالصدور ۲۶۸

صدرای شیرازی ۲۰۹

صرف ہویت ۱۷۳

صفا (صفا و مروہ) ۵۱

صفا، دکتر ذبیح اللہ ۱۱۵

صقاریان ۹۹

صُفْرِيَّة ۹۰

صفی الدین اردبیلی (شیخ صفی) ۱۲۷

صفی علی شاہ (محمد حسین اصفہانی) ۱۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲

صفی علی شاہی ۱۲۸ - ۱۳۳

صفوان ۳۷

صفویہ ۱۳۹ - ۱۴۷

صفیہ ۲۴ - ۲۶

صفیہ قریشیہ ۸۸

صِفِّین ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۳۸

صلاح الدین ایوبی ۱۰۰ - ۱۵۷

صوفی عبدک ۱۲۱

صوفیان ۱۳۱ - ۱۳۲

صوفیہ (به "تصوّف" مراجعه شود)

صہرین ۸۳ - ۹۰

"ض"

ضرار (مسجد) ٤٨ _ ٤٩

ضرار بن عمرو الضبي ١٢٠

ضراريه ١٢٠

" ط "

طاع ٩٨

طائف ٦ _ ١٠ _ ١٥ _ ٢١ _ ٢٨ _ ٤٥ _ ٥٠ _ ٩٣

طاق محامل ١١٩

طالب ٨

طاووس الفقراء (ابو نصر سراج) ١٢٤

طاهر (فرزند رسول الله) ١٢

طاهر ذواليمينين ٩٩

طاهريان ٩٩

طبا طبا ١٥٠

طبرستان ١٢٤ _ ١٥١

طبرسي، ابو علي فضل بن حسن ٥٩ _ ٦٥

طبري، ابو جعفر محمد بن جرير ٦٤ _ ١٠٩

طبريه ١٠٩

طبقات اهل العلم والجهل ١١٤

طرائقيه ١١٣

طلحة بن عبيدالله ١٤ _ ٨٤ _ ٨٥ _ ٨٧

طلعت محمديه ١٧٣

طوسي، خواجه نظام الملك ١٦٢

طوسي، محمد بن حسن (شيخ الطائفه) ٦٤ _ ٦٩

طهران ٢٤١ _ ٢٤٢

طیب (فرزند رسول الله) ۱۲

"ظ"

ظافر (اسماعیل) ۱۵۸

ظاهر، علی ۱۵۸

ظاهر (خلیفه عباسی) ۹۸

ظاهری ۱۵۴

ظاهری، ابوسلیمان داود ۱۰۹

ظاهریه ۱۰۹

ظهیرالدوله ۲۴۲

"ع"

عابدیه ۱۱۳

عاد ۴

عاریه (به "اقوام عاریه" مراجعه شود)

عاشورای تشری ۲۲

عاصم کوفی، ابن ابی النجود ۵۸ _ ۵۹

عاضد، عبدالله ۱۵۸

عام الفیل ۱۰ _ ۸۶

عامر (شیبه) به "عبدالمطلب" نیز مراجعه شود ۹

عایشه ۲۳ _ ۲۴ _ ۲۵ _ ۳۷ _ ۴۸ _ ۵۳ _ ۵۶ _ ۸۳ _ ۸۷ _ ۱۹۴

عبّاس بن عبدالمطلب ۸ _ ۲۶ _ ۴۴ _ ۵۳ _ ۸۱ _ ۹۵

عبّاس، قمر بنی هاشم، ابوالفضل ۸۶ _ ۱۴۱

عبّاسیان _ عبّاسی _ آل عبّاس ۸۹ _ ۹۰ _ ۹۴ _ ۹۵ _ ۹۶ _ ۹۷ _ ۹۸ _

۹۹ _ ۱۰۰ _ ۱۰۱ _ ۱۰۵ _ ۱۱۴ _ ۱۱۷ _ ۱۳۸ _ ۱۴۹ _ ۱۵۶

عبدالبهاء (حضرت) ۱۳ _ ۳۳ _ ۹۵ _ ۱۷۰ _ ۱۷۶ _ ۱۷۷ _ ۱۸۴ _
 ۱۸۷ _ ۱۹۵ _ ۱۹۷ _ ۱۹۹ _ ۲۰۱ _ ۲۰۶ _ ۲۱۲ _ ۲۲۱ _ ۲۲۵ _
 ۲۲۷ _ ۲۳۳ _ ۲۳۶ _ ۲۳۹ _ ۲۴۱ _ ۲۴۲ _ ۲۴۷ _ ۲۵۲ _ ۲۶۲ _
 ۲۶۸ _ ۲۷۳

عبدالحمید ۱ (سلطان عثمانی) ۱۰۳

عبدالحمید ۲ (سلطان عثمانی) ۱۰۳

عبدالدار ۸ _ ۹

عبدالرحمن اول ۱۰۵

عبدالرحمن بن عبدالقاسم ۱۰۷

عبدالرحمن بن عجرد ۹۰

عبدالرحمن بن عوف ۱۴ _ ۸۴ _ ۸۵

عبدالرحمن بن ملجم ۸۹

عبدالشمس ۸ _ ۹

عبدالعزيز (سلطان عثمانی) ۱۰۳ _ ۱۰۴

عبدالعزيزی ۶ _ ۸ _ ۹

عبدالعزيزی، خویلد بن اسد ۸ _ ۱۲ _ ۲۵

عبدالقادر جیلانی ۱۲۶

عبدالکریم بن عجرد ۹۰

عبدالکریم نیشابوری ۱۲۵

عبدالمجید ۱ (سلطان عثمانی) ۱۰۳

عبدالمجید ۲ (سلطان عثمانی) ۱۰۳ _ ۱۰۴

عبدالمطلب (شبهه _ ابو حارث _ عامر) ۸ _ ۹ _ ۱۰ _ ۱۱ _ ۲۹ _ ۸۸

عبدالملک ۸ _ ۹۳ _ ۹۴

عبدالملک نیشابوری (امام الحرمین) ۱۰۸ _ ۱۱۷

عبدالملک بن مروان ۹۴ _ ۱۱۹

عبدالهادی الزیان ۲۱۲

عبدالله (پسر رسول الله) ۱۲

- عبدالله (پسر عم رسول الله) ۸
عبدالله (پدر رسول الله) ۸ - ۱۰
عبدالله بن ابی امیه ۴۴
عبدالله بن ابی بن سلول ۴۸
عبدالله بن ابی سرح ۵۶
عبدالله بن ابی قحافه (به "ابوبکر" مراجعه شود) ۸۳
عبدالله بن جحش ۱۹۲
عبدالله بن رواحه ۴۳
عبدالله بن زبیر ۶۴ - ۱۴۰ - ۱۴۹
عبدالله بن سبا ۱۶۵
عبدالله بن صفار ۹۰
عبدالله بن عباس ۸ - ۵۶ - ۶۳
عبدالله بن کثیر ۵۸
عبدالله بن عامر (ابوعمران) ۵۸
عبدالله بن عبدالحکم ۱۰۷
عبدالله بن مسعود (ابن مسعود) ۱۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۴
عبدالله بن مسلم بن عقیل ۱۴۰
عبدالله بن معاویه ۱۶۶
عبدالله بن وهب ۱۰۷
عبدان کاتب ۱۵۵
عبد قصى ۸ - ۹
عبدک صوفی ۱۲۱
عبد مناف ۶ - ۸ - ۹
عبرانی ، عبرانیان ۲۲۱
عبیدالله بن جحش ۲۶
عبیدالله بن زیاد ۱۴۱
عبیده بن حارث ۲۵

عبیدی ۱۵۶

عبیل ۴

عتبه ۱۲

عترت ۱۹۷

عتیبه ۱۲

عثمان اول (غازی) ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۵

عثمان بن طلحه ۴۲

عثمان بن عفّان ۸ - ۱۳ - ۱۴ - ۳۸ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۴ - ۸۲

۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۱۰۵ - ۱۰۱ - ۱۵۲ -

۱۶۵ - ۱۶۹

عثمان دوم (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

عثمان سوم (خلیفه عثمانی) ۱۰۳

عثمانی، عثمانیان، آل عثمان ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۲۹

عجاردّه (عجردی) ۹۰

عجلی، ابو منصور ۱۶۶

عدّاس ۱۵

عدلیه، عدلی مذهب ۱۱۲

عدن ۱ - ۲۱

عدنان، عدنانی ۴ - ۸ - ۱۰

عدوی، سعید بن زید ۱۴

عدویه، رابعه (امّ الخیر) ۱۲۳

عراق ۱ - ۳ - ۲۱ - ۷۰ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۹ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۷ - ۱۱۹

۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۴ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۵۲

عراقی، شیخ فریدالدین ابراهیم ۱۲۹

عربستان ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۱۰ - ۲۱ - ۲۷ - ۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۳۴

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۲۳۳

عرفات ۱۶ - ۲۸ - ۴۲ - ۵۲

عَرَفَه (جَبَلُ الرَّحْمَةِ) ٥٢

عرووة بن زبير ٧٠

عزاقريه، شلمغانيه ١٧٠

عزيز (نزار) ١٥٨

عزى ٦ _ ٤٥

عسقلان ١٠٧

عسكري (امام حسن) ١٤٥ _ ١٦٣ _ ١٦٤ _ ١٦٨ _ ٢٦٥ _ ٢٦٩

عسير ٢١ _ ١٥٠

عشره مبشره ٨٤ _ ٨٥ _ ٨٧

عضدالدوله ديلى ١١٧

عطار نيشابورى، شيخ فريدالدين ١٢٦

عفان ٨

عقبه (پيمان) ١٦ _ ٤٢

عقيل ٨

عگا ١٠٠

عكرمة بن ابوجهل ٣٨

علاء بن حضرمى ٥٦

علاّف، محمّد بن هذيل ١١٤

علان شعوبى (ورّاق) ٩٦

علبائيه ١٦٦

علم الكلام ١٠٩ _ ١١٠ _ ١١١ _ ١١٥ _ ١١٦

علمى، على اكبر ٦١

علوى حسنى، حسن بن زيد ١٥١

علويان مراکش ١٤٩

علويه، نصيريه ١٦٨

على (حضرت) ٨ _ ١٢ _ ١٣ _ ١٤ _ ١٥ _ ١٧ _ ٢٢ _ ٣٩ _ ٤١ _ ٥٠

٥١ _ ٥٢ _ ٥٣ _ ٥٦ _ ٥٧ _ ٥٩ _ ٦٣ _ ٨١ _ ٨٢ _ ٨٣ _ ٨٤ _ ٨٥

۱۳۸ _ ۱۳۷ _ ۱۳۶ _ ۱۰۵ _ ۹۳ _ ۹۲ _ ۹۱ _ ۸۹ _ ۸۸ _ ۸۷ _ ۸۶ _

_ ۱۷۰ _ ۱۶۹ _ ۱۶۸ _ ۱۶۷ _ ۱۶۶ _ ۱۶۵ _ ۱۶۴ _ ۱۵۴ _ ۱۵۲ _

۱۹۷ _ ۲۴۵ _ ۲۵۹ _ ۲۶۵ _ ۲۷۰

علی بن عبدالله بن عباس ۸

علی اصغر (ابن حضرت حسین) ۱۴۲

علی اکبر (ابن حضرت حسین) ۱۴۲

علی اللہیان، علی اللہی، اهل حق ۱۶۷ _ ۱۶۸

علی اوسط (ابن حضرت حسین) ۱۴۲

علی بن اسماعیل ۱۵۳

علی بن حسین (زین العابدین) ۱۴۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۵۴

علی بن محمد (نقی) ۱۴۴ _ ۱۴۵

عمار یاسر ۸۱

عمالقہ ۴

عمان ۱ _ ۳ _ ۲۱ _ ۴۰ _ ۹۱ _ ۱۵۵

عم جزو (سورۃ نباء) ۶۲

عمر بن خطاب ۷ _ ۱۸ _ ۲۴ _ ۲۵ _ ۴۴ _ ۵۳ _ ۵۶ _ ۵۷ _ ۶۴ _ ۸۱ _

۸۲ _ ۸۳ _ ۸۴ _ ۸۵ _ ۸۶ _ ۱۰۵ _ ۱۳۸ _ ۱۴۸ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲

عمر بن سعد بن ابی وقاص ۱۴۱

عمر بن عبدالعزیز ۹۴

عمرو بن عاص (عمرو عاص) ۴۲ _ ۴۴ _ ۴۵ _ ۶۴ _ ۸۸ _ ۸۹

عمرو بن عبید ۱۱۴

عمرة افراد ۴۲

عمرة تمتع ۴۲

عمره (حج اصغر) ۳۸ _ ۴۱ _ ۴۲ _ ۴۶ _ ۵۲

عمرة قضاء ۲۷ _ ۴۱

عوام بن خویند ۸۸

عویر بن زید ۵۶

عيد قربان ٤٢ _ ٥٢
عين القضاة همدانى ١٢٦

"غ"

غالب بن عبد الله ٤٣
غدير خم ٥٣ _ ١٣٨ _ ١٩٧
غرابيه ١٦٧
غزالى، احمد بن محمد بن احمد طوسى ١٠٨ _ ١٢٥
غزالى، امام محمد ١٠٨ _ ١١٧ _ ١٢٥
غزنويان ٩٩
غزنين ١٢٥
غزوة أبواء ٣١
غزوة أحد ٣٣ _ ٤٨ _ ٥٠ _ ٨٧ _ ٩٢
غزوة بجران ٣٣
غزوة بدر الآخرة (بدر صغرى يا ثالثه) ٣٥
غزوة بدر اولى ٣١
غزوة بدر كبرى ٢٥ _ ٣١ _ ٣٣ _ ٩٢ _ ١٩٢
غزوة بنى قريظه ٣٧ _ ١٩٢
غزوة بنى قينقاع ٣٢
غزوة بنى لحيان ٣٧
غزوة بنى مصطلق ٣٧
غزوة بواط ٣١
غزوة تبوك ٤٧ _ ٤٨ _ ٤٩ _ ٨٦
غزوة حنين ٤٥
غزوة خندق (احزاب) ٣٦ _ ٣٧ _ ٩٢
غزوة خيبر ٢٦ _ ٤١

غزوة ذات الرقاع ٣٥

غزوة ذى قرد ٣٧

غزوة سويق ٣٢

غزوة عُسَيره ٣١

غزوة غطفان (بنی امر) ٣٣

غزوة مؤته ٤٣

غزه ١٠٧

غسانی، حارث ابن ابی شمر ٣٩

غطفان ٦ _ ٣٥ _ ٤٠

غفاری، ابوذر ١٤ _ ٨١

غلاة ١١٢ _ ١٢٠ _ ١٦٤ _ ١٦٥ _ ١٦٦ _ ١٦٧ _ ١٦٨ _ ١٦٩ _ ١٧٠

غلاة علی ١٤٠ _ ١٥٢ _ ١٦٧

غیبت صغری ١٤٦

غیبت کبری ١٤٦

غیلان دمشقی ٩٢ _ ١١٩

غیلانیّه (قدریّه) ١١٩

" ف "

فائز (عیسی) ١٥٨

فاتح (سلطان محمد دوم) ١٠٢

فارمدی (ابو علی) ١٢٥

فاروق (عمر بن خطاب) (به "عمر" نیز مراجعه شود) ٨٤

فاطمه (حضرت) ١٢ _ ٧٢ _ ٨٣ _ ٨٥ _ ٨٦ _ ١٣٨ _ ١٤٠ _ ١٤١

١٥٠ _ ١٥٦ _ ١٦٦

فاطمه (بنت اسد بن هاشم) ٨ _ ٨٦ _ ١٤٠

فاطمیان _ فاطمی _ فاطمیہ ۹۹ _ ۱۰۱ _ ۱۵۳ _ ۱۵۶ _ ۱۵۷ _ ۱۵۸ _

۱۶۱ _ ۱۶۲

فتح علیشاہ قاجار ۱۶۲

فتوحات مکّیہ ۱۲۷

فجار ۱۲

فخر رسل ۱۷۳

فدائیان ۱۵۳

فَدک ۲۱ _ ۴۰

فرائد (کتاب) ۶۷ _ ۹۰ _ ۱۲۲ _ ۱۳۴ _ ۱۳۷

فرانسه ۹۳

فرج اللہ زکی کردی ۲۱۲

فرعون ۱۸۰ _ ۲۰۹

فرہنگ دکتّر محمّد معین ۱۸ _ ۳۵ _ ۴۷ _ ۱۱۶ _ ۱۳۷ _ ۱۶۸

فرہنگ لغات منتخبہ ۱۰۰ _ ۱۴۵

فرہنگ نفیسی ۱۳۷

فصوص الحکم ۱۲۷

فضل بن عباس ۵۳ _ ۸۱

فطحیہ ۱۶۳

فقہ اکبر ۱۱۰

فقہ تطبیقی ۲۹

فلسطین ۱ _ ۱۴۵

فورل _ آگوست ۲۰۶

فہر (قریش) ۸

فیض، ملاّ محسن ۶۵ _ ۲۰۹

"ق"

- قائم (حضرت) ۱۴۵ _ ۱۴۶ _ ۱۵۴ _ ۲۵۱ _ ۲۶۰ _ ۲۶۴ _ ۲۶۵ _
 ۲۶۶ _ ۲۶۸ _ ۲۶۹
- قائم (خلیفۂ عباسی) ۹۸
- قائم (محمد) (خلیفۂ فاطمی) ۱۵۸
- قاب قوسین ۱۶
- قادر (خلیفۂ عباسی) ۹۸
- قادریہ ۱۲۶ _ ۱۳۳ _ ۲۳۸
- قادس (کعبہ) ۲۷
- قارئین قرآن ۵۸
- قاسم (فرزند رسول اللہ) ۱۲
- قاسم بن حسن بن علی ۱۴۱
- قاسم بن محمد بن ابی بکر ۷۰
- قال و حال ۱۳۲ _ ۲۳۴ _ ۲۳۵
- قاموس ایقان (کتاب) ۳۲ _ ۳۳ _ ۴۹ _ ۵۸ _ ۶۰ _ ۶۶ _ ۶۸ _ ۱۴۶ _
 ۱۶۴ _ ۲۴۵ _ ۲۵۶ _ ۲۶۴ _ ۲۶۵
- قاهر (خلیفۂ عباسی) ۹۸
- قاهرہ ۳ _ ۲۱ _ ۱۰۴ _ ۱۵۷
- قبا ۱۷ _ ۱۸ _ ۲۱
- قبا (مسجد) ۴۹
- قبلہ ۲۷
- قبطی، زید ۲۷
- قشم ۸۱
- قحطان ۴
- قداح، عبداللہ بن میمون ۹۰ _ ۱۵۷
- قدری، ابو شمر ۹۲
- قدریہ ۱۱۴ _ ۱۱۸ _ ۱۶۷ _ ۲۲۱
- قد ظهر یوم المیعاد (کتاب) ۱۰۴

قرآن ۶ _ ۲۲ _ ۲۷ _ ۲۸ _ ۳۸ _ ۴۰ _ ۴۶ _ ۵۵ _ ۵۶ _ ۵۷ _ ۵۸ _ ۵۹
 _ ۶۰ _ ۶۱ _ ۶۲ _ ۶۳ _ ۶۴ _ ۶۵ _ ۶۶ _ ۶۹ _ ۷۰ _ ۷۲ _ ۷۳ _ ۷۴
 _ ۷۵ _ ۷۷ _ ۷۸ _ ۷۹ _ ۸۰ _ ۸۲ _ ۸۳ _ ۸۴ _ ۸۶ _ ۸۸ _ ۱۰۷ _
 _ ۱۰۹ _ ۱۱۰ _ ۱۱۳ _ ۱۱۴ _ ۱۱۵ _ ۱۱۶ _ ۱۱۹ _ ۱۳۴ _ ۱۳۵
 _ ۱۴۰ _ ۱۶۹ _ ۱۷۵ _ ۱۷۷ _ ۱۷۹ _ ۱۸۰ _ ۱۸۴ _ ۱۸۵ _ ۱۹۸
 ۲۰۰ _ ۲۳۴ _ ۲۴۴ _ ۲۶۷

قرامطه ۹۹ _ ۱۵۳ _ ۱۵۵ _ ۱۵۶

قرطبه ۱۲۳ _ ۱۷۹

قرمط ۱۵۵

قرن بدیع (کتاب) ۶۵ _ ۲۷۲

قریش ۶ _ ۸ _ ۹ _ ۱۰ _ ۱۲ _ ۱۴ _ ۱۷ _ ۳۲ _ ۳۶ _ ۳۸ _ ۴۲ _ ۴۴
 ۵۷ _ ۵۸ _ ۸۱ _ ۹۱ _ ۱۹۲

قزوین ۱۵۱

قسطنطنیه ۱۰۱

قصاب آملی، شیخ ابوالعباس ۱۲۴

قصاریه (ملامتیه) ۱۲۴

قُصی بن کلاب ۵ _ ۹ _ ۲۵ _ ۸۱

قطر ۱

قفال شاسی، ابوبکر محمد ۱۰۸

قفقاز ۸۶ _ ۹۳

قلندران ۱۳۱

قم (شهر) ۱۴۴

قمر بنی هاشم (عبّاس، ابوالفضل) ۸۶

قندهار ۱۵۳

قونیّه ۱۰۱

قیس ۶

قیس هوازنی ۱۲

قیوم الاسماء ۶۵

"ک"

کابل ۹۰

کاتب، عبدان ۱۵۵

کاتبین وحی ۵۶

کاشغر ۹۳

کاشغری، سعدالدین ۱۲۸

کاظم (امام موسی) ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۶۹

کاظمین ۱۴۳ - ۱۴۴

کاظمیہ ۱۴۴

کافی ۶۹ - ۱۳۹

کاملیہ ۱۲۱ - ۱۶۵

کبری، شیخ نجم الدین ۱۲۶

کبرویہ، کبرائیہ ۱۲۶ - ۱۳۳

کتاب الحکمة ۱۵۹

کتاب الميثاق ۱۶۰

کراچی ۱۶۲

کرامیہ ۱۱۲ - ۱۲۰ - ۱۹۸

کربلا ۳ - ۹۳ - ۱۳۵ - ۱۴۱ - ۱۴۲

کردستان ۱۰۸

کرکوک ۱۶۸

کرمان ۸۹ - ۱۶۲

کریم آقاخان ۱۶۲

کسائی - امام ابوالحسن علی بن حمزہ ۵۸

کسری، خسرو پرویز ۳۹

کسوة ۳۰

کشاف زمخشری ۶۴

کشاف اصطلاحات الفنون ۶۸ _ ۱۱۰

کشف الاسرار و عدة الابرار ۶۵

کشف المحجوب ۱۲۵

کعب بن اشرف ۳۲

کعب بن عمیر ۴۳

کعبی، ابوالقاسم عبدالله بن احمد ۱۱۵

کعبه، بیت الحرام، بیت العتیق _ خانه خدا ۶ _ ۹ _ ۱۶ _ ۲۷ _ ۲۸ _ ۲۹

_ ۳۰ _ ۳۸ _ ۴۱ _ ۴۵ _ ۵۱ _ ۵۲

کعبه المشتاقین (حضرت علی بن حسین) ۱۴۲

کعبه لایزال ۱۷۳

کعبیه ۱۱۵

کلامیه ۱۱۰ _ ۱۱۱ _ ۱۱۴ _ ۱۲۲ _ ۱۹۷ _ ۲۰۶ _ ۲۲۱

کلب ۶

کلمات فردوسیّه ۲۱۱ _ ۲۳۸

کلیفورد بارنی ۱۸۷

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب ۶۹

کنانه بن ربیع ۲۶

کنعان ۱

کویر ۱۷۸

کوردوفان ۱۷۹

کوفه ۵۰ _ ۵۷ _ ۵۸ _ ۷۰ _ ۸۵ _ ۸۹ _ ۹۳ _ ۹۵ _ ۱۰۶ _ ۱۱۹ _

۱۴۱ _ ۱۵۵ _ ۱۵۶ _ ۲۵۹ _ ۲۶۴

کویت ۱ _ ۳ _ ۲۱

کیابزرگ امید ۱۶۲

کیاهای الموت، خداوندان الموت ۱۶۲

کیپور (یوم کیپور) ۲۳

کیسان _ ابو عمرہ ۱۴۸

کیسانیہ ۱۴۸ _ ۱۶۶

" گ "

گرگان ۱۵۱

گلزار تعالیم بھائی (کتاب) ۲۷۳

گلشن راز (کتاب) ۱۲۷

گیلان ۱۵۱ _ ۲۶۵

گیلانی (جیلانی) عبدالقادر ۱۲۶

" ل "

لثالی درخشان (کتاب) ۴۹

لات ۶

لاذقیہ ۱۶۸

لبنان ۱ _ ۱۵۵ _ ۱۵۹

لسان العرب (فرہنگ جامع عرب) ۷۹

لغنامۃ دہخدا ۹ _ ۱۲ _ ۱۵ _ ۱۷ _ ۱۸ _ ۲۷ _ ۳۵ _ ۴۷ _ ۵۸ _ ۶۶

۶۸ _ ۸۳ _ ۸۵ _ ۹۰ _ ۱۰۶ _ ۱۰۹ _ ۱۱۰ _ ۱۱۳ _ ۱۱۶ _ ۱۱۹

۱۲۰ _ ۱۳۴ _ ۱۳۶ _ ۱۳۷ _ ۱۶۳ _ ۱۶۷ _ ۱۶۸ _ ۱۶۹ _ ۲۰۰

لقاء اللہ ۱۹۸ _ ۱۹۹ _ ۲۶۰

لوح رئیس ۱۹۶

لوح سلطان ۳۹ _ ۴۹

لوح فاطمہ ۱۴۶ _ ۱۶۴

لواء ۹

لیبی ۱۵۷

" م "

مأثور ۱۱۵

مأمون (خليفة عباسی) ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۴۴

مؤید بمقام محمود ۱۷۳

مائدة آسمانی (کتاب) ۱۷۰ - ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶

۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۵۶ - ۲۶۶ - ۲۶۷

ماتریدی، ابو منصور محمد ۱۲۱

ماتریدیان، ماتریدیّه ۱۲۱

ماریه قبطیه ۲۴ - ۲۶ - ۳۹

مازندران ۳ - ۱۵۱ - ۱۵۶

مالک بن انس ۱۰۷

مالک بن عوف ۴۵ - ۴۶

مالکی، مالکی ها ۷۲ - ۱۰۷ - ۱۳۴

مانویّه ۱۲۲ - ۱۶۹

ماه کو (شهر) ۶۵

مُبيضه (سپیدجامگان) ۹۹ - ۱۲۱

مبین (کتاب) ۲۵۶

متی ۲۴۷

متصوفه (به "تصوف" مراجعه شود)

متعرب (به "اقوام عاربه" مراجعه شود)

متقی (خليفة عباسی) ۹۸

متکلمه ۱۱۷

متوکل (خليفة عباسی) ۹۷ - ۱۱۵

متوکلی ۹۶

مجبرّه ۱۱۸ - ۱۶۷ - ۲۲۱

مجتبی ۱۴۰

مجتبی، محمد (نفس زکیّه) ۱۶۵ - ۱۶۸

مجسمه ۱۱۲ - ۱۵۲ - ۱۶۵ - ۲۰۰

مجله عندلیب ۲۲۱

مجمع البیان (کتاب) ۶۵

مجمع الشکوک ۱۱۰

مجموعه الواح جمال اقدس ابھی کہ بعد از کتاب اقدس نازل شده ۲۱۱

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله ۱۷۴

مجموعه ای از الواح حضرت بهاءالله بخط میرزا محمد علی ۲۵۴

مجوس، مجوسیان ۷ - ۱۱۸ - ۱۵۶ - ۱۶۹

محاضرات (کتاب) ۴۹ - ۱۳۹ - ۱۶۹ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۶۸ -

۲۶۹

محبوب او ادنی ۱۷۳

محلّاتی (آقاخان) ۱۶۲

محلّاتی (شاه خلیل الله) ۱۶۲

محمد (حضرت): نام مبارکشان در اکثر صفحات کتاب در فصل اول

زینت بخش هر صفحه است .

Muhammad and the Course of Islam _ ۳۲ _ ۹۱ _ ۷۱ _ ۶۱ _ ۲۱

۳۳ _ ۵۳ _ ۹۴ _ ۵۸۱ _ ۶۹۱

محمد اول (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

محمد ۲، فاتح (خلیفه عثمانی) ۱۰۲ - ۱۳۵

محمد ۳ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

محمد ۴ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳

محمد ۵ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳

محمد ۶ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵

محمد (امام باقر) ۱۲۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۶ -

۱۶۷

- محمّد (امام تقی) ۱۴۴
 محمّد (خلیفه فاطمی) ۱۵۸
 محمّد بن ادريس شافعی ۱۰۷
 محمّد بن اسماعیل ۱۵۳ _ ۱۵۴ _ ۱۵۵ _ ۱۵۷
 محمّد بن الحسن ۲۶۸
 محمّد بن الحنفیّه ۸۶ _ ۱۴۸ _ ۱۴۹
 محمّد بن عبدالوهاب ۱۳۵
 محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس ۱۴۹
 محمّد بن منور ۱۲۵
 محمّد علی حبيب شاکر ۶۱
 محمّد مکتوم ۱۵۳
 محمّد مؤمن ۱۶۳
 محمود (فیل) ۱۱
 محمود ۱ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳
 محمود ۲ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳
 محمود بن عمر بن محمود ۵۹
 مختار ثقفی ۱۴۸
 مختاریّه (کیسانیّه) ۱۴۹ _ ۱۶۶
 مخزن علم صمدانی ۱۷۳
 مخزومی، ابوبکر بن عبدالرحمن ۷۰
 مخزومی، سعید بن مسیب ۷۰
 مخزومی، عبدالاسد (ابو سلمه) ۲۵
 مخزومی، عبیدالله بن عبدالله ۷۰
 مخزومی، عتیق بن عاید ۱۸۴
 مخزومی، عمر بن هشام بن مغیره (ابو جهل) ۳۱
 مدائن ۱۶۵
 مدیترانه ۱۰۴ _ ۱۵۷

مدینه، یثرب، مدینة النبی ۳ _ ۶ _ ۹ _ ۱۰ _ ۱۶ _ ۱۷ _ ۱۸ _ ۲۱ _ ۲۲
 ۲۳ _ ۲۴ _ ۲۷ _ ۲۸ _ ۳۲ _ ۳۳ _ ۳۴ _ ۳۵ _ ۳۶ _ ۳۷ _ ۳۸ _ ۳۹
 ۴۰ _ ۴۱ _ ۴۳ _ ۴۴ _ ۴۶ _ ۴۷ _ ۴۸ _ ۴۹ _ ۵۰ _ ۵۱ _ ۵۲ _ ۵۳
 ۵۵ _ ۵۸ _ ۶۰ _ ۶۱ _ ۶۲ _ ۸۱ _ ۸۴ _ ۸۷ _ ۹۳ _ ۱۰۶ _ ۱۰۷
 ۱۲۲ _ ۱۳۵ _ ۱۴۰ _ ۱۴۳ _ ۱۴۴ _ ۱۴۹ _ ۱۵۲ _ ۱۵۳ _ ۱۵۷
 ۱۶۷ _ ۱۷۹ _ ۱۸۵ _ ۱۸۸ _ ۱۹۱ _ ۱۹۷

مراد ۱ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

مراد ۲ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

مراد ۳ _ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

مراد ۴ (خلیفه عثمانی) ۱۰۲

مراد ۵ (خلیفه عثمانی) ۱۰۳

مراکش ۱۰۴ _ ۱۲۶ _ ۱۴۹ _ ۱۵۷

مرتضی ۱۴۰

مرجئه ۹۱ _ ۱۱۹

مرقس ۲۴۷

مروان بن حکم ۸ _ ۹۳ _ ۹۴

مروان بن محمد (حماں) ۸ _ ۹۴ _ ۹۵ _ ۱۰۵

مروه ۵۱

مره ۸۱

مریسع ۳۷

مزدلفه (مشعر الحرام) ۴۲ _ ۵۲

مسترشد (خلیفه عباسی) ۹۸

مستضی (خلیفه عباسی) ۹۸

مستظهر (خلیفه عباسی) ۹۸

مستعرب به "اقوام مستعرب" مراجعه شود

مستعصم (خلیفه عباسی) ۹۸ _ ۱۰۵

مستعلی (احمد) ۱۵۸ _ ۱۶۱

- مستعليه_ مستعلويه_ مستعليان ١٦٠ _ ١٦١
- مستعين (خليفة عباسي) ٩٧
- مستكفي (خليفة عباسي) ٩٨
- مستمسك (خليفة عباسيان مصر) ١٠٥
- مستنجد (خليفة عباسي) ٩٨
- مستنصر، معدّ (خليفة فاطمي) ١٥٨ _ ١٦٠ _ ١٦١
- مستنصر، (خليفة عباسي) ٩٨ _ ١٠٥
- مسجد الحرام ٢٨ _ ٤٤ _ ٥١ _ ٥٢
- مسكن ١٤١
- مسلم بن حجاج نيشابوري ٦٨ _ ١٠٩
- مسلم بن عقيل ٩٣ _ ١٤١
- مسيح (حضرت) ١٥٤ _ ١٦٥ _ ١٨٠ _ ١٨٩ _ ١٩٠ _ ٢١١ _ ٢٢٢
- ٢٤٤ _ ٢٤٥ _ ٢٤٧ _ ٢٤٨ _ ٢٥٩
- مسيحيان _ مسيحي _ مسيحيون ٧ _ ١٤ _ ٢٢ _ ٢٦ _ ٤٨ _ ٤٩ _ ٩٨
- ١٢٢ _ ١٦١ _ ١٦٩ _ ١٧٦ _ ١٧٩ _ ١٨٧ _ ٢٢١
- مسيلمه كذاب ٥٠ _ ٥٧ _ ٨٤
- مشارك الانوار (كتاب) ٢٤٥
- مشبهه ١١٢ _ ١٢٠ _ ١٥٢ _ ١٦٥ _ ١٦٧ _ ١٩٨ _ ٢٠٠
- مشعر الحرام (به "مزدلفه" مراجعه شود)
- مشكوة احمدية ١٧٣
- مشهد ١٤٤
- مصارعات (كتاب) ١١٧
- مصدر الوهيت كبرى ١٧٣
- مصر ٣ _ ٢١ _ ٢٤ _ ٣٠ _ ٣٩ _ ٦٩ _ ٨٥ _ ٩٩ _ ١٠١ _ ١٠٤ _ ١٠٧
- ١٠٨ _ ١٢٣ _ ١٢٤ _ ١٢٧ _ ١٢٨ _ ١٢٩ _ ١٥٣ _ ١٥٥ _ ١٥٦
- ١٥٧ _ ١٥٩ _ ١٦١ _ ١٩٨ _ ١٩٩ _ ٢١٢
- مصطفى (خليفة عثماني) ١٠٢

مصطفى ٢ (خليفة عثمانى) ١٠٣

مصطفى ٣ (خليفة عثمانى) ١٠٣

مُطَلِّب ٨ - ٩

مطيع (خليفة عباسى) ٩٦ - ٩٨

مظهر ذوالجلال ١٧٣

معاد ٢٥٠

معاذ بن جبل ٥٦

معان ٤٣

معانى القرآن (كتاب) ١١٤

معاويه ٨ - ٢٦ - ٣٣ - ٥٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩١ - ٩٢ - ٩٣ - ٩٤

١٠٥ - ١٣٨ - ١٤١

معاوية بن يزيد (خليفة سوم اموى) ٨ - ٩٤

معتز (خليفة عبّاسى) ٩٧

معتزله، معتزلى ٦٣ - ٧٢ - ١٠٩ - ١١١ - ١١٢ - ١١٤ - ١١٥ - ١١٦

١١٩ - ١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢ - ١٣٤ - ١٤٧ - ١٥١ - ١٩٨ - ٢٢١

معتصم (خليفة عباسى) ٩٧

معتضد (خليفة عباسى) ٩٧

معتمد (خليفة عباسى) ٩٧

معد بن عدنان ٤

معدن حكمت الهيه ١٧٣

معدن هدايت ١٧٣

معراج ١٥ - ١٩٣

معروفيه ١٢٣ - ١٣٣

معز (معد) ١٥٨

معصومه (حضرت) ١٤٤

معمر بن المثنى (ابو عبيده) ٩٦

معين (دكتور محمد) ١٨ - ١٦٨

- مغول ۹۹ _ ۱۰۰
- مغيرة بن سعد ۱۵۲ _ ۱۶۵
- مغيرة بن شعبه ۵۰ _ ۸۵
- مغيريه ۱۱۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۶۵ _ ۱۶۸
- مفاتيح الاسرار (كتاب) ۱۱۷
- مفاتيح الغيب (تفسير كبير رازی) ۶۴
- مفاوضات (كتاب) ۱۴ _ ۱۷۶ _ ۱۸۷ _ ۲۰۱ _ ۲۰۴ _ ۲۰۶ _ ۲۱۵ _
- ۲۱۹ _ ۲۲۰ _ ۲۲۱ _ ۲۲۳ _ ۲۲۷ _ ۲۴۳ _ ۲۴۷
- مفضله ۱۵۰
- مفوضه _ مفوضيه ۱۶۵
- مقام ابراهيم ۲۹ _ ۵۱
- مقامات سالک ۱۳۰
- مقتدر (خليفة عباسی) ۹۷
- مقتدى (خليفة عباسی) ۹۸
- مقتفى (خليفة عباسی) ۹۸
- مقداد بن اسود ۵۶
- مقنعيه ۱۲۱
- مقوقس ۲۴ _ ۲۶ _ ۳۹
- مکاتيب (كتاب) ۶۶ _ ۱۷۸ _ ۲۰۲ _ ۲۰۶ _ ۲۱۲ _ ۲۴۹ _ ۲۶۲
- مکتفی (خليفة عباسی) ۹۷
- مکمن ربوبيت عظمی ۱۷۳
- مگه، امّ القري، بلد الامين، نادر ۳ _ ۶ _ ۹ _ ۱۰ _ ۱۱ _ ۱۳ _ ۱۴ _ ۱۵
- ۱۶ _ ۱۷ _ ۱۸ _ ۲۱ _ ۲۲ _ ۲۳ _ ۲۴ _ ۲۵ _ ۲۷ _ ۲۸ _ ۲۹ _ ۳۰
- ۳۱ _ ۳۴ _ ۳۵ _ ۳۶ _ ۳۸ _ ۴۲ _ ۴۴ _ ۴۵ _ ۴۶ _ ۴۸ _ ۵۰ _ ۵۱
- ۵۲ _ ۵۵ _ ۵۸ _ ۶۰ _ ۶۱ _ ۸۶ _ ۹۲ _ ۱۰۷ _ ۱۲۷ _ ۱۳۵ _ ۱۴۱
- ۱۴۹ _ ۱۵۶ _ ۱۵۷ _ ۱۸۲ _ ۱۸۸ _ ۱۹۰ _ ۱۹۳ _ ۱۹۷
- ملاحده ۱۵۳

ملاّحسین (جناب) ۲۶۴

ملاّمتیه (قصاریه) ۱۲۴ _ ۱۳۳

منی ۱۶ _ ۲۸ _ ۴۲ _ ۵۲

منات ۶ _ ۴۵

مناف ۶

منافق _ منافقین _ منافقون ۴۸ _ ۴۹ _ ۸۷

منبع رسالت ۱۷۳

منتخبات توقیعات مبارکه ۲۷۴

منتخباتی از مکاتیب ۱۴۲ _ ۲۷۳

منتصر (خلیفه عبّاسی) ۹۷

منتھی الارب (کتاب) ۸۵

مندرین ساوی ۳۹

منصور (خلیفه عبّاسی) ۹۵ _ ۹۷ _ ۹۹ _ ۱۰۶ _ ۱۴۳ _ ۱۶۷

منصور بن عزیز بن معزّ ۱۵۹

منصور حلاج ۱۲۴

منصور، اسماعیل ۱۵۸

منصوریّه ۱۶۶

مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه (کتاب) ۶۹

مؤته ۴۳ _ ۵۳ _ ۱۶۶

موالی (اعجام) ۹۶

موحدون (وهابیون) ۱۳۵

مودود (خواجه معین الدین حسن سجزی) ۱۲۸

موسی (حضرت) ۴ _ ۱۴ _ ۸۷ _ ۱۵۴ _ ۱۸۰ _ ۱۸۴ _ ۲۰۹ _ ۲۴۴

۲۴۵

موسی (حضرت کاظم) ۱۱۳ _ ۱۲۰ _ ۱۴۳ _ ۱۴۴ _ ۱۵۳ _ ۱۶۳

۱۶۴ _ ۱۶۹

مولای متقیان ۱۴۰

- مولوی، جلال الدین محمد بلخی ۱۲۷
- مہاجرین ۱۷ _ ۲۲ _ ۳۵ _ ۳۹ _ ۴۶ _ ۴۸ _ ۵۳ _ ۶۲
- مہتدی (خلیفہ عباسی) ۹۷
- مہدی، عبیداللہ (ابو محمد) ۱۵۳ _ ۱۵۶
- مہدی (موعود) ۱۵۳ _ ۱۶۵ _ ۲۶۴ بہ "قائم" نیز مراجعہ شود
- مہدی (خلیفہ عباسی) ۹۷ _ ۹۹
- مہدیہ (شہر) ۱۵۷
- مہذب الاسماء (کتاب) ۵۹
- میبدی، رشیدالدین ۶۵
- میرزا آقا افنان (جناب) ۲۶۶
- میمون بن عمران ۹۰
- میمونہ ۲۶
- میمونیہ ۹۰
- "ن"
- نائله ۵۲
- نار و نور (کتاب) ۲۷۳
- ناسخ و منسوخ ۶۰ _ ۶۱ _ ۶۶
- ناصر ۹۸
- ناصر (خلیفہ عباسی) ۹۸
- ناوسیہ ۱۶۳
- نجار، حسن بن محمد ۱۲۰
- نجاریہ ۱۲۰
- نجاشی ۱۱ _ ۳۹
- نجد ۱۰ _ ۲۱ _ ۳۴ _ ۱۰۹ _ ۱۳۴
- نجدات ۹۰
- نجدۃ بن عامر حنفی ۹۰

نجران ۷ - ۵۱

نجف ۳ - ۸۹

نخله ۱۹۲

نزار - نزاریها (نوادگان اسماعیل) ۴

نزار، ابی منصور ۱۵۸ - ۱۶۱

نزاریه، نزاریان ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

نسائی - ابو عبدالرحمن احمد ۶۹

نسر ۶

نصاری - نصرانی ۷ - ۱۵ - ۲۳ - ۴۰ - ۱۲۲ - ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۷۹

نصیریّه ۱۲۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۳۱

نظام، ابو اسحق ابراهیم بن سیار ۱۱۴

نظام الملک طوسی ۱۶۲

نظامیه ۱۱۴

نعمان بن ثابت (ابوحنیفه) ۹۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۲۰

نعمانیّه (شیطانیّه) ۱۱۹ - ۱۶۷

نعمت اللّهیّه، نعمتیها ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۳

نعیمی، فضل الله استرآبادی ۱۳۴

نفایس الفنون (کتاب) ۶۶

نفیل، سعید بن زید ۸۴

نفیله ۸

نقره ناقور ۲۵۲

نقشبند، خواجه بهاءالدین ۱۲۷

نقشبندیه، خواجهگان ۱۲۷ - ۱۳۳

نقطه فرقان ۱۷۳

نقی (امام دهم) ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۳۸

نمیری، نصیر ۱۶۸

نواب اربعه ۱۴۶ - ۱۷۰ - ۲۶۷

- نوبختی، حسین بن روح ۱۴۶
 نوح ۴ - ۲۸ - ۱۵۴ - ۲۴۵
 نورالدین محمود زنگی ۱۰۰
 نوربخش خراسانی، سید محمد ۱۳۳
 نوربخشیه ۱۳۳
 نورالسبحان ۱۷۳
 نورهدی ۱۷۳
 نوفل ۸ - ۹
 نهج البلاغه ۱۴۰
 نهران ۸۸
 نیر اعظم ۱۷۳
 نیر آفاق ۱۷۳
 نیریز ۲۷۲
 نیویورک ۶۱ - ۲۰۵

"و"

- واثق (خلیفه عباسی) ۹۷
 وادی القری ۲۱ - ۴۰ - ۴۴
 واصل بن عطا (ابو حذیفه) ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۵۱
 واقفیه، واقفه ۱۶۴
 وحدت وجود ۱۲۹
 وحشی ۳۳ - ۵۰
 ودد ۶
 ورقاء هوئیہ ۱۷۳
 ورقه بن نوفل ۱۳
 وفود ۴۹

ولی اللہ ۱۴۰

ولی امر اللہ (حضرت) ۶۵ - ۲۷۳

ولید بن عبدالملک ۹۴

ولید بن یزید ۹۴

وہابیہ ۱۳۴ - ۱۳۵

وہب بن راہب (ابوعامر) ۴۹

وہب بن عبد مناف ۸

" ۵ "

ہاجر ۲۹

ہادی سبیل ۱۷۳

ہادی (خلیفۂ عباسی) ۹۷

ہارون ۸۷

ہارون الرشید ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۶ - ۱۴۳

ہاشم ۸ - ۹

ہاشمیہ ۱۳۷ - ۱۴۹

ہالہ ۱۰

ہبل ۶ - ۱۰

ہجرت ۱۵ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۲ - ۶۱

ہجویری غزنوی ۱۲۵

ہذیل ۶ - ۲۱

ہذیلیہ ۱۱۴

ہرات ۱۲۸

ہراکلیوس (ہرقل) ۳۹ - ۴۳

ہشام ۱۰۵

ہشام بن حکم ۱۱۳

هشام بن عبدالملک ۹۴ _ ۱۱۹ _ ۱۵۱

هشام بن عمرو الغوطی ۱۱۳

هشامیہ ۱۱۳ _ ۱۲۰

هفت امامیان ۱۵۳

هفت صامت ۱۵۴

هلاکوخان ۱۰۰

هلالیه، حارث ۲۶

همدان (شهر) ۹۹

هند (ام هانی) ۱۵

هند جگرخوار (آکلة الاکباد) ۳۳

هندو ۱۲۲

هندوستان ۶۸ _ ۹۳ _ ۱۲۶ _ ۱۲۷ _ ۱۲۸ _ ۱۲۹ _ ۱۵۳ _ ۱۵۵ _ ۱۶۱

۱۶۳ _ ۲۵۳

هوازن ۲۱ _ ۴۵

هیشم بن عدی ۹۶

هیصمیہ ۱۱۳

هیکل ازلی ۱۷۳

هیکل ختم ۱۷۳

هیکل، محمد حسین ۶ _ ۲۳ _ ۳۲

" ی "

یار غار نبی ۸۴

یثرب (به "مدینه" مراجعه شود)

یحیی بن اشمط ۱۶۳

یحیی بن زکریا ۲۳۱ _ ۲۴۷

یحیی بن یحیی بن کثیر (ابومحمد) ۱۰۷

- یزید بن عبدالملک ۹۴
 یزید بن معاویہ ۸ _ ۹۳ _ ۹۴ _ ۱۳۸ _ ۱۴۱
 یزید بن ولید ۹۴
 یعرب بن قحطان ۴
 یغفور ۲۵ _ ۳۹
 یعقوب (حضرت) ۱۸۴
 یعقوب بن اسحق الحضرمی (ابو محمد) ۵۸
 یعوق ۶
 یغوث ۶
 یمامة ۲۱ _ ۴۰ _ ۵۰ _ ۵۷ _ ۸۴
 یمن ۱ _ ۳ _ ۴ _ ۷ _ ۱۱ _ ۲۱ _ ۲۷ _ ۲۸ _ ۴۰ _ ۵۱ _ ۵۲ _ ۱۲۳ _
 ۱۵۰ _ ۱۵۱ _ ۱۵۶
 یوحنای معمدان (یحییٰ بن زکریا) ۲۴۷ _ ۲۴۸
 یوسف (خلیفہ فاطمی) ۱۵۸
 یوم العروبه ۲۳
 یوم کیپور ۲۳
 یونان ۱۲۲ _ ۲۲۵
 یونس بن عبدالرحمن قمی (ابو محمد) ۱۲۰ _ ۱۶۷
 یونسیہ ۱۲۰ _ ۱۶۷
 یهود، یهودی، یہودیان ۶ _ ۲۲ _ ۲۳ _ ۲۶ _ ۲۷ _ ۳۲ _ ۳۴ _ ۳۶ _ ۳۷ _
 ۴۰ _ ۸۵ _ ۱۶۰ _ ۱۶۹ _ ۱۷۶ _ ۱۸۰ _ ۱۸۵ _ ۱۹۲ _

فہرست تالیفات

تعالیم:

گلزار تعالیم بهائی (حاوی ۱۰۵۰ نصّ در بارهٔ ۱۲۰ موضوع) (طبع آلمان)
 نبذهای از نصوص مبارکه در بارهٔ خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور
 (طبع دوم در کانادا)

تاریخ :

جمال ابهی، حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی (طبع دوم در کانادا)
 سلطان رُسل حضرت ربّ اعلی (طبع دوم در کانادا)
 سیّد رسل حضرت محمّد - اسلام و مذاهب آن (طبع دوم در کانادا)
 حضرت روح، عیسی بن مریم - مسیحیت و مذاهب آن (طبع کانادا)
 جزوهٔ تاریخ ادیان (طبع دوم در کانادا)

لغت :

دوهزار لغت (طبع های مکرر در ایران)
 شش هزار لغت (بمعیت جناب احسانالله همّت) (طبع دوم در کانادا)
 فرهنگ لغات منتخبه (۱۹ هزار لغت) (طبع دوم در کانادا)

شعر :

جزوهٔ "مقدمه‌ای در اقسام شعر فارسی" (کانادا)

